رمان دلمو برگردون | banoo pardis کاربر انجمن نگاه دانلود

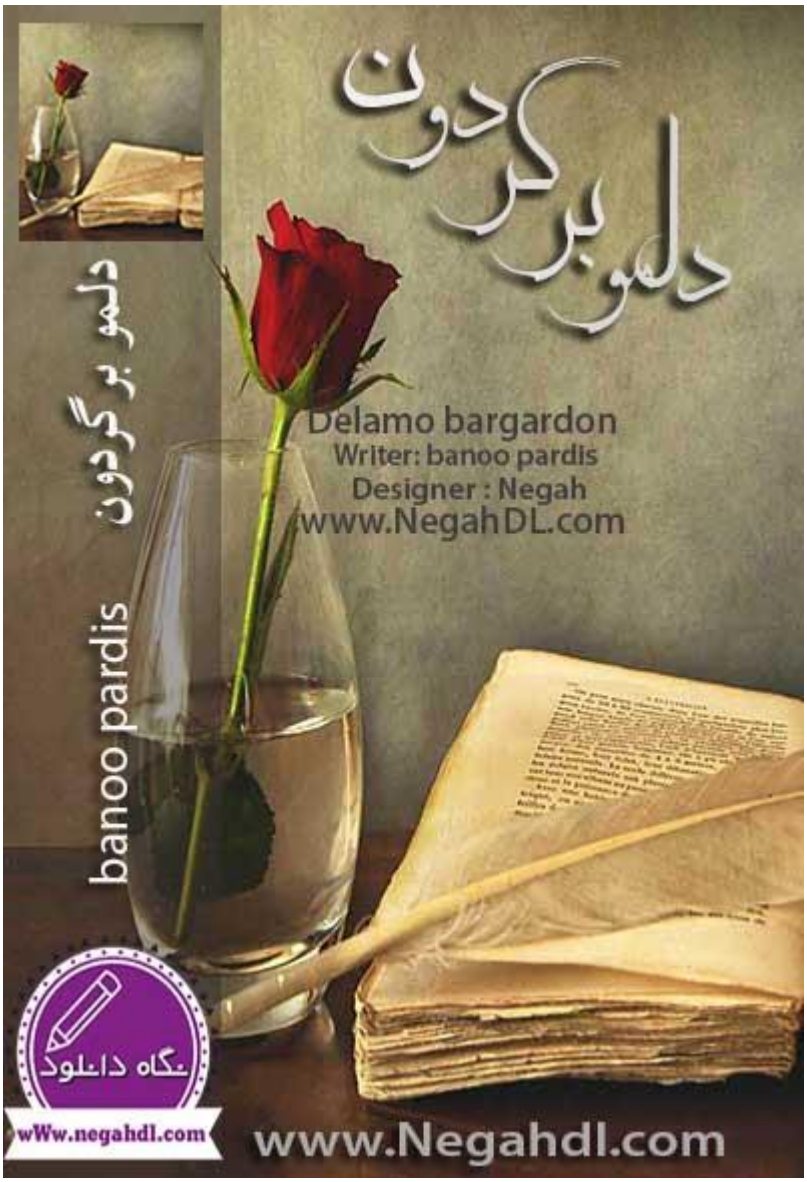

برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

این کتاب درسایت نگاه دانلود آماده شده است

www.negahdl.com

نام رمان :دلمو برگردون

نام نویسنده:banoo pardis کاربر انجمن نگاه دانلود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ویراستار: ZrYan

ژانر:عاشقانه

مقدمه:

به گذشته بر می‌گردم

به همون روز آشنایی

به عاشقانه ی ساده مون

چطور اتفاق افتاد؟

مهم نیست؛

دل بستن ما چیزی جز یه اشتباه نبود

و هر اشتباهی یه تاوانی براش هست.

تاوان اشتباه ما چیه؟

جدایی؟!

بد تاوانیه.

کارتم رو توی دستگاه گذاشتم و رمز رو وارد کردم. دکمه ی موجودی رو زدم. کمی طول کشید تا کاغذ رسید رو داد. به مبلغ نگاه کردم؛ پونصد هزار تومن مونده بود، برای یک ماه، خرج خونه و خودم. سمت فروشگاه رفتم تا لیست خریدی که مامان داده بود رو تهیه کنم. با دو تا پلاستیک پر وسیله بیرون برگشتم. وسایل رو توی صندوق عقب ماشینم گذاشتم و نشستم. ماشین رو روشن کردم و حرکت کردم.

من، سیروان سمیعی، بیست و چهار ساله، با مدرک کارشناسی ارشد مهندسی سخت افزار کارمند یکی از شرکت های کامپیوتری هستم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه خواهر بیست ساله دارم که به تازگی با دوست صمیمی و همکارم، مهران، ازدواج کرده و طبقه بالای خونمون می‌شینه. بابام هشت سال قبل فوت کرد و یه حقوق کمی هم ازش با این خونه ی دو طبقه توی یه منطقه ی نه چندان پایین شهر باقی موند. حقوق بابا کفاف تهیه ی جهیزیه ی روژان رو نمی‌داد. منم کار می‌کنم و همه ی حقوق بابا و بیشتر حقوق من برای اقساط جهیزیه ی روژان میره. حقوقم بد نیست ولی فقط پونصد تومن ازش برامون می‌مونه. حالا فقط امیدوارم زودتر این اقساط تموم بشه. یه پراید دست دوم هم دارم که با کلی قرض و وام چند سال قبل خریدمش.

از زندگیم و این که تونستیم با آبرو روژان رو عروس کنیم، راضیم.

به خونه رسیدم. پیاده شدم و در رو باز کردم و ماشین رو داخل حیاط بردم. پلاستیک ها رو برداشتم و داخل رفتم. صدای خنده های روژان و مامان می‌اومد. همون جلوی در که داشتم دمپایی هام رو می‌پوشیدم، با صدای بلندی سلام دادم.

-سلام خانوما.

صدای خنده قطع شد و کمی بعد، مامان و روژان از آشپزخونه بیرون اومدند.

مامان: سلام، خسته نباشی.

روژان: سلام آقا سیروان.

با دیدن روژان منم خنده ام گرفت.

-تو چرا این جوری شدی؟

مامان و روژان دوباره خندیدند. همه سر و صورتش سفید و آردی بود. یه جاهایی هم یه مایع زرد ریخته بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان: آوردمش مثلا یکم کار بهش یاد بدم؛ خانوم ه*و*س کیک درست کردن کرده. بهش یاد دادم ولی موقع هم زدن تخم مرغا یهو آردا رو ریخت. به خاطر همزن همه مواد ریخت تو سر و صورتش.

دوباره همه خندیدیم.

-پس کیک بی کیک؟

مامان: نه عزیزم. خودم الان آماده اش می‌کنم.

-پس بی زحمت این وسایل رو هم جا به جا کنید.

مامان: دستت درد نکنه پسرم، خیر ببینی.

لبخندی زدم. عاشق این دعاهاش بودم. توی اتاقم رفتم و لباس هام رو با حوله برداشتم و سمت حمام رفتم.

روژان: کجا؟ من می‌خوام برم.

- تو مگه خونه زندگی نداری؟ برو خونتون حمام.

روژان-خونه مون پول آب و گازمون زیاد میاد.

با تعجب نگاهش کردم.

-پس شوهرت اون پولاش رو چکار می‌کنه؟همیشه که این جایین!

خندید و سمت در رفت. می‌دونست شوخی می‌کنم. رفتم حموم. هوای فروردین داشت گرم می‌شد. اواخر فروردین بود. بعد از دوش تو اتاقم رفتم و پای کارم نشستم. گاهی یه سری قطعات رو دوستم که مغازه داشت می‌داد تو خونه درست کنم یا سیستم هایی که مشکل داشت رو قبول می‌کردم و مشکلشون رو رفع می‌کردم. البته هم کار نرم افزاری و برنامه نویسی می‌کردم و هم سخت افزاری. تو شرکت برنامه نویس بودم. دو ساعتی کار کردم که صدای مهران اومد و بعدش هم روژان صدام کرد تا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برای شام برم. عینکم رو برداشتم و چشمام رو مالیدم؛ خسته شده بودم. بقیه اش برای فردا.

توی آشپزخونه رفتم. میز شام آماده بود، بوی ماکارونی می‌اومد. آخ جون! غذای مورد علاقه ام. با مهران هم سلام کردم و کنارش نشستم.

-مامان خانوم دستت درد نکنه، عجب بویی.

مامان: امشب دستپخت روژانه.

قیافه ام کج و کوله شد.

-بازم روژان؟ نمیشه دستپخت خوب این خانوم سر آشپز رو فقط شوهر جونش بخوره و لذت ببره؟

همه خندیدند و روژان برام نمک دون رو پرت کرد.

مهران-نه دیگه. باید یکی باشه اگه مسموم شدم یه جایی برسونتم.

روژان-مهران؟می‌کشمت!

مهران-غلط کردم بابا. خیلی هم دستپختت خوبه. اصلا سهم سیروان رو هم من می‌خورم.

سریع بشقابم رو برداشتم و گفتم:

-نه خیر، خودم بلدم بخورم. تو بخوای مسموم شی با همون یه ظرف میشی.

غذا رو با شوخی و خنده خوردیم، ولی واقعا غذاش خوب شده بود.

صبح باز مثل همیشه ساعت پنج بیدار شدم. صبحانه خوردم و آماده شدم. سرحال بودم؛ پس یه تیپ قشنگ زدم. شلوار کتان مشکی، پیراهن سفید و کت کتان سورمه ای. بیرون رفتم و کفشای کالج سفیدم رو پوشیدم. ماشین رو که روشن کردم، دیدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهران هم داره می‌دوئه. حتما قراره باز ماشینش رو برای روژان بذاره. بیشتر روزا ماشینش رو برای روژان می‌ذاشت و با من می‌اومد. در حیاط رو بست و سریع سوار شد.

مهران: سلام بر برادر زن گل.

-سلام. نمی‌خواد باز چاپلوسی کنی. می‌دونم امروز هم آویزون منی.

مهران:آویزون چیه دیگه؟دلم نمیاد تنها باشی.

-بله...بله...خودم می‌دونم.

تا چهار سرکار بودم. بعد از کار، مهران با مهرداد داداشش رفت. قرار بود بره خونه مهران. با مهرداد هم دوست بودم؛ هرسه همکار بودیم،دانشجوهای معدل بالا بودیم که از همون دوره ی دانشجویی، استخداممون کرده بودند. مهران یه سالی از ما بزرگتر بود. هوا خیلی خوب بود؛ ه*و*س قدم زدن کردم. یه جا نزدیک یه پارک ماشین رو گذاشتم و پیاده به سمت پارک رفتم. پارک شلوغ بود. صدای جیغ بچه ها زیاد بود. رفتم جایی که یه کم خلوت تر باشه. جایی دورتر از زمین بازی، نیمکت و درخت بود. رفتم و روی یه نیمکت نشستم. هوای خوب، صدای بچه ها هرچند از دور و فضای سبز پارک سر حالم آورده بود. باید همین آخر هفته مامان اینا رو پیک نیک می‌بردم. زیادی غرق کارم شدم. همین طور که تو فکر بودم صدای جیغی رو شنیدم. سمت چپم رو نگاه کردم، یه زن بود که با یه پسر درگیر بود و کیفش رو می‌کشید. انگار کیف قاپ بود. یهو پسره چاقو در آورد. چند تا پسرم ایستاده بودند. کسی جرئت جلو رفتن نداشت. چاقو رو سمت دست دختر برد. بلند شدم و به سمتش دویدم، اما جیغش رو شنیدم و بعد پسر فرار کرد. داشت سمت در پارک می‌رفت. خودم رو بهش رسوندم و هولش دادم. من رو ندیده بود؛ غافلگیر شد و افتاد زمین. به طرفش رفتم. سریع بلند شد و چاقو رو به طرفم گرفت.

-بدبخت زورت به یه زن میرسه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جلو رفتم. با این که چاقو داشت ولی استرسش رو می‌دیدم، تازه کار بود. منم که ورزشکار بودم؛ پس نمی‌ترسیدم. جلو رفتم و با پا زیر دستش زدم. چاقو افتاد. خواست فرار کنه که یقه اش رو گرفتم و یه مشت تو صورتش زدم. صورتش رو چسبید. کیف رو ازش گرفتم. صدای یه مرد رو شنیدم.

مرد: بچسبش ...نذار بره.

حراست پارک بود. دوون دوون اومد و پسر رو گرفت.

مرد:مرسی جوون.خوب شد گرفتیش، زنگ زدم پلیس.

بعد پسر رو چسبید. چند نفری هم که حالا یخشون آب شده بود، به کمک مامور حراست اومدند. سمت اون زن رفتم. دوتا دختر کنارش بودند. سرش پایین بود و دستش رو چسبیده بود. انگار با چاقو دستش رو زده بود و زخمی شده بود.

-خانوم کیفتون.

سرش رو بالا آورد. یه دختر بیست و یکی دوساله بود. تو نگاه اول خیلی زیبا به چشمم اومد. نگاهم رو ازش گرفتم، اهل هرز نگاه کردن نبودم.

دختر: ممنون آقا.

نشستم و دستش رو نگاه کردم. پشت دستش زخمی بود ولی عمیق نبود. از کیفش دستمال در آورد.

- باید برید درمونگاه.

دختر: چیزی نیست.

-ممکنه عفونت کنه. خون ازش میره.

حرفی نزد. یکی از دخترا گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دختر: یه درمونگاه دو تا خیابون بالاتر هست، برید اون جا.

تشکر کرد و گفت که میره. دخترا رفتند. بقیه هم کم کم داشتن پراکنده می‌شدند. اما من دلم نمی‌اومد برم.صداش و چهره ی شیرینش تو ذهنم حک شده بود. از خودم متعجب بودم. هیچ وقت نسبت به هیچ جنس مونثی حسی نداشتم. هیچ وقت دوستی نداشتم.

-اجازه می‌دید برسونمتون درمونگاه؟

با تعجب نگاهم کرد. یکم خجالت کشیدم. اصلا نمیگه به تو چه؟ خودم میرم، ولی دوست نداشتم بره.

دختر: مزاحم نمیشم، راهی نیست.

-ولی زخمی شدید.

همون موقع مسئول حراست اومد و گفت:

مسئول: خانوم بمونید پلیس بیاد شکایت کنید.

دختر: شکایت ندارم. حوصله دوندگی ندارم.

مسئول: خانوم این پسر دفعه اولش نیست.

دختر: پس نیازی به شکایت من نیست؛ شاکی داره بازم.

و سمت در رفت.م اشینم جلوی در دیگه ی پارک بود. به سمتش دویدم و باهاش هم قدم شدم.

-من ماشین دارم. اجازه بدید برسونمتون؛ این جوری زودتر می‌رسید.

خواست چیزی بگه که سریع جلوش ایستادم و تو چشماش نگاه کردم و گفتم:

-من مزاحم نیستم،فقط برسونمتون، همین.خون ریزی دارید تا برسید دیر میشه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یکم تو چشام نگاه کرد. انگار می‌خواست از حرفام مطمئن بشه. تحمل نگاه کردن تو چشمای آبیش رو نداشتم. زیادی خوشگل بود. سرم رو پایین انداختم.

دختر: باشه.

خندیدم و با خوشحالی گفتم:

-پس جلو همین در بمونید تا بیارم ماشین رو. جایی نرید ها!

دختر: باشه.

چند قدم رفتم. دوباره برگشتم و گفتم:

-منتظرم بمونید، زود میام. دو دقیقه فقط.

و با انگشتم دو رو نشون دادم.خنده ش گرفت و سری تکون داد. منم زود سمت ماشین رفتم. مثل بچه ها شده بودم. درسته تا حالا با هیچ دختری رابطه نداشتم، ولی سنی ازم گذشته بود و نباید این قدر هول می‌شدم. سریع ماشین رو برداشتم و جلوی در پارک رفتم. پیاده شدم که ببینمش. نبود، رفته بود. ناراحت شدم. چه قدر سفارش کردم نره. قول داد؛ چرا رفت؟ خون ریزی داشت. دلواپسش بودم. آره، فقط دلواپس!

دختر: اومدین؟

با صداش سرم رو چرخوندم. خودش بود. خوشحالیم باعث شد لبخند بزنم.

-آره.فکر کردم رفتین.

دختر: نمی‌دونستم ماشینتون چیه. داشتم دنبالتون می‌گشتم.

سریع رفتم و در رو براش باز کردم. نشست. سوار شدم و سمت درمونگاه رفتم. گاهی زیر چشمی نگاهش می‌کردم. یه لهجه ی خاصی داشت که صحبت هاش رو خیلی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شیرین می‌کرد. چشمای آبی، پوست سفید و موهای بلوند. چیزی که تا به حال تو دخترای اطرافم ندیده بودم. البته گاهی می‌دیدم ولی نه این قدر ساده که بی آرایش باشند.

-نباید باهاش درگیر می‌شدین.

دختر: اون نباید کیفم رو می‌گرفت.

خندیدم. تحلیل خوبی بود.مثل این بود انتظار داشته باشه گرگ نخورش، چون اون گرگ رو نمی‌خوره. از فکرم لبخندی زدم.

-درسته.ولی ممکن بود صدمه ی بدتری ببینین.

دختر: حالا که به خیر گذشت و خدا شما رو رسوند تا کیفم رو برگردونید.

-کار خاصی نکردم.

دختر: نه، خیلی کارتون برام با ارزشه. دیدم که بقیه می‌دیدن و هیچ حرکتی نمی‌کردن.

-این روزا مردم یکم ترسو شدن. حوصله دردسر رو ندارن.

رسیدیم درمونگاه، پیاده شدیم.

دختر: ممنون که من رو رسوندین و بابت کیفم هم متشکرم.

-کاری نکردم. اجازه بدین همراهیتون کنم.

دختر: نه دیگه. خودم میرم.

در ماشین رو با ریموت قفل کردم و کنارش رفتم.

-میام باهاتون.

دیگه چیزی نگفت. با یه دستش دست دیگه اش رو چسبیده بود که جلو خون ریزی رو بگیره.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-کیفتون رو بدید به من؛ این جوری سخته.

با کمی مکث کیفش رو داد.با هم داخل به اورژانس رفتیم. یه دکتر دستش رو معاینه کرد.

دکتر: چاقو بریده؟

-یه زورگیر سر راهش رو گرفته بود.

دکتر: خیلی عمیق نیست. اگه بخواین میشه بخیه بزنم، ولی نزنید هم خوب میشه، فقط طولانی تر. اگه مشکلی با جای بخیه ندارید، بخیه بزنید.

بهش نگاه کردم.

دختر: نه دکتر، بخیه نمی‌خواد.

دکتر: پس برید پذیرش و رسید بگیرید تا یه پرستار براتون پانسمان کنه.

بعد به پرستاری گفت بیاد.

-من میرم پذیرش.

به سمت پذیرش رفتم. اسم بیمار رو پرسید. نمی‌دونستم؛ فامیل خودم رو گفتم.

-سمیعی، خانوم سمیعی.

فیش رو پرداخت کردم و سمت اورژانس رفتم. کار پانسمان تموم شده بود و داشت چسب روی باند رو می‌زد. رسید رو به پرستار دادم.

-خانوم سمیعی دکتر براتون یه سری آنتی بیوتیک هم نوشته که باید بخورید تا عفونت نکنه. حتما تهیه کنید.

و نسخه رو بهش داد.

پرستار: تموم شد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دختر: ممنونم.

و پرستار رفت.

دختر به کاغذ نگاه کرد و گفت:

دختر: سمیعی؟

-اسمتون رو نمی‌دونستم؛ فامیل خودم رو گفتم.

لبخندی زد و گفت:

دختر: ممنون آقای سمیعی. من روشا هستم. از آشناییتون خوشبختم.

چه اسم قشنگی!

-من هم سیروان هستم. بنده هم خوشبختم از آشناییتون.

با هم سمت خروجی رفتیم.

روشا: میشه ازتون خواهش کنم بگید هزینه چقدر شد؟

-نه.

با تعجب نگاهم کرد.

روشا: چی نه؟

-خواهش نکنید.

روشا: خب هزینه چه قدر شد؟

-اون قدری نبود که قابل گفتن باشه.

روشا: ولی به هر حال من باید بدونم، باید بهتون برگردونم.

-باور کنید کم بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا: ولی آخه...

نذاشتم ادامه بده.

-ولی و آخه نداره. دیگه حرفش رو نزنید.

روشا: امروز خیلی مزاحمتون شدم. واقعا متشکرم. نه به اون پسر و نه به شما. هنوزم آدمای خوب زیادن.

-خوبی از خودتونه.

روشا: خب دیگه، من باید برم؛ دیرم شده. بازم ممنونم.

-می‌رسونمتون.

روشا: نه خودم میرم. خیلی بهتون زحمت دادم.

-چه زحمتی؟ اگه تشریف بیارین خوشحال میشم.

بالاخره با کلی اصرار سوار ماشین شد. دوست نداشتم بره، ولی نمی‌دونستم چکار باید کنم، چطور سر حرف رو باز کنم. اصلا چی بگم؟

-کجا برم؟

روشا: همون سمت پارک.

سمت پارک رفتم.

-همیشه میرید اون پارک؟

روشا: راستش نه. اولین بار بود.

پس دیگه اون جا نمی‌دیدمش. چی بگم؟ هر چی نزدیک تر می‌شدیم، دلهره می‌گرفتم. خدا کمکم کن.

روشا:میشه برید خیابون قبل از پارک؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چشم.

به همون خیابون رفتیم. جلوی یکی از خیابونای فرعی گفت که نگه دارم. حتما نمی‌خواست تا جلوی در ببرمش.

-تو همین خیابونه؟

روشا:آره. بازم ازتون ممنونم. با اجازه تون.

در رو باز کرد و خواست پیاده بشه. هول بودم. یهو دلم رو زدم به دریا و گفتم:

-روشا خانوم؟

داشت پیاده می‌شد که صبر کرد و سمتم برگشت. منتظر نگاهم می‌کرد و من جرئتم رو از دست داده بودم.وقتی دید چیزی نمیگم، گفت:

روشا: چیزی شده؟

باید حرف می‌زدم وگرنه می‌رفت.

-خب...راستش...چطور بگم...

روشا: راحت باشین.

-میشه....ببخشید جسارته ولی می‌تونم شماره تون رو داشته باشم؟

بالاخره گفتم. با کمی خجالت نگاهش کردم. اول کمی متعجب بود، اما بعد لبخندی زد و گفت:

روشا: شماره م برای چی؟

لبخندش یکم شیطون بود. انگار متوجه شده بود چه قدر خجالت می‌کشم حرف بزنم و می‌خواست ازم حرف بکشه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب من...نمی‌دونم چطوری بگم. من از شما خوشم اومده، می‌خوام بیشتر آشنا بشیم.

صدای خنده اش رو شنیدم. سرم رو بالا نیاوردم. حتما می‌خواست مسخرم کنه، ولی در کمال تعجبم گفت:

روشا: چه قدر سخت حرفتون رو می‌زنید. اولین پسری هستین که تو عمرم دیدم این قدر خجالتی و سر به زیره. گوشیتون رو بدید.

با تعجبت نگاهش کردم. گوشیم برای چی؟ دید منظورش رو نفهمیدم با خنده گفت:

روشا: مگه شماره ام رو نمی‌خواستید؟حفظ می‌کنید؟

لبخندی زدم و سریع قفل گوشیم رو باز کردم و دستش دادم.

-بفرمایید.

شماره اش رو تو گوشیم زد و به اسم روشا سیو کرد.

روشا: اینم گوشیتون. دیگه کاری با من ندارید؟ میتونم برم؟

-بفرمایید، اختیار دارید .. فقط این که...اشکال نداره گاهی بهتون زنگ بزنم یا پیام بدم؟

روشا: وقتی شماره ام رو گرفتید، واسه همینه دیگه.

بعد هم خداحافظی کرد و رفت. منم زیر لب جوابش رو دادم. هنوز عطرش توی ماشین بود. چقه در خوشبو بود. از خوشحالی داشتم پر در می‌آوردم، مثل پسرای پونزده- شونزده ساله بودم. بس که بی تجربه بودم. از آینه دیدم که توی خیابون فرعی رفت. منم حرکت کردم و سمت خونه رفتم. دل تو دلم نبود که زودتر باهاش تماس بگیرم. کاش اصلا الان ازش می‌خواستم با هم بیرون بریم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خودم از فکرم و این همه عجله خنده ام گرفت. باید می‌ذاشتم سر فرصت و یکم فکر می‌کردم که باز مثل این دفعه این قدر ضایع بازی در نیارم.

دوروز از آشنایی با روشا می‌گذشت. هنوز نتونسته بودم بهش زنگ بزنم. هر بار گوشیم رو بر می داشتم، خجالت نمی‌ذاشت. دل تو دلم نبود که دوباره بینمش. امروز باید هر طور شده می دیدمش. خونه شون همون نزدیک شرکت بود، یه خیابون قبل از پارک. می‌تونستم باهاش تماس بگیرم و بعد از شرکت دنبالش برم. پس امروز هم به خودم رسیدم. وقت ناهار بیرون از شرکت رفتم که مهران و مهرداد نفهمند. بهش زنگ زدم. ضربان قلبم بالا رفته بود. بعد از چند تا بوق، صداش تو گوشی پیچید.

روشا: الو؟

-سلام روشا خانوم.

روشا: سلام.بفرمایید.

انگار نشناخته بود.

-سمیعی هستم، سیروان سمیعی.

روشا: حالتون خوبه؟ببخشید نشناختم اول.

-ممنونم. شما خوبین؟

روشا: به لطف شما. شماره تون رو نداشتم وگرنه می‌خواستم دوباره باهاتون تماس بگیرم و ازتون تشکر کنم.

-چه تشکری؟من که کاری نکردم، وظیفه ام بود.

روشا: به هر حال خیلی لطف کردید، ممنونم.

-خواهش می‌کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هر دو ساکت شدیم. نمی‌دونستم چطور بگم. بالاخره اون سکوت رو شکست:

روشا: چیزی می‌خواین بگین آقای سمیعی؟

-آره یکم سخته برام گفتنش.

روشا: راحت باشین. من این قدر راحت رفتار می‌کنم که شما هم راحت باشین.

-خب، می‌خواستم اگه امکانش هست ببینمتون.

روشا: محض همون آشنایی بیشتر که گفتین؟

تو صداش خنده موج می‌زد. منم لبخند زدم.

-بله، اگه ایرادی نداره.

روشا: نه چه ایرادی؟ هر موقع شما بگین میام.

-امروز خوبه؟

روشا: امروز؟چه ساعتی؟

-خب من تا چهار شرکتم. میام دنبالتون. تا چهار و ربع می‌تونم سر کوچتون باشم.

کمی مکث کرد، انگار داشت فکر می‌کرد.

روشا: سر کوچه مون؟

-بله دیگه. سر همون خیابونی که پیاده تون کردم.همون جا منتظر می‌مونم،اگه نگرانین که کسی از اطرافیان من رو ببینه.

بازم یکم مکث کرد و گفت:

روشا: باشه. سر همون خیابون ساعت چهار و ربع.

-ممنونم ازتون. پس تا چهار و ربع خدانگهدار.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا:خداحافظ.

گوشی رو قطع کردم و با خوشحالی به سمت سوپر مارکت رفتم و یه بسته شکلات تلخ خریدم. باید به مهران بگم سوپری بودم؛ نمی‌خواستم کسی بفهمه. کلا مهران می‌فهمید، روژان می‌دونست و بعد مامان. منم خجالتی بودم و کلا چنین چیزایی تو خانواده مون راحت نبود، دوستی دختر و پسر. اگه مامان می‌فهمید، سریع می‌گفت بریم خواستگاری و زیر نظر بزرگترها آشنا بشید. مخالف نبودم اما الان شرایط خواستگاری نداشتم. با این همه قسط و از طرفی نمی‌خواستم روشا رو از دست بدم.

تا چهار تو شرکت بودم. خدا رو شکر مهران ماشین آورده بود. وقتی رفت، منم سمت سرویس ها رفتم. آبی به سر و صورتم زدم، موهام رو مرتب کردم و بیرون رفتم. تو ماشین ادکلنم رو تجدید کردم و سمت خیابونشون رفتم. از جای خونشون مشخص بود که هر دو از یه طبقه هستیم. نزدیک خونه خودمون هم بود. چهار و ده دقیقه اون جا بودم. پنج دقیقه بعد و دقیق سر وقت روشا از خیابون بیرون اومد. یه مانتوی نسکافه ای پوشیده با شلوار جین قهوه ای سوخته و شال قهوه ای پوشیده بود. کیف و کفشش هم ست مشکی بود. وقتی من و دید که کنار ماشین منتظرشم، لبخندی زد. خدایا چقدر این دختر شیرین و زیبا بود.

-سلام.

روشا- سلام، خسته نباشید.

-ممنونم.

در رو براش باز کردم.

-بفرمایید.

نشست. من عم سوار شدم و حرکت کردم. هردو سکوت کرده بودیم. بالاخره سکوت رو شکستم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-کجا دوست دارین بریم؟

روشا-نمی‌دونم. من تا حالا جایی با کسی نرفتم، جایی رو نمی‌شناسم.

چه خوب! من که از خدامه.

-منم مثل شمام. پس می‌گردیم و واسه خودمون یه جا پیدا می‌کنیم.

روشا-خوبه.

باز سکوت بود.همون جور تو خیابونا دنبال یه کافه بودم که گفت:

روشا-با عینک خیلی عوض میشید.

تازه متوجه شدم که هنوز عینک دارم.

-بیشتر برای کار میزنم. خودم خیلی خوشم نمیاد.

روشا-ولی خیلی بهتون میاد.

-ممنون. پس همیشه میزنم.

چشمم به یه کافی شاپ افتاد. جای دنجی بود، با دکور چوب.

-این جا به نظرتون خوبه؟ نزدیک خونه تون هم هست.

لبخندی زد و موافقت کرد. پارک کردم و پیاده شدیم. کافی شاپ دنجی بود. این ساعت خلوت هم بود. در رو براش باز کردم. با انتخاب روشا پشت یه میز نشستیم. کافه چی اومد و سفارش گرفت. من یه قهوه و روشا یه کپ شکلاتی. وقتی کافه چی رفت، هر دو ساکت بودیم و به آهنگ امین رستمی گوش می‌دادیم. خیلی خوشم اومده بود. گاهی به چشمای روشا نگاه می‌کردم. از اون جا روشا بی خجالت به من خیره بود، من خجالت می‌کشیدم زیاد نگاهش کنم.

دنیامون آرومه چشمات رو به رومه/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کی چشماش مثل تو این قدر معصومه/

وقتایی که دلگیرم دوتا دستت رو می‌گیرم/

من زندم چون واسه چشمات می‌میرم/

از تو چشمام می‌خونی تب عشق و به آسونی/

دردام و از همه بهتر می‌دونی/

فقط با تو می‌خوام بارونی شه هوای چشمام/

تویی تنها نقطه ی روشن این روزام/

حال خوبیه دیوونگی با تو/

چقدر دوست دارم دیوونگی با تو/

حال ما دوتا همینه همیشه/

هیچکی مثل ما دیوونه نمیشه/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

باید آسمون همیشه ببارە/

آره عاشقی دیوونگی داره/

♫♫♫

دوست دارم, دارم دل و به دل تو می‌سپارم/

تنها بودم تنها, حالا تو رو تو دلم دارم/

دوتا عاشق مثل هم دوتا دیوونه ی بی آزار/

حالشون خوبه بی دلیل دوتا دیوونه دو تا بیمار/

حال خوبیه دیوونگی با تو/

چقدر دوست دارم دیوونگی هات و/

حال ما دوتا همینه همیشه/

هچکس مثل ما دونه نمیشه/

آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

باید آسمون همیشه ببارە/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آره عاشقی دیوونگی داره/

بگو آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

باید آسمون همیشه بباره/

آره عاشقی دیوونگی داره/

♫♫♫

از آهنگش خوشم اومده بود. باید دانلودش می‌کردم و با گیتار می‌زدمش.

کافه چی سفارشامون رو آورد و رفت. روشا با ابروی بالا داده به سفارشش نگاه کرد.

روشا-این که همون بستنی شکلاتیه!

با تعجب نگاهم کرد. لحن و لهجه ی ته صداش اون قدر شیرین بود که دلم رو می‌لرزوند. یهو هردو خندیدیم.

روشا-چه اسمایی می‌ذارن!

باز خندیدیم. مشغول خوردن شد. من یکم قهوه ام رو چشیدم، خوب بود.

روشا-اونم قهوه است؟

با خنده گفتم:

-آره. انگار این همون اسم خودمونیشه.

کمی سکوت کردیم که گفت:

روشا-انگار شما جدی جدی بار اولته ها! باید باور کنم.

-چطور؟مگه باور نکردید؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-خب، باورش سخته. یه پسر به سن شما و با این قیافه و جذابیت تا حالا تنها باشه عجیبه!

وقتی گفت جذاب، قند ته دلم آب شد. خوبه، پس قیافه ام رو پسند کرده.

-خب نه فرصتش رو داشتم و نه اهل این چیزام. به دوستی و وقت تلف کردن اعتقادی ندارم.

روشا-چرا؟مگه چند سالته فرصت نداشتی؟

-بیست و چهار. درس می‌خوندم. از بیست سالگیم کار می‌کنم.

روشا-چه زود.

-خب بابام فوت کرده بود.

روشا-خدا بیامرزه شون. متاسفم.

-ممنون. هشت سال قبل فوت کرد. حقوق زیادی هم نداشت. یه خواهر کوچیک تر از خودم دارم، هم درس می‌خوند و الان هم که ازدواج کرده و باید سخت کار می‌کردم که بتونم جهیزیه اش رو بگیرم، هم کار و هم درس فرصت این چیزا رو بهم نمی‌داد. در ثانی خودم هم دوست نداشتم وقتی شرایط ازدواج رو ندارم، به یکی وابسته بشم یا امید بهش بدم . کلا دوستی رو قبول ندارم.

روشا-یعنی الان موقعیت داری؟

-خب...نه.

خندید و نگاهم کرد. انگار توضیح می‌خواست.

-خب هنوز چند ماهی مونده تا اقساط جهیزیه ی روژان تموم بشه. شرایط ندارم ولی ...خب نمی‌تونستم شما رو از دست بدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-و این باعث شد عقیده ات راجع به دوستی تغییر کنه؟

لحن خودمونیش باعث شد راحت حرفم رو بزنم.

-نه هنوزم اعتقاد دارم، ولی به هر حال باید کمی هم رو بشناسیم اول دیگه.

روشا چیزی نگفت و فقط بستنیش رو خورد.منم قهوه ام رو خوردم.

روشا-خب نمی‌خواید آشنایی رو شروع کنین آقای سمیعی؟

-سیروان صدام بزنین.

روشا-پس منم روشا هستم نه روشا خانوم.

-باشه روشا گفتم که، بیست و چهار سالمه، تازه درسم تموم شده. فوق لیسانس کامپیوتر دارم. بابام تو یه شرکت کارمند بود. مامانم هم خونه داره. خواهرم روژان بیست سالشه، تازگی ازدواج کرده. شوهرش دوست صمیمی منه. خونمون نزدیک خونه شماست. قبل از چهار راهه. یه خونه دو طبقه که طبقه بالاش روژان زندگی می‌کنه. خودم هم که تو یه شرکت کامپیوتری کار می‌کنم، شرکت ایران تکنو. خب همین دیگه.

روشا-منم بیست و دو سالمه. لیسانس دارم و باید بگم هم رشته ایم. یه خواهر دارم که بیست و سه سالشه. بابام هم مهندسه کامپیوتره. من و خواهرم هم از بچگی به خاطر کار بابام به همین سمت رفتیم. دیگه چی بگم؟

-این که نظرت درباره من چیه؟

روشا-یعنی چی؟الان باید نظرم رو بگم؟هنوز یه ساعت نیست هم رو دیدیم.

-شما الان می‌دونین که من چکاره ام و این که شرایط زندگیم چطوره. همین اول بهش فکر کنین بعدا نگین براتون کمم.

لبخند قشنگی زد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-شما یه جوون سالم هستین که برای رفاه خانواده تون زحمت کشیدین و درس خونده اید و از لحاظ ظاهری هم خیلی خوب هستید. البته فعلا و طبق گفته هاتون. اگه همش درست باشه، پس مشکلی وجود نداره برای آشنایی بیشتر.

-آخه بیشتر دخترا ترجیح میدن طرفشون پولدار باشه.

روشا-خب من از اونا نیستم.

یکم دیگه صحبت کردیم، صحبت های معمولی درباره خودمون. بعد سر خیابونشون رسوندمش.

روشا-روز خوبی بود.

-برای منم همین طور و خیلی ممنونم که اومدین.

روشا-میشه این قدر جمع نبندی؟ این طوری راحت نیستم.

-باشه هرطور تو بخوای.

روشا-همین اول باید یه چیزی رو روشن کنم. این که قراره با هم بیشتر آشنا بشیم، دلیلی بر این نیست که حتما هم باید با هم ازدواج کنیم. منظورم رو متوجه میشی؟

سری تکون دادم که ادامه داد.

روشا-ترجیح میدم اسم دوستی رو روش بذاریم که در آینده دلخوری نباشه یا توقعی نداشته باشی، فقط یه دوستی ساده فعلا. فکرات رو بکن. اگه موافقی با حرفام، برای قرار بعدی زنگ بزن. خداحافظ.

بعد هم پیاده شد و رفت. لبخند رو لبام نشست. حرفاش درسته. من که نمی‌خوام نشناخته بهم قول ازدواج بده. اصلا شاید من بعدا پشیمون بشم. گرچه ته دلم از انتخابم مطمئنم. وقتی دیدم تو خیابون رفت، منم حرکت کردم و به خونه رفتم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امشب شام خونه روژان بودیم. مهرداد و مامانش هم بودند. اونا هم خیلی شبیه ما بودند؛ پدرشون فوت کرده بود. مامان مهران با مامان خیلی خوب بود. رفتم لباس راحتی پوشیدم و بالا رفتم. همه بودند. کنار مهران و مهرداد نشستم که مهرداد به مامان گفت:

مهرداد-زری خانوم چی می‌شد این سیروانم دختر بود می‌دادینش به من؟ دور هم خوش بودیما.

همه خندیدن و من فکرم سمت روشا و خنده هاش رفت. چشمای آبیش و موهای بلوندش. گرچه ترجیح می‌دادم رنگ اصلی موهاش رو ببینم. سعی کردم حدس بزنم چه رنگ مویی داره؟ولی عجیب این رنگ به موهاش و پوست سفیدش می‌اومد.

مهرداد-سیروان کجایی؟چرا هوایی شدی؟من یه چی گفتم تو چرا رفتی تو هپروت. وای خدا چه غلطی کردم! این دیگه من رو ول نمی‌کنه.

خنده ام گرفت و پس گردن مهرداد زدم.

شب خوبی بود. کلی با مهران و مهرداد خندیدیم. کلی همبه خاطر غذا سر به سر روژان گذاشتیم؛ گرچه خوشمزه بود،ولی به طور کلی روشا از ذهنم بیرون نرفت. شب قبل از خواب یه سر تو واتساپ رفتم. روشا هم آنلاین بود؛خوشحال شدم. براش یه پیغام فرستادم، یه متن فلسفی.

"از یاد نمی‌برم

حالا که با منی

حالا که من رو انتخاب کردی

من خوشبختی ات را

به تو بدهکارم !"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کمی بعد جواب داد:

"سلام سیروان.خوبی؟"

خوبه خودش صحبت رو شروع کرد.

"سلام، ممنون. تو خوبی؟"

"منم خوبم. این پیغام دادنت یعنی به حرفام فکر کردی؟"

"معلومه. به هر حال من و تو هنوز هیچ شناختی از هم نداریم."

"خوبه که درک می‌کنی."

"منم خوشحالم که این قدر واقع بین هستی."

"خب چکارا می‌کنی؟"

این یعنی مایله که چت کردن رو ادامه بدیم.

"شام خونه خواهرم بودیم. گفتم بهت که، بیست سالشه فقط. تازه داره آشپزی یاد می‌گیره."

"خوبه، من اصلا آشپزی بلد نیستم."

"درعوض آقاتون بلده."

"اون وقت آقامون کیه؟"

"آقا سیروان."

چندتا اسمایل خنده فرستاد و گفت:

"بذار یه روز بگذره، بعد بشو آقامون."

"اول و آخر نداره که، بلاخره که میشم."

نگاه دانلود
www.negahdl.com

"خب آقامون کی هم رو ببینیم؟"

دلم از حرفش ضعف رفت. دستم رو رو قلبم گذاشتم و یه نفس عمیق کشیدم. چه قدر بی جنبه بودم.

"به من باشه الان ولی درستش اینه که فردا عصر."

"اکی، موقع درستش همون سر خیابون."

"چشم. منتظرتم."

" می‌بینمت. کاری نداری؟"

"نه دیر وقته، بخواب. شبت خوش."

"شب تو هم خوش."

بعد از اتمام چت، خوشحال از قرار فردا خوابیدم.

ساعت چهار از شرکت بیرون اومدم. به یه گل فروشی رفتم و یه شاخه گل خریدم و سر خیابون رفتم. خیلی زود اومد. سلام کردیم و در رو براش باز کردم. خودم هم نشستم. قبل از حرکت از تو داشبورد گل رو در آوردم و بهش دادم.

روشا-وای رز صورتی! ممنون، خیلی نازه.

از ذوقش لبخند زدم.

-قابل تورو نداشت.

بعد حرکت کردم.

-امروز کجا بریم؟

روشا-یه جا قدم بزنیم.

-چشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتم یه پارک.

-این جا خوبه بانو؟

روشا-آره، هرجایی ارزش امتحان رو داره.

ماشین رو پارک کردم و پیاده شدیم. باهم قدم می‌زدیم.

-برات سخت نیست میای من رو ببینی؟

روشا-نه، چرا سخت باشه؟

-منظورم خانوادته.

روشا-آهان نه. من جایی کار می‌کنم، بعد از کار میام.

-کار؟

روشا-آره. نه بصورت جدی، پارت تایم.

-کارورزی؟نیمه وقت؟

روشا-آره.

-خوبه،دستت چطوره؟داروهات رو می‌خوری؟

به پشت دستش نگاه کرد و سری تکون داد. هنوز بسته بود.

روشا-فکر می‌کنم جاش بمونه.

-با پماد بعدا درست میشه، نگران نباش.

فقط یه لبخند زد. به چندتا مغازه رسیدیم.

-نظرت درباره بستنی چیه؟

به مغازه ها نگاه کرد. یکم فکر کرد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-اگه ازینا باشه.

به قیفیا اشاره کرد. دوتا بستنی قیفی خریدم. راه می‌رفتیم و بستنی می‌خوردیم. درباره افکارمون صحبت می‌کردیم. بودن در کنارش برام لذت بخش بود، خیلی زیاد. خوشحال بودم از این که حسم بهش نابه. این که قبلا خودم رو درگیر روابط نادرست نکردم، باعث می‌شد واقعا از این تجربه لذت ببرم.

دو ماه و نیم به همین شکل گذشت. اون قدر غرق خوشی بودم که نفهمیدم چی شد. روحیه ام اون قدر عوض شده بود که مامان اینا شک کرده بودند اما نفهمیدن چرا. هر روز روشا رو می‌دیدم. گفته بودم میرم به یکی از دوستام گیتار یاد میدم که شک نکنن. در عوض کارای بیشتری قبول می‌کردم تا هم پول تفریحاتم با روشا رو داشته باشم و هم پس انداز کنم. ذوی شرکت هم اضافه کاری خونه می‌آوردم. هر شب هم هم یا تلفنی و یا با چت با روشا حرف می‌زدم. با هم صمیمی تر شدیم. البته هیچ تماس نزدیکی با هم نداشتیم، حتی دست دادن. این از عقاید من بود. می‌دونستم این شکل رابطه درست نیست، اما مجبور بودم چند ماهی تحمل کنم تا دستم باز شه و بتونم خواستگاری برم. روشا تو تفریحاتمون خیلی ملاحظه می‌کرد، فقط دوبار شام بیرون رفته بودیم. بیشتر تو پارکا یا جاهای تفریحی بودیم. امشب هم قراره شهربازی بریم. خدارو شکر مامان و روژان خونه مامان مهران بودند، منم گفتم کار دارم و نمیام. لباس عوض کردم و دنبال روشا رفتم.

بهش زنگ زدم؛ زود اومد. حالا دیگه به اصرار روشا در رو خودش باز می‌کرد. می‌گفت این جوری معذب نیست.

-خوبی روشا جان؟

از اون لبخندای قشنگش تحویلم داد.

روشا-با تو که هستم عالیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خدا رو شکر ماهم به یه دردی خوردیم. ایشالا همیشه من حالت رو خوب کنم.

روشا-اگه همیشه این قدر خوب باشی، می‌کنی.

به شهربازی رسیدیم و داخلش رفتیم. تازه غروب شده بود؛ شلوغ بود.

روشا-چه شلوغه.

-همیشه همینه.

روشا-تاحالا نیومده بودم.

و باز برام عجیب بود که روشا چطور هیچ جای معروف و تفریحی تهران رو نرفته و باز به لهجه ی قشنگش ربط دادم. هنوز روم نشده دلیلش رو بپرسم.

روشا-هر کدوم که باحال تره بگو بریم.

چند تا دستگاه با تم رفتیم.

روشا-من ترن دوست دارم سیروان، آخریشه.

اون قدر با ناز و ملوس گفت که دلم خواست بغلش کنم اما خودداری کردم.

-تو جون بخواه عزیزم.

دو تا بلیط گرفتم. یکم تو صف بودیم و سوار شدیم. له اوج که رسید، روشا شروع به جیغ زدن کرد و با دو تا دستش بازوم رو چسبید. یهو داغ شدم، قلبم ضربانش بالا رفت. گرمای دستاش رو از روی آستینم حس می‌کردم. تا آخر چشمم به دستاش بود و با میل درونیم واسه لمسشون مبارزه کردم. با باز شدن دستای روشا، تازه متوجه شدم ایستادیم. پیاده شدم. می‌دونم از داغ شدنم قرمز شدنم، سعی کردم نگاهش نکنم. متوجه نگاه خیره و هیز چند تا پسر به کنارم شدم. برگشتم. دیدم روشا شالش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

افتاده و داره پیاده میشه؛ متوجه نشده بود.موهای طلاییش رو دم اسبی بسته بود و یکمش تو صورتش ریخته بود. اون قدر زیبا بود که با یادآوری چشمای هیز جوش آوردم و رفتم جلوش ایستادم تا در معرض دید نباشه. شالش رو از روی شونه اش برداشتم و روی سرش گذاشتم.

روشا-وای نفهمیدم! کی افتاده؟

-یکم بیشتر مراقب باش خانومی وگرنه باید مدام با این پسرای چشم چرون درگیر باشم.

خندید و گفت:

روشا-باشه حسود خان.

همون طور که می‌رفتیم گفتم:

-حسود نیستم، غیرت دارم.

روی یه نیمکت نشست و گفت:

روشا-همین غیرت باعث میشه همیشه از تماس و برخورد با من فراری باشی؟

-آره، خب تو هنوز مال من نیستی.

روشا-میشه بفرمایید مال کیم؟

نشستم و گفتم:

-الان تو خونه باباتی، من حتی ازت خواستگاری نکردم.

یه لبخند قشنگ زد.

روشا-واو! چه سنتی! ولی تو که جواب من رو می‌دونی.

شیطون گفتم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اون وقت جوابت چیه؟

با خنده گفت:

روشا-می‌خوای از من حرف بکشی؟من که مثل تو خجالتی نیستم.

بعد خیره شد تو چشمام و گفت:

روشا

من می‌خوام تا آخر دنیا مال تو باشم.

اون قدر این جمله شیرین بود که داشتم از ذوق بال در می‌آوردم. قلبم تند تر میتپید و خون به صورتم دویده بود، مثل دخترا! انگار جامون عوض شده بود.

-منم همین رو می‌خوام، ولی کی از آینده خبر داره؟ شاید بابات مخالفت کنه یا تو پشیمون شی تا اون موقع.

روشا-تو اولین و آخرین ساکن این جایی.

و دستش رو روی قلبش گذاشت. با عشق بهش خیره شدم و آروم لب زدم:

-عاشقتم.

لبخند زد و سرش رو کج کرد و با ناز گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-گرسنمه.

بلند خندیدم.

-سیروان فدات. این قد ناز نکن. پاشو بریم رستوران.

خواستم بلند شم که گوشه لباسم رو کشید و گفت:

روشا-بشین.

بعد از تو کیفش دوتا ساندویچ در آورد.

روشا-مامان روی غذای بیرون حساسه؛ خودش ساندویچ درست کرد. نوشابه با تو.

-دست مامانت درد نکنه خوشگله، پس برم نوشابه بخرم.

روشا-پس یکی بخر با دوتا نی.

-چرا؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-به مامی قول دادم نوشابه نخرم ولی نگفتم با هم شریک نمیشیم که.

خندم گرفت. چشمکی زد و گفت:

روشا-اگه تو بدت نیاد.

-دیوونه.

رفتم دو تا نوشابه و دو تا نی خریدم و برگشتم. روشا از شرایطم باخبر بود و همیشه یه جوری مراعات می‌کرد که غرورم رو نشکنه. ممنونش بودم. ساندویچ هامون رو خوردیم و نوشابه رو هم با هم خوردیم، البته یکیش رو. روشا اصرار کرد فقط یکی با هم بخوریم.

روشا-بریم سیروان؟

-بریم عزیزم.

بلند شدیم و راه افتادیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-سیروان یه سوال بپرسم؟

-دوتا بپرس.

روشا-تو روی حجاب من حساسی؟

-خب معلومه. هر مردی که عاشق یه زن باشه، روش غیرت داره.

روشا-یعنی تو میخوای من چادر بپوشم؟

صدام رو کمی کلفت کردم و با لهجه لاتی گفتم:

-آره. تازه بدون من حق نداری جایی بری؛ نه سر کار نه خرید و نه حتی خونه بابات ضعیفه.

روشا با حرص گفت:

روشا-سیروان! من جدیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

_منم سیروانم. از آشناییت خوشبختم جدی.

خودم خندم گرفت، اما روشا با حرص کیفش رو به بازوم کوبید.

روشا-بی مزه.

-نه من سیروانم.

این بار روشا هم نتونست تحمل کنه و با من خندید. وقتی خنده هامون تموم شد، جدی گفتم:

-چادر برام ملاک نیست، ولی دوست ندارم عشقم رو با کسی تقسیم کنم. جوری نباشی که جلب توجه کنی کافیه.

روشا-همین؟

-خب شالت خیلی عقب نره.آرایش بیرون نکن و...

روشا-و چی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-موهات.رنگ خودش باشه بهتره. گرچه این رنگم بهت میاد ولی دوست دارم رنگ اصلیش رو ببینم. اصلا موهات چه رنگیه؟

باتعجب گفت:

روشا-منظورت رو نمی‌فهمم.

-رنگش نکن.

یهو با صدای خنده روشا ایستادم و نگاهش کردم. اخم کردم و گفتم:

-می‌خوای بگی املم؟ خودت گفتی نظرم رو بگم.

به زور خنده اش رو کنترل کرد و گفت:

روشا-نه دیوونه، ولی خنده دار بود.آخه هنوز بعد این همه وقت نفهمیدی این رنگ طبیعی موهامه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تعجب به موهاش نگاه کردم.

-چطور ممکنه؟بچه گیر آوردی؟ چشم آبی، موی بلوند. حتما ایرانی هم نیستی؟

دوباره بلند خندید.

روشا-بشینیم تو ماشین برات بگم.

در رو باز کردم و نشستیم. منتظر نگاهش کردم.

روشا-چرا زودتر نپرسیدی؟

-خب موقعیتش نبود.

روشا-یه جورایی درست حدس زدی.

-چه حدسی؟

روشا-من دورگه هستم. مامی ایرانیه و بابا انگلیسی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-شوخی می‌کنی؟

روشا-چرا شوخی؟ مامی مسلمانه، بابا مسیحی.

-چطور ممکنه؟یه مسلمان نمی‌تونه با غیر مسلمان ازدواج کنه.

روشا-ازدواج دائم نه، ولی موقت چرا.

-یعنی صیغه؟

روشا-آره. نود و نه ساله.

-درمورد دینشون اختلاف ندارن؟

روشا-نه. اون قدر عاشق همن که به عقاید هم احترام می‌ذارن. با وجود یه دنیا تفاوت به جرئت میگم خوشبخت ترین و عاشق ترین زوجن.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یهو یه فکر به سرم زد، ولی از به زبون آوردنش می‌ترسیدم، حتی از فکر کردن بهش ولی با ترس پرسیدم:

-تو...تو چی؟

روشا-من آکسفورد بزرگ شدم؛ پس طبیعیه که من و خواهرم، ربکا، دین پدرم رو داریم. وقتی آشنا شدیم، تازه دو ماه بود ایران اومده بودیم. بابا ورشکست شد و مامان گفت که تو ایران با اون پول کمی که برامون مونده راحت تر زندگی می‌کنیم.

یهو همه برام معنا گرفت، لهجه ی روشا، نا آشنا بودنش به این جا، چهره ی اروپاییش. چطور نفهمیدم؟ اون مسیحی بود و من شیعه بودم. چطور می‌شد ازدواج کنیم؟ درسته باباش ورشکست شده و حالا پولدار نیست ولی دوتا فرهنگ متفاوت.

روشا-چی شد سیروان؟

-هیچی.

بی حرف ماشین رو روشن کردم و حرکت کردم. تا رسیدیم ساکت بودیم .قبل از پیاده شدن گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-می‌دونم نیاز به فکر کردن داری ولی این رو بدون من تو خانوادم شاهد عشق دو آدم متفاوت بودم. شب بخیر.

دیشب اولین شبی بود که نه قبل از خواب صحبت کردیم و نه چت. تا صبح فکر کردم. من عاشقش بودم، دیوونه ش بودم؛ نمی‌تونم ترکش کنم. راست میگه. میشه با هم کنار اومد و به عقاید هم احترام گذاشت، ولی مامان چی؟راضی نمیشه؟ بابای روشا چی؟ شاید راضی نشه.

سر کار بی حوصله بودم. دلم برای روشا تنگ بود، برای صداش. به خصوص که امروز هم قراری نداشتیم. نمی‌دونستم چطور باید ببینمش. اصلا ببینمش یا نه؟ الان اون قدر وابسته و عاشق شدم که دیگه نمی‌تونم ترکش کنم. اگه بیشتر وابسته بشیم و به خاطر تفاوت فرهنگ یا دین خانواده ها مخالفت کنن چی؟ حالا من مامانم رو راضی می‌کنم، اون هم شاید بتونم ولی بابای روشا چی؟

به ساعت نگاه کردم؛ یه ربع به چهار بود. کارمون کمتر بود. مهران و مهرداد وسایلشون رو جمع کردند.

مهران-پاشو بریم دیگه سیروان.

-برید شما، من میام.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خداحافظی کردن و رفتند. کامپیوتر جلوم روشن بود ولی من چشمم به ساعت بود. ده دقیقه به چهار بود که برام پیام اومد. مثل جت روی گوشیم پریدم. با دیدن اسم روشا لبخند رو لبم نشست.

"همه ی دنیا که جمع بشه و بخوان تو رو ازم بگیرن جلوشون می‌ایستم."

همین جمله همه ی تردیدام رو دور کرد. انگار می‌دونست از چی می‌ترسم. با خوشحالی وسایلم رو جمع کردم و بیرون رفتم. شماره اش رو گرفت. با یه بوق جواب داد.

روشا-سلام.

صداش گرفته بود.

-سلام عزیزم.

روشا-عزیزت؟

دلخور بود. اشتباه کرده بودم. یکم تند رفته بودم. من واسه داشتنش همه دنیام رو هم میدم. چرا تردید کرده بودم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خانوم خوشگله ی من آماده است؟

روشا-نه.

-چرا؟

روشا-چرا باید آماده باشم؟

-چون سیروان می‌خواد بیاد دنبالش.

روشا-سیروان از دیشب کجا بود؟

-تو فکر تو.

روشا-چه فکری؟این که چطوری جدا شیم؟

انگار خیلی دلخور بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خانومی شما بیا من همه دلخوریات رو از بین می‌برم.

روشا-من توی کافی شاپ همیشگیم.

-قربونت برم پنج دقیقه دیگه اون جام. برام یه قهوه سفارش بده اومدم.

روشا-باشه، خداحافظ.

من چطور تونستم تردید کنم؟ روشا همه ی اون چه که من از زندگی می‌خوام بود. با سرعت سمت کافی شاپی که اولین بار با هم رفتیم، رفتم. سر راه یه شاخه گل هم خریدم. زیاد اینجا می‌اومدیم. پشت همون میز نشسته بود. رفتم و جلوش نشستم. دو تا قهوه رو میز بود. گل رو سمتش گرفتم و با لبخند گفتم:

-سلام بانو، تقدیم به شما.

لبخند مصنوعی زد و زیر لب سلام و تشکر کرد. گل رو بو کرد و روی میز گذاشت. سرش پایین بود و با لبه ی فنجونش بازی می‌کرد. نگاهش به گل بود.

-نبینم غمت رو.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چیزی نگفت. جدی شدم و گفتم:

-من رو نگاه کن روشا.

بازم حرکتی نکرد.

-گفته بودم بهت چشمات برام مثل هواست؟ نگاهت رو ازم بگیری می‌میرما.

سرش رو بالا آورد و تو چشمام خیره شد. چشمای آبیش شیشه ای بود. با صدایی که بغض داشت گفت:

روشا-از بچگی اختلاف دین مسئله ی مهمی تو خونه ی ما نبود. فکر نمی‌کردم اون قدر برات مهم باشه، وگرنه روز اول می‌گفتم. البته نگفتنم پنهان کاری نبود،فقط موقعیتش جور نشده بود در این باره حرف بزنیم؛ نپرسیده بودی.

-می‌دونم عزیزم. منم باهاش مشکلی ندارم.

روشا-پس چرا از دیشب این طوری شدی؟چرا دیشب دیگه حرفی نزدی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نیاز داشتم فکر کنم. اختلاف دینی هم که در نظر نگیریم، با دو فرهنگ جدا بزرگ شدیم. ممکنه مامانم به خاطر اختلاف دین راضی نشه که من می‌تونم راضیش کنم، ولی بابای تو چی؟ شاید بعد این سال ها به این نتیجه رسیده باشه اختلاف دینی خوب نیست و به هیچ عنوان راضی نشه یا بخاطر تفاوت فرهنگی مون.

روشا-اینا مشکل منه. وقتی بهت دل بستم، مطمئنا فکر همه جاش رو کردم. من خانواده ام رو می‌شناسم.

وقتی گفت بهت دل بستم، دلم براش ضعف رفت. لبخندی روی لبم نشست و گفتم:

-قربون تو و دلت برم. من از دیشب که باهم بودیم، هیچی نخوردم؛ بریم یه چیزی بخوریم؟

انگار عوض کردن بحث مفید بود که لبخندی زد و گفت:

روشا-چرا نخوردی؟

-دلم واست اون قدر تنگ بود که نتونستم چیزی بخورم.

روشا-منم گرسنمه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو هم نخوردی؟

روشا سری تکون داد و فهمیدم اون تم نخورده.

روشا-تو با قهر ازم جدا شدی.

-قهر؟نه فقط تو فکر بودم.حالا قهوه ات رو بخور بریم.

قهوه هامون رو خوردیم و بیرون رفتیم. الان که وقت غذای رستورانا نبود؛ فست فود رفتی به درخواست روشا یه پیتزا سفارش دادیم و جفتمون خوردیم. البته واقعا هم سیر شدیم.

-خب حالا کجا بریم؟

روشا-بریم یکم قدم بزنیم؟

-بریم عزیزم.

توی یه پارک رفتیم و کنار هم راه می‌رفتیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-وقتی آکسفورد بودم، به خاطر محیط و یا دینم، این که با پسرا دست بدم یا بدون حجاب باشم برامون طبیعی بود.من فقط این چند ماه که ایرانم، این شال و مانتو رو پوشیدم. با پسرا دوست بودم ولی فقط دوست، مثل یه دختر. درسته مسیحی بودم ولی مامانم مسلمانه و یه سری چیزایی رو برامون ارزش کرده که نه من و نه ربکا هیچ کدوم چیزی به اسم دوست پسر نداشتیم. نه این که مامان نذاره، انتخاب به عهده خودمون بود. روز اولی که با تو دوست شدم، فکر نمی‌کردم جدی باشم. مدتی که تو ایران بودم از دخترا و دوستای ربکا شنیده بودم این جا دوستی با پسرا زیاد جالب نیست و پسرا فقط واسه تفریح و سوء استفاده دوست میشن. فقط خواستم یکم از این تنهایی در بیام. من این جا هیچ دوستی نداشتم، ولی تو با همه اون چیزی شنیدم تفاوت داشتی. حتی از یه دست دادن ساده هم خودداری می‌کنی. یادته روز اول چی گفتم؟ این که این دوستی به این معنا نیست حتما با هم ازدواج کنیم، واسه همین بود. ولی الان باورم نمیشه این قدر دوستت دارم.

-روشا منم دوستت دارم. اون قدر که از همون لحظه ی اول که دیدمت، مطمئن بودم واسه همیشه می‌خوام باهات بمونم.

روشا-اما حالا به خاطر یه موضوع کوچیک...

-نه روشا. این موضوع برای تو کوچیکه؛ چون تو چنین خانواده ای بزرگ شدی، اما خانواده من براشون سخته چنین چیزی رو قبول کنن. می‌دونم راه سختی رو در پیش داریم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-جا میزنی؟

-نه، به هیچ عنوان. واسه داشتنت هر کاری می‌کنم.

روشا ایستاد، من هم ایستادم. یه قدم بهم نزدیک شد و دستم رو گرفت. اولین بار بود که دستاش رو لمس می‌کردم. گرم بود؛ منم گرم شدم. دلم لرزید.

روشا-پس چرا از گرفتن دستم خودداری می‌کنی؟ اینا برای من طبیعیه؛ من این جوری بزرگ شدم.

-قبلا هم بهت گفتم. دلم نمی‌خواد رابطه مون جوری باشه که از دوستی فراتر بره. هر چیزی به وقتش. من باید اول ازت خواستگاری کنم. شاید هیچ وقت به خواستگاری نرسیدم، اصلا مردم یا به هر دلیلی ازدواج نکردیم. اون وقت ما می‌مونیم و و یه عالمه خاطره. هربار که همسر آینده ات رو لمس کنی یاد خودمون می‌افتی. من چنین مردی نیستم که با ناموس کسی بازی کنم. تو هم ناموس منی و هم بابات.

روشا-خب حالا. منم نگفتم کاری کنی، فقط دستم رو بگیر. من الانش هم اون قدر با تو خاطره دارم که اگه نباشی خاطره هات من رو دق میده. من تک تک خیابونای این شهر رو با تو گشتم و شناختم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستش رو تو دستم محکم فشار دادم و گفتم:

-دستای کوچولویی داری.

روشا-دستای تو بزرگه.

-مثلا مردم ها!

روشا-منم مثلا دخترما!

دست تو دست هم راه افتادیم.

روشا-می‌دونم رو یه چیزایی حساسی. حساسیتت رو درک می‌کنم. مامان و بابام اختلاف دینشون باعث نمیشه بابا که مسلمان نیست به مامان خ*ی*ا*ن*ت کنه. در حد دست دادن به بعضی زنا بیشتر نیست که اون هم به خاطر محیط زندگیش بوده. من هم همین طورم؛ البته تو ایران که این چیزا مرسوم نیست. این جا با آکسفورد خیلی تفاوت داره.

-می‌دونم که خیلی درکت بالاست. منم همه تلاشم رو می‌کنم که تفاوتامون رو درک کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روز خوبی رو گذروندیم. یه ساعت بعد روشا رو رسوندم و به خونه رفتم. می‌خواستم فردا جایی ببرمش که تا حالا نرفته؛ پس شب قرارمون رو برای ساعت هشت گذاشتیم.

ساعت ده دقیقه به هشت سر خیابونشون بودم. پنج دقیقه بعد اومد.

روشا-سلام.

-سلام عشقم.

روشا-روزای اول باورم نمی‌شد اون پسر خجالتی یه روز این قدر با واژه ها بازی کنه.

-خجالتی نبودم، فقط تجربه نداشتم. حالا واسه بعدیا دیگه خجالت نمی‌کشم و خوب بلدم.

مشتی به بازوم کوبید.

روشا-سیروان! تو گفتی اهل خ*ی*ا*ن*ت نیستی!

-شوخی کردم عزیزم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-از این شوخیا نکن؛ اذیت میشم.

-ببخشید خانومی.

روشا-باشه بخشیدم. حالا کجا می‌خوایم بریم؟

-بام تهران.

روشا-اسمش رو شنیدم. اتفاقا ربکا می‌گفت یه بار با دوستاش رفته.

-خب حالا تو هم با من میری.

وقتی رسیدیم، پیاده شدیم و گیتارم رو هم از صندوق عقب برداشتم.

روشا-واو! تو گیتار میزنی؟

-بله.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتیم یه جای دنج نشستیم.

روشا-چقدر از این جا شهر قشنگه.

-آره. منم دوست دارم این جا رو.

روشا-زیاد این جا میای؟

-نه، این جا فقط دو نفره می‌چسبه. از این به بعد بیشتر میایم.

با لبخند نگام کرد. بعضی حرف ها گفتی نیست، فقط باید عاشق باشی تا از نگاهش بخونی.

روشا-چی می‌خوای برام بزنی؟

-هر چی تو دوست داری. چی بزنم؟

روشا با شیطنت لبخندی زد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-هرچی که وقتی به یاد منی میزنی.

-خیلی چیزا رو به یاد تو میزنم.

روشا-خب همه رو بزن.

-باشه. فعلا اینو گوش کن.

آهنگی از امین حبیبی رو شروع به زدن کردم.

دلتنگیات برای من خودم غمت رو می‌خورم/

تنها نمی‌ذارم تو رو من از تو دل نمی‌برم/

سر روی شونه هام بذار دردات رو هدیه کن به من/

سنگ صبور تو منم بیا و تکیه کن به من/

من تکیه گاهتم یار و همراهتم/

درمونه آهتم من عاشقتم/

من تکیه گاهتم یار و همراهتم درمونه آه تم من عاشقتم/

تا وقتی که داری منو غصه ی هیچیزو نخور/

من مثله کوه پشت توام از آرزوهات دل نبر/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا وقتی هستم میتونی به هر چی میخوای برسی/

هر چی دارم فدای تو برام تو مثله نفسی/

نفس که می‌کشم تو رو حس می‌کنم توی تنم/

کنار تو حس می‌کنم عاشقه عاشق شدنم/

من تکیه گاهتم یار و همراهتم/

درمونه آه تم من عاشقتم/

من تکیه گاهتم یار و همراهتم درمونه آهتم من عاشقتم/

وقتی تموم شد، روشا با لبخند قشنگی که رو لبش بود برام دست زد.

روشا-عالی بود تکیه گاه من. فقط جرئت نکردم سر روی شونه هات بذارم، گرچه عجیب هوسش رو دارم.

-خانومی ه*و*س بازی تو کارمون نبودا!

بلند خندید. منم خندم گرفت.

روشا-یه چیز دیگه هم بزن.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آهنگ امین رستمی رو هم براش زدم.

دنیامون آرومه چشمات رو به رومه/

کی چشماش مثل تو این قدر معصومه/

وقتایی که دلگیرم دوتا دستتو می‌گیرم/

من زندم چون واسه چشمات می‌میرم/

از تو چشمام می‌خونی تب عشق و به آسونی/

دردام و از همه بهتر می‌دونی/

فقط با تو می‌خوام بارونی شه هوای چشمام/

تویی تنها نقطه ی روشن این روزام/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حال خوبیه دیوونگی با تو/

چقدر دوست دارم دیوونگی با تو/

حال ما دوتا همینه همیشه/

هیچکی مثل ما دیونه نمیشه/

آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

باید آسمون همیشه بباره/

آره عاشقی دیوونگی داره/

♫♫♫

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوست دارم, دارم دل و به دل تو می‌سپارم/

تنها بودم تنها, حالا تو رو تو دلم دارم/

دوتا عاشق مثل هم دوتا دیوونه ی بی آزار/

حالشون خوبه بی دلیل دوتا دیوونه دوتا بیمار/

حال خوبیه دیوونگی با تو/

چقدر دوست دارم دیوونگی هات و/

حال ما دوتا همینه همیشه/

هچکس مثل ما دونه نمیشه/

آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باید آسمون همیشه بباره/

آره عاشقی دیوونگی داره/

بگو آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

باید آسمون همیشه بباره/

آره عاشقی دیوونگی داره/

♫♫♫

روشا-عالی بود. چه قدر به حالمون می‌خوره.

-این رو روز اول آشناییمون تو کافی شاپ شنیدم. از همون روز دوست داشتم این رو برات بزنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-اون روز واسه گفتنش زود بود.

-برای تو زود بود، ولی من همون موقع هم عاشقت بود. الان بیشتر.

روشا-مرسی سیروان. ممنون که این قدر خوب و عاشقی.

دستش رو تو دستم گرفتم و گفتم:

-ممنون که هستی.

****

مهرداد-تو بیخود می‌کنی نمیای. مگه به دل توئه؟

مهران-اصلا این چند روز تعطیلیه. این شاگرد جنابعالی نمی‌خواد استراحت کنه؟

-ای بابا. قضیه اصلا اون نیست. این چند روز تعطیلی بهترین موقعیته که من بتونم کارایی رو که گرفتم، تحویل بدم.

سه روز تعطیلی بود و همه اصرار داشتن بریم شمال. حالا من مونده بودم و دلم که گیر روشا بود و بهش قول داده بودم این چند روز کلی بگردیم، ولی حالا این بار مامان صداش در اومد:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-سیروان چه قدر کارم می‌کنی؟ پسر پیر شدی و هیچی از زندگیت نفهمیدی، فقط سه روزه. رو حرف من دیگه حرف نیار مامان جون.

چی می‌تونستم بگم؟مامانه دیگه. به ناچار موافقت کردم و به اتاقم رفتم. این مامان منم خبر نداشت که تازه دارم میظفهمم زندگی یعنی چی و سه روز دور بودن از زندگیم یعنی سه سال! با روشا تماس گرفتم. صدای شادش تو گوشی پیچید.

روشا-سلام سیروان جونم.

-سلام عزیزم. خوبی؟

روشا-بله خوبم. چرا خوب نباشم وقتی یه آقای خوشگلی مثل تو رو دارم؟ تازه قراره فردا صبح هم برم کوه.

دلم گرفت. چطور بهش می‌گفتم. مکثم رو که دید جدی شد و گفت:

روشا-چی شده سیروان؟ مثل همیشه نیستی.

-چیزی نیست.

روشا-نمی‌خوای به من بگی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-یه مشکلی برام پیش اومده روشا.

صداش نگران شد و گفت:

روشا-چی شده؟ اتفاقی برات افتاده؟

-اتفاق که نه، نگران نشو. ولی امشب مامان اینا گیر دادن به من که باید فردا بریم شمال. کلی بهونه آوردم و اصرار کردم قید من رو بزنن، اما راضی نمیشن.

خندید و گفت:

روشا-دیوونه. گفتم چی شده! خب برو. یه هوایی هم عوض می‌کنی.

-ولی به تو قول دادم.

روشا-من و تو هر روز هم رو می‌بینیم. حالا سه روز اشکال نداره. تازه این جوری می‌فهمی چه قدر طاقت داری ازم دور باشی.

جمله آخر رو که گفت صداش یکم لرزید. گرچه سعی داشت بخنده و شاد بگه اما فهمیدم اون هم مثل من ناراحته و از الان دلتنگ شده.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-قربونت برم من. همین یه روزیم که طول می کشه تا هم دیگه رو ببینیم، کلی دل تنگ میشم.

روشا-خانواده ات هم حق دارند. تو الان تنها امید و مرد مامانتی، باید به اون هم برسی.

-روشا ممنون که درک می‌کنی.

یکم سکوت کرد. بعد دوباره با شادی گفت:

روشا-اتفاقا الان داشتم با ربکا بحث می‌کردم. اصرار داشت این سه روز رو با ربکا و دوستاش بریم ویلای دوستشون که دماونده.

-دوستاش دخترن؟

بلند خندید و گفت:

روشا-نه پس، پسرن! تو ربکا رو نمی‌شناسی. جوری با پسرا رفتار می‌کنه که انگار دشمنای خونیشن. دوستاش هم که بدتر از خودش!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس میری؟

روشا-آقامون اجازه میده؟

دلم برای شیرین زبونیاش ضعف می‌رفت.

-این قدر شیرین زبونی نکن دختر. این جوری از دل تنگی می‌میرما.

روشا-خدا نکنه. کدوم شهر میرید؟

-رامسر. دوست مهرداد خانواده اش اون جائن، دعوتمون کردن بریم.

روشا-من تا به حال شمال نرفتم.

-ایشالا خودم می‌برمت، خیلی زود.

روشا-قول دادیا.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-قول.

صدای جیغی از اون طرف خط اومد که روشا رو صدا زد و به انگلیسی چیزی گفت. انگار ربکا بود. لهجه ی غلیظی داشت و نفهمیدم چی گفت، ولی روشا رو فهمیدم چی گفت:

روشا-ربکا جیغ نزن، اومدم.

بعد به من به فارسی گفت:

روشا-این دوستای دیوونه اش اومدن این جا که صبح با هم حرکت کنند. میگه وسایلم رو جمع کنم.

-برو عزیزم. مراقب خودت هم باش. ماشین هم دارید؟

روشا-آره بابا.با ماشین ربکا...

بعد یه مکث کرد و گفت:

روشا-ببخشید. منظورم رها دوست ربکاست؛ ماشین داره.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه.پس مواظب عشق من باشیا. تند نرین.

روشا-باشه. تو هم مراقب سیروان من باش. کاری نداری؟

-نه خانومی. خوب بخوابی.

روشا-شب به خیر.

وقتی قطع کرد، دلم براش تنگ شد. چطور باید سه روز نمی‌دیدمش؟

ساعت پنج صبح بعد از نماز حرکت کردیم. مامان و مریم خانوم با دویست و شش مهران و روژان رفتن که با هم صحبت کنند. من و مهرداد هم با ماشین من. تو راه آهنگ گذاشته بودم و با یاد روشا گوش می‌دادم و تو فکر بودم. حوصله حرف زدن نداشتم. خدا رو شکر مهرداد هم سرش تو گوشیش بود. یه جا ایستادیم و صبحانه خوردیم. هوا عالی بود. کاش روشا هم این جا بود. وقتی روژان و مهران رو می‌دیدم که چه راحتن و تنها با هم میرن و می‌گردن، دوست داشتم که روشا هم پیشم بود. داشتم به روژان نگاه می‌کردم که با صدای بلند به حرف مهران می‌خندید که یکی پس گردنم زد. دردم گرفت. با حرص به مهرداد نگاه کردم.

مهرداد-خله خوب می‌آوردیش.

-کی رو؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشمکی زد و گفت:

مهرداد-بانو رو. همون که چند ماهه درگیرشی.

فهمیده بود؟ نه بابا، امکان نداره.

-برو بابا. مگه همه مثل تو هستن؛ هر روز با یکی هستی.

مهرداد-نه خیر، ولی انگار شما یکی رو انتخاب کردی و بدجور هم دلت رو برده.

-بی خیال مهرداد. سر به سر من نذار.

مهرداد-برو بچه. شاید بتونی این مهران بی تجربه رو گول بزنی یا مامانت نفهمه چرا پسرش این قدر شاد و شنگول شده، اما من که دیگه ختم این کارام. با منم آره؟

چیزی نگفتم که کنارم نشست و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-آخی! پسر بی تجربه. دفعه اولته. ایشالا دفعه های بعد که وارد شدی، این قدر دل تنگ نمیشی. به جاش یه نگاه به اطراف می‌اندازی، یه شهلایی، مهلایی، منیژه ای، حالا جهنم و ضرر، اصلا صغرایی چیزی پیدا می‌کنی.

از حرفاش خندم گرفت. دیوونه ای بود.

-من مثل تو نیستم، یه دل دارم که فقط جای یکیه.

یهو بلند خندید و گفت:

مهرداد-دیدی خودت رو لو دادی؟

از سوتی ای که دادم خندم گرفت.

مهرداد-خب حالا بگو طرف کیه؟ چه کاره است؟

-ایناش رو به وقتش می‌فهمی. همین قدر که فهمیدی برات بسه.

مهرداد-وقتش؟ نکنه می‌خوای باش ازدواج کنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس چه دلیل دیگه ای می‌تونه داشته باشه این رابطه؟

مهرداد-دیوونه. با چند تایی دوست شو؛ دخترا رو بشناس. یکم جوونی کن.

-من از همین شرایطم راضیم.

مهرداد-تو هم مثل مهران خلی.

-خل تویی که نمی‌فهمی چه قدر خوبه فقط با یه نفر باشی.

مهران صدامون زد که راه بی‌افتیم.تو ماشین که نشستیم و حرکت کردیم گفتم:

-فقط مهرداد، کسی چیزی نفهمه ها.

خندید و گفت:

مهرداد-می‌ترسی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ترس نیست. فقط تا وقتی یکم اوضاعم رو به راه بشه که برم خواستگاری، بهتره کسی نفهمه. مامانم رو که می‌شناسی؛ بفهمه فردا میره خواستگاری.

مهرداد-خوبه که.

-نه.الان وقتش نیست. باید یکم اوضاعم بهتر شه.

مهرداد-پس واسه همین داری خودت رو از کار خفه می‌کنی؟

لبخند زدم و چیزی نگفتم.

مهرداد-ولی سیروان تو حیفی. این قیافه توپ و این هیکل بین دخترا کشته مرده زیاد داره. اصلا این خانم خردمند تو قسمت بایگانی شرکت، دیدیش چه خوشگله؟همه اش چشمش به توئه. لامصب اصلا هم پا نمیده.

-مهرداد بس کن!

مهرداد-اصلا خوبی به تو نیومده.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد باز سرش رو تو گوشیش کرد. منم دوباره آهنگ گذاشتم. تو فکر خودم بودم که یهو مهرداد داد زد:

مهرداد-وایسا.

ترسیدم و رو ترمز زدم، ولی سریع ماشین رو کنترل کردم و زدم کنار. بماند که چه قدر ماشین برام بوق زد.

-چیه؟چی شده؟

مهرداد-این جا نتش خیلی خوبه.

عصبی شدم و با حرص یه مشت به بازوش زدم. بازوش رو چسبید و داد زد.

مهرداد-اه، چته روانی؟

-روانی منم یا توی احمق که نزدیک بود به کشتنمون بدی؟

با صدای بلند خندید. من هم با حرص دوباره راه افتادم. نزدیک ظهر به رامسر رسیدیم. خونه ی محمد دوست مهرداد نزدیک دریا بود و دو طبقه. طبقه بالاش رو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دست ما دادند و گفتند برای ناهار پایین بریم. دو خوابه بود؛ یکی رو روژان اینا برداشتن، یکی مامان و مریم خانوم. من و مهرداد هم تو سالن.

مهرداد-هی! خدایا یکی هم به ما بده این جور آواره وسط راه نشیم. آمین.

مامان اینا خندیدند.

مهران-ماشاالله خدا این قدر بهت داده که نمی‌دونی باهاشون چی کار کنی.

مهرداد-چیه حسود؟ بگو خدا بده برکت.

مریم خانوم-ذلیل شده یکم حیا کن. زمان ما جرئت نفس کشیدن جلو بزرگترمون رو نداشتیم.

مهرداد-ولی خودمونیم. خوب تو زمان ما حال می‌کنید.

باز هم همه خنده مون گرفت. مریم خانوم هم برای این که مهرداد خنده اش رو نبینه، لا اله الا اللهی گفت و تو اتاقشون رفت. روژان و مهران هم تو اتاق رفتند. همه رفتند، من هم بلند شدم برم یه زنگ به روشا بزنم. مهرداد تو آشپزخونه رفن تا آب بخوره؛

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من هم جیم زدم بیرون. پیاده تا ساحل ده دقیقه راه بود. همون جور که می‌رفتم، شماره روشا رو گرفتم. باز هم با اولین بوق جواب داد.

روشا-سلام سیروان.

-سلام خوشگلم. چطوری؟

روشا-بد.

-خدا نکنه. چی شده؟

روشا-دلم برات تنگ شده. چرا زودتر زنگ نزدی؟

-این مهرداد سرخر همش پیش منه. الان هم از دستش در رفتم.

خندید.

-قربون خنده هات برم. کجایی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-دماوند. این جا خیلی خوشگله سیروان. باید با هم بیایم. منظره های قشنگی داره؛ جون میده واسه عکس دونفره.

-باشه.این هم می‌ذارم تو لیست جاهایی که باید بعدا با هم بریم.

روشا-تو کجایی؟

-رامسر.دارم میرم سمت دریا. جات خیلی خالیه.

روشا-حسابی خوش بگذرون.

-مگه بدون تو میشه؟

روشا-به هر حال این چند روز رو اون جایی. چه خوش بگذرونی چه بد، می‌گذره. پس خوش بگذرون تا منم خیالم راحت باشه و خوش بگذره بهم.

-چشم خانومی.

یکم دیگه صحبت کردیم که ربکا صداش کرد و رفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نیم ساعتی لب دریا قدم زدم و عکسای روشا رو نگاه کردم. هرجا که می‌رفتیم، یه عکس دو نفره می گرفتیم. روشا می‌گفت دوست داره هر جا که با من رفته یه عکس داشته باشه. وقتی برگشتم خونه فقط مهرداد تو سالن بود که رو مبل خواب بود. منم که بیکار، لپ تاپم رو برداشتم و شروع به کار کردم. گاهی اوقات، پروژه های پایان نامه ی دانشجویان معماری، کامپیوتر یا هر رشته که مربوط به کار با نرم افزار ها باشه رو می‌گیرم. اکثرا هم مشتری دارم و خوب هم درآمد داره. دوستم که تو انتشارات دانشگاه کار می‌کنه، برام کار جور می‌کنه. یه ساعتی کار کردم که یکی در رو زد، مامان محمد بود. گفت برای ناهار بریم. مهرداد رو بیدار کردم که بقیه رو بیدار کنه. خودمم کارم رو سیو کردم و خاموشش کردم. بعد همه با هم برای ناهار پایین رفتیم. ناهار، سبزی پلو با ماهی و انواع ترشیجات بود. خانواده ی محمد، شامل محمد، مامانش، بابای پیرش و خواهرش می‌شد که خواهرش با بچه اش اون جا بودند. دامادشون هم سر کار بود. بعد از ناهار ما پسرا سفره رو جمع کردیم و خانوما ظرفا رو شستند. بعد هم دور هم نشستیم و صحبت کردیم. محمد چند جای تفریحی بهمون معرفی کرد و آدرساش رو داد. چند مرکز خرید با قیمت ها مناسب هم معرفی کرد.

بعد از ظهر رو من و مهرداد تو شهر رفتیم و جوجه و گوشت خریدیم و قرار شد شب با خانواده محمد لب دریا بریم و کباب بزنیم. مامان و مریم خانوم کبابا رو آماده کردند. ساعت هفت، لب دریا رفتیم. محسن داماد محمد اینا هم اومد. در این بین هم با پیامک مدام از حال روشا با خبر بودم. یکم نشستیم و بعد آتیش زدیم. من چایی گذاشتم و مهرداد و محمد هم کبابا رو آماده می‌کردند. بعد از چای و شام هم بساط هندونه و تخمه وسط بود. نفهمیدم مهران کی رفت و گیتار من رو آورد.

روژان-خوب نوبتی هم باشه، نوبت آقا داداش منه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

محمد و خواهرش و محسن هم خوشحال شدند و گفتن بزنم.

-خب چی می‌خواید؟

محسن-شاد باشه. به خصوص که ایام تولد هم هست.

یه آهنگ شاد زدم و مهرداد هم این وسط پا شد و با ریحانه دختر محسن وسط قر می‌داد. اون قدر مسخره بازی در می‌آورد که همه از خنده روده بر شدند. من هم دیگه از خنده نتونستم ادامه بدم.

مهرداد-بزن دیگه پسر.

دوباره شروع به زدن کردم. این بار به زور دست محمد و مهران و محسن رو هم کشید و هر چهار نفر مسخره بازی در می‌آوردند. به خصوص محسن که اون هم مثل مهرداد خیلی شاد و سرخوش بود.

روز بعد، صبح به بازار صنایع دستی رفتیم. مامان و مریم خانوم چند تا زنبیل و این چیزا خریدند، ولی امان از دست روژان که جیب مهران رو خالی کرد. تازه منو و مهرداد هم هرکدوم واسه کمک به مهران یه چیزی که روژان دوست داشت رو خریدیم. ظهر هم ناهار رو بیرون خوردیم و به خونه رفتیم. تا عصر استراحت کردیم. باز عصر با خانواده محمد جایی تفریح رفتیم. دلم خیلی برای روشا تنگ شده بود و این بین تموم ساعات استراحتم رو کار می‌کردم تا با پولش بتونم واسه روشا یه کادوی خوب بخرم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به هرحال باید هزینه این سفر رو جبران می‌کردم. مهرداد که همش بهم می‌خندید و می‌گفت یه کم خوش بگذرونم.

صبح روز آخر هم مرکز خرید رفتیم، قصد داشتم برای روشا یه چیزی بخرم. توی گشتن هامون یه دستبند چرمی نظر م رو جلب کرد. قشنگ و ظریف بود. دو دور، دور مچ بسته می‌شد و روش چند تا تیکه ی طلا کار شده بود. روی قسمت طلاش می‌شد اسم حکاکی کرد. وقتی کسی حواسش به من نبود، رفتم و قیمت گرفتم. یه کم گرون بود ولی ارزشش رو داشت. تقریبا چهار ماهی می‌شد با روشا هستم و چیزی براش نخریدم. گفت حکاکی هم خودش نیم ساعته انجام میده. ازش خواستم اسم روشا رو روش حک کنه و گوشه اش یه اس حک کنه. موقع برگشت رفتم و ازش گرفتم. تا ظهر به خونه برگشتم و با خانواده محمد که ناهار آماده کرده بودند، جنگل رفتم. تا غروب جنگل بودیم. بعد از برگشتن هم وسایلمون رو جمع کردیم که به تهران برگردیم. صبح باید سر کار می‌رفتیم. خوشحال بودم. روشا هم بعد از ظهر برگشته بود و از دلتنگی و بی قراریش می‌گفت. بالاخره حرکت کردیم. با شامی که بین راه خوردیم، بالاخره دوازده و نیم شب تهران رسیدیم. اون قدر خسته بودم که مثل جنازه خوابیدم. صبح به عشق دیدن روشا زود بیدار شدم. دوش گرفتم و صبحانه خوردم. جعبه ی کادو رو برداشتم و رفتم. امروز با روشا قرار گذاشته بودیم. سرکار هم چند بار به هم پیام دادیم. بالاخره ساعت چهار شد. با ذوق وسایلم رو جمع کردم. مهران با تعجب و مهرداد با لبخند مرموز نگاهم می‌کرد.سریع خداحافظی کردم و رفتم. ساعت چهار و پنج دقیقه جای همیشگی بودم. همین که پارک کردم، دیدم که روشا منتظرم ایستاده. چه قدر دلتنگش بودم. سوار ماشین شد و سلام کرد. عطرش که تو ماشین پیچید، آرامش تو وجودم پر شد. عمیق بو کشیدم و جوابش رو دادم.

-سلام عزیزم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستش که به طرفم دراز شده بود و تو دستم گرفتم.

-دلم برات یه ذره شده بود.

روشا-فقط از دل خودت خبر داری. سیروان؟

ناز و عشوه هاش دلم رو می‌برد.

-جون دلم؟

روشا-دیگه این قدر طولانی ازم دور نشو؛ تحمل ندارم.

با عشق نگاهش کردم و دستش رو تو دستم فشردم. اون قدر نگاهش کردم که بالاخره گفت:

روشا-خوردیم! تموم شدم.

-خب این قدر خوردنی نباش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نمیشه.

-پس گلایه نکن.

بعد ماشین رو روشن کردم و حرکت کردم. یه دور تو شهر زدیم و بعد به یه آبمیوه فروشی رفتیم. هوا گرم بود و یه آب میوه می‌چسبید. جعبه تو جیب کتم بود. وقتی آب میوه ها رو آوردن د، جعبه رو در آوردم و جلوش گذاشتم. چشماش برق زد و با ناباوری نگاهم کرد.

روشا-برای منه؟

-آره عزیزم، قابل تو رو نداره.

روشا-وا! ممنون سیروان. چرا زحمت کشیدی؟

-من هر کار می‌کنم برای آینده ی توئه. این که چیزی نیست.

روشا-نمی‌دونی چه قدر برام با ارزشه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد جعبه رو برداشت و نگاهش کرد.

روشا-جعبه ش که خیلی نازه.

بعد بازش کرد و دستبند رو در آورد. با لبخند به اسم روش خیره شد و گفت:

روشا-ممنون سیروان؛ خیلی قشنگه. نمی‌دونم چطور ازت تشکر کنم.

-همین لبخند قشنگت از هزاران تشکر برام بهتره.

مچش رو جلو آورد و گفت:

روشا-خودت باید برام ببندیش.

نگاهم به پشت دستش افتاد که جای بریدگی روش مونده بود. متوجه نگاهم شد.

روشا-این یادآور قشنگ ترین روز زندگیمه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند زدم و روی دستش رو بوسیدم. بعد دستبند رو براش بستم. عجیب به پوست سفیدش می‌اومد. بعد از خوردن آبمیوه کمی دیگه باهم بودیم و بعد رسوندمش و خونه رفتم. دیدنش برام مثل شارژ مجدد بود.

روزها می‌گذره و من هرروز به عشق روشا و رسیدن روزی که برم خواستگاریش سخت تر کار می‌کردم. یه مقداری تونسته بودم پس انداز کنم. یه ماه دیگه بالاخره اقساطم تموم می‌شد. خوبیش این بود که اقساط مامان تموم شده بود و دیگه نمی‌ذاشت براش خرجی کنم. می‌گفت حالا دیگه بعد این همه سال نوبت خودته. باید به فکر آینده ات باشی. امروز روشا گفته بود دیر تر میاد. ساعت شش قرار داشتیم، پس به خونه رفتم و لباس عوض کردم و سر قرار رفتم. نبود؛ زنگ زدم،گفت تو کافی شاپ منتظرمه. تعجب کردم. همیشه با هم می‌رفتیم. سمت کافی شاپ رفتیم. واردش شدم. خلوت بود. دنبال روشا می‌گشتم که با دیدن میزی که روشا پشتش منتظرم ایستاده تعجب کردم. به هر صندلیش چندتا بادکنک قرمز و سفید وصل بود که توی هوا بودند. نزدیک تر که شدم و جلوش ایستادم، با دیدن کیک روی میز تعجب کردم.

-سلام.

روشا با خنده جلو اومد و دستم رو گرفت.

روشا-سلام عشقم، تولدت مبارک.

ذهنم سمت تاریخ رفت، سی مرداد. امروز تولدم بود. اصلا خودم یادم نبود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ممنون. تو از کجا می‌دونستی؟

روشا-مگه میشه تولد عشقم رو ندونم؟

بعد دستم رو کشوند و پشت میز نشوند. کافه چی رو که حالا می‌شناختمون رو صدا کرد. اسمش سعید بود.

روشا-آقا سعید میشه چند تا عکس از ما بگیری؟

سعید-چشم خانوم.

به درخواست روشا شمع ها رو فوت کردم. بعد بریدم و یه برش تو ظرف گذاشتم. روشا واسه عکس انگشتش رو زد توی کیک و رو بینیم زد. منم همون کار رو کردم. البته رو گونه اش گذاشتم. سعید چند تا دیگه عکس گرفت و رفت تا به مشتری جدیدش برسه.روشا دستمال برداشت تا دستش رو تمیز کنه.

-بذار من برات تمیزش کنم.

لبخند زد و دستمال رو بهم داد، ولی من دستش رو گرفتم و سمت دهانم بردم. شیرین ترین و خوشمزه ترین خامه ی عمرم رو خوردم. روشا هم برای تلافی همون کار رو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کرد، ولی وقتی همون طور با عشق تو چشای آبیش خیره بودم، یهو انگشتم رو گاز گرفت. آخی گفتم و دستم رو کشیدم. روشا بهم خندید. خودم هم خنده ام گرفت.

-زیادی شیطون شدیا! یه کار دستت میدم.

روشا-من رو از این چیزا نترسون. دیگه شناختمت.

بعد یه جعبه جلوم گذاشت.

روشا-تولدت مبارک، این هم کادو.

-دیگه کادو نیاز نبود؛ واقعا زحمت کشیدی.

روشا-همه اش واسه عشقم بود. نمی‌دونی این یه هفته چه قدر ذوق داشتم و منتظر امروز بودم. بازش کن ببین دوست داری.

-هرچه از دوست رسد نیکوست.

بعد جعبه رو باز کردم و هدیه رو در آوردم. تعجب کردم و نگاهش کردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-دوست داشتم با عشقم یه چیز ست داشته باشم.

به دستبند چرمی که شبیه دستبند روشا بود، نگاه کردم. البته مردونه اش بود و کمی بزرگتر. با حکاکی اسمم "سیروان" و یه آر کنارش. دستبند رو ازم گرفت و دور مچم بست. دوستش داشتم، خیلی زیاد.

-ممنون روشا. واقعا سورپرایز شدم.

روشا-می‌دونستم. تو این قدر غرق کاری که هیچی یادت نمی‌مونه.

-هیچی به جز تو.

روشا-این بزرگترین خوشبختی منه که یه پسر خوشگل و جذاب مثل تو من رو دوست داره.

-و باعث افتخار منه که تو رو دارم.

روشا-سیروان؟ هیچ وقت تنهام نذار. هیچ وقت مثل بقیه پسرا نباش.

-دوستت دارم و تا پای جون باهات می‌مونم، ولی منظورت کدوم پسراست؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندید و گفت:

روشا-باز رگ غیرتش زد بالا. با دوستای ربکا که بودم قضایایی از دوست پسراشون یا دوستای دوستاش رو برام گفتن که برام عجیب بود. تو شبیه هیچ کدوم نیستی. می‌ترسم همش خواب باشه یا ...

-نه خوابه و نه من شبیه اونام. به شرافتم قسم می‌خورم. من قصدم ه*و*س بازی نیست. این رو که باید متوجه شده باشی.

روشا-قلبم میگه انتخابم درسته.

-عقلت چی؟

روشا-خوشبختانه با قلبم موافقه.

-پس حله؛ بهش اعتماد کن.

امسال بهترین تولد رو داشتم، با عشقم. با روشایی که داشت قشنگی های زندگی رو بهم نشون می‌داد. روشایی که از صمیم قلب عاشقش بودم. شب هم مامان و روژان و مهرداد اینا برام تولد گرفتند و برام کادو خریدند. صاحب لباس های نو شدم. این روزا کمتر می‌تونستم برای خودم لباس بخرم. این تولد برام مفید بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هوای شهریور خوب و متعادل بود.قرار های منو روشا هم پا برجا. این روزا عجیب خوش بودم. مامان و روژان یه کم شک کرده بودند و گاهی بهم گیر می‌دادند. امروز هم از اون روزا بود. امشب برای شام با روشا می‌خواستیم بریم بیرون. یه سفره خونه سنتی می‌خواستم ببرمش. مامان که دید آماده میشم گفت:

مامان-بازم برای آموزش گیتار تشریف می‌برید؟

روژان خندید و گفت:

روژان-آره دیگه. نمی‌بینی چه قدر خوش تیپ هم کرده.

مامان-سیروان مادر بیا بگو کیه بریم خواستگاری. خدا رو شکر اوضاعت هم که داره رو به راه میشه.

-مامان جان خواستگاری چیه؟ باز شما هول شدی؟

روژان-هول؟می‌دونی چند ماهه منتظریم خودت حرف بزنی؟

انگار این بار انکار فایده نداشت. به هر حال دیگه باید خبر دار هم می‌شدند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-شما که صبر کردین،یه کوچولو دیگه هم صبر کنید، می‌فهمید.

مامان-پسرم من صلاحت رو می‌خوام. این جور روابط درست نیست.

-مامان جان من دست پرورده شمام. به تربیتت اطمینان داشته باش. من حد و حدودم رو می‌شناسم.

بعد خداحافظی کردم و رفتم. شب خوبی رو با روشا گذروندم. با نظر روشا دیزی خوردیم و کلی هم خوش گذروندیم. درباره حرفای مامان بهش گفتم و روشا هم با لبخند به حرفام گوش داد. شب هم رسوندمش و خونه رفتم.

بالاخره شهریور هم رو به پایان رفت و پاییز رسید. نمی‌دونم چرا پاییز رو دوست دارم. فصل مورد علاقمه. اما این بار، امسال برام یه جورایی متفاوته، حتی شروعش. شروعش رو با قدم زدن با روشا تو پیاده رو ها شروع کردیم. گاهی بارون های اول فصل و گاهی لگد کردن برگ های زردی که از اواخر شهریور شروع به ریختن کرده بودند.

دست تو دست روشا پیاده رو رو طی می‌کردیم و درباره روزی که گذرونده بودیم، حرف می‌زدیم. دیشب رو تا پنج صبح کار کرده بودم اما الان اصلا احساس خستگی نمی‌کردم. بودن با روشا کاملا من رو سرحال می‌کرد. روشا همون طور که دستش تو دست من بود، بالای جدول رفت و از روی جدول ها راه رفت. یه دختر داشت از کنارمون می‌گذشت و با لبخند نگاهمون می‌کرد که روشا صداش زد:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-خانوم؟

ایستاد و گفت:

دختر-بله؟

روشا گوشیش رو به سمتش گرفت و گفت:

روشا-میشه این لحظه رو برامون ثبت کنید؟

دختر از لحن حرف زدن روشا و لهجه ی قشنگش لبخند زد.

دختر-حتما.

بعد از ما در وضعیتی که من ایستاده بودم و روشا روی جدول کنارم بود، دستش توی دستم و تقریبا هم قد شده بودیم، عکس گرفت. دختر خواست بره که دوباره روشا گفت:

روشا-یه لحظه، یه لحظه. یکی دیگه هم بگیرید.

بعد به پیشنهاد روشا هردو مچمون رو که روش دستبند بود رو بالا آوردیم و با حالت قشنگی که دیده بشه با انگشتامون به هم اشاره کردیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بالاخره روشا رضایت داد و دختره هم رفت.

-عکسای قشنگی شده. برام شب بفرستشون.

روشا-چشم آقا. به خصوص این دومیه محشره.

-تو هر عکسی تو باشی محشره.

روشا-بسه دیگه این قدر زبون نریز. من همین جوریش هم درگیرتم.

-ما مخلص شما هستیم بانو.

روشا-شما سرور مایی آقا.

-قربون تو و شیرین زبونیات.

رفتیم سمت ماشین و سوار شدیم. یه آهنگ گذاشتم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-این هم تقدیم به بانو.

آهنگ از معین بود، آهنگ همدم.

♫♫♫

کنارم هستی و اما /

دلم تنگ میشه هر لحظه/

خودت می‌دونی عادت نیست /

فقط دوست داشتن محضه/

کنارم هستی و بازم /

بهونه هام رو می‌گیرم/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میگم وای ، چه قدر سرده/

میام دستات رو می‌گیرم/

یه وقت تنها نری جایی /

که از تنهایی می‌میرم/

از این جا تا دم در هم/

بری دلشوره می‌گیرم/

فقط تو فکر این عشقم /

تو فکر بودن با هم/

محاله پیش من باشی /

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برم سرگرم کاری شم/

می‌دونم یه وقتایی /

دلت می‌گیره از کارم/

روزایی که حواسم نیست /

بگم خیلی دوستت دادم/

تو هم مثل منی انگار /

از این دلتنگی ها داری/

تو هم از بس منو می‌خوای /

یه جورایی خودآزاری/

یه جورایی خودآزاری/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

♫♫♫

کنارم هستی و انگار/

همین نزدیکیاس دریا/

مگه موهاتو وا کردی /

که موجش اومده اینجا/

قشنگه رد پای عشق /

بیا بی چتر زیر برف/

اگه حال منو داری/

می‌فهمی یعنی چی این حرف/

...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

♫♫♫

هردو توی سکوت به آهنگ گوش می‌دادیم و دست روشا زیر دست من روی دنده ی ماشین بود.

-روشا جان روزای خوب ماهم داره سر میرسه.

روشا-چطور؟ روزای خوب من از وقتی با تو آشنا شدم رسیده.

-روزای بهتریم تو راهن. به نظرم همین روزا دیگه باید با مامان صحبت کنم، فقط...

روشا-فقط چی؟

-تو که مشکلی نداری؟

روشا-چرا.

جا خوردم. انتظارش رو نداشتم. با تعجب نگاهش کردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-ا....جلوت رو نگاه کن، ناکامم می‌کنی.

به جلو نگاه کردم.

-چه مشکلی؟

روشا-مشکلم اینه که واسه اون روز شدیدا بی قرارم.

خیالم راحت شد. تاثیرش رو با خنده ی بلندی که از سر آسودگی کشیدم، نشون دادم.

-روشا، من قبلا در آمد ماهانه ام رو بهت گفتم. تا حالا حقوقم مال خودم نبود اما الان دیگه همه اش مال خودمه و این که در کنارش هم از شرکت کارای بیشتری واسه اضافه کاری می‌گیرم و هم از جاهای دیگه. چیزی حدود پونصد هزار تومن هم ماهانه با این اضافه کاریا در میارم. فکرم می‌کنم بتونم همین اطراف واسه خودمون یه جا رهن یا اجاره کنم یا اگه مشکلی نداشته باشی با مامانم زندگی کنیم که بتونیم واسه خرید یه خونه پول پس انداز کنیم. هرچی تو بخوای. دارم از الان بهت میگم که کاملا چشمت رو باز کنی. من ممکنه تا آخر عمر همین باشم، یه کارمند ساده ولی همه تلاشم رو می‌کنم که برات یه زندگی عالی در حد خودم رو فراهم کنم. بیشتر فکر کن و باز آخر هفته بهم خبر بده. بعد هم من با مامانم حرف میزنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-من جوابم مشخصه سیروان. از اول هم از شرایطت با خبر بودم، ولی برای من مسائل مالی مهم نیست.

-ممنون که این قدر درکم می‌کنی، ولی بازم فکر کن.

روشا-من فکرام رو کردم، مطمئن باش. اون هم نه الان که این قدر دلبسته ات شدم، همون اولا. همون موقع هایی که هنوز این قدر عاشقت نشده بودم و تصمیم گیری برام راحت بود. من تو رو همه جوره قبول دارم.

-دوستت دارم روشا.

روشا-من بیشتر.

شب قبل خواب به همه حرف های روشا فکر کردم. روشا عاقل ترین دختری بود که سراغ داشتم.

روز بعد جمعه بود. امروز روشا نمی‌تونست بیاد بیرون و از این بابت خیلی ناراحت بود. انگار مهمون داشتند و مامانش از قبل بهش اخطار داده بود امروز جایی نره. من هم کارام رو می‌کردم و وقتیم خسته می‌شدم، پیش مامان و روژان می‌رفتم. گاهی با هم پچ پچ می‌کردند و می‌خندیدند و وقتی می‌گفتم به من هم بگید، فقط می‌خندیدند و حرفی نمی‌زدند. شب مریم خانوم و مهرداد هم اومدند. مهران هم اومد. بیرون بود. بعد از شام ،روژان با چای و شیرینی از آشپزخونه بیرون اومد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-به به شیرینی! اینا رو کجا قایم کرده بودید؟

روژان-یه جا که تو و مهران دستتون بهش نرسه.

مهرداد-بله دیگه. دوتا بچه شکمو تو خونه داشتن همینه.

مریم خانوم-تو دیگه چیزی نگو که از دستت مرغای حسن آقا همسایه سرکوچه هم آسایش ندارند، فقط مونده اونا رو بخوری. بچه ام مهران که شکمو نیست.

خندیدیم و مهرداد با اعتراض گفت:

مهرداد-بله دیگه. من رو هم از تو جوب پیدا کردند، ایشون فقط پسرشونه.

مریم خانوم-پسر سر به راهمه، فداش شم!

همه چای و شیرینی برداشته بودیم. مامان نشست و گفت:

مامان-و البته پدر آینده مون به زودی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یهو همه ساکت شدیم. ذهنم حرفای مامان رو تحلیل کرد. بابای آینده؟مهران؟خنده ام گرفت، نکنه؟ مهران اولین کسی بود که واکنش نشون داد و به روژان خیره شد و گفت:

مهران-بابا؟

روژان با خجالت سر تکون داد و پایین رو نگاه کرد.

مهران-پس واسه همین بود...

یهو ساکت شد و ادامه نداد. ما هنوز تو بهت حرف مامان بودیم و از حرف مهرانم خنده مون گرفته بود که یهو مثل دیوونه ها بلند شد و روژان رو بغل کرد و چرخید. صدای خنده ی من و مهرداد و مهران با جیغ های روژان از ترس و جیغای مامان و مریم خانوم از نگرانی با هم مخلوط شد. بالاخره مهران با اصرار مامان اینا روژان رو گذاشت.

مهران-خدایا شکرت.

مهرداد سری تکون داد و با لحن متاسفی گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-نگاش کن تورو خدا! مرتیکه لندهور خجالتم نمی‌کشه. به قول مامان زمان ما جرئت نداشتیم این قدر بی حیا بازی در بیاریم. انگار حواسش نیس این بچه چه جوری اومده.

با این حرف من بلند خندیدم و مهران و روژان قرمز شدند. مامان و مریم خانوم هم با اینکه خنده شون گرفته بود، مهرداد و دعوا کردند.

مامان-وا! مهرداد؟حیا رو قورت دادی بچه.

مریم خانوم-خدایا پس کی این پسر عاقل میشه. ذلیل نشی بچه.

باز هم خندیدم که مهرداد گفت:

مهرداد-بابا مگه دروغ میگم؟ خرس گنده همچین ذوق می‌کنه انگار چند سال کور اجاق بوده. بدبخت تازه شش ماهه عروسی کردی. حالا دو روز دیگه که افتادی به پوشک خریدن، غلط کردم گفتنات رو هم می‌بینیم.

مهران با ذوق گفت:

مهران-چرا غلط کنم؟خیلی هم خوب کاری کردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز انفجار خنده. این بار مامان اینا هم خندیدند و روژان باز لبو شد. مهرداد هم ادای مامانش رو درآورد و با لحن زنونه ای پشت دستش زد و گفت:

مهرداد-وای، خدایا توبه! این هم از جوونای با حیا و سر به راهشون.

دیگه از خنده نمی‌دونستم چی کار کنم. پس گردن مهرداد زدم.

-بسه دیگه. این قدر خوشمزگی نکن. چاییت رو بخور گلوت تازه شه توانایی واسه حرف مفت زدن داشته باشی.

مهرداد-آره راست میگی. قربون دهنت.

و با یه حرکت همه چاییش رو هورت کشید. ما هم چای و شیرینیمون رو خوردیم. تا آخر شب از بیانات مهرداد فیض بردیم و بعد به خونه شون رفتند. خونه شون انتهای کوچه خودمون بود. من هم شب قبل از خواب با روشا چت کردم و همه قضایا رو براش تعریف کردم. اون هم تبریک گفت و خوشحال شد.

روژان سونوگرافی رفت و معلوم شد دو ماهه است. بماند که چه قدر باز مهرداد خوشمزگی می‌کرد و هنوز هم مهرانو ول نکرده از بس مسخره ش می‌کنه.

سر ساعت دنبال روشا رفتم. ساعت چهار و ربع رسید. امروز هوا یه کم سرد شده بود.رفتیم پارک؛ روشا دوست داشت قدم بزنیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تصمیم دارم امشب با مامان حرف بزنم.

روشا-خوبه.

-این دو هفته مامان اینا شدید درگیر روژان بودند. سونو گرافی و دکتر و از همه بدتر هم ویارهاش که تازه شروع شده.

روشا-آخی، چه ناز!

-کجاش نازه؟بیچاره مهران از سر کار نرسیده باید تو حموم باشه. بوش به روژان برسه تا آخر شب حالش بده.

روشا خندید.من هم خنده ام گرفت.

روشا-عجب ویار جالبی!

-جالبه، ولی تو ازین ویارا نگیریا! من تحملش رو ندارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا خجالت کشید و سرش رو پایین انداخت. واسه همین حیاش کشته مرده شم.

کمی که راه رفتیم، روی یه نیمکت نشستیم. هوا سرد بود. نزدیک هم بودیم. پارک خیلی خلوت بود .دستم رو رو پشتی نیمکت گذاشتم و رو به روشا نشستم. شالش عقب رفته بود و یه کم از موهای طلاییش بیرون بود. دلم لرزید. ناخواسته دست به سمت موهاش بردم و آروم لمسشون کردم. لبخندی زد و یکم شالش رو جلوتر کشید. چشمم به پشت سرش افتاد که دوتا مرد رو دیدم که به سمت مون میان. از ریششون حدس زدم گشته. اگه می‌گرفتنمون، شدیدا دردسر درست می‌شد. به خصوص با این حالتی که الان دیدنمون.

-روشا.وقتی گفتم سه، بلند شو و بامن بدو.

روشا-چرا؟دیوونه شدی؟

-نه..فقط بدو، وگرنه بد دردسری گیر می‌افتیم. فقط بدو. برات توضیح میدم.

دستش رو گرفتم و شمردم:

-یک...دو...سه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با گفتن سه، هر دو بلند شدیم و دویدیم.صدای ایست ایست گفتن و دویدن مردا می‌اومد.

روشا-اینا کین سیروان؟

-بدو روشا. گشت ارشاده.

قبلا در باره ش بهش گفته بودم و جایی دیده بودیمشون. دویدیم و تو پارکینگ رفتیم. یه کم جلو تر دوتا ماشین خیلی نزدیک به هم پارک بودند. هنوز مردا وارد پارکینگ نشده بودند. دست روشا رو کشیدم و بین ماشین ها رفتیم. هردو نشستیم. صدای پای مردا و حرفاشون اومد که می‌گفتند گممون کردند. کمی بعد، صدای پاشون اومد که دور شد.

تازه متوجه موقعیت خودم و روشا شدم. کنارم نشسته بود و دست من دور شونه اش حلقه شده بود و هر دو به هم خیره بودیم. لب زد:

روشا-رفتن؟

سرم رو تکون دادم، ولی هیچ کدوم تکوم نخوردیم. نگاهم سمت صورتش رفت. عجیب جاذبه داشت. موهاش تو صورتش بود. با دست دیگه ام موهاش رو کنار زدم. تو چشمای هم خیره بودیم و غرق نگاه هم بودیم. یهو با صدای دزدگیر ماشینی که پشتش بودیم، از جا پریدیم. هردو خنده مون گرفت و سریع از پشت ماشین بیرون اومدیم و فرار کردیم تا کسی ما رو ندیده. توی ماشین حرفی نزدیم. اصلا به هم نگاه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هم نکردیم. هر دو به یه اندازه معذب و خجالت زده بودیم و من عصبانی از دست خودم که اختیار از دست دادم. باز هم تو سکوت روشا رو رسوندم و خداحافظی کردیم. انگار خدا هم هوام رو داشت خطا نکنم.

خونه رفتم. مامان تنها بود.

-سلام مامان خانم.

مامان-سلام پسرم.

-چه عجب تنهایید!

مامان-روژان بیرون بود. از وقتی رفته دنبال مهران هنوز نیومده. ندیدیش؟

-نه.حتما باز رفتن جلوی سیسمونی فروشیا ول می‌گردند.

مامان سری تکون داد و خندید. تو اتاقم رفتم و نیم ساعتی استراحت کردم. بعد هم مشغول کار شدم که نفهمیدم کی روژان اومد و برای شام صدام زد. بعد از شام باید با مامان صحبت می‌کردم. یه کم استرس داشتم. بیشتر خجالت می‌کشیدم که به مامان بگم شش ماهه با روشا دوستم. بعد شام به مهران کمک کردم و با هم ظرفا رو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شستیم. روژان که از حالا معاف از کار بود؛ مهران نمی‌ذاشت کارکنه. بعد از تموم شدن کارم نشستم و منتظر یه فرصت شدم حرف بزنم. بالاخره یه لحظه که روژان ساکت شد، گفتم:

-مامان، می‌خواستم راجع به یه مسئله باهاتون صحبت کنم.

همه لبخند زدند. انگار حدس می‌زدند.

مامان-بگو عزیزم.

-راجع به...به...

روژان-همون دختره است؟

خندیدم و سری تکون دادم.

روژان-وای مامان خیلی نازه! مثل عروسکه.

با تعجب نگاهی کردم که خندید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-کیو میگی؟

روژان-همون خانوم چشم آبی رو میگم دیگه!

این بار بیشتر تعجب کردم. روژان از کجا می‌دونست؟قیافه من رو که دید گفت:

روژان-تو خیابون باهم دیدمتون.

هنوز تو بهت بودم که مامان گفت:

مامان-مامان جان، سیروان خوب می‌شناسیش؟می‌دونی اوضاعشون چطوره؟

-آره مامان. شش ماهه می‌شناسمش. مثل خودمونن دیگه.

مامان با تعجب به روژان نگاه کرد .روژان هم ابروهاش بالا پریده بود. با تعجب گفت:

روژان-مثل ما؟کی ما اون قدر وضعمون خوب شده؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مگه وضعمون بده؟خدا رو شکر هم یه سقفی بالا سرمونه، هم شغل داریم و بی درآمد نیستیم.

روژان-اما ما کجا و اونا کجا.

گنگ نگاهش کردم که گفت:

روژان-پراید مدل هشت و پنج تو چه سنخیتی با یه بی ام و عروسک داره یا خونه کلنگی و وسط شهر ما چه ربطی به اون قصر بالا شهرشون داره رو نمی‌دونم، ولی خوب می‌دونم اصلا شبیه هم نیست.

-چی میگی تو واسه خودت؟کدوم بی ام و؟کدوم قصر؟ اصلا در باره کی حرف میزنی؟

روژان-همونی که امروز ساعت چهار و ربع باهاش قرار داشتی. رفتید پارک و بعد سر جای اول پیاده ش کردی.

با تعجب گفتم:

-تو من رو تعقیب می‌کردی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اما با یادآوری حرفای قبلش اخمام تو هم رفت. بی ام و؟ خونه بالا شهر؟

روژان-تصادفی دیدمت که اون جا ایستادی. خواستم بیام سلامی بدم دیدم یه دختر اومد سوار شد. من هم خب کنجکاو شدم زن داداش آیندهام رو بشناسم.

-این حرفایی که میزنی...بی ام و و اینا رو از کجا در آوردی؟

روژان-خب تو که پیاده اش کردی، دنبالش رفتم که خونشون رو یاد بگیرم. به هرحال تو عاشقی و چشماتم کوره، باید مامان بدونه کی قراره عروسش بشه. یه تحقیقی، یه چیزی...

-بسه توضیح. حرفت رو بزن.

همه از عصبانیت و عجله ی من تعجب کردند. روژان با لحن مظلومی گفت:

روژان-دارم میگم. بعد از رفتن تو رفت وسطای خیابون و سوار یه بی ام و سفید شد، ولی خیلی شیک و گرون بود. دنبالش رفتم. رفت بالای شهر. البته خیلی بالا بالا ها. خونه شون یه قصر به معنای واقعی بود. در رو با ریموت باز کرد. وقتی رفت تو، رفتم جلو سرک بکشم تا در بسته بشه خونه شون رو برانداز کردم. خیلی بزرگ بود. ویلا بود برای خودش. هیچی دیگه بعد اومدم، ولی خوشم اومد از انتخابت. هم قیافه اش، هم وضع مالیشون...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با عصبانیت بلند شدم و داد زدم:

-بسه دیگه.

روژان ساکت شد. این حالتش رو می‌شناختم، خواهرم بود؛ بغضش رو می‌شناختم ولی کلافه و عصبی بودم .اگه درست بگه چی؟ اگه واقعا روشا اونی نشون می‌داد نباشه چی؟

مامان-نمی‌دونستی؟

چیزی نگفتم و بیرون رفتم. کسی دنبالم نیومد. می‌دونستند چه قدر نیاز به تنهایی دارم. پیاده تو خیابون راه افتادم، فقط یه تی شرت تنم بود و هوا هم تقریبا سرد.

ولی مهم نبود. من از روشا رو دست خورده بودم. بارها بهش گفته بودم که خیلی برام مهمه که هم طبقه ایم. اصلا شاید قصد داشت بازیم بده؟ شاید دوستم نداره. حتما براش یه بازیچه بودم، وگرنه باهام بازی نمی‌کرد. اصلا من یه پسر آس و پاس به چه دردش می‌خوردم؟ گوشیم تو جیبم لرزید. درش آوردم، روشا بود. تماس می‌گرفت. اون قدر به عکس خندونش خیره شدم، که قطع شد. دوبار دیگه هم تماس گرفت؛ جواب ندادم. دلخور بودم، دل تنگ بودم، قلبم شکسته بود. قلب عاشقم درد می‌کرد. برام پیام اومد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

"سیروان جان کجایی؟نمی‌تونی جواب بدی؟باهام تماس بگیر"

راه رفتم و فکر کردم. اون قدر که پاهام درد گرفت. گوشیم ده ها بار زنگ خورده بود. مامان، روژان، مهران و روشا. به مهران پیام دادم خوبم، بخوابن، خودم میام. ساعت دوازده بود. باز روشا زنگ زد. پیام داده بود نگرانمه. آخه هیچ وقت نشده بود شبی بهش زنگ نزنم یا جوابش رو ندم. تو این شش ماه اولین بار بود. ساعت یک بود که به خونه برگشتم. مامان خواب بود. شاید هم بیدار بود ولی از اتاقش بیرون نیومد. ساعت یک و نیم شد و من هنوز دور اتاق دور می‌زدم. گوشیم زنگ می‌خورد و من جواب نمی‌دادم.حتی دوست نداشتم خاموش کنم. دیدن اسم روشا بهم امید می‌داد که حداقل عشقش دروغ نیست. نه،من نگاهش رو می‌شناسم. نمی‌تونه دروغ باشه. برام یه پیام اومد.

"سیروان چیزی شده؟ناراحتی؟ قلبم یه غصه ایی داره. حس می‌کنم تو هم غصه داری. تا جواب ندی نمی‌خوابم."

لعنتی بسه بازی! بسه دیگه! این قدر فریبم نده. باز زنگ زد. این بار ریجکت کردم. باز روشا زنگ زد. این بار باطری گوشی رو در آوردم و خاموشش کردم. روی تخت دراز کشیدم. احساس لرز داشتم ولی از درون می‌سوختم. نمی‌دونم از غم و عصبانیت بود یا سرمای بیرون. انگار تب داشتم. یاد غروب افتادم؛ موهاش، دویدنمون، پنهان شدنمون، نزدیکیمون و نفس های گرمش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

داغی اشک رو روی گونه ام حس کردم. ولش کن، به درک که مردم. به درک که نباید گریه کنم. حال الان من گریه داشت. رو دست خورده بودم، از کسی که دوستش داشتم. از کسی که نفسم به نفسش بند بود.

تا صبح نخوابیدم. فکر کردم و فکر. بی قرار بودم. صبح ساعت شش خواستم برم بیرون که مامان سر راهم سبز شد. با نگرانی نگاهم کرد و به پیشونیم دست زد. بی حرف هولم تو اتاق هولم داد.

مامان-تب داری، مریضی. به مهران میگم نمیری.

حوصله حرف زدن نداشتم. حتی حوصله کارم نداشتم. پس حرفی نزدم. یاد گوشیم افتادم. روشنش کردم. با روشن شدنش، سیل پیام ها روان شد. حوصله خوندن نداشتم. تا صبح فکر کرده بودم و تصمیم داشتم خودم ببینم. پس پیاماش رو نخوندم و براش پیام دادم:

"ببخشید عزیزم. مریض بودم. شرایط جواب دادن نداشتم. نگران نباش. تا عصر نمی‌تونم جواب بدم. می‌بینمت."

سریع جواب اومد:

"پس بیهوده دلهره نداشتم. باشه می‌بینمت. ب*و*س."

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلمه ی آخرش لبخند تلخی رو لبم نشوند. تا عصر مامان بهم رسید. بعد از ظهر تو یه لحظه که مامان حموم رفت، منم بیرون رفتم. سر همون خیابون همیشگی رفتم. این بار داخل رفتم. ساعت چهار و ده دقیقه شد. هنوز تب داشتم و می‌لرزیدم. یه بی ام و سفید دیدم. وسطای کوچه پارک کرد و پیاده شد. باورم نمی‌شد، روشا بود! خودش بود. نزدیکش بودم. پشت سمندی که جلوش بود، پشت یه درخت کاج مخفی شده بودم. داشت با موبایلش حرف می‌زد. حتی موبایلش هم اونی نبود که من دیده بودم. مارکش رو از این فاصله می‌دیدم. خیر سرم مهندس بودم و می‌دونستم این گوشی حتی تو ایران فروخته نمیشه و ممنوعه. چیزی حدود بیست میلیون تومن. گوشی و سوئیچ رو تو کیفش گذاشت و و یه گوشی دیگه از کیفش در آورد. به سمت سر خیابون راه افتاد. تو ماشینم رفتم و بهش پیام دادم:

" مریضم. گیر افتادم دست مامان و روژان.نمی‌تونم بیام."

دیدم که پیام رو خوند و برگشت سمت ماشینش.

"باشه گلم. هر وقت تنها بودی بزنگ صدات رو بشنوم. خیلی دلتنگتم."

قیافه گرفته اش رو از آینه دیدم. نه! این نقش بازی کردن نبود. این عشق دروغ نبود. سوار ماشین شد. راه افتاد. دنبالش رفتم. با ماشین مهران بودم. تو حیاط بود؛ منم از خدا خواسته برش داشته بودم که روشا نشناسه. بالای شهر رفت. به قول روژان خیلی خیلی بالا. اون قدر که حس کردم نمی‌شناسمش. حس کردم چه قدر از هم دوریم. یه منطقه ی آروم و فوق العاده شیک. یه خونه ی ویلایی بزرگ که روشا درش رو با

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ریموت باز کرد و داخل رفت. در بسته شد و من سقوط کردم. از اوج سقوط کردم. از اوج خوشی، اوج خوشحالی، اوج عشق. صدای شکسته شدن قلبم واضح بود، فقط متعجبم چطور روشا نشنید که برگرده من رو ببینه. ببینه با من و قلبم چه کرده. ببینه چطور خوردم کرده. با حالی نزار تو خیابونا رفتم. مامان اون قدر زنگ زد که بالاخره جوابش رو دادم.

-جانم مامان؟

مامان-کجا رفتی تو؟

-مامان دکتر بودم.

مامان-خدا مرگم بده. چرا من رو خبر نکردی با اون حالت.

-خدا نکنه. کدوم حالم؟خیلی هم خوبم، یه آمپول زدم.

مامان-پس چرا ماشینت این جاست؟

-با ماشین مهرانم. بهش بگو.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-کی میای؟

-مامان باید برم پیش دوستم. امشب کار مهمی داره.

مکث کرد. مادره دیگه. می‌فهمه دروغ میگم، ولی به روم نیاورد.

مامان-مراقب خودت باش.

-چشم.

نمی‌دونم چقدر گذشته. به مهران پیام دادم شب نمیام. گوشیم رو خاموش کردم. حالا هم ساعت هاست بام تهرانم. همون جایی که بارها با روشا اومدیم. جایی که بارها براش گیتار زدم. حالا تنهام و از غصه نمی‌دونم چی کار کنم. دلم هم بی قراره و مدام بهونه ی روشا رو می‌گیره. حتی شده فقط شنیدن صداش. با کرختی بلند شدم و تو ماشین نشستم. آهنگی گذاشتم و سرم رو روی فرمون گذاشتم.

♫♫♫

نفسم بند میاد وقتی انقدر زیاد/

سخته فاصله گرفتن از تو/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی تو تب نمی‌کنم دیگه صبر نمی‌کنم/

سیر نمیشه نفس من از تو/

من به این معروفم که بد عاشق میشم/

تو که می‌دونستی چرا موندی پیشم/

معروفم که بد عاشق میشم/

تو که می‌دونستی چرا موندی پیشم/

♫♫♫

اگه سرگردونی حالمو می‌دونی/

نخواه عاقل شم و دست بردارم/

واسه ی راه رفتن سمت دریا رفتن/

من به جز تو چه دلیل دارم/

هرکسی نگام کنه عشق تو می‌بینه/

همه چیم مال توئه مگر که غیر از اینه/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حق دارن این چشمات اگه پُر توقعن/

آخه تو این دنیا چند نفر شکل توئن/

من به این معروفم که بد عاشق میشم/

تو که می‌دونستی چرا موندی پیشم/

معروفم که بد عاشق میشم/

تو که می‌دونستی چرا موندی پیشم/

اون قدر این آهنگ رو گوش دادم که نفهمیدم کی خوابم برد. با صدایی بیدار شدم. اطراف رو نگاه کردم؛ صبح بود. گوشیم رو روشن کردم تا ساعت رو ببینم. هشت و نیم بود. ماشین رو روشن کردم و راه افتادم. گوشیم زنگ خورد، روشا بود. بعد از چند بار زنگ زدن بالاخره جوابش رو دادم. نه که خسته بشم از زنگ زدنش؛ مقاومتم رو جلوی خواسته درونیم از دست دادم. واسه شنیدن صداش له له می‌زدم.

-بله؟

صدای پر بغض و لرزونش تو گوشی پیچید. کمی هم بلند بود.

روشا-بله؟ بعد این همه وقت بی خبری فقط همین رو داری بگی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چیزی نگفتم. صدای نفس هاش رو گوش دادم که تند تند بود و نشان از عصبانیت و تلاشش برای کنترل بغضش داشت. بالاخره سکوت رو شکست اما این بار آروم تر.

روشا-حالت چطوره سیروان؟ دلم هزار راه رفت. از صبح جلوی شرکتتونم که بیای ببینمت. از دیروز جوابم رو ندادی. تا صبح مردم از دلواپسی. کجایی پس؟

واقعا این بغض و نگرانی می‌تونست نقش باشه؟ می‌تونست دروغ باشه؟

-شرکت نمیرم.

خودمم از سردی لحنم تعجب کردم.

روشا-چی شده سیروان؟چرا داری من رو می‌پیچونی؟

-چیزی نیست.فقط...دیگه نمی‌خوام ببینمت.

ساکت شد. من هم همین طور. این خواسته ام نبود، به خدا که نبود ولی چاره ای نداشتم. اون از من سر بود. ما واسه هم ساخته نشدیم. اصلا از اولش هم غلط بود. به کافی شاپ رسیدم و پیاده شدم. بالاخره به حرف اومد:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-چرا؟

-چرا؟خودت بهتر می‌دونی.

روشا-درباره ی چی حرف میزنی؟

با حرص گفتم:

-درباره ماشین میلیاردیت، خونه ی شبیه قصرتون، گوشی موبایل میلیونیت. بازم بگم یا کافیه؟

بازم مکث کرد و گفت:

روشا-باید ببینمت.باید برات توضیح بدم.

-مهم نیست توضیحت. مهم نیست من کجام. دیگه هیچی مهم نیست.فقط همه چی رو فراموش کن.

و گوشی رو قطع کردم. زنگ نزد. به گوشی خیره بودم. لعنتی دلم که بازم منتظر زنگش بود! دلم می‌خواست باور کنم عاشقمه. عشقش دروغ نبوده، اما زنگ نزد. یه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربع گذشت اما خبری نشد. قهوه ام رو خوردم و سرم رو روی میز گذاشتم. خسته بودم، کسل بودم. از بی خوابی و تب بی حال بودم. صدای باز و بسته شدن در اومد. بی حال تر از اونی بودم که سرم رو بلند کنم اما یه چیزی آشنا بود، بوی عطر. اه لعنتی! حتی بوی عطرش هم من رو یاد قیمتی بودنش می‌انداخت.

روشا-این جایی؟

خودش بود. از کجا فهمیده بود؟

سرم رو بلند کردم. با دیدنش پوزخند رو لبم نشست. سر تا پاش رو برانداز کردم. پالتوی کوتاه شیری رنگ پوست اصلش جلوش باز بود و زیرش یه تونیک شیک تو خونه ای تنش بود. شالش کمی عقب رفته بود. شلوار جین و نیم بوت هاش. دقیق تر نگاه کردم. این نیم بوت ها رو دفعه قبل هم دیده بودم اما متوجه مارکش نشده بودم. خدایا! اینا زیادی قیمتی بودند، حتی الان که فکر می‌کنم می‌بینم اون قدر تنوع کیف و کفشش زیاد بود که برای یه دختر با بابای ورشکسته زیادی بود. نگاهم سمت دستش رفت. کیف نداشت. معلوم بود هول هولکی اومده و این بار دیگه چیزی برای پنهان کاری نداشت. خودش بود، با لباسای گرون قیمتش و شاید تازه من چشمام باز شده بود. گوشی گرون قیمت و سوئیچ توی دستش بهم دهن کجی می‌کرد. اومد و کنارم روی صندلی نشست.

روشا-بذار برات توضیح بدم. سیروان من واقعا دوستت دارم. سیروان عشقم هیچی راست تر و درست تر از عشقم به تو وجود نداره.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قطره اشکی از چشمم چکید. به درک که مردانگیم زیر سوال می‌رفت. من داشتم این موجود دوست داشتنی رو از دست می‌دادم. دستش سمت گونه ام اومد. خودم رو عقب کشیدم.

-به من دست نزن.

دستش رو هوا موند. مشتش کرد و روی میز گذاشت و نگاه من خیره ی دست بندی شد که روی مچش بود و جای زخمش باز هم بهم دهن کجی می‌کرد. من چه قدر تلاش کردم تا بتونم پول این دستبند رو بدم؟ سه تا پروژه پایان نامه و یه برنامه نویسی! یعنی دو هفته تلاش شبانه. این پول حتی از خرج روزانه ی این دخترم کمتر بود.

-حالا می‌تونی جای زخمت رو لیزر کنی.

روشا کنایه ام رو گرفت. هم جدایی مون و هم پولداریش!

روشا-داری به جرم نکرده محکومم می‌کنی. من چی کار کردم مگه؟ گناهه که بابام پولداره؟ گناهه که ناخواسته این طوری به دنیا اومدم؟ گناهه؟

-نه ولی گناهه که من رو به خودت وابسته کردی. گناهه که حقیقت رو همون اول نگفتی. گناهه که عقاید من رو می‌دونستی و گذاشتی تا این جا پیش بریم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-من دوستت دارم.

-منم داشتم لعنتی.

از جمله ام هنگ کرد. با تعجب و ناباوری نگام کرد و زیر لب زمزمه کرد:"داشتم؟" بعد گفت:

روشا-هنوز هم داری.

-نه ندارم. این روشا رو نمی‌شناسم. برام غریبی. من روشای خودم رو می‌خوام. اونی که چند خیابون فقط باهم فاصله داشتیم، نه این همه.

روشا-من همونم. همون که تو دیدی.

-تو اینی هستی که الان دارم می‌بینم.

و به سرتا پاش اشاره کردم.

-فقط بگو چرا؟چرا این کار رو باهام کردی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-سیروان من عاشقت شدم. این که فقط من رو می‌دیدی نه داراییم، نه ثروت پدرم، نه زنانگی و جسمم. اینا من رو عاشق کرد. خواستم اونی باشم که تو می‌خوای تا من رو ببینی، تا دوستم داشته باشی.

-ولی حالا چی...همه چی رو خراب کردی. با احساساتم بازی کردی لعنتی. من دیگه تا آخر عمر نمی‌تونم این ضربه رو فراموش کنم. اولین دختری که عاشقش شدم، لمسش کردم، همه شب و روزم بهش فکر کردم...

روشا-پس من چی؟واسه منم تو اولین بودی.

-ولی تو خودت خرابش کردی. باید فراموشم کنی.

روشا-چی؟فراموش؟چطوری؟وقتی تک تک خیابونای این شهر رو با تو زیر پا گذاشتم؟وقتی گوشه و کنار این شهر رو با تو شناختم؟وقتی عشق رو با تو پیدا کردم؟

-وقتی داشتی برام نقش بازی می‌کردی، باید فکر این جاش رو می‌کردی.

روشا-من نقش بازی نکردم. فقط تو همه چی رو از همون اول اون طوری که دوست داشتی دیدی و تفسیر کردی. اوایل که اومدیم ایران، از این جا متنفر بودم. بابا به

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاطر خ*ی*ا*ن*ت یکی از کارمنداش داشت ورشکست می‌شد. مامان گفت هرچی برامون مونده برداریم بیایم ایران و از اول شروع کنیم. اون پول واسه سرمایه گذاری تو ایران خوب بود؛ به خصوص که مامان این جا املاکی رو که بهش به ارث رسیده بود، داشت. خونه، ساختمون شرکت و یه سری چیزا. من افسرده شدم. از محیطی که دوستش داشتم دور شده بودم. اون روز واسه خودم تو شهر می‌گشتم که این طرفا گم شدم. ماشین رو پارک کردم و رفتم توی پارک. زنگ زدم ربکا بیاد دنبالم. با دوستاش بیرون بود. به طور اتفاقی تو رو دیدم. پیشنهاد دوستی دادی. خنده ام گرفت، جدی نگرفتم ولی بخاطر کارایی که برام کردی و این همه خجالتت برام جالب شد و قبول کردم. از حرفات فهمیدم چی فکر کردی و من رو چی می‌بینی. من همیشه بین جمع های اشرافی بودم. دوستای پولدار، خواستگارایی که همه بخاطر منافعشون می‌اومدند و بیشتر هدف اقتصادی داشتند تا عاطفی. تو این وسط فقط من رو دیدی. نه پول، نه ماشین، نه خونه، نه بابام، مهندس ویلیام کیج. پیش تو خودم بودم. کم کم متوجه همه تفاوت هات شدم. عاشقت شدم. وقتی با حرص درباره بچه پولدارا حرف می‌زدی، غصه می‌خوردم. من هم از همونا بودم. ترسیدم بهت بگم؛ نمی‌خواستم بری. نمی‌خواستم از دستت بدم.

ساکت شد. منم حرفی نداشتم. غرورم جریحه دار شده بود. یاد حرفامون، یاد خاطراتمون. گرمای دستش رو روی دستم حس کردم. دلم نمی‌اومد دستم رو بردارم.

روشا-داغی، تب داری. شب رو خونه نرفتی؟

سری تکون دادم. لباسام همون لباس های دو روز قبل بود. ته ریش درآورده بودم. چشمام مطمئنا قرمز بود و بیماریم نمی‌دونم بیشتر عصبی بود یا به خاطر سرما.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-باید بری دکتر.

یاد روز اول افتادم. درمونگاه رفتنمون. خدا چطور باید فراموشش کنم؟ هر جا، هر اسم، هر حرف برام یه خاطره از روشا زنده می‌کنه.

-روشا بی تو سخت می‌گذره.

روشا-چرا بی من؟ من تا آخر عمرم ترکت نمی‌کنم.

-اما من مجبورم روشا.

روشا-بی انصاف نباش. سیروان الانم اتفاقی نیوفتاده. به خدا من از اونایی که تو فکر می‌کنی، نیستم. با هرچی تو داری می‌سازم. هرجور تو بخوای زندگی می‌کنم. هرجا تو بخوای میام. اصلا با مامانت زندگی می‌کنم.

-چی میگی واسه خودت؟خانواده ات پس چی؟ چطور وارد خانواده ای بشم که همیشه از من بالاترن؟ هر بار خونه بابات برم احساس حقارت کنم. هر بار زندگی خواهرت رو ببینم یا زندگی و کار بابات، از خودم متنفر بشم که چرا اومدم تو زندگیت. دو روز دیگه که مشکلات زندگی سراغمون اومد، وقتی نداشتم هرچی تو می‌خوای فراهم کنم،

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خسته میشی. ازم دل زده میشی. من توی یه ماه خودم رو بکشم درآمدم به اندازه نصف پول تو جیبی ماهانه ی تو نمیشه. این همه اختلاف رو چطور نادیده بگیرم؟

روشا-من می‌گیرم. من اختلافات رو نمی‌بینم. فقط یه سیروان می‌بینم. کسی که دوستش دارم.

-مادر پدرت چی؟ یه جوون بی پول و بی هیچی که هم اختلاف دینی داریم و هم اختلاف فرهنگی. خانواده هامون زمین تا آسمون تفاوت دارند. خانواده من هیچ وقت راضی نمیشن. اختلاف طبقاتی رو براشون توجیه کنم، یا فرهنگی یا دینی؟ اونا عشق من رو درک نمی‌کنند. اولین حرفشون به جفتمون اینه که عشق چشمامون رو کور کرده.

روشا-بسه سیروان! من می‌خوام کور باشم. می‌خوام ادامه بدم. می‌خوام جلو همه دنیا بایستم.

-از جام بلند شدم و دستم رو از زیر دستش کشیدم. قهوه های روی میز تکون خورد.

-متاسفم ولی من نمی‌خوام. تواناییش رو ندارم. اون قدر مشکل جلوی پامون هست که ترجیح میدم الان عقب بکشم نه که دو روز دیگه کم بیارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سمت در رفتم. یادم اومد میز رو حساب نکردم. برگشتم برم حساب کنم که دیدم روشا با عجله چند ده تومنی روی میز گذاشت و بدون سوال یا گرفتن بقیه پولش سمت من دوید. نگاهم روی پول موند. کی من تونستم این قدر راحت از اضافه پولم بگذرم؟ این پول واسه چندساعت زحمت و کار منه؟روشا نگاهم رو دنبال کرد. انگار فهمید غرورم جریحه دار شده که گفت:

روشا-خب ازت می‌گیرم اون پولو رو. تو فراموش کردی؛ من دادم.

یادمه همیشه بهش می‌گفتم تا من همراهتم، جلو من دست تو جیبت نکن. واسه همین مراعات می‌کرد. بی حرف بیرون رفتمئ ولین چیزی که دیدم، بی ام و روشا بود که جلوی در کافی شاپ روی پل پارک شده بود. ماشینی که این همه قیمتش باشه، اصلا وسط ترافیک پارک کن! کی جرئت داره حرف بزنه. اگه ماشین من بود، الان یا جرثقیل می‌برد یا صاحب کافه دادش در می‌اومد یا نهایتا پنچرش کرده بودند. تفاوتا همین جاست. بچه پولداری یعنی همین؛ زمین و زمان رو مال خودت می‌دونی.

روشا-سیروان این قدر تلخ نگاه نکن. من قید همه ی اینا رو میزنم. هرجا تو بخوای میام. بدون همه اینا. ارزش اینا در برابر تو هیچه.

نمی‌تونست. فکر می‌کنه ازدواج هم یکی از اون تفریح های سالانه ی خارج از کشورش لب سواحل آفتاب خیزه که زود تموم شه و همه چی به حالت اول برگرده. رو بهش ایستادم. چشمای آبیش شیشه ای بود. این یعنی آماده گریستن بود. شالش باز عقب رفته بود. یاد مامانم و چادرش افتادم. یاد روژان افتادم و مانتوی بلند و شالی که

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حتی یه تار موهاش هم بیرون نبود. حتی جلو مهرداد هم مانتو و شال داشت و حالا عشق من حتی نمی‌تونست درست شال رو رو موهاش نگه داره. از نگاهم شالش رو جلوتر کشید.

-اینجا اولین جایی بود با هم اومدیم. جایی که آشنا شدیم. هزاران خاطره داریم. ذره ذره عاشق شدیم. هیچ وقت فکر نمی‌کردم جایی باشه که قراره کات کنیم آخرین دیدارمون باشه.

نالید:

روشا-تو حق نداری تنهایی واسه جفتمون تصمیم بگیری.

-دارم چون تو یه بار این کار زو کردی. وقتی تصمیم گرفتی بدون گفتن حقیقت با من وارد یه رابطه عاطفی بشی.

آهی کشید. اشک تو چشماش حلقه زده بود. چونه اش لرزید ولی سخت با ریختن اشکاشمقابله می‌کرد. آخه لعنتی چرا همه ی کارات رو می‌پسندم؟ این قدر به دلخواه من نباش. متنفر بودم از زنایی که می‌خواستن با گریه باعث ترحم مرد بشن. روشا همه چیزش همونی بود که من می‌خواستم. چطور فراموشش کنم؟ کسی در آینده پیدا میشه این قدر شبیه روشا باشه؟ از حالا جوابش رو می‌دونستم، هرگز!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-فقط می‌تونم برات آرزوی خوشبختی کنم.

چیزی نگفت. اگه حرف می‌زد، همه مقاومتش در هم می‌شکست. باید می‌رفتم ولی دلم مونده بود. پاهام توان رفتن نداشت. چشمام دل نگاهش نمی‌کند. چند قدم عقب عقب رفتم.لب زد:

روشا-میری؟

فقط تونستم سر تکون بدم. بالاخره شکست. بالاخره چشماش بارید. قطره اشکی روی گونه هاش افتاد. دلم لرزید. لعنتی داشتم سست می‌شدم! کی گفته بودم جلو اشک یه زن سست نمیشم؟ الان حاضر بودم دنیا رو به آتیش بکشم اما اشک نریزه. قدم هام سست شد. ایستادم. اما روشا چرخید و سریع سوار ماشینش شد.
می‌فهمیدم؛ نمی‌خواست غرورش بشکنه. نمی‌خواست بخاطر ترحم و اشکش سمتش برم. نمی‌خواست ضعیف باشه. ماشین رو روشن کرد و حرکت کرد. قلبم فشرده شد. رفتنش رو با چشم دیدم. این رفتن دیگه برگشتی نداشت. مطمئن بودم دیگه همه چی تموم شده. نه روشا کسی بود که خودش رو بیشتر از این خورد کنه، نه من بیشتر از این ادامه می‌دادم ولی از یه بابت مطمئن بودم. این که عشق جفتمون راست بود. این که تو عشقمون صادق بودیم.

یه هفته است که باز مرده ی متحرک شدم. هر شب با خیره شدن به عکسای تکی روشا یا دونفره مون می‌گذره. هر شب به اسمش تو گوشیم خیره میشم. هر لحظه آنلاین بودنش رو چک می‌کنم و چت هامون رو می‌خونم. مامان و روژان دیگه هیچ حرفی نزدند. هیچ سوالی نکردند. انگار همه می‌دونستند که نباید حرفی بزنند. بیشتر از

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قبل کار می‌کردم. کالا دیگه دو ساعت بیشتر تو خود شرکت اضافه کار می‌ایستادم. بعد هم کارای بیشتر می‌گرفتم. وقتی واسه خودم نمی‌ذاشتم که بخوام غصه بخورم، ولی هر وقت بیکار می‌شدم، هر چند کوتاه، باز تو یاد خاطره هامون بودم. از روشا هم دیگه خبری نشد. فقط همون شب که تموم کردیم، برام چند تا فایل فرستاد. اولیش و دومیش آهنگایی بودند که خودم براش با گیتار زده بودم. همون دوتایی که دوست داشت. نمی‌دونم کی ضبط کرده بود و آخریش هم یه آهنگ که عجیب حالمون رو توصیف می‌کر و بیشتر وقت ها گوش می‌دادم.

امروز اضافه کار نداشتم. ساعت چهار از شرکت بیرون زدم. تو ماشین نشستم و آهنگ رو پلی کردم. تو خیابون که می‌رفتم، به همون خیابون رسیدم. همون جایی که قرار می ذاشتیم. همون جا ایستادم. بغض داشتم. آهنگ هم حالم رو بدتر می‌کرد. سرم رو روی فرمون گذاشتم و اجازه دادم اشکام جاری بشند. دو هفته است روشا رو ندیدم، باهاش حرف نزدم. دلم براش تنگه.

وایسا ، باید جواب قلبی که عاشق کردی رو بدی/

وایسا ، هنوز یه چیزایی مونده که باید به من بگی/

وایسا ، باید تموم خاطره هامو به من پس بدی/

وایسا ، نمی‌تونی هر وقت این جوری به سرت زد بری/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وایسا ، تو هم باید مثل خودم دیوونه شی بد بری/

وایسا ، تو هم باید هر وقت این بلا سرت اومد بری/

♫♫♫

بی تو من دق می‌کنم نرو بری هق هق می‌کنم نرو/

نذار این جوری تموم بشه ، تو رو عاشق می‌کنم نرو/

بی تو من دق می‌کنم نرو بری هق هق می‌کنم نرو/

نذار این جوری تموم بشه ، تو رو عاشق می‌کنم نرو/

♫♫♫

با تو من خاطره دارم صبر کن /

بی تو من بی کس و کارم صبر کن/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اگه تو کم بشی از تو دنیام /

کاری با دنیا ندارم صبر کن صبر کن/

بی تو من دق می‌کنم نرو /

بری هق هق می‌کنم نرو/

نذار این جوری تموم بشه ،/

تو رو عاشق می‌کنم نرو/

بی تو من دق می‌کنم ن/

رو بری هق هق می‌کنم نرو/

نذار این جوری تموم بشه /

نگاه دانلود
www.negahdl.com

، تو رو عاشق می‌کنم نرو/

رفتم کافی شاپ. پشت همون میز همیشگی نشستم. این جا پر خاطره بود.شب تولدم، خنده های روشا. صدای خنده هاش تو گوشم بود. سعید اومد سفارش بگیره.

سعید-سلام آقا سیروان. کم پیدایی؟

لبخندی زدم.

-یه قهوه.

حوصله ی نگاه متعجب و معنی دارش رو نداشتم ولی این جا خاطره داشتم. نمی‌شد نیام. گوشیم رو باز کردم و به عکس هامون نگاه کردم. قهوه رو آورد و رفت. عکسی که صورت هم رو با کیک خامه ای کرده بودیم. یاد وقتی افتادم که انگشتش که خامه ای بود رو، وقتی اونم همین کار رو انجام داد. قلبم سنگین بود و فشرده می‌شد. خدا من که همیشه از این که بخوام برای خودم از این خاطره ها بسازم و شکست بخورم، جلوگیری می‌کردم. من که می‌خواستم یه زندگی ساده و بی دردسر داشته باشم. می‌خواستم عاقلانه انتخاب کنم. یکی که باهام جور باشه. چطور به این جا رسیدم؟ حالا من موندم و یه قلب شکسته و یه عالمه خاطره. روشا کجایی الان؟ تو با خاطرات چه می‌کنی ؟ تو چطور تحمل می‌کنی؟ قلب لطیف تو هم تحمل این غصه ها رو داره؟ تو هم مثل من یه مرده متحرک شدی؟ روشا کاش توهم مثل خودم بودی؛ نه این قدر بالا، اون قدر بالا که هر چی سرم رو بالا بیارم، نتونم ببینمت. یه گیتار گوشه ی کافه دیدم. دلم هوای زدن داشت. همون آهنگی که روشا دوست داشت؛ آهنگ امین

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رستمی. سعید رو صدا کردم و ازش خواستم اگه ایراد نداره گیتارش رو بده. کافه زیاد شلوغ نبود. سه تا زوج بودند. سعید ازشون پرسید ایراد نداره، همه استقبال کردند. گیتار رو گرفتم و زدم. نمی‌خواستم بشکنم و ببارم. فقط می‌خواستم حس کنم روشا کنارمه و با همون لبخند قشنگش بازم داره نگاهم می‌کنه. چشمام رو بستم و خوندم. این جوری راحت کنارم حسش می‌کردم.

دوست دارم, دارم دل و به دل تو می‌سپارم/

تنها بودم تنها, حالا تو رو تو دلم دارم/

دوتا عاشق مثل هم دوتا دیوونه ی بی آزار/

حالشون خوبه بی دلیل دوتا دیوونه دوتا بیمار/

حال خوبیه دیوونگی با تو/

چه قدر دوست دارم دیوونگی هات و/

حال ما دوتا همینه همیشه/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هچکس مثل ما دیوونه نمیشه/

با تموم شدنش صدای دست ها رو شنیدم. درخواست داشتند باز نم بزنم اما حالم خراب تر از این حرفا بود. نیاز به تنهایی داشتم. امروز دیگه از حدش بیش تر شده بود. باید به اتاقم می‌رفتم. جایی که هیچ کی اشکام رو نبینه. جایی که کسی نبینه یه مرد هم می‌تونه واسه عشقش گریه کنه. بی توجه به دیگران گیتار رو پول قهوه ای که بهش دست نزدم رو رو میز گذاشتم و بیرون رفتم. چند بار تو هوای سرد پاییز عمیق نفس کشیدم که بغضم رو قورت بدم. ریه هام سرد شد، سوخت. سوار ماشین شدم و خونه رفتم. چراغا خاموش بود، مامان بالا بود. خداروشکر من رو با این حال نمی‌دید. بهاتاقم رفتم و در رو قفل کردم. آهنگی گذاشتم و تو تاریکی رو تخت دراز کشیدم.

مامان اصرار داره بریم مشهد. زمستونه و هوا سرد. میگه حالا که اوضاعمون بهتر شده و مشهد هم خلوت تره، بریم زیارت. دلم هوای زیارت داره. هوای درد دل با آقا رو داره. دلم سیر گریه می‌خواد. می‌دونم مامان می‌خواد هوام رو عوض کنه؛ مخالفت نکردم. روژان دوست داشت بیاد ولی تو این سه ماه اول مسافرت براش خوب نبود. حوصله ی رانندگی نداشتم؛ پس بلیط قطار خریدم. غروب بلیط داشتیم. مهران و روژان رسوندنمون راه آهن. سوار قطار که شدیم، تو کوپه چهار نفر بودیم. دوتا خانوم و من و مامان. خدا رو شکر مامان سرش گرم خانوما شد و من رو تنها گذاشت. واسه راحت تر بودنشون گفتم به رستوران میرم. تو رستوران یه چای سفارش دادم. هندزفری گذاشتم و از شیشه غرق تاریکی بیرون شدم. تا دوازده تو رستوران بودم. باید می‌رفتم می‌خوابیدم. حالا دیگه حتما می‌خواستند بخوابن و منتظر من بودند. تو کوپه رفتنئ من بالا رفتم خوابیدم و هندزفریم تو گوشم بود که صحبتاشون رو نشنوم. انگار تازه سر شبشون بود. حسابی با مامان جور شده بودند. صبح که رسیدیم، مامان صدام کرد. نماز رو تو راه آهن مشهد خوندیم. از اون جا که دوتا خانوم همسن و سالای مامان بودند و واسه زیارت اومده بودند و مردی همراهشون نبود، قرار شد با هم یه جا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بریم. من یه تاکسی گرفتم و آدرس یه سوئیت نزدیک حرم که آدرسش رو مهرداد داده بود، دادم. دو تا اتاق گرفتیم. مامان همون اول گفت برای زیارت با خانومای نظری که خواهر بودند میره حرم و میاد که تنها نباشه و من تم که مردم و تو قسمت مردونه هر وقت خواستم برم. فقط شب ها رو باهاشون برم که تنها برنگردند.

سه روز مشهد بودیم، فقط حرم می‌رفتم. مامان با خانوم های نظری پاساژ و خرید می‌رفت. البته یه بارم که می‌خواستند جایی دورتر برند، من رو هم بردند. من هم همون طور که دور می‌زدم، جلوی یه نقره فروشی چشمم به یه گردن بند افتاد. حروف انگلیسی بود و که خیلی جالب طراحی شده بودند و سخت می‌شد خوند. با یه بند چرمی که شبیه دستبندامون بود. چشمم به دست بندم افتاد. این رو به روشا بر نگردونده بودم، اون هم همین طور. نمی‌دونم اون هم هنوز داره یا نه. اونم هنوز دور دستشه یا نه. بی هدف رفتم و یه آر و یه اس خریدم و هردو رو روی یه بند انداختم. نمی‌دونم چرا خریدم، فقط دلم خواست. شاید هم مربوط به فردا می‌شد؛ چهارم دی، تولد روشا ولی روشا کجا بود؟ اصلا این هم کادو بود؟به چشمش می‌اومد؟ این پولا واسه روشا پول خرد بود.

ساعت سه بعد از ظهر راه آهن رفتیم و به تهران برگشتیم. بد موقع رسیده بودیم. با تاکسی رفتیم خونه. دیگه وقتی واسه خواب نبود. تو قطار هم نخوابیده بودم. چه قدر دو سه ماه قبل واسه امروز برنامه داشتم، واسه تولد روشا. فقط دوش گرفتم و سر کار رفتم. مهران و مهرداد رو هم اون جا دیدم. زیارت قبول بهم گفتند. همکارام هم همین طور. تا عصر سرم تو کار خودم بود. امروز چون زود بیرون اومده بودم، ماشین نیاورده بودم. پالتوم تنم بود و بارون نم نم می‌زد. دوست داشتم به یاد اولین بارون پاییز که با روشا قدم زده بودیم، پیاده برم. غروب بود و هوا داشت تاریک می‌شد. به کافه رسیدم. دلم نیومد نرم. داخل رفتم. میزمون پر بود. یه میز دیگه نشستم. چای سفارش دادم. تو خودم بودم. اگه روشا امروز بود، براش به عالمه برنامه داشتم. یه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تولد دور از باورش. البته مطمئنا الان دیگه نامزد بودیم و تو خونه براش می‌گرفتم، ولی حالا تنهام. دلم می‌خواست به مناسبت تولد روشا کیک بخورم؛ یه کیک هم سفارش دادم. هر چند روشایی نبود که خامه اش رو به بینیم بزنه یا بگه سعید عکس بگیره. کیکم رو خوردم. شیرینی تو ذوقم زد. چایم رو تلخ خوردم. نه! این کیک مزه کیکی که از رو انگشت روشا خوردم نداشت. هیچی اون مزه رو نمی‌داد. سرم رو پایین انداختم ولی یه لحظه حس کردم یه آشنا دیدم. سریع سرم رو بالا آورم و به شیشه نگاه کردم. تاریک بود. اشتباه کرده بودم. مثل هزاران بار دیگه که هرکی رو تو خیابون می‌دیدم، حس می‌کردم روشاست یا گاهی شک می‌کردم دیده باشمش. از کافه بیرون زدم و خونه رفتم. مریم خانوم و مهرداد و روژان اینا شام خونمون بودند. تو جمع بودن برام سخت بود. اما نشستم. بقیه که گناهی نداشتند. من اشتباه کرده بودم، من اشتباه انتخاب کرده بودم. بقیه نباید تقاصش رو می‌دادند.

مریم خانوم-ایشالا عید با هم بریم زیارت.

مامان-ایشالا. جاتون خالی. کاش به حرفم گوش می‌دادی، می‌اومدی مریم جان.

مریم خانوم-با این لندهور چی کار کنم؟ نه میاد نه می ذاره من بیام. میگه شبا بدون تو می‌ترسم تو خونه.

از حرفش همه خندیدیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-مامان؟حالا من یه چی میگم تو باید اسرارم رو فاش کنی؟

مریم خانم خندید و گفت:

مریم خانوم-برو بابا. این جا همه می‌دونند فقط دلواپس شام و ناهارتی!

با هم خندیدیم. اگه در نظر نگیریم که یاد روشا رهام نکرد، شب خوبی بود.

زمستون می‌گذشت. سخت بود. طولانی بود. تنهایی، قدم زدن تو برف و بارون. رفتن به جاهایی که با روشا رفته بودم. نمی‌شد فراموشش کرد. شاید هم من نمی‌خواستم. هر بار خاطره هاش رو مرور می‌کردم. روژان سنگین تر شده بود. از دیدنش خنده ام می‌گرفت. اسفند بود و مامان و روژان خونه تکونی داشتند. دو سه روزی بود که به من و مهران و مهرداد گیر داده بودند خونه روژان رو تمیز کنیم. بعد هم خونه خودمون. مامان و مریم خانوم قالی شویی دوست نداشتند و همه فرشا رو شسته بودیم. بعد از خونه ما هم خونه مریم خانوم؛ یعنی دو هفته کامل کارگر بودیم.

یه هفته به عید مونده بود. به اصرار مهرداد خرید رفتیم. حال و حوصله نداشتم. به زور و انتخاب مهرداد دو دست لباس خریدم.

عید هم به پیشنهاد مامان و مریم خانوم قرار شد بریم طالقان خونه خواهر مریم خانوم. هم نزدیک باشه که روژان اذیت نشه و هم تفریحی رفته باشیم. ونم که طبق معمول نظری نداشتم. یعنی چاره نداشتم؛ وگرنه جایی نمیرفتم. یه هفته اول عید رو طالقان بودیم. هفته دوم هم که خونه خاله و عمو و دایی و عمه سر زدیم. مامانم یه شب همه خواهر برادرای خودش رو بابا رو شام دعوت کرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عید هم گذشت. بالاخره از این خاله بازیا خلاص شدم و چسبیدم به کار. شرکتمون بزرگتر شده بود و با چند تا از شرکت های بزرگ و معتبر قرارداد همکاری بسته بود. رونقی گرفته بود و داشت پیشرفت می‌کرد. من و مهران و مهرداد هم که مثلا مهندس زرنگ، جزو اولین کسانی بودیم که تو هر پروژه ازمون استفاده می‌شد و خیلی رومون حساب باز می‌کردند. مهران که کارش عوض شده بود و بیشتر بین شرکت ها در رفت و آمد بود. مهرداد هم گاهی ماموریت های خارج تهران رو می‌رفت. من و هم واسه همین جا نگه داشته بودند.

امروز مرخصی گرفته بودم. اصلا حال و حوصله نداشتم. روز آشناییم با روشا بود. هنوز از من یادشه؟ تموم روز رو جاهایی که با هم گشته بودیم رفتم و شام تو رستوران سنتی دیزی خوردم. با یاد روشا! آخر هم رفتم بام تهران. امروز هم گذشت. تلخ،سخت، طولانی، ولی گذشت.

یه هفته است روژان زایمان کرده. یه دختر ناز شبیه خودش. البته مامان اینا میگن ناز، ولی به نظر من که زیاد هم خوشگل نیست! مامان میگه طبیعیه. تازه به دنیا اومده. اسمش رو روژان، روشنک انتخاب کرد که به اسم خودش هم بخوره.

***

در حیاط رو با ریموت باز کردم. تازگی جک براش گذاشته بودیم. از دویست و شش سفیدم پیاده شدم. به تازگی عوضش کرده بودم. صدای جیغ روشنک دوساله رو که شنیدم، یاد عروسک افتادم. عروسک اسکار رو که خیلی کارتونش رو دوست داشت براش خریده بودم. داخل خونه رفتم و سلام کردم. صدام رو که شنید، جیغ کشید و تو بغلم دوید خیلی دوستم داشت. من هم همین حس رو بهش داشتم. مامان و روژان هم سلام کردند. عروسکی که خریده بودم رو بهش دادم. با دیدنش دوباره جیغ کشید و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بوسم کرد. بعد رفت به مامانش نشونش بده. من هم تو اتاقم رفتم. هوای مرداد گرم بود و عرق کرده بودم. یه دوش حالم و جا می‌آورد. بعد از دوش، رو تخت دراز کشیدم تا استراحت کنم. از صبح تو شرکت سر پا بودم. آخرین روز های کارم تو این شرکت بود. از سر ماه باید به شرکت جدید می‌رفتم. شرکتمون با یه شرکت بزرگ خارجی که خیلی تو ایران موفق شده بود، قرارداد بسته بود و اون شرکت هم در ازای گسترش روابطمون ازش درخواست دو نیروی مجرب کرده بود. یه شرکت خارجی بود که نیاز به افرادی آشنا به ایران و شرکت های داخلی داشتند. من و و مهران و مهرداد رو معرفی کرده بودند. من تو این مدت دکتری هم گرفته بودم. مهران که از کارش راضی بود، قبول نکرد. مهرداد هم که کلا ریسک پذیر، با کله قبول کرد. منم با شرط این که هفته ای دو روز بهم اجازه بدن به کار تدریسم تو دانشگاه برسم، قبول کردم. از ترم جدید قرار بود تدریس کنم. طبق عادتی که این روزا برام اعتیاد شده بود، گوشیم رو برداشتم و بازش کردم. اول سری به تلگرام زدم. با این که دو سال و نیم گذشته بود، هنوز هم همیشه آنلاین بودن روشا رو چک می‌کردم. تو تلگرام هم بود. سراغ آهنگ و عکسا رفتم، مثل همیشه. نمی‌دونم چرا این آهنگ دلم رو نمی‌زد. شاید چون می‌دونستم روشا برام فرستاده. تو این مدت مامان خیلی اصرار داشت ازدواج کنم. هر روز با روژان یکی رو بهم معرفی می‌کرد اما جواب من یک کلمه بود؛ نه، هنوز وقتش نیست.

مهران که اومد، دور هم شام خوردیم. فردا تولدم بود. مثل تموم این دوسال جشنی در کار نبود. از اون سال ازشون خواسته بودم جشنی نگیرند. بچه که نیستم، ولی خودم هم می‌دونستم چرا این رو میگم. تحمل تولد بی روشا رو نداشتم. آخر شب مامان و روژان کادوشون رو دادن. یه بلوز و شلوار برام خریده بودند. مهران و مهرداد هم هم برام کفش خریده بودند. مثل هرسال، فقط هرسال ترتیب خریدنش رو عوض می‌کردند. تشکر کردم و به اتاقم رفتم. باز هم عکس های تولدم رو با روشا رو دیدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این سومین تولد بدون روشا بود. اون موقع فکر می‌کردم قراره بعد از اون همیشه باهاش باشم اما فقط همون یه سال بود.

صبح برای آخرین بار با مهرداد شرکت رفتیم. ازمون قول گرفتن باهاشون موقع نیاز همکاری کنیم و ماهم قبول کردیم. به هر حال به این جا مدیون بودیم. راهی شرکت جدید شدیم. البته خیلی هم دور بود. بالا شهر بود و توی یه برج شیک. طبقه هجدهم یه برج بود و یه طبقه کامل مربوط به شرکت. اطلاعات زیادی راجع بهش نداشتم، ولی مهرداد همه جوره آماده ش رو در آورده بود و می‌گفت آینده درخشانی در انتظارمونه. من هم به حرفش اعتماد کردم. دکتر منتظری، رئیس شرکت قبلی هم خیلی تاکید کرد جای خوبیه. با هم وارد شرکت شدیم. نمی‌دونم چرا یه کم دلهره داشتم. محیط جدید نگرانم می‌کرد. از این که اینجا هم به اون خوبی که قبلا بودم، نباشم می‌ترسیدم. به سمت منشی رفتیم و خودمون رو معرفی کردیم.

منشی-خوش اومدید. جناب رئیس هنوز نیومدن. گفتن شما رو به میزتون راهنمایی کنم تا بیان.

شرکت یه سالن بزرگ به سبک شرکت های خارجی که تو فیلما دیده بودم بود که با پارتیشن های شیشه ای و بعضیا چوبی میز های کار جدا شده بود. میز من و مهرداد کنار هم و تو یه قسمت کنار شیشه های سراسری سال بود. با پارتیشن شیشه ای.

مهرداد-خانوم منشی انگار واسه ما پارتی بازی کردند، جای خوبش رو دادن به ما.

منشی لبخندی زد و رفت. کار خاصی نداشتیم جز این که منتظر بمونیم. یه ساعتی نشستیم که منشی اومد. به قسمت ورودی و اتاق مدیر عامل اشراف نداشتیم که ببینیم کی میاد.

منشی-جناب رئیس گفتن تشریف ببرید اتاق هیئت مدیره برای آشنایی و معارفه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هر دو دنبال منشی رفتیم. در زد و وارد شد. ما هم دنبالش رفتیم. یه میز بزرگ بود که دورش ده نفری نشسته بودند. منشی رفت. من و مهرداد سلام کردیم. همه با خوشرویی جواب دادند. چند تا صندلی خالی بود، یکی کنار رئیس و سه تا نزدیک در. من و مهرداد نشستیم. به اتاق نگاه کردم. مدیر مشغول توضیح دادن درباره ی ما شد. یه مرد حدودا پنجاه ساله بود. موهای بلوند و لهجه ی غلیظ. مشخص بود خارجیه. چهار تا زن و شش تا مرد بودند.

رئیس-آقایون دکتر سیروان سمیعی ومهندس مهرداد مهدوی همکارای جدیدمون هستند. تیم جدید برنامه نویسی. البته دکتر منتظری که گفتن دو تا آچار فرانسه بهمون دادند که تو همه کار تبحر دارن. من هم ویلیام کیج هستم، رئیس شرکت.

دلم لرزید. اسمش فوق العاده آشنا بود. نمی‌خواستم باور کنم. تشابه اسمی بود، ولی مگه می شه؟ به چشمای آبی آقای کیج نگاه کردم. صدای در اومد و بعد صدای ظریف دخترونه.

-ببخشید دیر شد.

عطری تو اتاق پیچید. نزدیک ترین صندلی به در بودم. صدای سلام دو دختر که تن صدا و لحنشون زیادی آشنا بود. دوست نداشتم سرم رو برگردونم ولی قلبم تند می‌زد. بالاخره برگشتم. دوتا دختر بودند. شبیه هم ولی یکی شون عجیب به دلم می‌نشست. متوجه من نشده بود. سمت صندلی کنار باباش رفت. خواهرشم هم اومد و صندلی کنار من رو اشغال کرد. هنوز چشمم به روشا بود. دستام یخ زده بود ومی‌لرزید. واسه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جلوگیری از لرزشش دستم رو مشت کردم. یه کت بلند مشکی و رسمی پوشیده بود با شلوارش. شالش هم سفید بود. هنوز هم زیبا بود و شیک. عوض نشده بود. چه قدر دلتنگش بود .نشست و خواست مارو ببینه که با من چشم تو چشم شد. انگار اونم خشکش زد، ولی بهتر از من تونست شرایط رو درک کنه و نگاهش رو ازم دزدید. آقای کیج، ربکا و روشا رو به عنوان دختراش و معاوناش معرفی کرد. بعد هم افراد مختلف رو.مدیر حسابداری،بایگانی.

ولی من هیچی نمی‌فهمیدم. فقط با یه لبخند مصنوعی رو لبم سری تکون می‌دادم، اما دلم خون بود .لعنت به من که بی تحقیق اومدم، ولی دمت گرم خدا. این رسمش بود؟من حواسم نبود، تو چرا؟چطور گذاشتی بیام این جا؟ واسه زجرکش کردنم؟

بالاخره جلسه تموم شد و قرار شد ربکا و روشا کارمون رو برامون توضیح بدند. مهرداد با مارمولکی تموم سمت ربکا رفت. ربکا از اول مشخص بود زبون دار تر از روشاست. مهرداد هم جذب یکی مثل خودش شد. نمی‌تونستم باهاش حرف بزنم. لال شده بودم. بلند شدم و کیفم رو برداشتم. آقای کیج هم رفت و به دنبالش ربکا و مهرداد رفتند حالا تنها بودیم. سرم رو پایین انداختم و ه کفشام خیره شدم. نزدیک شدنش رو حس کردم. صدای آرومش رو شنیدم:

روشا-خوش اومدید.

جمع بودم. این یعنی فقط همکار و چه قدر خوب بود که چیز دیگه ای نگفت.

روشا-بریم کارتون رو بهتون بگم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

درسته حرفی نمی‌زد اما صداش که سعی داشت آروم باشه ولی پر لرزش بود، می‌گفت چی تو دلش می‌گذره. سمت در رفتیم. دستم رو سمت در بردم. همن موقع دست روشا هم دراز شد.دست هردومون بین راه متوقف شد، اما نگاه من خیره دست روشا بود که بر اثر کشیده شدن آستینش دست بند چرمیش روی مچش خودنمایی می‌کرد و مطمئن بودم روشا هم نگاهش روی دستبند من بود. خاطرات تلخ باز برام تداعی شد. روشا سریع دستش رو انداخت و من هم فورا آستینم ر درست کردم و در رو باز کردم. با هم بیرون به سمت میزم رفتیم. ربکا داشت کار مهرداد رو توضیح می‌داد. مهرداد پشت میز نشسته بود و ربکا کنارش ایستاده بود. من و روشا هردو کنار میزم ایستاده بودیم. روشا با حواس پرتی تموم و صدایی آروم کارم رو توضیح داد. قسمت های مختلف رو از همون جا بهم نشون داد و با نهایت سرعتش از اون جا دور شد. گفته بود کار یا سوالی داشتم بپرسم، ولی مگه می‌شد بپرسم. پشت میزم نشستم و به صفحه دسکتاپ خیره شدم. باید ازش می‌ترسیدم؟ این که اون هم به اندازه من دل تنگ بود؟ اندازه ی من اذیت شده بود؟چرا هنوز دست بند رو داشت؟

ربکا که رفت، مهرداد سمتم خم شد و گفت:

مهرداد-ای جان چه شرکتی! یعنی من جون فدای کارکناشم.

با اخم تیزی نگاهش کردم.نیشش بسته شد و سر جاش برگشت. منم با همه حواس پرتیم کارم رو شروع کردم. ساعت ناهار با مهرداد رفتیم ساندویچ خوردیم، ولی تو شرکت هر کی سر جاش یا تو آشپزخونه ی شرکت ناهار می‌خوردند. باید ماهم از فردا ناهار می‌آوردیم. اون روز دیگه روشا رو ندیدم. ربکا چندباری بهمون سر زد ولی روشا نه. دلم برای دیدنش دیوونگی می‌کرد.حالاکه بعد دوسال و نیم دیده بودمش، دوست

نگاه دانلود
www.negahdl.com

داشتم یه دل سیر نگاهش کنم. بعد از تموم کار، با مهرداد تو ماشینم رفتیم. باز هم به یاد روشا آهنگ وایسا رو گذاشتم.

مهرداد-اه! باز این رو گذاشت. من حالم از این آهنگ دیگه بهم می‌خوره.

خیلی جدی گفتم:

-می‌تونی پیاده بیای.

مهرداد با لودگی گفت:

مهرداد-نه سیروان جون، غلط کردم. من عاشقشم.. اصلا بذار رو ریپیت.

به حرفش اعتنایی نکردم و سمت خونه رفتم. مستقیم تو اتاقم رفتم، ولی مهرداد اومده بود خونه ما و داشت واسه بقیه از شرکت جدید می‌گفت و زیادی ذوق زده بود. ئاش می‌تونستم از این کار استعفا بدم، ولی ممکن نبود. شرکت قبلی نیرو استخدام کرده بود. علاوه بر اون این جا قرارداد داشتم و تعهد داده بودم. تازه به چه بهانه باید می‌رفتم؟نه، نمی‌شد. باید با خودم مبارزه می‌کردم. من اون سیروان گذشته نبودم. روشا هم اون روشایی که من می‌شناختم نیست.

صبح بلند شدم و کت و شلوارم رو پوشیدم. حالا دیگه بیشتر رسمی سر کار می‌رفتم. این باعث می‌شد جذبه داشته باشم و مردم بیشتر روم حساب باز کنند. امروز قرار بود با ریوی مهرداد بریم. جلوی در منتظرم بود. انگار واسه این شرکت جدید خیلی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اشتیاق داشت که حسابی هم تیپ زده بود. برای اولین بار دیدم کت و شلوار پوشیده. با لبخند نگاهش کردم که گفت:

مهرداد-هان؟چیه؟فقط تو می‌تونی تاثیر گذار باشی؟ دیروز دیدم همه دخترای شرکت فقط تو رو می‌دیدند. تازه دخترای رئیس هم که هردو تو نخ تو بودند.

-ببند مهرداد.حواست رو جمع کن. اینا به تو نمی‌خورند. دور این دوتا رو خط بکش.

مهرداد-اون وقت از کجا فهمیدی؟

-پات رو اندازه گلیمت دراز کن.

مهرداد-تو نگران فاق شلوار من نباش؛ زیرش لباس زیر دارم.

خنده ام گرفته بود. نمی‌دونستم چی بهش بگم. نمی‌شد بگم من روشا رو می‌شناسم. یا چه قدر روشا راجع به ربکا بهم گفته که خوب می‌شناسمش. ولش کن اصلا؛ اگه اونا همون آدمای قبل باشند، کارای مهرداد بی فایده است. سر وقت رسیدیم. خدا رو شکر میزم جوری بود که به در ورودی دید نداشت. اتاق روشا و ربکا هم پشتمون بود و باعث می‌شد همش حواسم برای دیدنش به در نباشه. وگرنه مدام باید به در چشم می‌دوختم. تا ظهر روشا و ربکا رو ندیدم. منشی چند تا کار برامون آورده بود. وقت ناهار، مهرداد تو آشپزخونه رفت. قرار بود یه روز من ناهار بیار،م یه روز مهرداد بیاره. امروز اون آورده بود. رفته بود گرمش کنه و بعد من برم همون جا بخوریم. ده دقیقه بعد، تو آشپزخونه دفتم. چند نفری مشغول صحبت بودن و مهرداد هم داشت با یکی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وراجی می‌کرد. جلو رفتم. متوجه شدم ربکاست. با لبخند به حرفش گوش می داد که داشت از شرکت قبلی می‌گفت. مهرداد با دیدن من یهو گفت:

مهرداد-آهان این شاهدم. بیا داداش سیروان. بیا خودت بگو.

-سلام خانوم کیج.

ربکا-سلام، خسته نباشید.

-ممنون. همچنین.

مهرداد-من هی به خانوم کیج میگم چه قدر اون جا همه مسئولیتا رو دوش ما بود. بیا تو هم بگو.

خنده رم گرفت.

-باز تو پرحرفیت گل کرده؟

مهرداد-ا...دکتر؟داشتیم از این حرفا؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روبه ربکا گفتم:

-ببخشید خانوم مهندس، این مهرداد یه کم زیادی شوخه و عادت داره مدام صحبت کنه. شما ببخشید.

مهرداد مدام برام چشم و ابرو می‌اومد.

ربکا-نه، ایرادی نداره.

مهرداد ظرفش رو از رو گرمکن برداشت و درش رو باز کرد.

مهرداد-خانوم مهندس بفرمایید ناهار.

غذاش دلمه برگ مو بود. زیاد هم بود. ربکا با تعجب نگاه می‌کرد.

ربکا-ببخشید، میشه بپرسم اینا چیه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد خندید، ولی من فقط دلم لرزید. لهجه و تن صداش زیادی شبیه روشا بود. به خصوص با اون موهای طلایی، فقط ربکا چشمای عسلی و روشن داشت.

مهرداد-دلمه است. بفرمایید بشینید. واجب شد امروز با ما هم غذا بشید.

ربکا که انگار مایل بود ببینه این غذا چیه یه کم مردد بود. گفتم:

-بفرمایید خانوم مهندس. مامان مهرداد اندازه سه نفر همیشه غذا می‌ذاره. دیست این مهرداد زیادی حرف میزنه، نیاز به انرژی زیادی داره.

مهرداد-نه داداش، واسه صحبت نیست. واسه فعالیت فکریه.

من و ربکا با هم خندیدیم. مهرداد برای ربکا تو ظرف دلمه چید و قراز د من و خودشم تو همون ظرف بخوریم .ربکا رو صندلی نشست. ما هم نشستیم.

ربکا-فقط ببخشید که مزاحمتون میشم و از سهم شما می‌خورم. تا حالا این غذا رو ندیده بودم.

مهرداد-کار خوبی می‌کنید. نخورین نصف عمرتون به فناست. من که خیلی دوست دارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد خودش یکی با دست برداشت و شروع به خوردن کردم. ربکا هم نگاهش می‌کرد.

ربکا-همین طوری باید بخوریم؟ قاشقی، چنگالی، چاقویی...

مهرداد-بخور خانوم مهندس. این جا که از این امکاناتی که شما می‌فرمایید نیست.

ولی ربکا بلند شد و از یه کمد دستمال، چاقو، چنگال و قاشق در آورد. برای ما هم آورد.

مهرداد-من که نمی‌خوام. همین جوری بیشتر می‌چسبه.

ربکا-فقط نمی‌دونم با کدوم باید بخورم.

من یه چاقو و قاشق برداشتم که ببینه چه کار کنه. گرچه خودم هم تو خونه با دست می‌خوردم، ولی این جا فرق داشت. با چاقو تیکه ای بریدم و با قاشق خوردم. ربکا هم به تبعیت از من همون کار رو کرد. مقدار کمی تو دهانش گذاشت و آروم جوید. بعد تیکه ای دیگه. مهرداد که منتظر نگاهش می‌کرد تا نظرش رو بگه، ولی من هم داشتم می‌خوردم. یکی رو که کامل خورد، گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-واقعا مزه ی عالی و منحصر به فردی داره. همون برنج به صورت لقمه ای و آماده. البته طعم خاصی هم داره. تا به حال برنجی به این خوشمزگی نخوردم تو این سه سال که ایرانم.

مهرداد-سه سال؟قبلا کجا بودین؟

ربکا-آکسفورد. اون جا بزرگ شدم.

مهرداد خواست حرف بزنه که با پام بهش لگدی زدم که خفه شه و بذاره ربکا غذاش رو بخوره. ساکت شد و ربکا هم مشغول خوردن شد. وسط غذا بودیم که باز صداش اومد و قلب من هم به تپش در اومد.

روشا-ربکا این جایی؟

ربکا-اومدی روشا. بیا از اینا امتحان کن. مزه ش فوق العاده ست.

من سرم رو نچرخوندم و حرفی نزدم ولی مهرداد سریع بلند شد یه صندلی گذاشت کنار ربکا و گفت:

مهرداد-بفرمایید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا اما تردید داشت.

ربکا-بیا دیگه.

روشا-نه.من میرم تو اتاقم. ناهار دارم.

خواست بره که مهرداد گفت:

مهرداد-خدا شاهده برید، ناراحت میشم. جون این سیروان نخورین از گلوم پایین نمیره.

با حرص به مهرداد نگاه کردم. چشمم به روشا افتاد که با تردید نگاهم می‌کردم. انگار به خاطر من مشکل داشت و نمی‌اومد. دیدم زشته تو جمع تعارف نکنم. اونا که خبر ندارند، پس جدی گفتم:

-تشریف بیارید خانوم مهندس. غذا زیاده.

روشا بالاخره تصمیم رشو گرفت و اومد نشست و دقیقا رو به روی من بود. مهرداد با قاشق تمیزش چند تا دیگه برای روشا هم گذاشت. من هم سرمو پایین انداخته بودم و غذا می‌خوردم، ولی تو دلم عروسی بود. روشا رو به روم بود. اون قدر نزدیک که

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عطرش رو استشمام می‌کردم. با من سر یه میز ناهار می‌خورد. اصلا نگاهش نکردم ولی از حضورش لذت بردم. بعد از خوردن غذام، ربکا گفت:

ربکا-آقای سمیعی همیشه این قدر ساکتین؟

سرم رو بالا آوردم. اول چشای منتظر روشا و بعد ربکا رو دیدم. قبل از من مهرداد ورپریده گفت:

مهرداد-نه بابا. دو سه ساله این طوری شده. نمی‌دونم سرش به سنگ خورده، دلش به سنگ خورده...خلاصه یه جاییش شکست که این جوری رفت تو خودش. هی! جوون خوبی بود.

با خشم نگاهش کردم. یه دقیقه لال نمی‌شد. ربکا خنده اش گرفت ولی روشا تشکری کرد و سریع بلند شد و رفت. می‌فهمیدم چش بود. منم معذرت خواهی کردم و رفتم پشت میزم. همش یاد نگاه روشا می‌افتادم. مشغول کارم شدم تا فراموش کنم. چند دقیقه بعد مهرداد اومد و مشغول کارش شد. ازم می‌ترسید و حرفی نمی‌زد که مبادا خفه اش کنم، ولی بی حوصله تر از این حرفا بودم که باز خواستش کنم. نیم ساعت بعد ربکا اومد. اول پیش من اومد و یه فایل بهم داد و توضیحش رو داد و بعد هم به مهرداد. مهرداد هم طبق معمول خوشمزگی می‌کرد و ربکا رو می‌خندوند. تا چهار کار کردیم و بعد راهی خونه شدیم. مهردادم که برای خودشیرینی در اتاق ربکا و روشا رو زد و ازشون اجازه مرخصی گرفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بدبخت چاپلوس.

-خاک تو سرت کنم با اون چشمای کورت.

ته دلم پوزخند زدم. خبر نداشت چه اتفاقاتی بین من و روشا افتاده وگرنه دوساعت باهام دعوا می‌کرد که احمقم و خرم و فلانم.

سر کار جدید جا افتاده بودیم. آقای کیج ازمون راضی بود. دلم به دیدن های گاه و بی گاه روشا خو بود که بیشتر هم هردومون از هم فراری بودیم. متوجه نگاه های ربکا به خودم می‌شدم. توجهش بیشتر به من بود ولی با مهرداد زیاد حرف می‌زدند و جور شده بودند. مهرداد هم اکثرا غذا بیش تر می‌آورد و ربکا رو مجبور می‌کرد بخوره. ربکا هم خوشش می‌اومد. گاهی هم روشا باهاشون هم غذا می‌شد؛ اون هم به اصرار ربکا و مهرداد. من هم از همون روز اول تصمیمم رو گرفته بودم و پشت میزم غذا می‌خوردم. نمی‌خواستم هم خودم و هم روشا رو معذب کنم. از هر برخورد احتمالی جلوگیری می‌کردم.ب ه هر حال یه چیزایی بین ما بود که هم ما رو از هم دور و هم به هم جذب می‌کرد.

از فردا صبح کلاسام تو دانشگاه شروع می‌شد. سه روز در هفته؛ یک شنبه ساعت هشت تا ده بود، سه شنبه ده تا دوازده و چهار شنبه دو تا شش عصر. این ترم رو مجبور بودم ولی ترمای بعد رو قول داده بودند همه رو دو به بعد بذارند. آقای کیج گفته بود هروقت کلاسام شروع شد به خودش یا دختراش بگم برام برنامه بذارند. تازه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

الان برنامه رو برام فرستادند باید می‌رفتم اطلاع می‌دادم که فردا دیر میام. ساعت سه بود. بلند شدم و پیش منشی رفتم.

-سلام خانوم موحدی.

منشی-سلام.

-با آقای کیج کار داشتم.

منشی-تشریف ندارند. خانوم مهندس ولی هستند.

یکم فکر کردم. ربکا که یک ساعت قبل اومد کارم رو داد و خداحافظی کرد، پس روشاست.

-بهشون اطلاع بدین کارشون دارم.

منشی-چشم.

بعد بهش زنگ زد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منشی-سلام خانوم مهندس.یکی از کارمندان باهاتون کار دارند....بله....چشم.

دیوونه چرا اسمم رو نگفت؟ مهم نیست.

منشی-بفرمایید.

قلبم تپشش اوج گرفت. در زدم. صداش رو شنیدم.

روشا-بفرمایید.

در رو باز کردم و وارد شدم. یه اتاق بزرگ با یه ویوی عالی بود. میز بزرگی جلوی دیوار سراسر شیشه بود و جلوی میل چیده شده بود.روی میز جلوی مبل ها یه لپ تاپ باز بود. خود روشا هم پشت میزش نشسته بود و سرش تو کامپیوترش بود.ن فهمید منم. سر رو بالا آورد و همزمان گفت:

روشا-بله؟

با هم چشم تو چشم شدیم. چه قدر دلتنگش بودم. این چشمای آبی هنوزم دنیای من بود. بعد از گذشت دو سال و نیم حالا اوضاع مالیم تا حدودی روبه راه شده بود. ماشینم رو عوض کرده بودم و مقداری پس انداز داشتم که با مهران و مهرداد توی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بورس سرمایه گذاری کرده بودیم و زندگیم خوب بود، ولی با این همه پیشرفت، باز هم هنوز روشا پشت این میز ریاست بود و کلی بالاتر از من. باز هم این همه اختلاف. سکوت طولانی شده بود. انگار اونم از دید زدن من ناراضی نبود.

-سلام.

روشا-سلام.

-خانوم مهندس، طبق قراردادی که داشتم با پدرتون، من هفته ای چند ساعت دانشگاه تدریس می‌کنم که با ساعت کاری تلاقی داره. ایشون گفتن بهشون اطلاع بدم برنامه کاریم رو. در عوض یا تو خونه یا انتهای ساعت کاری اضافه ایست کنم.

روشا-بله، در جریان هستم. چه کاری از من بر میاد؟

کاغذ برنامه ام رو جلو بردم و روی میزش گذاشتم.

-این ساعت کاری تدریسمه. فردا هشت تا دوازده اولین کلاسمه. آقای کیج نیستن بهشون اطلاع بدم دیرتر میام. اومدم خدمت شما.

یه نگاه به برنامه کرد. سری تکون داد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-چشم. به بابا میگم. ایرادی نداره. می‌تونید به کارتون برسید. از قبل بابا هماهنگ کرده بود.

-خیلی ممنون خانوم مهندس.

مخصوصا بهش می‌گفتم خانوم مهندس. یه کم مکث کردم. دیگه کاری نداشتم. باید می‌رفتم. چه قدر بد بود هیچ بهونه ای واسه بیشتر دیدنش نداشتم. یه قدم عقب رفتم. خواستم برگردم که صدای زنگ گوشیش متوقفم کرد. با تعجب بهش خیره شدم. سریع جواب داد تا بیشتر از این پخش نشه. ملودی بی کلام آهنگ امین رستمی بود که یه بار ازم خواست براش بزنم. این رو هم ضبط کرده بود؟

روشا-سلام...شرکتم....یه ساعت دیگه میام...ربکا من تنهام...چطور زودتر بیام؟ بابا نیست. باشه یه ساعت دیگه. بای.

تموم مکالماتش انگلیسی بود. من هم هنوز همون جا مثل مجسمه ایستاده بودم و هنوز تو فکر آهنگ بودم. وقتی قطع کر، دسوالی نگاتم کرد.خب من کاری نداشتم و هنوز ایستاده بودم، بی هدف. درست نبود. سریع گفتم:

-با اجازه تون برم سر کارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جوری وانمود کردم انگار منتظرم مکالمه ش تموم بشه و اجازه بگیرم. لبخند محوی رو لباش نشست.

-بفرمایید جناب دکتر.

تلافی مهندس گفتنم بود. چه قدر دوست داشتم یه بار دیگه سیروان صدام کنه. بیرون رفتم. یه ساعت دیگه کار کردم و بعد با مهرداد خونه رفتیم

صبح زود بیدار شدم و کتابی که برای تدریس انتخاب کرده بودم رو یه نگاهی کردم. باید برای تدریس آماده می‌بودم. کت و شلوار نوک مدادی با پیراهن طوسی پوشیدم. کیف مشکیم رو برداشتم و راهی دانشگاه شدم. ساعت راس هشت وارد کلاس شدم. کلاس شدیدا شلوغ بود. بچه های ترم سه به بالا بودند. اول که دیدنم عکس العملی نداشتند، ولی خب نگاه خیره ی دخترا رو حس می‌کردم. پشت تریبون رفتم. همه ساکت شدند.

-سلام. سمیعی هستم، استاد این درستون.

هیچ کس صداش در نمی‌اومد. نشستم و لیست رو باز کردم. یکی پرسید:

-استاد، ترم اولی هستید؟

منظورش و گرفتم. منظورش این بود ترم اوله که تدریس می‌کنم. حوصله ی یه کلاس خشک رو نداشتم. لبخندی زدم و تایید کردم. بچه ها که لبخندم رو دیدن، شروع به ریز ریز حرف زدن با هم کردند. من هم اسما رو خوندم و باهاشون آشنا شدم. یه کم شلوغ شده بود؛ پس ضربه ای روی برد زدم و ساکتشون کردم. با ماژیک اسم کتاب و نویسنده اش رو نوشتم.

-این کتابیه که من تدریس می‌کنم. تهیه ش کنید. اگر هم نتونستید، ایرادی نداره؛ چون همه مباحثش نیست. می‌تونید جزوه برداری کنید و قسمت هایی که تو کتابه کپی بگیرید و دیگه این که من همین قدر که راحت می‌گیرم، می‌تونم سخت گیر هم باشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بستگی به جنبه ی خودتون داره. وقتی استراحت میدم ایرادی نداره آزاد باشید، ولی وقتی درس میدم یا قراره امتحان باشه یا سوال کلاسی هیچ شوخی ای ندارم. پس حد خودتون رو بدونید و ندارید روشم رو تغییر بدم. اگه ناراضی باشم از درس و کلاستون، هر جلسه کوئیز برگزار میشه. کسی سوالی داره؟

همون پسر اولیه گفت:

-استاد جزوه آماده ندارید؟

-نه خیر، ترم اولی هستم.

بچه ها خندیدند.

-خب دیگه بسه. شروع می‌کنیم.

بعد کتاب رو باز کردم و چند مبحث رو درس دادم و توضیح دادم. روی برد هم چند تا مسئله نوشتم و گذاشتم حل کنند. بین کلاس دو تا پنج دقیقه هم استراحت دادم.
ساعت نه و چهل و پنج دقیقه هم کلاس تموم شد. با خسته نباشید بچه ها کلاس رو تموم کردم. کسی سوالی نداشت؛ پس فورا به دفتر اساتید رفتم و لیست رو تحویل دادم و به سمت شرکت حرکت کردم. ساعت ده و پنجاه دقیقه، شرکت بودم. با منشی سلام دادم و سر کارم رفتم. مهرداد مشغول کار بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سلام مهرداد خان.

مهرداد-سلام استاد. دانشگاه خوش گذشت؟

-بله، جای شما خالی.

مهرداد-کلاستون از اون دختر خوشگل موشگلا هم داره؟ از اونا که فقط چشمشون دنبال استاد خوش تیپاست؟

-اوه! چه قدرم داره. هفتاد درصدشون دخترن.

شوخی می‌کردم حرص بخوره. گرچه دختر بودند، ولی به قیافه هاشون دقت نکرده بودم.

مهرداد-کوفتت بشه تنها خور. توهم دیگه از دست رفتی.

-نوش جونم. زحمت کشیدم براش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدایی که اومد، ساکت شدم و برگشتم.

-آقای دکتر تشریف آوردید؟

روشا بود. پوزخند رو لبش نشون می‌داد که صحبتامون رو شنیده.

-سلام. بله اومدم.

روشا-سلام. دیروز یه کار بهتون داده بودیم، انجامش دادید؟

-بله.

روشا-پس لطف کنید بدید به تیم بررسی. کار جدیدتون رو میزه.

و رفت. وقتی رفت، مهرداد خندید.

مهرداد-هه! شنیده بود.

-خب بشنوه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-احمق جون از فردا بیشتر حواسش بهت جمع میشه. دخترا کلا حسودن.

-ساکت باش مهرداد.

تا عصر کار کردم. مهرداد زودتر رفت و من تا پنج موندم. چند نفری هم با من مونده بودند. شش به خونه رسیدم. روژان و مهران باز خونه ما بودند. نه که ناراحت باشم، خوشحالم بودم. اگه اونا نبودند، همیشه بابت تنهایی مامان دل نگران می‌شدم.

مامان-سیروان جان اگه کاری داری زود بکن مهمون داریم.

-کیه مامان؟

مامان-خالت و داییت اینا.

-چشم.

تو اتاقم رفتم. خاله زرین و دایی رضا قرار بود بیان. خاله زرین شوهرش فوت شده بود و یه پسر و یه دختر داشت که ازدواج کرده بودند. دایی رضا هم با خانومش و دختر پونزده سالش بودند. سامان، پسرش هم سرباز بود. نیم ساعت بعد مهمونا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اومدند.خیلی وقت بود ندیده بودمشون. دختر و پسر خاله زرین هم بودند. شب خوبی بود. بعد از شام، مهرداد و مریم خانومم اومدند و صحبت کردیم و خندیدیم. ارسلان پسر خاله زرین از کار جدیدم پرسید. مهرداد از شرکت و استاد شدنم گفت.

خاله زرین-زری چرا واسه سیروان آستین بالا نمیزنی؟ از ارسلان و دنیا و روژان بزرگ تره. روژان که بچه اش هم بزرگ شد.

مامان-من که از خدامه. نمی‌دونم چشه که هر چی میگم قبول نمی‌کنه.

دایی-سیروان جان چرا مخالفت می‌کنی؟به هر حال باید چند جا بری، چند نفر رو ببینی. بالاخره یکی پسندت میشه.

-دایی جان نمیگم نمی‌کنم، فقط الان نه. یه کم جا بیفتم تو کارم. تازه مگه من چند سالمه؟ دیر نمیشه.

روژان-بیست و هفت سال کمه؟ ارسلان بیست و پنج سالشه ها!

-حالا ارسلان هول بود، منم باید باشم؟

روژان-مهران هم از تو کوچیکتر بود ازدواج کرد. فقط یه سال از تو بزرگتره.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-خب اون هم خله. مگه شک داری؟

همه خندیدند. مهران مشتی به پهلوی مهرداد زد. خدا رو شکر به لطف مسخره بازی های مهرداد از بحث ازدواج من خارج شدیم. خاله موقع رفتن جمع رو برای آخر هفته خونه شون دعوت کرد. از مریم خانوم هم دعوت کرد و اصرار کرد بیاند.

صبح روز بعد به موقع سر کار رفتم. ساعت نه و نیم بود که دیدم یکی تو سالن اومد. یه زن،چادری بود حدودا پنجاه می‌خورد. منشی هم با یه پرونده کنارش بود و براش چیزایی توضیح می‌داد و خانوم مهندس صداش می‌زد. نزدیک ما شد. به من و مهرداد نگاهی کرد و سلام کرد. ماهم سریع بلند شدیم و سلام کردیم. این که منشی اون قدر با احترام باهاش حرف می‌زد و همه جلوش می‌ایستادند، یعنی مهم بود.

خانومه-شما کارمندای جدید هستید؟

-بله، سمیعی هستم.

مهرداد-بنده هم مهرداد مهدوی.

خانومه-تعریف کارتون رو زیاد شنیدم. امیدوارم از همکاری با ما راضی باشید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-همکاری با شما نهایت آرزوی هر مهندسیه خانوم مهندس.

لبخندی رو لباش نشست. روشا رو دیدم که سمتمون میاد. به ما که رسید رو به زن گفت:

روشا-سلام مامان، کی اومدی؟

خانومه با محبت به روشا سلام کرد و گفت تازه اومده.پ و داره با کارمندا صحبت می‌کنه. ناباورانه به مامان روشا نگاه می‌کردم. متوجه نگاه سنگین روشا شدم. پوزخندی رو لبش بود. این همه تفاوت باورم نمی‌شد. ویلیام کیج مسیحی و کت و شلوارش و کراواتش، دخترای مسیحی و آزاد و زندگی توی آکسفورد و حالا مامانی که شیعه و حتی چادریه! حالا منظور روشا رو از جمله ای که یه روز بهم گفته بود، می‌فهمم.

"من تو یه خانواده بزرگ شدم که توش پر از تفاوته. من با تضاد ها بزرگ شدم."

سمت بقیه کارمندا رفتند. مهرداد نشست و با خنده گفت:

مهرداد-خانوادگی مهندسن. عجب مامانی بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و مشغول کارش شد. منم با بهت نسشتم.م هرداد حق داشت تعجب نکنه. اون که خیلی چیزا رو نمی‌دونست. نمی‌دونست ویلیام کیج مسیحیه و دخترا هم همین طور. نمی‌دونست اینا یه خانواده با یه عالمه تفاوت هستند. نزدیکای ظهر منشی صدام زد که آقای کیج کارم داره. اجازه گرفتم و به اتاقش رفتن. خانوم های مهندس هم هرسه تاشون حضور داشتند.

-سلام.

همه جوابم رو دادند. البته روشا زیر لبی. اصلا نگاهم نمی‌کرد. منم زیر چشمی گاهی یه نگاهی بهش می‌انداختم. دست خودم نبود. چشمام همش دنبال روشا بود. هر چند سه سال گذشته ولی هنوز دلم فقط با یاد روشا می‌تپید.

ویلیام-بنشینید.

روی یه مبل نشستم. روشا و مامانش روبه روم و ربکا کنارم بود. ویلیام هم پشت میزش.

ویلیام-آقای سمیعی، این یک ماهی که این جایید، راضی هستید؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-البته. هم محیط کار، هم تخصص و حرفه کارکنان و هم مزایا واقعا عالی و رضایت بخشه. من شخصا خوشحالم که این جا کار می‌کنم و تو این مدت تونستم از تجربیات همکارام هم استفاده کنم.

ویلیام-می‌دونستم جوون با عرضه ای هستی. من قبلا توی آکسفورد شرکتی داشتم با همین عنوان. به خاطر خ*ی*ا*ن*ت یکی از کارکنانم تا ورشکستگی رفتم و اگه ایران نمی‌اومدم، هرچی داشتم از دست می‌دادم. حالا تصمیم دارم دوباره شرکتم رو تو آکسفورد به کار بندازم. البته با عنوانی دیگه و کاربرد دیگه. این یه ماه همسرم اون جا مقداری از کارا رو ردیف کرده و حالا باید خودم برم. این جا کارمندای زیادی دارم که همه مورد اعتماد و مجربن، ولی در حال حاضر از لحاظ علمی شما بالاترین هستید. البته دو مورد دیگه هم دکترا داریم که مربوط به حسابداری و رشته های دیگه اند. برای بستن قرارداد با شرکت ها و یه سری کارها نیاز به یه مرد داریم که در کنار دخترام و همسرم باشه. با مشورت خانوما شما رو انتخاب کردیم. به واسطه شغلتون تو شرکت دیگه و استاد بودنتون، روابط عمومی تون باید خوب باشه. حاضر به همکاری هستید؟ البته این یه فرصت برای نشون دادن خودتون محسوب میشه.

-من وقتی این جا قرارداد بستم، کارمند شمام و هر کار بفرمایید انجام میدم.

ویلیام-دکتر منتظری از دوستان منه. خیلی از شما تعریف کرد و بین شما دو نفر تاکید زیادی روی شما داشت. ازم خواست بهتون فرصت بدم. آینده ی درخشانی رو براتون می‌دید. این فرصت رو بهتون میدم که خودتونو نشون بدید. من فردا عازمم. برای شروع ازت می‌خوام توی یه مزایده شرکت کنی، به عنوان نماینده شرکت. شرکت های بزرگی رقیبن و مطمئنا شانس زیادی برای برد دارند. یه پروژه ی دولتیه. همسرم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهندس نیکو برات بیشتر توضیح میده. توی این مورد می‌تونی از روشا هم کمک بگیری. این پرونده دست روشا بود. تحقیقات رو روشا انجام میده. درباره کارای داخل شرکت هم با ربکا همکاری کن. ربکا بیش تر به امور کارکنان و کارای داخلی میرسه. همسرم هم که مدیره و جانشین من.

-متوجه شدم.

ویلیام-می‌تونی بری، فقط یه موضوع.برات یه اتاق در نظر می‌گیرم.

-آقای کیج اگه اجازه بدید همون جا بمونم. این طوری بهتر می‌تونم در جریان کارای شرکت باشم.

ویلیام-هر جور راحتی. من این موضوع رو به اطلاع کارکنان می‌رسونم.

-چشم. با اجازه.

بعد از اتمام صحبت ها، پشت میزم رفتم. بعد ویلیام اومد و همه رو جمع کرد و راجع به من و مسئولیت جدیدم صحبت کرد. گرچه در واقع فقط یه کمک واسه خانوم های مهندس بودم، اما من رو معاون خودش در نبودش معرفی کرد. بعد از رفتنش وقت ناهار بود. مهرداد گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-هی پسر تو مهره مار داری؟

صدایی از پشتم گفت:

-نه خیر، جذبه و مهارت دارند.

ربکا بود. با لبخند ازش تشکر کردم.

ربکا-چرا خواستی این جا باشی؟ اتاق بابا هست. مامان کمتر میاد شرکت. اتاق من و روشا هم هست. قراره با هم کار کنیم. می‌تونی تو اتاق ماها باشی.

نمی‌خواستم پیش روشا باشم؛ دلم بدجور هوایی می‌شد.

-این جا راحت ترم. به کار همکارا رسیدگی می‌کنم و می‌تونم ازشون چیزای جدید یاد بگیرم. به هر حال هرکسی مهارت های خاص خودش رو داره.

لبخندی زد و تأیید کرد. بعد رو به مهرداد گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-تفاوت دکتر با تو همینه. همیشه دنبال یادگیری بیشتره.

مهرداد-دکتر؟نه بابا! سیروان که قشنگ تره. چطور من مهردادم ولی این دکتره؟

ربکا-چون تو زیادی پررویی.

بعد هم لبخندی به من زد و رفت. مهرداد با حرص نگاهم کرد. خنده ام گرفت و پشت میزم نشستم. دوتا ساندویچ در آوردم. یکی به مهرداد دادم یکی خودم برداشتم. ناهارمون رو خوردیم و به کارمون رسیدیم.

روز بعد کلاس داشتم. تا ساعت نه و ربع شرکت بودم. فقط ربکا اومده بود. پیشم اومد و ازم به اتاق پدرش برم. باهام درباره کارام صحبت کرد. در واقع مسئولیت های سنگینش رو به من داد. بعد هم گفتم کلاس دارم و دانشگاه رفتم. بعد از کلاسم، ناهار رو همون دانشگاه خوردم و به شرکت رفتم. وقتی رسیدم، همون موقع روشا رو دیدم. پشتش به من بود. من رو ندید. به منشی گفت:

روشا-به دکتر سمیعی بگید بیاد پیش من.

منشی-نیستن.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نیومده هنوز؟

منشی یهو منو دید.

منشی-ا، اومدین؟

-سلام.

روشا و منشی هر دو جوابم رو دادند.

روشا-من کارای تحقیقاتی رو انجام دادم. تشریف بیارید براتون توضیح بدم.

همراهش به اتاقش رفتم. در رو بستم. تنها با روشا، تو این اتاق؛ خدا این چه امتحانیه؟من که فریاد می‌زنم دوستش دارم. من که میگم فراموش کردنش ممکن نیست. دیگه چرا امتحان؟ بس نیست اذیت شدنم؟

روی مبل نشستم. رو به روم نشست و لپ تاپش رو به روم گذاشت. نمی‌تونست هم خودش توش رو ببینه هم من. پس به ناچار اومد کنارم نشست. هردو معذب بودیم، ولی عجیب بوی عطر مخصوصش آرومم می‌کرد. مشغول توضیح شد. اما من حواسم پرت بود و نمی‌فهمیدم چی میگه. اصلا تمرکز نداشتم، فقط نگاهم به دستش بود و دست بندی که دور مچش بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-این شرکت رو می‌شناسید؟

با سوال روشا جا خوردم. از حال و هوای خودم بیرون اومدم و گنگ نگاهش کردم. باز چشماش حواسم رو پرت می‌کرد و فکرم منحرف می‌شد.

روشا-اصلا...چیزی فهمیدید از حرفام؟

از دست خودم عصبانی بودم. دوست نداشتم این قدر ضایع باشم.

-ببخشید. راستش تو دانشگاه اتفاقی افتاد، فکرم درگیر اون مسئله بود. میشه دوباره بفرمایید؟

یه ابروش رو بالا انداخت و لبخند کجی زد؛ یعنی آره جون خودت، تو گفتی من هم باورم شد. خجالت زده نگاهم رو ازش گرفتم. این حالت صورتش بدجور خوردنیش می‌کرد.

روشا-داشتم درباره شرکت عای شرکت کننده تو مزایده می‌گفتم. به جز ما سه تای دیگه هستند. یکی شون فوق العاده حریف قدریه، ولی دوتای دیگه رو هم نباید دست کم گرفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یه کم راجع به شرکت ها گفت و این که باید درباره هزینه های طرح تحقیق کنم. روشا یه مقدارش رو انجام داده بود. بقیه ش به عهده ی من بود. محاسبات رو هم گفت که کمکم می‌کنه. یکی در زد و اومد تو. ربکا بود.

ربکا-دکتر این جایی؟

-بله کاری داشتید؟

ربکا-کارای صبح دربارش حرف زدیم رو انجام دادید؟

-هنوز فرصت نکردم خانوم مهندس.

اومد رو به روم نشست.

ربکا-تازه اومدید؟

-بله.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-گفتم برامون قهوه بیارند.

-من کارم تموم شد این جا. برم به کارم برسم.

ربکا-فرصت یه قهوه رو دارید. این قدر هم من رو مهندس صدا نکن. اشکال داره اگه راحت تر باشیم؟ قراره بیش تر با هم کار کنیم.

-نه. شما هرجور راحتید من رو صدا بزنید.

ربکا-من رو هم فقط ربکا صدا کن آقا سیروان.

لبخندی زدم. قهوه رو آوردن.گد. ربکا باز گفت:

ربکا-روشا چه قدر ساکتی؟

روشا-چی بگم؟

ربکا-تو هم راحت باش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-راحتم.

ربکا-چه قدر عصا قورت داده ای تو. آقا سیروان، این روشا با همون مهندس و دکتر راحته. فقط اسم خودم رو صدا کن. این رو ولش کن.

خنده ام گرفت.قهوه ام رو خوردم و سر کارم برگشتم.

ده روزی میشه کار جدیدم رو دارم. دانشگاه، دوندگی های مزایده، انجام کارای شرکت و رسیدگی به امور کارکنان، تحویل اجناس انبار و چک کردنشون.پ و در آخر هم هرکاری که بقیه انجام میدن رو باید چک کنم اگه بی ایراد بود، تایید کنم. ربکا هم تو این مورد کمکم می‌کرد. روشا بیشتر تو قسمت های اقتصادی بود. فقط درباره همون مزایده با هم در ارتباط بودیم. کارای انبار و تحویل و تحول اجناس هم با روشا بود و با اون هماهنگ می‌کردم. اون قدر سرم شلوغ بود که گاهی شبا تا نیمه شب کارای شرکت رو انجام می‌دادم.

امروز تا شش کلاس داشتم. چهار شنبه بود. کار مزایده بالاخره تموم شده بود. ما بردیم. با این همه تلاشی که کردیم، تعجبی نداشت. ویلیام باهام تماس گرفت و تبریک گفت و تشکر کرد. بهم قول یه پاداش خوب رو داد. قرار بود باز جنس بیاد و یه سری هم ترخیص بشه و برای یه شرکت تو شهرستان بره. به روشا گفته بودم خودم میرم و نظارت می‌کنم. شب بود و درست نبود روشا بره. البته نیازی به حضورم نبود، ولی چون این مدت مسئولیت با من بود، ترجیح می‌دادم خودم حضور داشته باشم. آقای کیج خودش که بود، اوضاع فرق داشت. اون به این افراد اعتماد کرده بود. من که

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شناختی ازشون نداشتم. ساعت هفت به انبار شرکت رسیدم. کارها رو تحویل دادم و رسید ها رو چک کردم و امضا کردم و تو کیفم گذاشتم. فردا به روشا می‌دمشون. بعد رفتم خونه. مامان تنهای بود. روژان خونه مادر شوهرش بود. شام رو با مامان خوردیم.

مامان-سیروان چه قدر خودت رو خسته می‌کنی.

-خسته نمیشم. من از کارم لذت می‌برم.

مامان-خیلی این چند وقته سرت رو شلوغ کردی.

-مامان جان، موقتیه. رئیسم که برگرده، کارم کمتر میشه.

مامان-امیدوارم.

بعد مامان پای سریال نشست. من هم همون کنار مامان لپ تاپ روشن کردم و یه برنامه رو که مهرداد نوشته بود چک کردم. مشکلی نداشت. بعد هم از خستگی رفتم خوابیدم. پنج شنبه، ساعت کاری شرکت تا دوازده بود، ولی من و ربکا و روشا مونده بودیم و کارا رو انجام می‌دادیم. هر سه تو اتاق کار ویلیام بودیم. من مشغول انجام محاسبات بودم. روشا هم داشت حسابا رو چک می‌کرد. ربکا هم پرونده ها رو برای کارای جدید آماده می‌کرد. قبلی ها رو هم که تموم شده بود، جمع می‌کرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-روشا زنگ زدی غذا بیارن؟

روشا-نه.

ربکا-ساعت سه شد. گرسنمه.

روشا-مگه من باید نگران شکم تو هم باشم؟خب زنگ بزن بیارن.

ربکا-مثلا حسابا دست توئه.

روشا-از حساب شرکت باید برات غذا بگیرم؟

ربکا-حساب شرکت و من و تو نداره که. همش یکیه. ختم میشه به حساب بابا.

هردوشون خنده شون گرفت، ولی من خنده ام نگرفت. این چیزا برام عذاب آور بود. همین حساب باعث جدایی من و روشا بود. همین چیزا برام مثل یه خط قرمز بود. این چیزا به من می‌فهموند کیم و چرا باید از روشا دوری کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-سیروان چی می‌خوری؟

-ممنون. من میرم خونه.

ربکا-می‌دونم دست پخت مامانت خوبه. یه روز همبا ما بد بگذرون.

-مسئله اینا نیست. فقط گرسنه ام نیست.

ربکا-باشه. روشا تو چی؟

روشا-منم گرسنه ام نیست.

ربکا-تو دیگه چرا خودت رو لوس می‌کنی؟

روشا-خب اشتها ندارم.

ربکا-اکی.

بعو به فست فود کنار برج زنگ زد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-سلام. اشتراک 503 هستم. بله...سه تا پیتزا مخصوص بفرستین...باشه...بگین زنگ بزنن. راستی نوشابه فراموش نشه.

بعد قطع کرد.

روشا-من که گفتم نمی‌خوام.

ربکا-خب نخورید بابا. من که می‌دونم تا پیتزا بیاد و بوش بپیچه، جفتتون ه*و*س می‌کنید. من دلواپس پیتزای خودمم. یه برش هم بهتون نمیدم.

روشا-من کی از غذای تو خوردم؟

ربکا-تو نخوردی، سیروان چی؟ شاید ه*و*س کنه.

-ممنونم ربکا خانوم. زحمت کشیدید. من خودم حساب می‌کنم.

-اولا ربکا، نه ربکا خانوم. خوشم نمیاد هی دنبال اسمم خانوم بیاد. می‌دونم خانومم، ولی واقعا ترکیب قشنگی با اسمم نداره. دوما، من سفارش دادم، خودم هم بلدم پولش رو بدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دیگه اصراری نکردم. بیست دقیقه بعد پیتزا اومد. ربکا سریع بازش کرد و مشغول خوردن شد. هیچ تعارفی همبه ما نکرد، ولی واقعا راست می‌گت. بوش ه*و*س بر انگیز بود. شدید احساس گرسنگی کردم. دست از کار کشیدم و به ربکا که با اشتها می‌خورد، نگاه کردم. چند ثانیه بعد ربکا یه نگاه به من و یه نگاه به روشا کرد. تازه متوجه شدم اون هم حال من رو داره. ربکا بلند خندید و گفت:

ربکا-دیدید گفتم؟ بیاید دیگه سرد شد.

این بار هردو بی تعارف بلند شدیم. اول دستامون رو شستیم و بعد مشغول شدیم. واقعا چسبید. هم خوشمزه بود و هم این که در کنار روشا بودم. درسته که هیچ حرفی با هم نمی‌زدیم، درسته هیچ رفتاری مبنی بر عشقمون به هم نداشتیم، اما همین که بود، همین که می گ‌دیدمش کافی بود.

تا پنج بودیم بعد هر سه باهم شرکت رو ترک کردیم.

جمعه تا ده صبح خوابیدم. واقعا خسته بودم. ناهار رو با روژان اینا خوردیم. بعد از ناهار هم با روشنک بازی کردیم. وقتی روشنک خوابید، تو اتاقم رفتم. واسه این هفته دانشگاه واسه بچه ها سوال امتحان در آوردم. غروب بود. دلم گرفته بود. نشستم و چند تا از عکسامون رو دیدم. آهنگمون هم گوش دادم. این روزا که روشا رو می‌دیدم، کمتر سراغ عکسا می‌اومدم. کمتر فرصت داشتم. یهو دلم هوای بام تهران رو کرد. آماده شدم و بیرون رفتم. هوا تقریبا سرد بود. یه تی شرت تنم بود، روش یه کت اسپرت پشمی پوشیدم. گیتارم ذو هم برداشتم و بالا رفتم. گیتارو برداشتم و سمت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جای همیشگی رفتم. صدای آهنگی می‌اومد. نزدیک که شدم، دیدم کسی روی نیمکت نشسته و داره آهنگ گوش میده. چه جالب! همونی بود که تا این جا من گوش دادم.

آهنگ وایسا از علی عبدالمالکی بود. تعجب کردم. اومدم جلوتر برم که سنگی زیر پام سر خورد و صدا داد. دختر سریع بلند شد و برگشت. روشا بود. باورم نمی‌شد. اون، این جا؟هردو به هم خیره بودیم و حرفی نمی‌زدیم.با صدای یکی به خودمون اومدیم.

-سیروان؟

ربکا بود. با دوتا لیوان نسکافه تو دستش.

ربکا-سلام. تو این جا چی کار می‌کنی؟

-سلام.همون کاری که شما می‌کنید.

به سمت نیمکت رفت.

ربکا-بیا بشین. گیتار هم که آوردی. نمی‌دونستم بلدی.

جلو رفتم و کنار نیمکت ایستادم. ربکا وسط نشست و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-شما چرا ایستادید؟بشینید.

روشا دوباره نگاهی به من کرد و نشست. منم با فاصله از ربکا نشستم. ربکا یه لیوان به روشا داد و یکی سمت من گرفت.

-نه، ممنون.

ربکا-بگیر تعارف نکن. باز مثل دیروز میشه ها.

خنده مون گرفت.

ربکا-من میرم یکی دیگه بگیرم.

-اجازه بده من برم.

ربکا-نه نه. اون جا گرم تره. میرم گرم شم، بعد بیام. نمی‌دونم این روشای دیوونه چی از این جا دیده این قدر به زور تو این سردی من رو میاره این جا.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و بعد رفت. حرف ربکا روشا رو معذب کرده بود. اما لبخندی رو لب من نشونده بود. هر دو ساکت بودیم. چه قدر دلم می‌خواست یه بار فقط صداش رو بشنوم.

-هنوز هم این آهنگ رو گوش میدی؟

ناخواسته این رو گفتم. سکوت سنگین بود. روشا با لیوان تو دستش بازی می‌کرد.

روشا-تموم این مدت گوش می‌دادم. مثل تو که تموم این مدت گوش می‌دادی.

با تعجب نگاهش کردم. از کجا می‌دونست؟

روشا-چند بار که اومدی شرکت و ماشینت ر گذاشتی تو شرکت، از ماشینت صدای این آهنگ می‌اومد.

پس شنیده بود. لبخند کجی زدم و چیزی نگفتم. نیازی به گفتن نبود. ما هر دو فراموش نکرده بودیم.

ربکا-شما هنوز ساکتید؟چرا این قدر کم حرفین؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چیزی نگفتیم. اومد نشست. من لیوانم رو بالا بردم که کمی از نسکافه بخورم. ربکا باز گفت:

ربکا-این روشا یه روز از منم شادتر بود. تا این که یه روز یه از خدا بی خبر تو زندگیش پیدا شد. یهو کم حرف شد. دوستام مدام بهش گفتند تو پسرای ایرانی رو نمی‌شناسیا، ولی این گوش نکرد. گفت با همه فرق داره.

یهو نسکافه تو گلوم پرید و چند تا سرفه کردم، اما سریع خودم رو جمع و جور کردم. از خدا بی خبر؟مگه من باعشش بودم؟

روشا-ربکا! بس کن.

ربکا-چرا خواهری؟این سیروان هم مثل خودته. مهرداد می‌گفت این هم دلش شکسته. خجالت نداره! اصولا هرکی شما دوتا رو ببینه، می‌فهمه شکست عشقی خوردید.

روشا و من یهو هر دو با هم گفتیم:

-نخوردیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا خندید و گفت:

ربکا-قشنگ معلومه.

بعد ساکت شد و هرسه تو سکوت نسکافه خوردیم.

ربکا-روشا این آهنگت خفه نمیشه؟حالم بهم خورد.

لبخند زدم. مهرداد هم همیشه همین رو می‌گفت. روشا قطعش کرد.

ربکا-خب نوبت سیروانه. بزن بینم چه قدر هنر داری.

-چی بزنم؟

ربکا-وقتی آوردیش؛ یعنی یه تصمیمایی داشتی. هر چی خودت دوست داری و تصمیمش رو داشتی بزن.

-ممکنه خوشتون نیاد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-نه خوشمون میاد.

گیتارمو گذاشتم و شروع به زدن کردم. نمی‌دونم چرا با این که روشا این جا بود، اینو ر زدم. شاید چیز دیگه برداشت کنه ولی مهم نیست.

بارون دوباره تو گوشم می‌خونه/

حال منو بهتر از من می‌دونه/

حال منو گریه های همیشه/

می‌خوام بسوزم بسازم نمیشه/

قلب یه عاشق همه زندگیشه/

برگرد که امشب خراب خرابم/

برگرد به دنیای پر اضطرابم/

دیوونه میشم میای توی خوابم/

هیچی نمیگی نمیدی جوابم/

بارون به یادم میاره صداتو/

یادم نمیره یه لحظه چشاتو/

یادم نمیره همه خنده هاتو/

غم هام نیومد نه با من نه با تو/

آخر گرفت از نگاهم نگاتو/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برگرد که امشب خراب خرابم/

برگرد به دنیایه پر اضطرابم/

دیوونه میشم میای توی خوابم/

هیچی نمیگی نمیدی جوابم/

برگرد برگرد برگرد/

بارون دوباره تو گوشم می‌خونه/

حال منو بهتر از من می دونه/

حال منو گریه های همیشه /

می‌خوام بسوزم بسازم نمیشه/

قلب یه عاشق همه زندگیشه /

برگرد که امشب خراب خرابم/

برگرد به دنیای پر اضطرابم /

دیوونه میشم میای توی خوابم/

هیچی نمیگی نمیدی جوابم/

**

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد از تموم شدنش سکوت بود.دهم ربکا و هم روشا ساکت بودند. من ساکت بودم. دوباره شروع به زدن کردم.

هیشکی این جا حال من تنها رو نمی‌دونه/

منِ احساساتی دیوونه/

تو دلم ریختن غم دنیا رو/

دلم از دنیای خودم خونه/

خستم از خوابای پریشون و شب و دل تنگی/

خستم از تکرار هر آهنگی/

که یادم می‌اندازه چه قدر تنهام/

وسط این آدمای سنگی/

منو تنها گذاشت./

کوهم اما لک زده روحم/

واسه اونی که توی دلم جاشه/

کجاست اون کسی که می‌خواست/

تا قیامت هم نفسم باشه/

کوهم اما لک زده روحم/

واسه اونی که توی دلم جاشه/

کجاست اون کسی که می‌خواست/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا قیامت هم نفسم باشه/

منو تنها گذاشت./

منم و رویایی که رنگش رفته و پژمرده/

منم و قلبی که ترک خورده/

منم و دلشوره و بی تابی/

یه نفر آرامشم و برده/

یه نفر که نیست و نبودش خیلی واسم درده/

قفسم تنگه نفسم سرده/

به همین بغضی که خفم کرده/

می دونستم که بر نمی‌گرده/

منو تنها گذاشت../

کوهم اما لک زده روحم/

واسه اونی که توی دلم جاشه/

کجاست.. اون کسی که می‌خواست/

تا قیامت هم نفسم باشه/

کوهم اما لک زده روحم/

واسه اونی که توی دلم جاشه/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کجاست.. اون کسی که می‌خواست/

تا قیامت هم نفسم باشه/

منو تنها گذاشت.

وقتی تموم شد، باز هم سکوت بود. این که می‌دونستم روشا هست، آرومم می‌کرد. می‌شنوه. حرف دلم رو می‌شنوه.

ربکا-خیلی قشنگ میزنی.

-ممنون.

ربکا-وسط دوتا دیوونه گیر افتادم. دارم حس می‌کنم یکی قلبم رو شکسته و رفته.

خنده ام گرفت. ربکا واقعا باحال بود. یه آهنگ شاد زدم.

/♫♫♫

من تموم زندگیم این همه دیوونگیم/

عاشقیم دلبستگیم به تو بستگی داره/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بودن و نبودنم عطر خیس پیرهنم/

حرفایی که میزنم به تو بستگی داره/

آشتی باشم یاکه قهر هوا آفتابی یا ابر/

اتفاقات تو شهر به تو بستگی داره/

خسته یا منتظرم این که پشت پنجره ام/

این جا باشم یا برم به تو بستگی داره/

من زمستون و بهارم به تو بستگی داره/

من همه دار و ندارم به تو بستگی داره/

♫♫♫

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هرچی اسمش بهونست هرچی که تو این خونست/

لحنی که عاشقونست به تو بستگی داره/

گریه ی آرامشم نفسی که می‌کشم لهجه ی نوازشم/

به تو بستگی داره/

عمر و جون و نفسم برسم یا نرسم/

چون شدی همه کسم/

به تو بستگی داره/

آرزویی که دارم تا نخوام کم بیارم/

هرچی قانون می‌ذارم/

به تو بستگی داره/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رنگای نقاشی هام گریه هامو خنده هام/

هرچیزی که من بخوام به تو بستگی داره/

روز و ماه و سال من بد خوب و حال من/

ممکن و محال من به تو بستگی داره/

ربکا-بالاخره یه شاد، ولی سیروان بیا آدرس طرف رو بده دسته جمعی میریم ازش خواهش می‌کنیم برگرده. آهنگ شاد هم میزنی معلومه، مخاطبت کیه. من به اینا میگم غمگین شاد.

بلند خندیدم. لبخند رو لب های روشا هم نشست.

-متاسفانه برگشتش غیر ممکنه.

لبخند رو لب های روشا خشک شد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-وای، نکنه مرده؟

-نه، خدا نکنه. فقط مشکل بینمون چیزیه که هیچ وقت حل نمیشه.

ربکا رفت به روشا چسبید

ربکا-روشا بغلم کن. یخ زدم. پاشو بریم.

روشا دستش رو دور شونه ربکا انداخت و باز دست بندش بود که خود نمایی می‌کرد.

-خب برید تو ماشین.

ربکا-وای! گفتی ماشین. سیروان خدا تو رو واسه دوتا دختر تنهای بی کس فرستاد.

تعجب کردم.

-چرا؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-ماشینمون اون وسطای راه پنچر شد. گذاشتیمش و پیاده اومدیم بالا. می‌خواستم زنگ بزنم دوستم با برادرش بیاد. نمی‌دونی وقتی دیدمت چه قدر خوشحال شدم.

روشا-ربکا! مزاحم ایشون نمیشیم.

ربکا-چی میگی تو؟من دارم یخ میزنم. راه دوره.

روشا-ربکا خودمون میریم.

ربکا-سیروان من رو می‌رسونی؟

-بله. در خدمتم.

بعد رو به روشا کرد و گفت:

ربکا-خواهری من با سیروان میرم. توهم مشکلت رو حل کن بیا. تا فردا بای.

بع هدم بلند شد و ایستاد. منم ایستادم، ولی با خنده. روشا با تعجب بلند شد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-ربکا تو داری من رو این جا تنها می‌ذاری؟

ربکا-چرا که نه؟دارم جونم رو نجات میدم.

روشا-پس من چی؟

ربکا با حرص به سمتش برگشت:

ربکا-تو هم اگه عاقل باشی با من میای. سیروان کمکمون می‌کنه.

روشا به من نگاهی کرد. به خاطر من تردید داشت.

-من که گفتم درخدمتم، تشریف بیارید. این جا این موقع برای دوتا خانوم جوون مناسب نیست. بهتره بعد از این هم تنها تو این فصل خلوت نیاید.

ربکا به سمت ماشین راه افتاد. کنار رفتم تا روشا هم بره.ذبا یه قدم فاصله ازش راه افتادم. با ریموت در رو زدم. ربکا سریع جلو نشستئ روشا هم با این که معذب بود، عقب نشست. من هم در رو باز کردم و نشستم. ماشین رو روشن کردم و راه افتادم. با روشن شدن ماشین صدای آهنگ وایستای علی عبدالمالکی پیچید. یهو ربکا بلند

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندید. آهنگ رو عوض کردم. از آینه روشا رو هم دیدم که می‌خندید. خودم هم خندیدم.

ربکا-خدایا! من بین یه عالمه دیوونه تلف میشم.

ماشین نسبتا دور بود. این همه راه رو پیاده اومدند؟

ربکا-کنار اون جیگر ایست کن.

-جیگر؟

ربکا-آره دیگه. اون کوپه جیگریه.

-آهان.

توقف کردم.

-سوئیچتون رو لطف کنید. همین جا بشینید تا عوضش کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا به سمت عقب برگشت.

ربکا-روشا سوئیچ جیگرت رو بده.

از حرفاش خنده ام می‌گرفت. ولی دیدن ماشین روشا باز دلم رو به درد آورد. پیاده شدم. روشا سوئیچ رو سمتم گرفت. با نگاه خاصی ازش گرفتم. نمی‌دونم چرا ولی انگار می‌خواستم با نگاهم بهش بگم هیچ وقت این فاصله کم نمیشه. کتم رو در آوردم تا کثیف نشه. تی شرت آستین کوتاهی تنم بود که قشنگ بازوهام رو نشون می‌داد.

ربکا-ایول هیکل!

لبخند زدم و به سمت به قول ربکا جیگر رفتم. در صندوق رو زدم. جک و زاپاس رو در آوردم. مشغول تعویض لاستیک شدم. ده دقیقه ای طول کشید. بعد از اتمام کار، جک و لاستیک رو صندوق عقب گذاشتم. روشا و ربکا پیاده شدن و به سمتم اومدند.

ربکا-ممنون سیروان.

روشا-ممنون.

-خواهش می‌کنم. کاری نکردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یهو نگاه ربکا به دستم افتاد.

ربکا-اا...دست بندت!

به دست بندم نگاه کردم.

-چی شده؟

ربکا-شبیه دست بند روشاست. قشنگه.

بعد هم سریع دست روشا رو کشید و بالا آورد و دست بندش رو به من نشون داد. معذب شده بودم. اول به دست بند روشا و بعد به چشماش نگاه کردم. نگاهش رو ازم می‌دزدید. آروم دستش رو از دست ربکا بیرون آورد و آستینش رو پایین کشید، ولی خب اصلا برای ربکا قابل باور نبود من همون کسی باشم که روشا عاشقشه.

-ممنون.

متوجه نگاه خیره ی روشا به دستم شدم. دوباره تشکر کردند. سوئیچ رو به روشا دادم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-یه جا لاستیک رو بدید پنچری بگیرند؛ ممکنه دوباره این اتفاق بی‌افته.

فقط با سر تایید کرد.

ربکا-سیروان ممنون. خداحافظ.

و تو ماشین دوید. من و روشا هم بی تکلیف ایستاده بودیم. هردو نگاهمون به زمین بود. بالاخره روشا بود که زبون باز کرد:

روشا-بازم ممنونم بابت لطفت. ببخش اگه ربکا یه کم زیادی خودمونیه. ممکنه بعضی حرفاش ناراحتت کنه، ولی ربکاست دیگه. حرفش رو میزنه.

-نه، ناراحت نمیشم. خب ربکا همینه. این طور بزرگ شده. سعی می‌کنه خود واقعیش باشه.

کنایه ی حرفم رو گرفت. سرش رو پایین انداخت. زیر لب خداحافظی گفت و رفت.
ایستادم تا روشن کرد و حرکت کرد. مطمئنم اون هم تو آینه من و نگاه می‌کرد.
نگاهش رو حس می‌کردم. دلگیر بودم از این که باعث ناراحتیش شدم، ولی دست

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خودم نبود. وقتی می‌دیدم چطور همه فکر و ذکر و قلبم متعلق به کسیه که نمی‌تونم داشته باشمش، عصبی می‌شدم. سوار ماشین شدم و خونه رفتم.

شنبه باز کارا شروع شد. این هفته سرمون شلوغ تر بود.بپ بعد از اون جمعه، ربکا بیش تر بهم نزدیک شده بود و گاهی متوجه نگاه های حسرت زده ی روشا می‌شدم. بین من و روشا به جز حرفای کاری چیزی رد و بدل نمی‌شد، ولی ربکا هر وقت بیکار بود یا کارش سبک بود، با من حرف می‌زد. بیش تر به خاطر انجام کارا مجبور بودم تو اتاق ربکا روشا باشم. خانوم نیکو، مامانشون هم این هفته کامل به شرکت می‌اومد. امروز به درخواست ربکا قرار بود ناهار مهمونم کنه. به قول خودش اون قدر غذای من و و مهرداد رو خورده، خجالت می‌کشه. به مهرداد هم گفت بیاد. روشا قبول نمی‌کرد.

ربکا-روشا یا میای یا کاری میـکنم پشیمون بشی. دیگه داری دیوونه ام می‌کنی. چند وقته خیلی بدتر از قبل شدی. داری افسردگی می‌گیری. اصلا بیا باید یه کار کنم با این مهرداد دوست بشی یکم از این حال در بیای.

با شنیدن این حرف یهو سرم رو بالا آوردم و نگاهش کردم. عصبی شدم. دندونام رو به هم فشردم. اخمام تو هم رفتئ روشا هم من رو نگاه می‌کرد. ربکا پشتش به ما بود. دلم واسه نگاه معصومش سوخت. اون هم اذیت می‌شد. اون هم غصه می‌خورد. اصلا طاقت نداشتم حتی اسم کسی رو کنار اسمش بشنوم.

ربکا-ا...شما هنوز نشستید؟بیاید دیگه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا فقط حرف می‌زد. می‌خواست حال روشا رو عوض کنه. نمی‌دونه تا وقتی مسبب اصلی حالش کنارشه، خوب نمیشه. من و روشا هم آماده شدیم و راه افتادیم. مهرداد هم اومد. به رستورانی که همون خیابون بود، رفتیم. همه چلو کباب سفارش دادیم. باز هم مهرداد و ربکا کل کل می‌کردند و من و روشا هم سعی داشتیم لبخند بزنیم، ولی هر دو می‌دونستیم مصنوعیه. حرف ربکا موجب شده بود به این فکر کنم که بالاخره یه روز روشا ازدواج می‌کنه. اگه یکی دیگه پیدا شه دلش رو ببره چی؟ من قراره سال های سال تو این شرکت و نزدیکش باشم. شاهد ازدواج و عاشق شدنش باشم. شاهد بچه دار شدنش باشم. اشتهام کور شد. غذام رو کنار گذاشتم. متوجه شدم روشا هم چیزی نخورده. اخماش تو هم بود. معلومه که تو فکر بود.

ربکا متوجهش شد و گفت:

ربکا-روشا؟چی شده؟چرا نمی‌خوری؟

به روشا نگاه کردم. سرش رو بالا آورد و به من نگاه کرد. یه دنیا غم و دلخوری تو نگاهش بود. حرف دلش رو می‌فهمیدم. حرف دل خودم بود، ولی هم اون مغرور بود که به زبون نیاره و هم من که نخوام با یکی بالاتر از خودم ازدواج کنم. بلند شد و کیفش رو برداشت.

روشا-من میرم خونه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و رفت. ربکا صداش کرد ولی جواب نداد. نمی‌دونم بقیه هم بغض صداش رو شنیدند یا فقط من این حس رو داشتم؟

ربکا-ای بابا! این چشه؟این همه کار کجا رفت؟

مهرداد-چرا خوب نبود؟

ربکا-نمی‌دونم. بی خیال. چند وقت یه بار همین طوری میشه. پاشید بریم. ا...سیروان تو چرا نخوردی؟

-اشتها نداشتم. از دانشگاه که اومدم یه چیزی تو راه خوردم.

ربکا-باشه، بریم.

اون روز تا ساعت شش موندم و کارای روشا رو هم انجام دادم. ربکا سه رفته بود. آخرین نفر من بودم. نگهبان شرکت در رو قفل کرد. خونه رفتم. تموم وقت تو فکر روشا بودم. کاش هیچ وقت آشنا نبودیم! اون هم داشت اذیت می‌شد، منم همین طور. کاش می‌شد از این جا برم. چی می‌شد اگه استعفا می‌دادم؟چی می‌شد اگه جای دیگه کار پیدا می‌کردم؟ یعنی قید این پیشرفت رو بزنم؟حقوقم این جا خیلی خوب بود. نمی‌تونستم ازش چشم پوشی کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

امروز آقای کیج به شرکت برگشت. از عملکردم راضی بود. خانوم نیکو و ربکا کامل از کارام تعریف کردند.

ویلیام-ممنونم سیروان. مطمئنم کردی که خوب کسی رو انتخاب کردم. برات سخت نیست اگه ازت بخوام تو همین سمت بمونی؟

تردید داشتم؛ مسئولیت سنگینی بود.

ویلیام-من پسری ندارم که تو کارام بهش تکیه کنم. می‌دنی که دخترام هم نمی‌تونند بعضی جاها کاری کنند. یه سری کارا مردونه ست. ازت می‌خوام این کار رو برام کنی.

-خوشحال میشم، فقط...می دونید من دانشگاه هم تدریس می‌کنم. این مسئولیت، زیادی برام سنگینه.

ویلیام-نه سنگین نیست. روشا و ربکا کارای خودشون رو انجام میدن. این بار برای سنجیدنت این همه کار بهت دادیم. فعلا مسئول پروژه ی جدید باش. کاراش رو با روشا انجام بدید. باید فردا برای امضای قرار داد برید.

به روشا نگاهی کردم و چشمی گفتم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ویلیام-روشا یه توضیحی از روند کار برای سیروان بده. درباره قرارداد و مواردی که ما ازشون می‌خوایم. بهتره سیروان اون جا صحبت کنه.

روشا-چشم.

ویلیام-می‌تونید برید.

روشا بلند شد. من هم بلند شدم.تو اتاق کارش رفتیم. پشت میزش نشست و من عم روی مبل نشستم. با تلفن درخواست چای برای خودش کرد.

روشا-شما چی میل دارید؟

-همون چای.

بعد یه پوشه رو برداشت و اومد رو به روم نشست. آبدارچی چای آورد و رفت.

روشا شروع کرد و شرایط شرکت ما رو برای قبول قرارداد گفت. درباره ی سود و زیان و این که تا چه مقداری می‌تونیم هزینه کنیم. این که چه اختیاراتی با ما باشه. همه چیز رو برام توضیح داد. نیم ساعتی طول کشید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-چای سرد شد. زنگ میزنم بیان عوض کنند. شما این چند صفحه رو مطالعه کنید، اگه موضوعی مد نظرتونه با من در میون بذارید. بهتره هماهنگ باشیم.

پرونده رو گرفتم و مشغول مطالعه شدم. چای دیگه ای آوردند و چای قبلی رو بردند. این بار زودتر برش داشم تا سرد نشده. همون طور که مطالعه می‌کردم، چای می‌نوشیدم. سنگینی نگاهی رو حس می‌کردم. یه لحظه به روشا نگاه کردم. از نگاهم غافلگیر شد. چای تو دستش بود لرزید و کمی روی میزش ریخت. سریع نگاهش رو دزدید و با دستمال مشغول تمیز کردن شد. لبخندی رو لب هام نشست. دوباره مشغول مطالعه شدم. گوشیم زنگ خورد. شماره رو نگاه کردم، ناشناس بود.

-بفرمایید؟

دختر-سلام، استاد سمیعی؟

-سلام، خودم هستم.

متوجه نگاه روشا شدم. صدای گوشیم اون قدر بلند بود که تو سکوت اتاق و از این فاصله مون که فقط یه میز بود، صدا رو بشنوه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دختر-استاد من حکیمی هستم. سیما حکیمی.

-کدوم کلاس؟

حکیمی-ریاضیات مهندسی.

-بله. مشکلتون چیه؟

حکیمی-راستش استاد...

سکوت کرد. شصتم خبردار شد قضیه از چه قراره. این سومین نفر بود تو این مدت. لبخندی زدم و گفتم:

-می‌شنوم، فقط امیدوارم موضوع درسی باشه.

حکیمی-حقیقتش موضوع شخصیه.

-موضوعات شخصیتون به من ارتباطی پیدا نمی‌کنه خانوم حکیمی. من به اندازه کافی مشغله دارم. باید به کارم برسم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حکیمی-استاد من بهتون...

نذاشتم ادامه بده و سریع گفتم:

-بهتره بیشتر روی درستون تمرکز کنید تا استاداتون. برای پایان ترمتون مفید تره. خدانگهدار.

و قطع کردم.به روشا که خیره ی من بود، نگاه کردم. ابروم بالا پرید. متوجه حرص خوردنش شدم، ولی مگه فقط من باید حرص بخورم؟وقتی می‌دیدم چند تا از مهندسای جوون شرکت دور و برشن یا ربکا می‌خواد به مهرداد نزدیکش کنه.

-اتفاقی افتاده؟

روشا-نه. کارتون تموم شد؟

-آره، خوندمش. همه رو متوجه شدم.

روشا-خوبه. فردا ساعت نه باید برای قرارداد بریم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس من برم؟

روشا-می‌تونید برید.

بلند شدم و بیرون رفتم. یه جور حرف می‌زد که انگار رئیسمه! هه، خب بود دیگه! این روشا اون روشایی که تو عاشقش بودی نیست. یه بچه پولداره که هر کاری عم کنی آخرش ذاتش همینه. از بالا به همه نگاه می‌کنه.

شب مامان تنها بود. خیلی وقته جایی نبرده بودمش.

-مامان خانوم آماده شید بریم بیرون.

مامان-کجا؟

-شام مهمون منید.

مامان-خب خونه یه چیزی می‌خوریم دیگه.

-نه، مهمون من. دلیل دارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-چی شده؟

-ترفیع گرفتم.

مامان خدا رو شکر کرد و رفت آماده بشه. منم آماده شدم. یه شلوار کتان استخونی پوشیدم با یه پیراهن سفید. یه پولیور بافت خوشکل نوک مدادی روش پوشیدم. رستوران بود دیگه. گرمه و پالتو نیازی نیست. با مامان به یه سفره خونه سنتی رفتیم. نزدیکای شرکت بود. می‌خواستم شرکت رو هم به مامان نشون بدم. دوست داشت ببینه کجام. چلو کباب خوردیم و بعد یه کم نشستیم و صحبت کردیم. آخر هم رفتیم و شرکت رو نشون مامان دادم. خوشحال بود که جای به این بزرگی کار می‌کنم.

روز بعد کت و شلوار مشکیم رو پوشیدم. برای تاثیر گذاری بیشتر باید این جوری لباس می‌پوشیدم. پالتوم رو هم روش پوشیدم و به شرکت رفتم. ساعت، هفت و نیم بود. در اتاق روشا باز بود و صدای صحبت روشا و ربکا می‌اومد. طبق معمول انگلیسی حرف می‌زدند. به منشی سلام کردم. مهرداد هم با من اومده بود و سر میزش رفت.

-خانوم موحدی با خانوم مهندس کار دارم.

منشی-کدومشون؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-روشا خانوم.

منشی جلوی در رفت و اطلاع داد. بعد گفت برم داخل.

سلام کردم و هر دو جواب دادند. روشا هم یه کت و شلوار مشکی تنش بود. کتش بلند و شیک بود. پشت میز نشسته بود و ربکا هم روی میز نشسته بود.

ربکا-به به! آقای دکتر چه تیپی زدند. بدجور تاثیر گذار شدید.

-ممنون.

ربکا-سیروان این جوری بری این دختره سیمین دختر رئیس شرکته درسته قورتت میده. حواست جمع باشه.

روشا-ربکا! درست صحبت کن.

ربکا-برو بابا. اصلا ازش خوشم نمیاد. کاش من هم می‌اومدم یه کم بچزونمش.

بعد رو به روشا گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-مطمئنم از سیروان خوشش میاد. یه کم بچسب به سیروان تا چشاش درآد.

بعد هم خودش خندید، ولی من و روشا بیشتر معذب شدیم. آخه دختر تو که از قضایای بین ما خبر نداری؛ این قدر مزه نریز.

-اومدم این پرونده رو تحویل بدم.

ربکا-کی کارش رو کردی؟ دیروز عصر گرفتیش که!

-دیشب.

ربکا-بی خیال. تو شرکت انجامش می‌دادی دیگه.

-خب امروز بعد از کار قرارداد باید برم دانشگاه. از دو کلاس دارم. نمی‌رسیدم.

ربکا-کاش همه کارمندا مثل تو وظیفه شناس باشند.

-من دلم نمی‌خواد پولی بگیرم که براش زحمت نکشیدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند روی لب روشا و ربکا نشست.

فعلانی گفتم و سر میزم رفتم. ساعت هشت و ربع، روشا سر میزم اومد. کیفش و پرونده دستش بود. یه پالتوی خز نوک مدادی خیلی گرون و شیک تنش بود.

روشا-آقای سمیعی بریم؟

-اومدم.

وسایلم رو جمع کردم. پالتو و کیفم رو دستم گرفتم. از مهرداد خداحافظی کردیم و بیرون رفتیم. دکمه پارکینگ رو زدم و به پارکینگ.پ رفتیم. سوئیچش رو در آورد که گفتم:

-لطفا تشریف بیارید با ماشین من بریم.

روشا-چه فرقی می‌کنه؟

-شما فکر کنید از رانندگی خانوما می‌ترسم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخندی زد و سوئیچش رو تو کیفش انداخت. سمت ماشین من رفت. زیر لب مغروری گفت که من شنیدم. سوار ماشین شدیم و رفتیم.

-آدرس شرکتشون کجاست؟

آدرس رو بهم داد. نزدیک بود، ولی یه کم خیابونا شلوغ بود. یه ربع به نه رسیدیم. داخ رفتیم. منشی اطلاع داد اومدیم. در باز شد و یه مرد حدودا شصت ساله با یه دختر هم سن و سالای خودم بیرون اومدند. دختر خوشگلی بود. مانتوی شیک کرم تنش بود و شلوار جین. چشمای سبز و پوست برنزش با موهای قهوه ایش به هم می‌اومد و زیباش کرده بود. سلام کردیم.

روشا-ایشون دکتر سمیعی، همکارم و معاون جدید شرکت هستند، مسئول این پروژه.

اظهار خوشبختی کردیم و به سمت دفتر آقای راشدی رفتیم. دخترش و خودش و من و روشا رو به روی هم نشستیم و درباره قرارداد و چند و چون کار صحبت کردیم و این که کی کار رو شروع کنیم. کار برای چند اداره بزرگ دولتی بود که باید سیستم های کامپیوترشون عوض و به روز می‌شد و این که یه شبکه باید برنامه اش رو می‌نوشتیم که برای این چند اداره به هم متصل باشه و یه محیط امن داشته باشه که قابل هک نباشه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آقای راشدی، می‌تونید چند تا از مهندسینتون رو بفرستید انبار ما. با سه تا از مهندسین ما مشغول آماده سازی سیستم ها میشن. چند نفر کارگر و دوتا مهندس هم نیاز داریم که برن اداره اولی و سیستم های قدیمی رو جمع آوری کنند از اون جایی که سیستم های قدیمی هم توی یه مزایده فروخته شده، کامیون و هزینه این کار با شرکت خریداره. کلا یه ماه واسه این کار فرصت داریم، پس اگه موافق باشید من برنامه نویسی شبکه رو شروع کنم.

راشدی-من چند تا از برنامه نویس هام رو می‌فرستم. سیمین هم وارده.

-من خودم یه برنامه مد نظرمه که اگه از نظر شما ایرادی نداره، می‌نویسمش. بعد برای بازبینی می‌فرستم شرکت شما. شما هم می‌تونید بررسی کنید و اگه نیازی بود تغییرات یا چیزی می‌خواید اضافه کنید. البته واسه تغییرات باید خودم هم باشم.

راشدی-خیلی هم خوبه. این که چیزی مد نظرتونه باعث میشه کار سریع تر انجام بشه، فقط حجمش سنگینه. چطور یه نفری انجامش میدی؟

-من تنهایی سرعتم بالاتره و این که معمولا شب ها تو خونه کار می‌کنم.

لبخندی زد و گفت:

راشدی-ویلیام کیج خوب می‌دونه چه کسایی رو استخدام کنه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخندی زدم.

راشدی-مسئول این پروژه سیمین دخترمه. می‌تونید باهم برنامه هاتون رو اکی کنید. من باید برم؛ یه جلسه ی مهم دارم.

-راحت باشید.

خداحافظی کرد و رفت. کمی هم با سیمین درباره برنامه ام صحبت کردم. به نظرش خوب بود و راضی بود.

سیمین-فکر نمی‌کنید اگه من کمکتون کنم ،سریع تر انجام میشه؟ ضمن این که اگه چیزی هم به نظرم رسید، همون حین کار تغییر بدیم سرعت بالاتره؟

-متاسفانه من وقت آزادم بیشتر تو خونه است و شب ها فکرم واسه کار آزادتره. اگه ناراحت نمیشید همین روندی که گفتم طی کنیم.

لبخندی زد و موافقت کرد. نزدیک ظهر بود.

سیمین-ناهار چی سفارش بدم براتون؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به روشا نگاه کردم. راضی نبود.

روشا-سیمین جون ما رفع زحمت می‌کنیم دیگه.

سیمین-عزیزم ولی الان ظهره. ناهار رو با هم بخوریم، بعد برید.

خواستم قبول کنم که باز روشا گفت:

روشا-سیروان باید بره دانشگاه. وقت نداره.

از این که اسمم رو صدا کرد هم تعجب کردم و هم لذت بردم. بالاخره بعد از سه سال اسمم رو از زبونش شنیدم، با اون لهجه ی قشنگش.

سیمین-مشغول تحصیلین؟

روشا خندید و گفت:

روشا-مگه فقط دانشجوها میرن دانشگاه؟استاده.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیمین ابرویی بالاانداخت و گفت:

سیمین-آهان. باشه پس بمونه واسه دفعه بعد.

بعد از خداحافظی بیرون اومدیم و سمت شرکت رفتم.

-از یه ناهار انداختیمون. من که به هر حال قبل از دانشگاه باید ناهار می‌خوردم.

روشا-ناراحتید من رو برسونید شرکت، برگردید با سیمین خانوم ناهار بخورید. اتفاقا خیلی مشتاق بود. تازه از این که من نباشم خیلی هم ذوق می‌کنه.

بلند خندیدم. وقتی حسودی می‌کرد، خیلی با نمک می‌شد. دیگه هیچ کدوم حرفی نزدیم. تو شرکت رفتم و با مهرداد ناهار خوردم. بعد هم با آقای کیج درباره قرار داد و شروع کار و این که خودم برنامه رو می‌نویسم، صحبت کردم. بعد دانشگاه رفتم.

یه هفته ی سخت رو گذروندم. واقعا مشکل بود. شب ها تا پنج صبح برنامه رو می‌نوشتم. هر قسمت تموم می‌شد، می‌فرستادم شرکت راشدی و سیمین بررسی می‌کرد. تا حالا که با همه چی موافق بودند و تغییری نداده بودیم. امروز باید قسمت آخرش رو تموم می‌کردم و برای سیمین می‌فرستادم. کار سیستم ها تموم شده بود و فردا برای راه اندازی و نصب سیستم ها مهندس ها به اداره ی اول می‌رفتند همه رفته بودند و من و آقای محمدی حسابدار و روشا تو شرکت بودیم، با سرایدار. روشا و محمدی درباره حسابا و حقوق ها صحبت می‌کردند. من هم قسمت آخر برنامه رو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

می‌نوشتم. یه ربع بعد، محمدی خداحافظی کرد و رفت. من هم کارم تموم شد و داشتم از اول بررسی می‌کردم که ببینم مشکلی نداشته باشه. بالاخره کارم تموم شد. حالا باید به دست سیمین می‌رسوندم. یادم اومد ماشین ندارم. امروز ماشینم دست مامان و روژان بود. مهران ماموریت رفته بود و ماشینش رو برده بود. مامان و روژانم می‌خواستند خرید کنند. باید با تاکسی می‌رفتم. وسایلم رو جمع کردم و تو اتاق روشا رفتم. درش باز بود. پشت میزش نشسته بود و سرش رو روی دستش روی میز گذاشته بود کمی بهش نگاه کردم. در اتاقش رو زدم، سرش رو بالا آورد.

روشا-بله؟

غمی که تو چشماش بود، اون قدر چشماش رو زیبا و خمار کرده بود که نتونستم حرف بزنم.

روشا-کارتون تمومه؟

به خودم اومدم و نگاهم رو دزدیم.

-آره...برنامه تموم شد. باید برسونم دست سیمین.

همیشه می‌گفتم خانوم راشدی. از بس مهرداد سیمین سیمین کرده بود، سر زبونم مونده بود. روشا ابروهاش رو بالا داد و تعجب کرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-سیمین؟

-منظورم خانوم راشدیه.

روشا-بله، متوجه شدم منظورتون کیه. بفرمایید به کارتون برسید.

انگار دلخور شده بود. خیلی رو سیمین حساس بود. سیمین دختر خوبی بود و واقعا سنگین رفتار می‌کرد. من که حرفایی ر که ربکا راجع بهش می‌زد، تا به حال به چشم ندیده بودم. به نظرم حرفای ربکا روشا رو حساس کرده بود. امان از دست این ربکا! خداحافظی کردم و بیرون اومدم. هوا سرد بود ولی دوست داشتم یه کم پیاده روی کنم. کنار خیابون راه افتادم. یه دستم رو تو جیب شلوارم بردم و یه دستم هم کیفم بود. آخرای آذر بود. چیزی به دی نمونده بود، ماه تولد روشا. چهار دی تولدش بود. کاش می‌شد بهش کادو بدم. شاید هم همون گردنبندی که از مشهد خریده بودم. تو فکر بودم که یه ماشین کنارم بوق زد. ایستادم و نگاهش کردم. به قول ربکا جیگر بود؛ کوپه ی دو در روشا.

روشا شیشه رو پایین داد.

روشا-برسونمتون دکتر.

-ممنونم. خودم میرم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-هوا سرده. مسیر خونه سیمین هم که تاکسی خور نیست. می‌رسونمتون.

بدم نمی‌اومد باهاش برم. دلم می‌خواست یه کم کنارش باشم و تو هوایی که اون نفس می‌کشه، نفس بکشم. تردیدم رو که دید، گفت:

روشا-این یه بارو بشینید و به رانندگی خانوما اطمینان کنید. قول میدم سالم برسونمتون پیش سیمین!

مخصوصا هی سیمین سیمین می‌کرد. خندیدم و سوار شدم. انگار خودش مسیر رو بلد بود. به سمت خونه راشدی رفت. یه آهنگ ملایم هم از بابک جهانبخش پخش می‌شد. قشنگ بود.

♫♫♫

ساده بود برات بگی این آخرین فرصت منه/

نگاه آدما که طعنه میزنه دلم رو می‌شکنه/

دل بُریدی و نگاه خسته ی منو ندیدی و

بدونِ من هنوز ادامه میدی و ، ادامه میدی و/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تو هم شدی برام مثه همه/

دلم ازت پُره یه عالمه/

تو این روزا تو زندگیم فقط غمه/

بد عادتی شده جدایی و/

تمومه هر چی بوده بین ما/

چقد یهو عوض شدی بگو چرا/

♫♫♫

چطور دلت اومد /

نگاهتو بگیری از نگاه من/

بگو آخه چی بوده اشتباه من /

چیه گ*ن*ا*ه من/

چطور بهت بگم/

تا وقتی که نمیرسه به تو صدام/

روزای خوب دیگه تموم شدن برام/

چه قدر تو رو بخوام/

تو هم شدی برام مثه همه/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دلم ازت پُره یه عالمه/

تو این روزا تو زندگیم فقط غمه/

بد عادتی شده جدایی و/

تمومه هر چی بوده بین ما/

چقد یهو عوض شدی بگو چرا/

یه دستش روی فرمون بود و یکی روی دنده. اون قدر دستش رو رو دنده فشار داده بود که سفید شده بود. می‌فهمیدم چه فشاری روشه. خیلی آروم و ریلکس رانندگی می‌کرد. رسیدیم؛ پیاده شدم.

روشا هم پیاده شد. با هم رفتیم و زنگ در رو زدم. سیمین خودش در رو باز کرد. داخل حیاط که چه عرض کنم، باغشون رفتیم. سیمین با یه شنل روی دوشش به سمتمون اومد. موهاش باز بود و رو شونه اش ریخته بود. زیبا بود. روشا زیر لب گفت:

روشا-چه دلبری می‌کنه.

لبخند زدم و چیزی نگفتم.

سیمین-خوش اومدید. بفرمایید داخل، هوا سرده.

-متشکرم. این هم پارت آخر.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فلشم رو بهش دادم.

سیمین-این جوری که بده. یه قهوه ای بخورید، بعد برید.

روشا-سیمین جان تا حالا شرکت بودیم؛ واقعا خسته ایم. اگه اجازه بدی مرخص بشیم.

از ان که این قدر جلوی سیمین خودش رو باهام صمیمی نشون می‌داد، خوشم می‌اومد. این که هنوز احساس مالکیت نسبت بهم داشت، برام خوشایند بود؛ چون خودم هم همین حس رو بهش داشتم. خداحافظی کردیم و برگشتیم. روشا خواست بشینه که گفتم:

-من دیگه مزاحم نمیشم، خودم میرم.

روشا-می‌رسونمتون.

-مسیرمون یکی نیست، خیلی فاصله داریم.

مخصوصا این جوری گفتم. اخمی کرد و نشست. شیشه رو داد پایین و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-پیاده که نمی‌خوام برسونمتون. این فاصله رو راحت می‌تونم طی کنم. این فاصله ها واسه من مهم نیست و به چشم نمیاد.

حرفش دو پهلو بود. منظورش رو فهمیدم و دیگه تعارف نکردم و سوار شدم. به سمت خونه ی ما حرکت کرد. خیابونا این ساعت شلوغ بود. دوباره همون آهنگ بود، البته آخراش بود. نمی‌دونم این که این قدر با این آهنگ اذیت میشه، چرا گوش می‌داد.

-فکر نمی‌کنم زورت برسه بشکنیش.

دنده اتومات بود و نیاز نبود همش دستش رو دنده باشه، ولی واسه تخلیه فشار درونیش فشارش می‌داد.

روشا-چی؟

انگار تو فکر بود و نفهمیده بود چی گفتم. به دنده اشاره کردم و گفتم:

-دستت سفید شد این قدر فشار دادی.

دستش رو باز کرد و روی پاش گذاشت. آهنگ رو خاموش کردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مجبور نیستی وقتی اذیتت می‌کنه، این قدر گوش بدی.

روشا-خیلی چیزا هست اذیتم می‌کنه.

-می‌فهمم، ولی باید فراموششون کنی.

روشا-چطوری؟ تو که فراموش کردی، بهم بگو چطوری.

صداش می‌لرزید. انگار هم اون دلش پر بود و می‌خواست حرف بزنه، هم من.

-فراموش؟حال الانم به کسی می‌خوره که چیزی رو فراموش کرده؟

روشا-پس چطور میگی من فراموش کنم؟چرا واسه من سخنرانی می‌کنی؟ تو اول برو درد خودت رو دوا کن. به فکر من نباش...

صداش داشت بالا می‌رفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-به فکر من نباش؛ همون طور که سه سال پیش به من و حسم فکر نکردی. همون طور که برات مهم نبود با من چی کار کردی.

-فقط من مقصر بودم؟ من که صادقانه بهت دل باختم.

من هم صدام کمی بالا رفته بود.

-من که درباره ات با خانواده ام هم حرف زدم. من از روژان شنیدم تو کی هستی واقعا. شش ماه خود واقعیت رو ازم پنهان کردی.

جیغ کشید:

روشا-دوستت داشتم لعنتی. تو خیلی خودخواهی، خیلی مغروری، تو عاشق نبودی. غرورت رو به من ترجیح دادی.

اشکاش جاری شد. ماشین رو کنار زد و سرش رو روی دستش که روی فرمون بود، گذاشت. بی اختیار دستم رو بردم و رو دستش گذاشتم. سریع دستش رو کشید و باز جیغ زد.

روشا-به من دست نزن. از ترحمت متنفرم.

آروم گفتم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من غرورم رو انتخاب نکردم، فقط از این که عشقمون تو مشکلات زندگی رنگ ببازه و تبدیل به جدال بشه، جلوگیری کردم.

روشا-حالا راحتی؟خوشی؟خوب زندگی می‌کنی؟

حرفی نداشتم. سرم رو تکون دادم. سرش رو چرخوند و به جلو خیره شد.بپ بارون نم نم می‌بارید. آروم گفت:

روشا-دو سال و نیم با عکسات و خاطراتت سر کردم. تک تک جاهایی با هم رفتیم رو واسه مرور خاطراتمون رفتم. هر روز با یاد خاطرات اون روز آتیش گرفتم و سوختم. هربار فکر می‌کردم اگه ازدواج کنی یا کسی رو دوست داشته باشی، دیوونه می‌شدم. روز تولدت، روز تولدم... هر سال تو کافه می‌دیدمت. تنها بودی، غمگین بودی؛ اما بازم تنها بودی، تنها بودم. وقتی تو شرکت دیدمت، باورم نمی‌شد. خودت بودی. هر روز جلوی چشممی. با همه میگی و می‌خندی. با همه خوشی و من از دور می‌بینمت. محکوم به جدایی و دوری ازتم. دیگه نمی‌تونم تحمل کنم. خسته شدم. مگه من چه گناهی کردم؟ گ*ن*ا*ه منه که بابام پولداره؟ گ*ن*ا*ه منه که تو از پولدارا دل خوشی نداری؟ گ*ن*ا*ه من چیه که باید نداشته باشمت؟

نه، گ*ن*ا*ه روشا نبود. داشتم سست می‌شدم. ضعیف می‌شدم. این چیزی نبود که من بخوام.

-اگه این قدر سختت بود، زودتر بهم می‌گفتی، حالا هم دیر نیست. فردا استعفام رو میدم.

روشا-که چی بشه؟ باز دور بشی و از دوریت عذاب بکشم؟ فرار کنی؟ تو همیشه تو شرایط سخت رفتن رو ترجیح میدی.

چیزی نگفتم. حرفی نداشتم؛ درست می‌گفت. خودم هم همین حال رو داشتم. نه تحمل این نزدیکی رو داشتم و نه می‌تونستم دل بکنم و برم. بی حرف در ماشین رو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز کردم و پیاده شدم. روشا هم حرفی نزد. پیاده تو بارو راه افتادم. نیاز به تنهایی و فکر کردن داشتم. برگشتم و برای بار آخر نگاهش کردم، اون هم نگاهم می‌کرد. برگشتم و دوباره به راه رفتنم ادامه دادم. دلم تنگ بود. با همه ی وجودم می‌خواستمش. اون هم من رو می‌خواست، ولی شرایطمون، اختلاف طبقاتی، فرهنگی، دینی.

دو هفته ای مشغول نصب سیستم ها بودیم. من و مهرداد و روشا و آقای کویری به همراه سیمین و سه تا از کارمنداشون به اداره رفته بودیم و شبکه ها رو راه اندازی می‌کردیم

یه هفته زودتر تونستیم کار رو تموم کنیم و تحویل بدیم. امروز روز آخر بود. از اون روز بارونی دیگه نه من نه روشا حرفی با هم نزدیم و هر دو همون آدمای قبل شدیم، فقط روشا یگه جلو سیمین تم اون رفتار رو نداشت. حس می‌کردم بیش تر تو خودشه. حتی روز تولدش هم سرکار نیومد. من هم اون روزو تو خیابونا پرسه زدم و برای دل خودم یه کادو هم خریدم؛ مثل هر سال.

تا عصر کار تموم شد و به مسئولش تحویل دادیم. فردا باید آقای کیج و راشدی برای پایان کار، خودشون می‌رفتند. با بچه های گروه خداحافظی کردیم. خواستم برم که سیمین صدام زد.

-بله خانوم راشدی؟

سیمین-می‌خواستم اگه ایرادی نداره، برای شام دعوتتون کنم.

متوجه منظورش شدم. نباید بازم وارد یه رابطه اشتباه می‌شدم. همین اول ناامیدش می‌کردم، بهتر بود.سرم رو پایین انداختم و گفتم:

-متاسفانه وقتش رو ندارم خانوم راشدی.

سیمین-برای یه روز دیگه چی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خانوم راشدی هدفتون رو حدس میزنم و بهتر می‌بینم همین اول اصلا چنین قراری رو نذاریم

انگار سیمین هم منظورم رو فهمید که سری تکون داد. خداحافظی کرد و رفت. شاید دلش شکست ولی بهتر از این بود که بلایی که سر من و روشا اومد، سرش بیاد. من هنوزمهمون عقاید رو داشتم. اگه وضع مالیش برام مهم نبود که از من بهتره، سمت روشا می‌رفتم. کسی که دیوونه شم. وقتی خواستم برم، دیدم که روشا هم داره میره. مطمئن بودم که حرفامون رو شنیده.

روز بعد وقتی آقای ویلیام برگشت و ازم خواست که به دفترش برم. در زدم و داخل رفتم. ربکا و خانوم نیکو بودند، ولی روشا نبود. آقای کیج که من رو دید لبخندی زد و گفت:

ویلیام-بهت تبریک میگم. کار رو به بهترین شکل انجام دادی.

-ممنونم.

ویلیام-بابت این کار بزرگت یه پاداش برات در نظر گرفتم و این که می‌تونی دوروز مرخصی تشویقی داشته باشی.

-متشکرم آقای کیج. نیازی به مرخصی نیست.

ویلیام-برای رفع خستگیت.

-خسته نشدم. ترجیح میدم سر کارم باشم.

ویلیام-هرموقع خواستی، می‌تونی از این دو روزت استفاده کنی. روشا که امروز ازش استفاده کرد.

بعد از تشکر رفتم به کارم برسم. بعد از ظهر برای تحویل یه کار به آقای کیج رفتم. منتظرم بود. منشی امروز نبود. در زدم و گفت که داخل برم. روی صندلی نشسته بود و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تلفن صحبت می‌کرد. اشاره کرد روی مبل بشینم. نشستم. عصبانی بود و به انگلیسی حرف می‌زد. وقتی گفت روشا، ناخواسته حواسم به حرفاش رفت و گوش دادم.

ویلیام-می‌فهمی چی میگی روشا؟ چطور باید اجازه بدم تنهایی توی کشور دیگه بدون ما زندگی کنی؟ من نیاز به کار تو ندارم. همین الانش هم کسی رو دارم که شرکت آکسفورد رو برام اداره کنه. خودم هم بهش سر میزنم. چطور دلم رو خوش کنم به ماهی یه بار سر زدن به دختر تنهام؟نه روشا، جواب من معلومه. من تو رو تنها نمی‌فرستم آکسفورد. بسه روشا! شب درباره ش حرف می‌زنیم.

و گوشی رو قطع کرد. کلافه دستی به موهاش کشید. بلند شد و جلوی پنجره رفت. نفسی کشید و بعد به سمت من اومد و رو به روم نشست.

ویلیام-ببخشید منتظر شدی.

-ایرادی نداره.

با کلافگی گفت:

ویلیام-نمی‌دونم باهاش چی کار کنم. اصرار داره برای سرپرستی شرکت آکسفورد بفرستمش بره. میگه نمی‌خواد ایران باشه. نمی‌دونم چی کارش کنم. اون یه دختر جوونه و تنها. می‌دونم از اول دوست نداشت بیاد ایران. به خصوص که بعد از اون ماجرای دوستیش که بیش تر گوشه گیر شد.

دوستیش؟مگه آقای کیج خبر داشت؟

ویلیام-نمی‌دونم چرا برای تو درد دل می‌کنم. روشا این جا داره اذیت میشه و نمیگه مشکلش چیه، فقط می‌خواد دور باشه. می‌خواد بره. می‌دونم مربوط به دوستیش با اون پسری میشه که سه سال قبل درباره ش بهم گفت. گفته بود فقط دوستش، اما نمی‌دونم بعدش چی شد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یهو سرش رو محکم بالا آورد و نگاهم کرد.

ویلیام-ازم خواسته بود اون موقع درباره ش تحقیق کنم و بفهمم چطور پسریه. می‌خواست بدونم تا یه وقت اتفاقی براش نیفته.

قلبم تند تر تپید. نکنه فهمیده؟ آقای ویلیام تو فکر رفت. بعد یهو سرشو تکون داد و گفت:

ویلیام-بخشید. کارت رو بگو.

سریع کارم رو گفتم و بیرون رفتم. اگه می‌فهمید، چی؟نمی‌دونستم روشا چیزی درباره ی من به پدرش گفته. مطمئنا اسمم رو بهش داده بود. حتما تا حالا فراموش کرده اسمم رو که چیزی نگفت.

اون روز و روزای بعدش و با استرس طی می‌کردم. روشا کم تر شرکت می‌اومد و عجیب براش دل تنگ می‌شدم. امروز هم اومده بود. سه روز بود ندیده بودمش. ربکا هم نبود؛ با مهرداد انبار رفته بودند. به بهانه تحویل یه کار پیشش رفتم. خانوم موحدی بهش اطلاع داد. داخل رفتم. روی مبل نشسته بود. لپ تاپش جلوش باز بود. سرش رو بالا آورد و سلام کرد. سلام کردم و رو به روش نشستم. چه قدر دل تنگش بودم. کاغذی رو بهش دادم و گفتم:

-این کار تموم شد.

روشا-باید می دادین به ربکا.

-خب نیستن.

روشا-بالاخره که میاد.

چیزی نگفتم. شاید هم فهمیده بود بهانه بوده. چیزی نگفت و دوباره سرش رو تو لپ تاپش کرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منم پررو پررو نشستم. چند دقیقه بعد با تردید گفتم:

-راستش...یه سوال داشتم.

سرش رو بالا آورد و به پشتیش تکیه داد.

روشا-منم منتظرم بشنوم. متوجه شدم خودم.

-بابات...می‌دونه من ...من همونم؟

روشا-نه.

-ولی گفت اسمم رو بهش گفتی. گفت درباره ام تحقیق کرده.

روشا-مال سه سال قبله. یادش نمونده. همون موقع هم اسمت تو ذهنش نموند. اون موقع اون قدر مشغله داشت که خودش رو هم فراموش می‌کرد.

-چرا می‌خوای بری؟

روشا-از کجا فهمیدی؟

-از بابات شنیدم. وقتی باهات حرف می‌زد، تو اتاقش بودم.

روشا-چرا بمونم؟من از اول هم دوست نداشتم ایران باشم. این چند سال هم دلیلی داشتم که موندم.

-چه دلیلی؟

روشا-برات مهمه؟

-بابات ناراحته از رفتنت. نمی‌تونه تنها رهات کنه. این جا هم می‌دونه ناراحتی.

روشا-پس باید بذاره برم.

-به خاطر همون دلیلت بمون.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-دیگه امیدی ندارم. قبلا منتظر برگشت یکی بودم که الان مطمئن شدم برگشتی در کار نیست.

قلبم فشرده شد. من باعثش بودم.

-من از این جا میرم. خواهش می‌کنم تو نرو.

بلند شدم. گفت:

روشا-تو باید بمونی. رفتن و نرفتن تو تغییری تو اصل قضیه ایجاد نمی‌کنه. من ایران رو دوست ندارم. از این شهر و خیابوناش متنفرم، از همه جاش متنفرم.

دلیل این حرفش رو هم می‌دونستم. بی حرف بیرون رفتم. کاش می‌تونستم منصرفش کنم. حق داشت از این شهر متنفر باشه. حق داشت بخواد بره، ولی دلم نمی‌خواست روشا نباشه، دلم می‌خواست بمونه.

سه روز گذشته بود. ساعت یک به شرکت رسیدم. دانشگاه بودم. پایان ترم بود. امروز آخرین جلسه بود. هفته ی بعد امتحانا شروع می‌شد. منشی که من رو دید گفت برم پیش آقای کیج. در زدم و داخل رفتم. وقتی من رو دید، کارش رو رها کرد و عمیق نگاهم کرد. استرش گرفتم.

-سلام.

ویلیام: سلام، بشین.

نشستم. روبه روم نشست وگفت:

ویلیام-دیروز روشا تو اتاقش بود. تو اتاقش بست نشسته تا رضایت بدم بره. رفتم اتاقش باهاش صحبت کنم. دیگه راضی شدم بره.

قلبم گرفت. می‌رفت؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ویلیام-یه آهنگ پخش می‌شد و لپتاپش باز بود. خودش هم کنارش رو تخت خوابش برده بود. یه سری عکس همون روی صفحه بود که داشت عوض می‌شد. تعجب کردم وقتی عکس های تو رو کنار روشا دیدم. حالا می‌فهمم چرا اسمت این قدر برام آشنا بود. شرکتتون، قبلا دربارت تحقیق کرده بودم. تو همون پسری؛ همون که روشا دوستش داره؛ همون که روشا داره ازش فرار می‌کنه.

سرم رو پایین انداختم. فهمیده بود.

-من...آقای کیج...من استعفام رو می‌نویسم.

ویلیام-استعفا؟چرا؟می‌خوای هم دخترم رو از دست بدم، هم یه کارمند خوب؟

-روشا خانوم داره به خاطر من میره.

ویلیام-بری نری فایده نداره. اون این جا موندنی نیست. فقط...می‌خوام بدونم چی شده؟ اصلا انتظار نداشتم اون فرد تو باشی. باورم نمیشه بلد باشی دلی رو بشکنی.

هنوز سرم پایین بود. روم نمی‌شد نگاهش کنم.

ویلیام-می‌خوام از زبون خودت بشنوم.

باید می‌گفتم.

-با روشا تو پارک آشنا شدم. یه روز بهاری تو پارک اطراف خونمون. همون وسطای شهر. یه زورگیر کیفش و ازش زده بود. کیفش رو پس گرفتم. وقتی دیدمش، تو همون نگاه اول عاشقش شدم. بردمش درومونگاه. اون زمان خیلی بی تجربه و خجالتی بودم. نمی‌دونستم چطور بگم ازش خوشم اومده. خب قبلش با هیچ دختری دوست نبودم. اوضاع مالیم هم داغون بود و نمی‌تونستم برم خواستگاری. نمی‌خواستم از دستش بدم. بهش پیشنهاد دوستی دادم و گفتم بیشتر هم رو بشناسیم برا ازدواج. اولش روشا گفت قول ازدواج نمیده؛ ما هم دیگه رو نمی‌شناسیم. اما کم کم عاشق شدیم. من که بودم بیشتر شدم و روشا هم عاشق من شد. بعد از چند ماه فهمیدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دینمون تفاوت داره، ولی با چیزایی که وشا از خانواده اش گفت، گفتم ما هم می‌تونیم، مامان رو راضی می کنم. فکر می‌کردم تنها تفاوتمون همینه. فکر می‌کردم همون اطراف خونه مون می‌شینن. وقتی اوضاعم بهتر شد، با مامانم حرف زدم. خواهرم من رو با روشا دیده بود و دنبالش رفته بود تا خونه شون رو یاد بگیره برای تحقیق. متوجه شده بود چه قدر اختلاف داریم. از روژان شنیدم حقیقت رو. روز بعد با چشمام دیدم. اون جایی که فکر می‌کردم خیابون خونه روشاست، فقط جایی برای پارک ماشینش بود. خونه تون رو پیدا کردم. باورم نمی‌شد شش ماه روشا ازم پنهان کرده بود. می‌دونست چه قدر برام مهمه اختلاف طبقاتی! دلخور شدم. من آدمی نبودم با این همه تفاوت کنار بیام. خانواده ام هم راضی نمی‌شدند. حتی اگه راضی می‌شدند، بعدش چی؟ خانواده روشا هم ممکن بود رضایت ندن. من تموم ماه علاوه بر شرکت، کارای متفرقه انجام می‌دادم. تا صبح بیدار می‌موندم واسه ده بیست تومن. کل درآمد یه ما هم نصف پول توجیبی روشا نبود. چطور می‌تونستم خوشبختش کنم؟ وقتی کمبودام رو می‌دید، وقتی مشکلات زندگی زیاد می‌شد، ازم زده می‌شد. اون موقع علاوه بر قلبم غرورم رو هم می‌شکست. جدا شدیم از هم. هردو ناراضی بودیم، ولی راهی هم واسه ادامه دادن نبود.

آقای کیج یه کم فکر کرد و بعد بلند خندید. با تعجب نگاهش کردم.

ویلیام-این جوری نگاهم نکن. شما جفتتون احمقین.

بیش تر تعجب کردم.

ویلیام-به تو حق میدم. این نگاهت برام قابل تقدیره. این که تو اون سن عاقلانه تصمیم گرفتی. این که چشمت دنبال پول روشا نیست، ولی روشا چطور تونست تو رو ولت کنه؟

-خب، من ازش خواستم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ویلیام-باورت می‌شد همسر من خارجی مسیحی، سارا باشه؟ یه زن شیعه با اعتقادات محکمش.

سرم رو به علامت نفی تکون دادم.

ویلیام-این شرکت، خونه و هرچی دارم، به نام ساراست.

بازم تعجب کردم.

ویلیام-زیادی عجیبه؟ من هیچی ندارم از خودم جز عشق به سارا. بیست و دو سالم بود که تو شرکتی که کار می‌کردم، عاشق دختر صاحبش شدم. اون هم عاشقم شد. محجبه بود؛ توی آکسفورد. البته نه به این شکل الان. به شکل خاص همون جا. ازش خواستگاری کردم. وقتی باباش دید اون هم موافقه، رضایت داد با یه سری شرایط. نخواست مسلمان شم اما ازم خواست که تفاوت ها رو درک کنم. بعد هم شدم پسرش. من هیچی از خودم ندارم. همه چی مال ساراست، ولی هیچ وقت مشکلی نداشتیم. هنوز هم عاشق همیم، حتی بیشتر از قبل. چطور تونستی بدون حتی یه بار حرف زدن با من ترکش کنی؟ من هیچ وقت به کسی که دخترم رو فقط به خاطر خودش می‌خواد، جواب رد نمیدم.

-ولی...من چی؟ من نمی‌تونم با این موضوع کنار بیام که همسرم این قدر از خودم بالا تر باشه.

ویلیام-از چه نظر بالاتره؟ بالاتر بودن به پول و داراییه؟

-نه، ولی همه این طور فکر نمی‌کنند.

ویلیام-مهم تویی، مهم روشاست و ما. برتری به اخلاقه، به ذاته نه به دارایی.

حرفاش دلم رو آروم می‌کرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ویلیام-من کاملا با این وصلت موافقم. می‌دونم سارا هم موافقه. من نگاه های ربکا رو به تو دیدم. می‌دونم ازت خوشش میاد، اما عشق دو طرفه و آتشین تو روشا چیز دیگه ایه. ربکا هم عاشق نیست که اگه بود راضی نمی‌شدم. فکرات رو بکن سیروان. می‌تونی از رفتن روشا جلوگیری کنی یا همه چی همین جا تو همین اتاق تموم شه. سیروان هم برای تو دختر زیاده و هم برای روشا خواستگار، ولی هیچ کدوم تون تا آخر عمر نمی‌تونید هم دیگه رو فراموش کنید. روشا که از عشقش مطمئنم، ولی تو اگه درست باشه تو چشمات عشق رو می‌بینم. وقتی با روشا حرف میزنی یا اسمش رو میگی، شیوه ی نگاهت بهش فرق داره. تو عشق باید از خودت بگذری. می‌تونی از خودت بگذری؟ می‌تونی غرورت رو نادیده بگیری؟ اگه می‌تونی درنگ نکن. مطمئن باش دختری که سارا تربیت کرده، هیچ وقت غرورت رو نمی‌شکنه.

نمی‌دونستم چی بگم. نیاز داشتم بیشتر فکر کنم.

ویلیام-ولی اگه نخواستی، اگه تصمیمت این بود که با روشا ازدواج نکنی هم ایرادی نداره. تو همیشه به چشم من کارمند خوبم می‌مونی. هیچ کس بجز من و تو نمی‌فهمه. حتی روشا!

بعد از اتمام صحبتاش، بیرون رفتم. جلوی در با روشا برخورد کردم. ناخواسته لبخندی رو لبام نشست. سرجام رفتم. واقعا دستم به کار نمی‌رفت. نمی‌دونستم چه تصمیمی بگیرم. کاش یکی بود باهاش مشورت می‌کردم.ب عد از ظهر موقع رفتن، روشا رو دیدم. نگاهی بهم نکرد و رفت. یه کم سریع تر رفتم و باهاش تو آسانسور رفتم. نمی‌دونم چرا حالا که خیالم بابت آقای کیج راحت شده بود، بی قرار تر شده بودم.

-تصمیمت برای رفتن جدیه؟

سوالی نگام کرد و گفت:

روشا-کجا؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آکسفورد.

روشا-فعلا که آره. بابا ازم یه هفته فرصت خواسته و گفته بعدش جواب میده. ربکا می‌گفت دیشب تصمیم داشته موافقتش رو بگه، نمی‌دونم چرا باز یه هفته فرصت خواسته.

ولی من می‌دونستم؛ یعنی باید تو همین هفته تصمیم می‌گرفتم. روشا پیاده شد و زیر لب خداحافظی کرد و رفت. دنبالش رفتم.

-روشا؟

برگشت و نگاهم کرد.

-به ...به نظرت...می‌تونی یه روز فراموشم کنی؟

به جوابش نیاز داشتم. من غیر ممکن بود فراموشش کنم. فقط سوالی نگاهم کرد. یه م بعد بی هیچ حرفی رفت. نمی‌دونم چی از سوالم برداشت کرد، ولی من جوابم رو گرفتم

شب خونه شلوغ بود. مهرداد و مامانش بودند. روژان و روشنک و مهران هم بودند. بعد از شام مهرداد اینا رفتند. روشنک هم از خستگی بهانه گیری می‌کرد و با مهران رفت بالا بخوابه. روژان داشت تنهایی آشپزخونه رو مرتب می‌کرد. مامان هم که پاش درد می‌کرد. خواست بره کمک روژان.

-مامان جان برو بخواب، من کمکش می‌کنم.

مامان-نه عزیزم، تو بخواب. صبح باید بری سر کار.

سمت اتاقش هولش دادم.

-بخواب مامانم. من هستم.

مامان دعایی برام کر و رفت بخوابه. به کمک روژان رفتم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روژان-چی می‌خوای؟

-اومدم کمکت.

روژان-کمک من؟ پس بیا ظرفا رو خشک کن.

دستمالی گرفتم و کمکش کردم. نیم ساعت طول کشید تا ظرفا رو شست و من خشک کردم. روی کابینت ها رو مرتب کرد و ظرف ها رو جا به جا کرد.

روژان-دستت درد نکنه، من برم بالا.

خیلی با خودم یکی به دو کردم تا گفتم:

-روژان؟

روژان-جانم؟

-وقت داری یه کم صحبت کنیم؟

روژان-آره، چیزی شده؟

-بریم اتاقم

بعد به اتاق مامان اشاره کردم. بی سر و صدا تو اتاقم رفتیم. رو تخت نشست. من هم رو صندلیم نشستم.

روژان-چی شده؟ دلواپسم کردی.

-نگران نباش. می‌خواستم باهات مشورت کنم.

روژان-چیه؟ نکنه عاشق شدی؟

لبخندی زدم که اون هم خندید.

روژان-خب من سراپا گوشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-یادته سه سال قبل؟خواستم درباره یکی باهاتون حرف بزنم؟

روژان-همون دختر بلونده؟ آره، ولی یهو همه چی به هم ریخت. مامان نذاشت ازت چیزی بپرسیم. خیلی دوست داشتم بدونم چی شد.

-روشا.

روژان-روشا؟

کمی فکر کرد. براش آشنا بود. از بس مهرداد اسمشون رو می‌گفت.

-سه سال قبل باهاش آشنا شدم، تو پارک. همین پارک سر چهار راه.

بعد قضیه آشنایی و عشقم رو براش گفتم.

روژان-تا این که از طریق من فهمیدی پولداره و به هم زدی؟

-آره.روشا خیلی اصرار کرد این کار رو نکنم. خودم هم دلم پیشش گیر بود، ولی آینده ی خوبی نداشتیم.

روژان-خب چی شده بعد سه سال یادش افتادی؟

-بعد سه سال؟ من هیچ وقت فراموشش نکردم که یادش بی‌افتم. همه این روزها با یاد و عکساش سر کردم تا این که چند ماه قبل رفتم تو یه شرکت جدید.

یهو روژان وسط حرفم پرید.

روژان-نکنه...آره، خودشه...روشا. مهرداد خیلی اسمش رو میگه. روشا و ربکا، دوتا خواهرا.

-دقیقا. روشا همونه.

روژان-حالا باز هوایی شدی؟خب دیوونه چرا دست دست می‌کنی؟ همه از خداشونه یه زن پولدار بگیرند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من مشکلم همین پولشه.

روژان-بس که خلی. حالا تعریف کن ببینم.

-وقتی دیدمش تعجب کردم، اون هم همین طور ولی هیچ وقت نه اون چیزی جز همکار بود نه من. البته یکی دوبار صحبت کردیم ولی بعدش اصلا انگار نه انگار.

روژان-هنوز دوستت داره؟

دست بندم رو نشونش دادم.

-این کادوی تولدمه. روشا داده بود.

روژان-جدی؟واسه همینه این قدر دوستش داری؟

-آره، شبیه این رو من برای روشا خریده بودم. اون هم هنوز دستشه. هنوز آهنگی رو که با هم گوش می‌کردیم، گوش می‌کنه و جاهایی با هم رفتیم میره. هنوز افسرده است.

روژان-مثل تو، بسه دیگه. فهمیدم چه ماجرای عشقی دردناکی داشتید. حالا تصمیمت چیه؟

-باباش،مدیر شرکتمون دیشب فهمیده من همون پسرم.

روژان دهانش باز موند.

روژان-نه! اخراجی؟

خنده ام گرفت.

-بذار حرف بزنم.

روژان-خب بگو دیگه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ازم خواست بگم جریان چیه. براش گفتم چرا به هم زدیم. ازم خواست بیشتر فکر کنم. روشا می‌خواد از ایران بره. داره این جا اذیت میشه؛ دیدن من و این که به هم نمی‌رسیم و ... خلاصه اصرار داره بره. باباش برام تعریف کرد که خودش هم مثل من بی پول بوده و الان همه زندگیش مال مامان روشاست. گفت با این قضیه مشکل ندارند و این که من خود روشا رو می‌خوام براشون مهمه. گفت فکرام رو بکنم و اگه تصمیمم جدی بود، جلوی رفتن روشا رو بگیرم.

روژان-خب دیوونه تا کی می‌خوای مجرد باشی؟چرا با کسی که دوستش داری ازدواج نمی‌کنی؟ باباش هم که راضیه. تو هم دوستش داری، اون هم همین طور. دیگه چه مرگته؟پولش رو نمی‌خوای؟ من از خودگذشتگی می‌کنم همش رو ازتون می‌گیرم.

از حرف آخرش هر دو خندیدیم.

-مشکلات دیگه ای هم هست.

روژان-باز چیه؟

-روشا یه دورگه است.

روژان-یعنی چی؟

-باباش انگلیسیه، مامان ایرانی. تا دو ماه قبل از آشناییمون آکسفورد زندگی می‌کرده. اون جا بزرگ شده و درس خونده.

روژان-وای! زنداداشم خارجیه؟ ایول، یه سفر آکسفورد هم میریم.

از فکرش خنده ام گرفت.

-ما دو فرهنگ متفاوت داریم.

روژان-قرار نیست مثل هم باشید. تفاوت هاست که زندگی رو می‌سازه.

حرفش قشنگ بود و البته درست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-و یه مشکل دیگه.

روژان-وای! چه مشکلاتی هم هست!

داشت مسخره ام می‌کرد.

-روشا مامانش مسلمانه و باباش مسیحی.

روژان-وا! مگه میشه؟

-خب، آره. عقد دائم نمیشه، ولی صیغه که میشه.

روژان-صیغه ان؟

-صیغه نود و نه ساله.

روژان-چه ربطی به شما داره. این که مشکلی نیست.

-روشام مسیحیه.

روژان ساکت شد. یه کم فکر کرد.

روژان-نه، انگار مشکلات جدی ای هم وجود داره. مسلمان نمیشه؟

-من نمی‌تونم به خاطر ازدواج این رو ازش بخوام. دین چیزی نیست که به خاطر من تغییرش بده. باید خودش بخواد. شاید بعدا بتونم باهاش صحبت کنم دراین باره، اون هم به خاطر خودش. اگه بخواد، ولی اصرار و اجبار نه. اگه بخوام باهاش ازدواج کنم باید همین جوری بخوامش.

روژان-ولی مامان...

-آره. مامان.

هردو ساکت شدیم. یهو گفت:

روژان-عکسش رو ببینم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندیدم و گوشیم رو در آوردم. چند تا عکس بهش نشون دادم.

روژان-وای!چه نازه. شیطون چه سلیقه ای هم داری.

بازم لبخند زدم. از تعریفش ذوق کردم.

روژان-تصمیمت جدیه؟

-بدون روشا نمی‌تونم زندگی کنم. سه سال برای جدایی بسه. اون قدر اذیت شدم که مطمئنم فراموش نمی‌کنم. من با هرکسی که ازدواج کنم، همه چیزش رو با روشا مقایسه می‌کنم. هیچ کس مثل روشا نمیشه. روشا همه چیزش همونیه که من می‌خوام.

روژان-به جز دینش، به جز اوضاع مالیش.

سرم رو تکون دادم.

روژان-زندگی یه روز دو روز نیست، مشکلات زیاد داره. تو هم که هم مغروری، هم غیرتی. می‌تونی باهاش بسازی؟یه دختر مسیحی خارجی.

-روشا خیلی جاها به خاطر من به خواست من عمل می‌کرد. مثلا حجابش یا این که سعی می‌کرد هیچ وقت غرورم رو جریحه دار نکنه. در ضمن مامانش اون قدر معتقد هست که دخترایی تربیت کرده که بی بند و بار نیستند. روشا قبل از من هیچ وقت با کسی دوست نبوده، با وجود اینکه آکسفورد بزرگ شده.

روژان-داری ریسک بزرگی می‌کنی.

-زندگی با هرکی جز روشا هم برام ریسکه. من نمی‌تونم دوستش نداشته باشم. نمی‌تونم بهش فکر نکنم. این خ*ی*ا*ن*ت نیست؟

روژان-باید خیلی رو مخ مامان کار کنیم.

-می‌دونم تو می‌تونم، فقط این که زیاد وقت ندارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روژان-راضی که میشه، ولی سخت. من همه تلاشم رو می‌کنم.

-فردا؟

روژان-هولی. سه سال صبر کردی، یه روز رو صبر نداری؟

-نه.

ان قدر مظلوم گفتم، دل خودم هم برا خودم سوخت. گفت فردا صحبت می‌کنه و شب به خیر گفت و رفت. تا اذان صبح خوابم نبرد. بعد از نماز صبح تا هفت خوابیدم. دیرم شده بود. زود آماده شدم و شرکت رفتم. با یه ربع تاخیر رسیدم. تصمیمم جدی بود. من روشا رو می‌خواستم، به هر قیمتی. الان که فکر می‌کنم، نباید سه سال از عمرمون رو هدر می‌دادم ولی نه، ممکن بود اگه این سختی رو نمی‌کشیدیم، ارزش این عشق این قدر برامون زیاد نبود. تا ظهر شرکت بودم. روشا نیومده بود. ربکا هم چند باری پیشمون اومد و زود رفت.کلاس هم که نداشتم، ولی قرار بود برم دانشگاه، بچه ها تحقیقاشون رو بیارند و اگه سوال درسی داشتند بپرسند تا پنج دانشگاه بودم. برای دیدن روشا دل تو دلم نبود. رفتم کافه. سعید با دیدنم لبخند زد و گفت:

سعید-کجایی تو؟می‌دونی چندوقته نیومدی؟

-محل کارم عوض شده. سرم شلوغه.

سعید-موفق باشی. همون قهوه؟

-آره بی زحمت.

وقتی رفت، گوشیم رو برداشتم و تو تلگرام رفتم. طبق معمول آنلاین بود، همیشه آنلاین بود. هم روشا و هم ربکا. طبق عادتشون که تو کشور خودشون همیشه اینترنت داشتند.

براش یه متن سند کردم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

" دلم برا روزایی که نمی‌شناختمت تنگ شده!

روزایی که به هم می‌گفتیم شما!

روزایی ک دست هم رو نمی‌گرفتیم از خجالت!

روزایی ک اگه می‌خواستیم بغل هم بشینیم، یه وجب بینمون فاصله بود!

روزایی ک اسمه هم رو بی دلیل صدا می‌کردیم تا اون (جانم) رو بشنویم!

روزایی ک از یه ثانیه بعدمون خبر نداشتیم ولی برا چند ماه بعدمون حرف می‌زدیم!

روزایی ک از کجا تا کجا می‌رفتیم تا فقط چند دقیقه همو ر ببینیم!

روزایی ک هر روز از هم می‌پرسیدیم چه قدر دوستم داری؟ تنهام نمی‌ذاری؟

روزایی کهاسم هم دیگه رو و همه چی سیو می‌کردیم جز اسم خودمون!

روزایی ک و بارون منتظرت بودم!

روزایی کـه.

کاش هیچ وقتنمی‌شناختیم همو!

من که باختم! توهم باختی؟! کی برده پس؟

این دنیای نامرد"

منتظر موندم تا ببینه. دو دقیقه بعد تیک دریافت رو دیدم. پس حالا داشت می‌خوند. واقعا دل تنگش بودم، دل تنگ دستای گرمش. منتظر بودم جواب بده. پنج دقیقه گذشت. شد ده دقیقه، خبری نشد. نمی‌خواست جواب بده. نا امید شدم. گوشیم رو کنار گذاشتم و قهوه سرد شده ام رو خوردم. نیم ساعت بعد پول قهوه رو گذاشتم. بلند شدم که برم. کتم رو برداشتم و پوشیدم. صدای در اومد. توجهی نکردم. گوشیم رو گرفتم و چرخیدم که برم. با دوتا چشم آبی مواجه شدم که با دیدن من ماتش برد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هردو از دیدن هم متعجب بودیم. بازم روشا زودتر از بهت در اومد. سعیدم داشت مارو نگاه می‌کرد. اما روشا زود در رو باز کرد و بیرون رفت. دنبالش دویدم. به سمت ماشینش رفت. صداش زدم.

-روشا؟

ایستاد. جلو رفتم و یه قدمیش ایستادم.

-نمی‌دونستم این متن تو رو هم یاد این جا می‌اندازه و می‌کشونتت این جا.

حرفی نزد. ریموت ماشین رو زد. جلو رفتم و دستم رو روی در گذاشتم تا بازش نکنه.

-ازم فرار می‌کنی؟

روشا-مگه خواسته ی تو همین نیست؟ ندیدن من.

-نه روشا، نه.

با غم نگاهم کرد. انگار می‌خواست بگه پس چرا؟

-قدم بزنیم؟

همون جور نگاهم کرد. براش عجیب بود. حق داشت؛ یهو کاملا عوض شده بودم.

-بریم؟

فقط ریموت ماشین رو زد. فهمیدم میاد. راه افتادم، اون هم راه افتاد. با فاصله ی کمی از هم راه رفتیم. همون راهی که سه سال قبل با هم طی می‌کردیم. هردو تو فکر بودیم، تو خاطرات. دونه های برف شروع به باریدن کرد.

روشا-کریسمس نزدیکه. کاش تا کریسمس آکسفورد باشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دلم از حرفش گرفت. وای رفتن داشت.حالا هردومون هوایی شده بودیم. من هوای روشا رو داشتم و روشا هوای رفتن. به پارک رسیدیم. هر دو داخل رفتیم. برف زیادتر شد.

-برگردیم؟سرما می‌خوری.

اعتنایی نکرد و به راه رفتن ادامه داد. به همون نیمکتی که همیشه روش می‌نشستیم، رسیدیم. توقف کرد و نگاهش کرد. دوباره راه افتاد. باید از یه جا شروع می‌کردم.

-روشا؟

جوابی نداد.

-روشا جان؟

روشا-می‌خوای باز هواییم کنی؟به نظرت بسم نیست؟ به خاطر یه پنهان کاری به اندازه کافی تنبیه نشدم؟ کم تاوان دادم؟ تاوان یه عشق اشتباه رو؟

ایستاد و به سمتم چرخید. تو چشمام خیره شد.

روشا-سه سال کافی نیست سیروان؟همه اون دو سال و نیم یه طرف، این چند ماه یه طرف. دیدنت و نداشتنت برام بس نیست؟چرا باز داری دلگرمم می‌کنی؟چرا؟

-روشا من رو می‌بخشی؟

روشا-ببخشم؟چی رو؟عشقت رو؟خاطراتت رو؟خوبی هات رو؟ اونی که باید ببخشه تویی. من هردومون رو درگیر کردم. من باعثش بودم. من زندگیت رو از روالی که دوست داشتی، خارج کردم. تو من رو ببخش سیروان.

فدای سیروان گفتنش! وقتی با بغض اسمم رو می‌گفت، دیوونه می‌شدم.

-روشا من اشتباه کردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-هر دو اشتباه کردیم.

بعد سمت در پارک راه افتاد. داشت بر می‌گشت. دنبالش رفتم. باید فکر می‌کردم چطور شروع کنم. نزدیک ماشینش رسیدیم. اون قدر تو فکر بودم که نفهمیدم. کنارش ایستادم.

-روشا من زیادی سخت گرفتم.

روشا-سیروان من دیگه مطمئن شدم بابا راضی به رفتنم شده. این مدت هم زیاد نمیام شرکت. درکت می‌کنم. فقط یه کم تحمل کن. بعد دیگه من رو نمی‌بینی و عذاب وجدانی نمی‌مونه. راحت فراموش می‌کنی.

-من نمی‌خوام فراموش کنم روشا. من دوستت دارم.

ساکت شد. فقط نگاهم کرد. بعد یواش یواش لبخند تلخی رو لباش نشست.

روشا-این حرفات چه معنی میده سیروان؟یه بازی جدیده؟

-تو چی فکر می‌کنی؟

یهو عصبی شد و بلند گفت:

روشا-نمی‌خوام فکر کنم. تو بگو.

چند نفری که تو خیابون بودند و نگاهمون کردند. عصبی شده بود.

-بشین تو ماشین بگم برات.

در رو براش باز کردم. نشست. منم رفتم و کنارش نشستم.

روشا-می‌شنوم.

-نرو روشا، بمون.

روشا-سیروان حرفات گیجم می‌کنه. درست منظورت رو بگو.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صداش بلند و عصبی بود.

-دوستت دارم. بدون تو نمی‌تونم. می‌خوام باهام بمونی. بیا از اول شروع کنیم.

اون قدر سریع گفتم که هنوز هنگ بود. یهو صورتم سوخت. به خودم اومدم و فهمیدم جای دستای روشا رو صورتم می‌سوزه. درد داشت، نه فقط صورتم، قلبم هم درد داشت ددستم رو روی صورتم گذاشتم. روشا با ناباوری نگاهم می‌کرد و اشکاش بی هیچ اختیاری می‌ریخت.

-انتظار این جواب رو نداشتم.

حق داشت. خیلی اذیت شده بود. بازم جیغ کشید و گفت:

روشا-تو با خودت چی فکر کردی؟ که روشا احمقه؟حالا که با دلم کنار اومدم، حالا که دارم میرم، اومدی باز پای دلم رو سست کنی؟ اومدی چند روزی دلم رو خوش کنی و باز بری؟ کم بود؟ این همه غصه کم بود برام؟ من دیگه این بار تحملش رو ندارم. این بار دق می‌کنم. من همون روشام؛ همون دختر پولداری که به خاطر دوست داشتنت بهت نگفت پولداره.

بعد به هق هق افتاد. سرش رو روی فرمون گذاشت. با همون گریه گفت:

روشا-دلت برام سوخته؟اون قدر بدبخت شدم؟اون قدر حالم زاره؟

-نه روشا. دلم برای خودم می‌سوزه. من نیازمند ترحمم. من نیازمند عشق و علاقه اتم.

روشا-تا حالا کجا بودی؟ باید سه سال می‌گذشت؟ باید سه سال عذاب می‌کشیدم که بفهمی دوستم داری؟که نیازمند عشق منی؟

با چشمای خیسش نگاهم کرد.

روشا-برو.

-چی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-برو پایین. از این جا برو. این جا احساساتت رو تحریک کرده. هجوم خاطراتت باعث شده عقلت درست کار نکنه. برو و بیشتر از این دلم رو الکی خوش نکن.

-ولی الکی نیست.

روشا-الان دیگه نمی‌فهمم چی میگی. فقط برو.

پیاده شدم. روشا روشن کرد و با سرعت ازم دور شد. خیابونا داشت سفید می‌شد. سمت ماشینم رفتم و به طرف خونه حرکت کردم.خیلی دمغ بودم. وارد خونه که شدم، سلام کردم. مامان جواب نداد ولی روژان جواب داد. بی حوصله سمت اتاقم رفتم.

مامان-واستا ببینم، روژان چی میگه؟

وای! الان؟آخه الان وقت این حرفا بود؟ به روژان نگاه کردم. روژان آروم به مامان گفت:

روژان-مامان؟ما دو ساعته حرف می‌زنیم. الان وقتش نیست.

مامان-اتفاقا الان وقتشه. من باید بدونم این پسر چشه.

برگشتم و با التماس نگاهش کردم.

-مامان باشه برای بعد.

مامان عصبانی بود.

مامان-همین که ولت کردم و گذاشتم راحت باشی، داری خودت رو بدبخت می‌کنی. بیا بشین.

حرفش قاطع بود. رفتم و نشستم.

مامان-روژان راست میگه؟

به روژان خیره شدم. با چشم و ابرو بهم فهموند همه چی رو گفته.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آره.

مامان-سه ساله شدی مثل یه ماشین متحرک، تراکتور. فقط کار می‌کنی. نه امیدی، نه زندگی ای. همه اش به خاطر عشق یه دختر. حالا باز دوروز دیدیش هوایی شدی. می‌خوای خودت رو بدبخت کنی، من نمی‌ذارم. همه ی اختلافاتتون به کنار، چطور می‌خوای بایه مسیحی ازدواج کنی؟

-مامان شما مرجع تقلیدین؟ مرجع تقلید من این اجازه رو داده.

مامان-آره داده ولی نه دائم، موقت. مگه دیوونه ای؟ رین دختر یه عمر خارج بوده. بی وفایی اونا رو دیده. دو روز دیگه ولت می‌کنه میره. موقتم باشه که هیچی!

-مامان شما بدبینی. این طوری که میگی نیست.

مامان-این همه دختر خوشگل و با دین و ایمون اطرافت هست.اپ لصلا همین مهیا دختر خانم سماواتی، همسایه مون مگه چشه؟ محجبه، چادری، تازه داره پزشکی هم می‌خونه.

-مامان دل من که از این حرفا حالیش نیست.

مامان-دل تو غلط کرده، حالیش می‌کنم. شده با زبون خوش نشه، با کتک.

این حرف رو با عصبانیت تموم زد. با تعجب نگاهش کردم. یهو صدای خنده ی روژان بلند شد. مامان با خشم نگاهش کرد. روژان به من اشاره کرد برم. منم با اجازه ای گفتم و رفتم. این رو دیگه کجای دلم بذارم؟ بیست و هفت سالمه، عاشق شدم. عشقم که اون جوری جواب عشقم رو داد و تو صورتم زد، مامانم هم تهدیدم می‌کنه با کتک از عشق منصرفم می‌کنه. خدا زنا رو چرا این طوری آفریدی؟ وقتی ازشون دوری، عاشقتن و افسرده میشن. ابراز علاقه کنی می‌زنن و جیغ و داد می‌کنند. ازدواج نکنی، هر روز یا یکی رو معرفی می‌کنن یا میگن خودت یکی رو بگو. وقتی عاشق می شم، با کتک می‌خوان عشق رو از دلم بیرون کنند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روی تختم دراز کشیدم. تو تلگرام رفتم. روشا خبریش نبود.

"حالت خوبه؟رسیدی خونه؟"

جوابی نداد. خونده بودش ولی جواب نداد.

"این که خوندیش یعنی سالم رسیدی. روشا به حرفام فکر کن. من نه احساساتی شدم نه می‌خوام بازیت بدم. پای عشقت وایسادم. جلو همه دنیا هم می‌ایستم، فقط بازم بهم لطف کن و قبولم کن. فقط یه فرصت می‌خوام ازت. به خاطر عشق پاکمون بهم این فرصت رو بده. بذار مطمئن بشم تو همه این اتفاقا تو هم مثل من عاشق بودی."

جواب نداد. آهنگی گذاشتم و تو تاریکی دراز کشیدم. کسی برای شام صدام نکرد. البته اشتها هم نداشتم. تا نیمه شب بیدار بودم. ساعت سه بود که گوشیم صدا داد. نگاهش کردم، وشا بود. پیامش روباز کردم.

"می‌دونی که دلم باهاته. هرچی بگی، نمی‌تونم نه بگم."

خوشحال شدم. گرچه سخت بود ولی اولین مانع رو رد کردم. روشا قبول کرد.

"قربون تو و دلت برم. بخواب گلم. فردا باهات کلی کار دارم."

روشا شب به خیری گفت و دیگه جواب نداد. از ذوق به زور خوابیدم. صبح، مامان باهام سر سنگین بود. حسابی تیپ زدم و رفتم. یه جین آبی روشن با یه تی شرت آستین بلند آبی تیره با یه کت اسپرت سفید پوشیدم. خداحافظی کردم و شرکت رفتم. دل تو دلم نبود که روشا بیاد. یه شاخه گل هم خریده بودم و تو جیبم جاسازی کرده بودم. به منشی سفارش کردم روشا اومد، خبرم کنه. ساعت نه بود که منشی بهم اشاره کرد برم. ازش تشکر کردم و داخل رفتم. سلام کردم. با لبخند قشنگی جواب داد. جلو رفتم. گل رو از جیبم در آوردم و بهش دادم.

-تقدیم به عشقم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندید و گل رو گفت. همون موقع در باز شد و ربکا اومد تو. با دیدن این صحنه ابروهاش بالا پرید. به من و دست دراز شدم نگاه کرد، بعد به دست روشا و صورت خندونش.

ربکا-اوه مای گاد! چشمام چی می‌بینه؟

بعد جلوتر اومد. من که خم شده بود تا از روی میز گل رو به روشا بدم، صاف ایستادم.

روشا-بلد نیستی در بزنی؟

ربکا-اتاق خودم در بزنم؟ زبون باز کردی.

باز به من نگاهی کرد و گفت:

-این پسر مال من بود. چطور تونستی بدزدیش؟

روشا بلند خندید. منم خندم گرفت.

روشا-مال تو؟کجاش نوشته؟

ربکا-خودم اول کشفش کردم.

روشا-منظورت بیشتر از سه سال و نیمه؟

ربکا ساکت شد و فکر کرد. یهو چشماش گشاد شد.

ربکا-سیروان؟این همونه؟آره اسمش که همین بود.

روشا خندید. ربکا دوباره نگاهم کرد.

ربکا-فکر کردم فقط تشابه اسمیه. اصلا اسمت رو فراموش کرده بودم. چطور نفهمیدم؟

بعد نشست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-من اصلا نفهمیدم چی شد دوست شدید، چی شد عاشق شدید، چرا به هم زدید. حالا باز یه چیز جدید به نفهمیدنام اضافه شد. چی شد باز دارید لاو می‌ترکونید؟

روشا-تو فعلا دنبال نفهمی های قبلیت باش تا به این جا برسی.

ربکا-ولی روشا خاک تو سرت کنم. چطور تونستی این هلو رو از دست بدی؟

از حرفش خنده ام گرفت.

روشا-چشات رو درویش کن. این هلو صاحب داره.

از حرفش دلم ضعف رفت. با عشق نگاهش کردم.

ربکا-جمع کنید بابا. این جا خانواده نشسته. بچه زیر هجده داریم.

روشا-منظورت که خودت نیستی؟

ربکا-مگه من چمه؟حتی یه بار هم سابقه دوستی تو کارنامم نیست.

ساکت شد ولی باز به روشا نگاه کرد و گفت:

ربکا-عرضه نداشتی ازش حامله شی بهش بچسبی؟

روشا قرمز شد، منم همین طور. ربکا زیادی اپن شوخی می‌کرد.

روشا-ربکا ساکت شو!

ربکا-وای! نگو اصلا رابطه ای هم نداشتید. خدایا اینا دیگه کین.

بعدم بلند شد و سمت در رفت.

ربکا-من میرم. به کارای خاک بر سری تون برسید هی روشای بی عرضه، هر کار دفعه قبل نکردی این دفعه انجام بده. این دفعه از دستت در بره، خودم برش می‌دارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد خندید و بیرون رفت. من و روشا هم هنوز خجالت زده به هم نگاه نمی‌کردیم.
روشا زیر لب گفت:

روشا-این ربکا یه ذره حیا تو وجودش نیست.

بهش نگاه کردم. چه قدر دلم براش تنگ بود. اگه می‌رفت، دق می‌کردم. اون هم فقط نگاهم می‌کرد. کنارش رفتم و به میز تکیه دادم. دستش که روی میز بود رو گرفتم. قلبم باز دیوونه بازیش رو شروع کرد.

-روشا جان خیلی دل تنگت بودم.

روشا-منم همین طور.

-دلم نمیره به کار. دوست دارم همین جا کنار تو باشم.

روشا-خب بمون.

-کارم چی؟

روشا-امروز پنج شنبه است. فقط چند ساعته.

-وقتی می‌دونم تو این جایی، سخته.

روشا خندید و گفت:

روشا-تو الان چهار ماهه این جا کار می‌کنی. تازه یادت افتاد من این جام دلت به کار نمیره؟

-امروز به همه روزا فرق داره، با همه این چهار ماه. با همه این سه سال. با همه روزهای سختمون.

صدای در زدن اومد.سریع دستش رو ول کردم و صاف ایستادم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منشی بود.نگاه خاصی بهمون کرد. متوجه شدم که زیادی نزدیک روشا ایستاده بودم، ولی ضایع بود اگه الان دور می‌شدم.

منشی-روشا خانوم آقای کیج کارتون داره.

روشا-باشه، الان میام.

منشی رفت.

-من میرم سر کارم، ولی سه ساعت دیگه می‌بینمت.

سمت در رفتم که صدام زد:

روشا-ناهار کجا بریم؟

-هر جا تو دوست داری.

لبخند قشنگی زد. من هم لبخند رو لبام نشست.با لبخند بیرون رفتم. منشی نگاهم کرد. می‌دونم این لبخند رو لبم خیلی ضایع بود، ولی نمی‌شد جمعش کنم. انون قدر اخم کرده بودم و غصه خورده بودم که حالا از خوشی داشتم بال در می‌آوردم. رفتم و پشت میزم نشستم. خیلی تلاش می‌کردم به کارم فکر کنم، ولی موفق نبودم. چند بار اشتباه کردم. ربکا رو دیدم که به سمتم می‌اومد. مهرداد به هوا پرید و باهاش سلام کرد. ربکا جوابش رو داد. و بعد سمت میز من اومد. مهرداد تو پوزش خورد. نشست و خودش رو مشغول کار نشون داد. ربکا بهم نزدیک شد و آروم گفت:

ربکا-موفق بودین؟

-برای چی؟

ربکا-واسه اون موضوع که تو اتاق بهتون گفتم.

باز خجالت زده شدم. ربکا خندید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-شوخی کردم. خوشحالم که روشا بالاخره خوشحاله. از صبح لبخند از لبش دور نشده، گرچه امروز حواسش زیادی پرته ولی وقتی بابا بهش پیشنهاد داد که اگه بخواد می‌تونه کاراش رو فراهم کنه که بره، سریع مخالفت کرد. بابا هم از این کارش خنده اش گرفته بود. وقتی رفت بیرون، بابا گفت سیروان تصمیمش رو گرفت. مگه بابا هم خبر داره؟

سرم رو تکون دادم و گفتم:

-آره. اول آقای کیج بهم اجازه این کار رو دادند.

ربکا-باید از همه چی با خبر بشم. برم پیش روشا.

برگشت بره ولی یهو چیزی یادش اومد.

ربکا-راستی سیروان، بابا کارت داره.

بعد هم رفت. مهرداد به سمتم خم شد :

مهرداد-خوب باهات گرم گرفته ها. توهم انگار خیلی خوشت اومده.

با این که لحنش شوخ بود ولی ناراحتی رو تو چشماش دیدم. می‌خواست علاقه رو پشت شوخی ها و خنده هاش پنهان کنه. از کی مهرداد عاشق شده بود؟چرا حدس نزده بودم؟ خیلی وقته سر به راه شده. نیلی وقته از بیرون رفتناش خبری نیست. خیلی وقته گوشیش مدام زنگ نمی‌خوره.

-چرا بدم بیاد؟ دختر به این خوشگلی، پولداری...بهم توجه می‌کنه. دیگه چی می‌خوام.

یه کم با تعجب نگاهم کرد. خواست ببینه جدی ام یا نه. با این که لبخند رو لبم بود، ولی جدی گفته بودم. هیچی نگفت و مشغول کارش شد. بذار یه کم حرص بخوره. عاشقی که الکی نیست. بلند شدم و سمت اتاق آقای کیج رفتم. منشی بهش اطلاع داد و در زدم و رفتم داخل.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سلام.

از جاش بلند و با خنده به سمتم اومد.

ویلیام-سلام پسرم. بیا بشین.

هر دو روی مبل ها نشستیم.

ویلیام-امروز به روشا اجازه رفتن دادم، قبول نکرد.

سرم رو پایین انداختم. خجالت کشیدم. به هر حال بابای روشا بود و من به دخترش ابراز علاقه کرده بودم و اون هم ازین ماجرا با خبر بود.

ویلیام-ممنونم که دخترم رو کنارم نگه داشتی.

-آقای کیج، من...راستش...

ویلیام-راحت حرفت رو بزن. من رو مثل دوست خودت بدون.

-من بعد از ای نکه شما اجازه دادین، دیگه نتونستم بیشتر از این خوددار باشم. با روشا دیشب صحبت کردم و ازش خواستم بهم یه فرصت دیگه بده.

ویلیام-و روشا هم قبول کرده. من بهت اعتماد دارم سیروان. تو رو مثل پسر خودم می‌دونم. مطمئنم خوشبختش می‌کنی.

-همه تلاشم رو می‌کنم.قول میدم کوتاهی نکنم.

ویلیام-خانواده ات چی؟

-خب راستش باهاشون صحبت کردم. منتهی...مامانم...

ویلیام-درک می‌کنم. کنار اومدن با این موضوع نباید براشون راحت باشه. به نظرت راضی میشه یه روز؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-همه تلاشم رو می‌کنم که راضی بشه. می‌دونم که میشه. همیشه وقتی مخالفه، اولش سخت جبهه می‌گیره، ولی کم کم راضی میشه.

ویلیام-و اگه راضی نشه؟

-ترجیح میدم به این احتمال فکر نکنم؛ چون حتی اگه چند سال هم طول بکشه، تلاشم رو می‌کنم تا رضایتش رو جلب کنم.

ویلیام-این حرفت برام خیلی با ارزشه. این که برات رضایت مامانت مهمه.

-اون سال هاست زندگیش رو برای من و خواهرم گذاشته. حقش نیست به خاطر یه عشق جدید ازش دل بکنم و تو روش بایستم.

ویلیام-کار درست همینه. جوونی که مادری که این همه سال براش زحمت کشیده رو به خاطر یه عشق جدید رها کنه، دو روز بعد به خاطر ه*و*س هم عشقش رو رها می‌کنه. هرچی بیشتر می‌شناسمت، بیشتر از انتخاب روشا خوشحال میشم.

-ممنونم. آقای کیج می‌خواستم ازتون اجازه بگیرم که...این مدت تا بتونم بیام خواستگاری، با روشا باشیم تا بیش تر هم رو بشناسیم. خب، من قبلا روشا رو اون چیزی که خودم دوست داشتم می‌دیدم. حالا می‌خوام اونی که هست ببینم. البته من هم تو این مدت تغییر کردم.

ویلیام-روشا دختر عاقلیه. تو هم ثابت کردی که که مورد اعتمادی. ون با این موضوع مشکلی ندارم. می‌دونی که، فرهنگ من و دینم با تو تفاوت داره. خیلی چیزا رو ایراد نمی‌دونم، ولی این نم دلیل نمیشه حواسم نباشه دخترم با کی میره بیرون. همون سه سال قبل هم دربارت تحقیق کرده بودم. حتی آدرس محل کار و زندگیت رو هم بلد بودم، فقط فراموش کرده بودم. دخترم رو بهت می‌سپارم. خوب ازش مراقبت کن.

-بهتون قول میدم مراقبش باشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد از کمی صحبت، سر کارم رفتم. خوشحال بودم و امروز حس کار نداشتم. ساعت یازده بود. بی صبرانه منتظر پایان کار بودم و بی کار به دکستاپ خیره بودم و کار نمی‌کردم. می‌دونستم مهرداد مدام نگاهم می‌کنه. شاید فکرای دیگه ای کرده بود. بالاخره ده دقیقه به دوازده شد. وسایلم رو جمع کردم و بلند شدم که پیش روشا برم.

-من رفتم مهرداد، خداحافظ.

با تعجب نگاهم کرد:

مهرداد-الان؟هنوز دوازده نشده.

فقط لبخندی زدم و رفتم. به منشی گفتم:

-هستن؟

منشی-بله. اطلاع بدم؟

-نیاز نیست.اطلاع دارن.

در زدم. روشا بفرمایید گفت. در رو باز کردم و داخل رفتم.تنها بود و پشت میزش بود.

-سلام عرض شد خانومی.

روشا-سلام. خسته نباشی.

-در واقع امروز اصلا نتونستم کار کنم که خسته بشم. همش اشتباه می‌شد. گذاشتم شب انجامش بدم.

روشا خندید و گفت:

روشا-من هم نتونستم کاری کنم.

-پس پاشو بریم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا بلند شد. پالتوش رو برداشت و پوشید. گوشی و کیفش رو برداشت و گفت:

روشا-بریم.

در رو براش باز کردم، بیرون رفتیم. از منشی خداحافظی کردیم. هنوز هم با تعجب نگاهمون می‌کرد.خواستیم از در بریم بیرون که صدای ربکا اومد:

ربکا-به به! تنهایی جایی تشریف می‌برید؟

هر دو برگشتیم. ربکا بود و مهرداد هم کنارش بود. البته لبخند رو لب مهرداد رو من می‌دونستم مال چیه. این وسط خانوم موحدی هم متعجب نگاهمون می‌کرد.

روشا-بهت که گفته بودم. ناهار میریم بیرون.

ربکا-خب ما هم می‌خوایم ناهار بخوریم. باهم بریم دیگه. خوش می‌گذره چهار تایی.

لبخند موذی رو لبش می‌گفت قصد اذیت کردن داره.

روشا-خب...ربکا تو که می‌دونی...

ربکا-آره عزیزم. می‌دونم خیلی خوشحال میشی. من برم وسایلم رو بردارم بیام. الان میام.

و سمت اتاق رفت. مهرداد هم با خنده نگاهمون می‌کرد. نزدیکم اومد و آروم گفت:

مهرداد-تنها خور شدی نامرد.

-قضیه اش طولانیه.

با تعجب روشا رو نگاه کرد و گفت:

-تو و روشا؟ باور نکردنیه!

روشا هم شنیده بود. لبخندی زد. ربکا زود اومد و با هم پایین رفتیم. تو پارکینگ ربکا گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-با ماشین کی بریم؟سیروان؟

-با ماشین من.

ربکا و مهرداد خندیدند.

مهرداد-نه دیگه، زحمتت میشه. این دفعه رو به نفع تو کنار می‌کشیم. گرچه حقته درست و حسابی تنبیه بشی تا چیزی رو از من مخفی نکنی. من و ربکا با ماشین من میایم. نظرت چیه ربکا؟

ربکا-باشه، تنبیه روشا هم باشه واسه بعد.

رفتند و سوار ماشین مهرداد شدند. در رو برای روشا باز کردم، نشست. من هم نشستم و حرکت کردم. مهرداد جلوی ما بود و اشاره کرد دنبالش بریم.

روشا-ربکا وقتی فهمید موضوع چیه، گفت حالم رو می‌گیره. فکر کنم واسه همین می‌خواد اذیتمون کنه.

-اذیت؟ شوخیه.

روشا-می‌دونست چه قدر دوست دارم باهات تنها باشم.

-وقت اون هم میرسه، ولی وای به حالمونه. حالا که مهرداد و ربکا با هم هم دست شدن، کلی اذیتمون می‌کنند.

روشا خندید.

-قربون خنده هات برم. می‌دونی چه قدر دل تنگش بودم؟روشا؟

روشا منتظر نگهام کرد.

-روشا؟

روشا-بله؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-روشا؟

روشا لبخند زد. انگار یادش اومد .قبلا هم همین طور صداش می‌کردم.

روشا-جونم؟

-آهان حالا شد. روشا من رو می‌بخشی؟

روشا به بیرون نگاه کرد. نفس عمیقی کشید.

روشا-برات خیلی سخت گذشت؟

-خیلی، مثل شکنجه بود. اصلا اون سیروان قبل نبودم. شاید باورت نشه یه جورایی فقط منتظر تموم شدن این زندگیم بودم. فقط می‌گذروندم تا تموم بشه. هیچی از زندگی نمی‌خواستم. همه چی برام بی رنگ و بی معنی بود.

روشا-ازم متنفر شدی؟ به خاطر این که به این جا رسیدیم؟

-هیچ وقت. وقتی فکر می‌کردم، به تو هم حق می‌دادم. این که اولش چرا نگفتی، این که من هم اونی که خودم دوست داشتم دیدمت. این که چرا بعدش نتونستی بگی. همه رو می‌فهمیدم. بهت حق می‌دادم. این که مطمئن می‌شدم به خاطر عشق به من این کار رو کردی هم عذابم می‌داد. اگه عشقمون یه طرفه بود و تو دوس تم نداشتی، شاید کمتر اذیت می‌شدم و سعی می‌کردم فراموشت کنم، ولی تو هم دوستم داشتی. اندازه ی من اذیت می‌شدی. نمی‌تونستم و نمی‌خواستم جز تو به کسی فکر کنم. با این حال، فکر می‌کردم امکان ازدواجمون هم وجود نداره.

مهرداد جایی پارک کرد. اطراف رو نگاه کردم. متوجه شدم اومده نایب وزرا. جای شیک و گرونی بود. قبلا توانایی رو نداشتم روشا رو بیارم.

-جوابم رو ندادی.

روشا-جوابت مشخصه، ولی بذار وقتی تنها شدیم برات بگم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه عزیزم.

عاشق لحن صداش بودم. لطافت صداش دلم رو می‌لرزوند. پیاده شدیم. ربکا و مهرداد به سمتمون اومدند.

مهرداد-خب آقا سیروان فکر کردی عاشقی به همین راحتیاست؟ فعلا باید ناهار مهمونمون کنی.

-چشم. من در خدمتم.

مهرداد با شوخی گفت:

مهرداد-خاک تو سرت! چه زود گوشات مخملی شد. تا حالا این قدر مطیع ندیده بودمت.

ربکا و روشا هم خندیدند و من از خنده های روشا دلم ضعف رفت. واسه مهرداد هم خط و نشون کشیدم. من و روشا جلو راه افتادیم و اونا هم پشت سرمون راه افتادند. روشا دستش رو دور بازم حلقه کرد. عاشقانه نگاهش کردم.

روشا-سیروان این بار اگه قرار باشه نباشی من می‌میرم. برام مهم نیست دیگه تو این مورد چه نظری داری. تموم مدتی که نبودی، هر بار یه دختر و پسر رو دیدم که این جوری به هم نزدیکن، حسرت خوردم کاش حداقل یه بار این کار رو کرده بودم یا یه بار طعم آغوشت رو چشیده بودم.

-دیگه تا خدا نخواد جدایی در کار نیست گلم.

صدای ربکا رو شنیدم که از وسطمون سرش رو آورده بود جلو و آروم گفت:

ربکا-روشا جون گفتم بی عرضه نباش ولی دیگه تا آخر هفته خاله م نکنیا! من هنوز آمادگیش رو ندارم. یه چیزایی هم بذارید واسه عروسیتون.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد هم خندید و رفت. من و روشا هم که طبق معمول شرم زده شدیم و حتی به هم نگاه نکردیم. وقتی خواستیم وارد بشیم، مهرداد با دیدنمون گفت:

مهرداد-شیطون باز چی گفتی اینا مثل لبو شدن؟

ربکا موذی خندید و گفت:

ربکا-یه راهنمایی کوچولو بود.

باز خودش خندید و من سرم رو پایین انداختم. ربکا زیادی راحت بود. واسه منی که تو یه خانواده خیلی سنتی بزرگ شده بودم، سخت بود خجالت نکشم. پشت یه میز چهار نفری نشستیم. یکی برای گرفتن سفارش اومد.

مهرداد-من که چلو کباب می‌خوام. این جا کباباش منحصر به فرده.

ربکا-من هم همین رو می‌خوام. ببینیم انتخاب مهرداد چطوره.

به روشا نگاه کردم. می‌دونستم اون چی دوست داره. با چشم موافقت کرد.

-دوتا هم برای ما کباب برگ بیارید.

وقتی رفت، مهرداد گفت:

مهرداد-ایول تله پاتی. ربکا خانوم در محضر اساتید بزرگ عشق هستیم. خوب فیض ببرید که دیگه ممکنه تو محفلشون راهمون ندن. می‌تونید نوت برداری هم کنید.

بعد به من گفت:

مهرداد-استاد فیلم و ضبط صدا موردی نداره؟

خودش و ربکا هم ریز می خندیدند، ولی من و روشا فقط لبخند می‌زدیم. با این که تنهایی با روشا رو می‌خواستم، ولی از تک تک ثانیه هام لذت می‌بردم. از شوخی های

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا و مهرداد، از با هم بودنمون. برام فقط یه چیز مهم بود؛ این که روشا کنارمه و از زیر میز دستش تو دستمه.

روشا-من میرم دستم رو بشورم.

-همراهت میام.

هردو بلند شدیم بریم که مهرداد آروم گفت:

مهرداد-اون پشت مشتا خیلی امنیت نداره. رفت و آمد زیاده. مواظب باشید!

این خوشمزگی هاش تمومی نداشت. با روشا سمت سرویسا رفتیم. روشا رفت زنانه و من قسمت آقایون رفتم. بعد از شستن دستامون سر میز برگشتیم.

ربکا-واو! چه زود اومدید.

روشا-مگه دست شستن چی کار داره؟

ربکا-جدی رفتین فقط دستاتون رو بشورید؟ این مهرداد ذلیل شده پس چی میگه؟

با تعجب نگاهش کردم و دیدم می‌خنده. ربکا مشتی به بازوش زد.

ربکا-که اون پشت اتاق کرایه ای دارند آره؟

به مهرداد نگاه کردم. خنده ام گرفت. ربکا رو هم سرکار گذاشته بود. هر چهار نفرمون بلند خندیدیم. بعد هم ربکا و مهرداد رفتن دستاشون رو شستند و اومدند. یه کم صحبت کردیم که غذا رو آوردند. واقعا که عطر غذا اشتها برانگیز بود و حضور روشا کنارم و شادیم از بودنش اشتهام رو تقویت می‌کرد. ظرف روشا رو گرفتم و جلوش گذاشتم. قاشق و چنگالش رو هم دادم.

مهرداد-بابا سیروان غذای منم می‌ذاری دهنم؟

-نه بابا جون! تو دیگه بزرگ شدی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خلاصه که غذا رو با شوخی های ربکا و مهرداد نوش جان کردیم. بعد از غذا هم دسر آوردند و در آخر نم یه صورت حساب تپل که از حساب من کم شد. وقتی بیرون رفتیم، جلوی ماشینا ایستادیم ربکا گفت:

-خب حالا کجا بریم؟

من و روشا چیزی نگفتیم. خب دلمون می خواست تنها باشیم. بعد از سه سال خیلی حرفا داشتیم. یهو ربکا و مهرداد خندیدند.

مهرداد-ربکا گ*ن*ا*ه دارند. نگاه کن چطور مثل گربه شرک مظلوم شدند.

ربکا-شوخی کردم. واسه امروز دیگه کافیه. تا دیداری مجدد همتون رو به خدای بزرگ می‌سپارم. بای.

بعد هم با مهرداد سمت ماشینش رفتند. ربکا برگشت و سوئیچی که تو دستش بود رو نشون روشا داد:

ربکا-روشا من سوئیچت رو گرفتم. با ماشینت میرم خونه. تو هم خودت بیا. ژادت که نرفته صبح من رو آوردی.

روشا سری تکون داد. دستی تکون دادند و رفتند. ما هم سوار ماشین شدیم.

روشا-یه لحظه ترسیدم. گفتم اینا تا شب ولمون نمی‌کنند آخر هم میان کنارمون می‌خوابن یه وقت تلفنی هم با هم حرف نزنیم.

هر دو خندیدیم. حرکت کردم که روشا باز گفت:

روشا-سیروان دوست دارم قدم بزنم.

-باشه عزیزم.

رفتم پارک جمشیدیه. قبلا با هم اومده بودیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-سیروان باورت میشه چند بار بعد اومدم این جا و تجدید خاطره کردم و هربار دوست داشتم که تمام فصول سال رو با هم این جا اومده بودیم، نه فقط تابستون.

-خب این هم از زمستونش.

پیاده شدیم و باز روشا دستش رو دور بازوم حلقه کرد. با دست دیگه ام دستش رو که دور بازوم بود، لمس و نوازش کردم. یه کم تو سکوت راه رفتیم. هر دو نیاز داشتیم. می‌خواستیم باور کنیم که حالا کنار همیم.

روشا-سیروان من خواب نیستم؟

-نه عزیزم، بیداری.

روشا-می‌دونی چند بار تو خواب دیدم که برگشتی پیشم؟ می‌ترسم باز یهو چشم باز کنم و ببینم نیستی، ببینم همش رویا بوده.

-من باعث این ترست شدم. قول میدم دیگه نذارم بترسی از نبودم. هیچ وقت تنهات نمی‌ذارم.

روشا-می‌دونی، مردا با خیلی مسائل راحت تر کنار میان. اصلا اینطوری آفریده شدند. به خصوص تو مسائل عاطفی. مرد با سخت و مقاوم بودنش مرده و زن هم با لطافتاش و عواطفش.

وقتی تو این همه از سختی های این یه سال میگی، من چی بگم؟ گفته بودم قبلا، اوایل که اومدم ایران دچار افسردگی شدم. اصلا با محیط قبلی زندگیم قابل مقایسه نبود. همه دوستام

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رو از دست داده بودم. حتی با این حجابم مشکل داشتم. چطور بعد از بیست و دو سال اون جور زندگی کردن، می‌تونستم عوض بشم؟ تا این که با تو آشنا شدم. همه احساساتم با تو شکل گرفت.

کم کم عاشق ایران شدم؛ چون تو بودی. خوشحال و سرحال شدم؛ چون تو رو داشتم. اون قدر که خانواده ام هم فهمیده بودن چه قدر عوض شدم. بابا که همون اول می‌دونست با کسی دوست شدم.

ازش خواسته بودم درباره ات تحقیق کنه. موقع ورودمون به ایران، ازمون خواست این جا به هرکسی اعتماد نکنیم و در شروع هر رابطه اون رو در جریان بذاریم. مامانم هم که دیدی، با این که خیلی

خودش معتقده، مخالفی باهام نکرد. فقط سفارش کرد مراقب خودم باشم. ربکا هم می‌دونست، ولی این وسط هیچ کس نمی‌دونست تو دقیقا کی هستی و وقتی یهو همه چی تموم شد، واقعا شکستم. تا یه ماه اصلا شرکت نرفتم. یه هفته تموم از اتاقم بیرون نیومدم. نه که بخوام خودم رو افسرده و ناراحت نشون بدم، واقعا حوصله بیرون اومدن نداشتم.ب دجور هوات رو می‌کردم. معتادت شده بودم. معتاد حضورت و حالا باید ترک می‌کردم. بعضی وقتا که تو خونه تنها بودم، مثل دیوونه ها جیغ می‌کشیدم. نمی‌دونستم چطور باید خودم رو تخلیه کنم. چند بار

ربکا به درخواست مامان بابا باهام صحبت کرد ولی حرفی نزدم. به خاطر غصه و بی اشتهایی یه مدت مریض شدم، ولی بعد از اون مریضی و صحبتی که مامان خیلی بسته باهام کرد از جام پاشدم.سعی کردم مقاوم باشم و زندگی کنم ولی نشد، فقط زنده بودم. تو که خوب مفهومش رو می‌فهمی. واقعا زندگی برام رنگی نداشت. همش منتظرت بودم. هر روز چشمم به گوشیم بود و آنلاین شدنت رو چک می‌کردم، عکسات رو می‌دیدم. چند باری وقتی گیتار می‌زدی ضبط کرده بودم. اونا رو گوش می‌دادم. جاهایی که باهم رفته بودیم می‌رفتم. حتی چند باری هم تو اون کافه دیدمت و از

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پشت شیشه فقط نگاهت کردم. روز تولدت، روز تولدم. گاهی اون قدر احساسات بهم غلبه می‌کرد که دلم می‌خواست خودم رو بکشم. یه بار که اومدم کافه و دیدمت، وقتی دیدم چطور سرت پایینه و تو خودتی، از خودم متنفر شدم که باعث این جدایی و حال و روزمون بودم. من دوست داشتم فقط خودم رو ببینی. می‌خواستم ببینم اگه نادارم باشم، واقعا کسی عاشق خودم میشه؟ ولی با خودم می‌گفتم کاش همون اول می‌گفتم بهت یا هیچ وقت عاشقم نمی‌شدی و ترکم می‌کردی یا حالا این جوری جدا نمی‌شدیم. یه لحظه سرت رو بالا آوردی. از ترس این که دیده باشی من رو، سریع رفتم. تو ماشین اون قدر عصبی بودم و گریه می‌کردم که متوجه سرعتم نبودم. جلوم و هم تار می‌دیدم. تو یه خیابون خلوت منحرف شدم و زدم به گارد ریل و به خاطر سرعت بالا ماشین چپ کرد.

با تعجب نگاش کردم.

-من اون شب دیدمت ولی فکر کردم بازم رویا بود. خیلی اوقات جلوی چشمام بودی. چه اتفاقی برات افتاد؟

وشا-ماشین که داغون شد، ولی خودم خیلی صدمه ندیدم. شونه راستم دچار ضرب دیدگی شد. البته نشکسته بود. سرم هم که به خاطر ضربه شکسته بود. سه روز تو کما بودم. بعدم ه که یه هفته بیمارستان بودم و برگشتم خونه. دیدم بابا ماشینم رو عوض کرده. دلم سوخت. همین ماشین و امکانات تو رو ازم گرفته بود. اول سوارش نمی‌شدم تا این که بالاخره به زور و اجبار ربکا سوار شدم. اولا می‌گفتم از رانندگی می‌ترسم. بهونه بود. ربکا هم مصمم بود کمکم کنه ترسم بریزه. وقتی دیدم اذیت میشن از دیدن ترسم، دیگه تمومش کردم و سوارش شدم. وقتی هم که تو شرکت دیدمت. سیروان واقعا نمی‌تونی تصورش رو بکنی چی می‌کشیدم. با همه خوب بودی، با همه صمیمی شده بودی، فقط من بودم که حتی یه کلمه خارج از کار باهام حرفی نمیزدی. وقتی ربکا از خوش تیپی و قیافه ات می‌گفت و می‌گفت بالاخره تورت می‌کنه، می‌خواستم دق کنم. می‌ترسیدم از این که به ربکا دل ببندی. ربکا زبون بازه، زود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صمیمی میشه، خوب بلده چطور با پسرا رفتار کنه. از زیبایی و لوندی هم که چیزی کم نداره. تازه از همون اول هم دیدی که شرایطش چطوره و اون بوده که به تو دل بسته. هر بار باهاش می‌گفتی و می‌خندیدی یه خنجر می‌شد تو قلبم.

لبخندی زدم و گفتم:

-دیوونه تو چی فکر کردی؟ که من ممکنه به خواهرت دل ببازم؟ من روز اولی که ربکا رو دیدم از شباهت چشم گیرش با تو نفسم گرفت. لحن حرف زدن و لهجه اش که شبیه تو بود، دلم رو می‌لرزوند و من رو واسه تو دل تنگ می‌کرد. همه تلاشم رو می‌کردم زیاد باهاش رو به رو نشم تا یاد تو نیفتم. من اگه قرار بود با بالاتر بودن سطح مالی ربکا مشکل داشته بودم، چرا تورو ول کنم که عاشقت بودم؟ربکا همیشه واسه من یادآور تو بود. مثل یه خواهر نگاهش میکردم.

روشا-ولی من که از دلت خبر نداشتم. این اواخر هم یه بار که خندیدی ربکا گفت "وای چه ناز می‌خنده. ربکا نیستم اگه اسیرش نکنم." من هم می‌دونستم ربکا واقعا ربکاست. تصمیم گرفتم برم آکسفورد. اگه من جلو چشمت نبودم، هر دو کمتر اذیت می‌شدیم و تو هم می‌تونستی یه زندگی جدید رو شروع کنی. شاید با ربکا، خواهر من. می‌دیدم که تو هم فراموشم نکردی و این بیشتر داغونم می‌کرد. اینا رو گفتم که حال اون روزام رو بدونی. که بفهمی تو هرچی کشیدی، من بنا به ذات زنونه و احساساتی بودنم ده برابر تو زجر کشیدم، ولی این همه وقت دوستت داشتم. حالا جواب سوالت رو گرفتی؟

-من رو می‌بخشی به خاطر این همه زجر؟

روشا-هیچ چیزی برای بخشش نیست.همه اش عشق بوده. عشق که گ*ن*ا*ه نیست. چی رو باید ببخشم؟اونی که باید ببخشه تویی. من پنهان کاری کردم.

-ولی تو هم مقصر نبودی. شرایط به این جا رسوندت. افکار و حرفای من. روشا، ما هیچ کدوم مقصر نبودیم. فقط هردو زخم خورده ی روزگاریم. روشا عاشقتم. نمی‌دونی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چه قدر از بودنت خوشحالم. حتی از این که تو شرکت فقط می‌دیدمت خوشحال بودم. از این که جایی که تو نفس می‌کشی نفس می کشم. به همون بودنت راضی بودم. اگه یه روز نمی‌دیدمت دلم بی قراری می‌کرد. وقتی گفتی می‌خوای بری، نمی‌دونی چی کشیدم.

روشا-ولی حالا هر دو پیش همیم. فقط یه سوال.

سوالش رو می‌دونستم چیه.

روشا-چی باعث شد نظرت عوش شده؟

-بابات.

ایستاد و متعجب نگاهم کرد.

روشا با ناباوری پرسید:

روشا-یعنی....بابا ازت خواسته؟ نکنه فقط واسه این که نرم، ازت خواسته بیای سمتم؟

ترسش رو حس کردم. این که شاید اومدنم از عشق نباشه. از ترحم یا به خاطر حرف باباش باشه. خندیدم و گفتم:

-نه خانومی. بابات فقط وقتی متوجه شد من اون کسیم که دخترش عاشقشه، باهام صحبت کرد و خواست بدونه دلیل جدایی مون چیه. به قول خودش به من نمی‌اومد آدمی باشم که دل کسی رو بشکنم. منم که همه چی رو گفتم. بابات هم با حرفاش قانعم کرد که این اختلاف طبقاتی واقعا از نظر اون و خانواده اش چیز مهمی نیست. روشنم کرد که تو خانواده ی شما این چیزا طبیعیه و تاریخ دوباره تکرار میشه. ازم نخواست بیام سمتت، فقط گفت فکرام رو بکنم. گفت این قضیه رو مشکل ندونم. وقتی بابات اینا رو گفت، انگار خیالم راحت شد. به خصوص که دلم هم برای داشتنت بی قراری می‌کرد. گفت واسه داشتن عشق باید از غرورم بگذرم. من هم قید همه اعتقادات و افکارم رو زدم. روشا، داشتن تو به همه دنیا می‌ارزه. حتی اگه یه روز قرار

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باشه تحقیر بشم، حتی اگه قرار باشه ناملایمی های زیادی ببینم، باز هم دوستت دارم و مطمئنم و اونی نیستی که از این بابت من رو تحقیر کنی.

لبخندی زد و فقط نگاهم کرد. می‌دونستم اون هم الان مثل من شدیدا دوست داره بغلم کنه، ولی واقعا نمی‌تونستم. حس می‌کردم با این کار به آقای کیج و اعتمادش خ*ی*ا*ن*ت کردم. پس برای عوض کردن هوامون گفتم:

-الان یه قهوه می‌چسبه. موافقی

تا ساعت هشت شب با هم بودیم. شام رو هم با هم خوردیم و بعد تا خونه شون رسوندمش. جلوی در منم پیاده شدم و تا جلوی در همراهیش کردم.

روشا-خیلی خوش گذشت. امشب از همیشه آروم ترم. اصلا حس می‌کنم رو ابرام.

-منم دقیقا همین حس رو دارم.

روشا-نه، مثل من نیستی. من سه سال قبلم عشقم با ترس همراه بود، ولی حالا...امشب واقعا اولین شب آرامشمه.

یه کم تو سکوت همدیگه رو نگاه کردیم تا این که من سکوت رو شکستم:

-خوشگل خانوم برو تو سرما نخوری.

روشا-بازم بابت همه چی ممنون. شب به خیر.

-شب تو هم بخیر.

به سمت در رفت. قدم هاش سست بود. انگار اونم مثل من نمی‌تونست دل بکنه و بره. اون هم می‌خواست امشب تموم نشه. با صدای آروم ولی طوری که بشنوه گفتم:

-روشا ممنونم که دوستم داری با وجود همه بدیام و کم بودنام.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ایستاد. همون جوری که پشتش به من بود، ولی تو یه لحظه که نفهمیدم برگشت و با قدم های بلند خودش رو بهم رسوند.

روشا-سه سال حسرتش رو خوردم که چرا حتی یه بار نتونستم تجربه ش کنم. با خودم عهد کرده بودم که اگه حتی واسه یه بار هم که برگردی پیشم، نذارم بازم حسرتش برام بمونه. شاید هیچ وقت دفعه بعدی نبود، شاید صبح من از خواب پا نشم..

سریع حرفش رو قطع کردم:

-روشا نگو. تحمل شنیدن اینا رو ندارم. بذار تو خوشی این لحظات باشم. نمی‌خوام به چیزای بد فکر کنیم.

اون هم دیگه حرفی نزد.

-خوشگله به نظرت این جا واسه این همه نزدیکی یکم عمومی نیست؟ اون هم دقیقا جلوی در خونتون. بابات من رو ببینه، همین جا خونم رو می‌ریزه.

یهو عقب رفت و با خنده نگاهم کرد. دیگه حتی چشماشم می‌خندید.

روشا-سیروان تو همیشه از سرمم زیادی. دیگه نمی‌خوام از این حرفا بزنی و این که...بیا اون سه سال رو برای همیشه فراموش کنیم. گرچه اون سختی ها به عشقمون ارزش میده ولی می‌خوام از امشب، از همین لحظه همه چی رو از نو شروع کنیم. یه عشق ناب، موافقی؟

-مگه می‌تونم رو حرف خانومی خودم حرف بزنم؟

**

صبح روز بعد موقع صبحانه روشنکم با من و مامان بود، ولی مامان باهام سرسنگین بود. روم نمی‌شد در این باره باهاش حرف بزنم. بالاخره خودش سکوت رو شکست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-دیروز دیر اومدی.

نمی‌خواستم حالاکه می‌دونه دروغ بگم. روش رو هم نداشتم راستش رو بگم پس سکوت کردم.

مامان-سیروان، فکر می‌کردم وقتی بشنوی مخالفم ادامه نمیدی.

با ناراحتی نگاهش کردم.

-دلیلت چیه مامان؟

مامان-دلیلم؟ این سوال داره؟ بچه می‌فهمی چی می‌خوای؟ ازدواج با دختر خارجی که نه تنها مسلمان نیست، تصمیمم نداره بشه. به آینده ات فکر کردی؟ دو روز دیگه بچه هات باید چطور بزرگ شن؟ با دین تو یا مامانش؟ به تربیت تو یا اون؟ به فرهنگ تو یا اون؟با پول تو یا اون؟

ساکت شدم. حرفی نداشتم بزنم. در این باره فکر نکرده بودم. نمی‌دونستم چی بگم.

مامان-وقتی سه سال قبل یه چیزی رو تموم کردی که به نفعت نیست، دوباره برنگرد سر جای اول. پسر من عاقل تر از این حرفاست. همیشه تصمیماتت درست بوده، این بار هم درست انتخاب کن.

-مامان بذار یه بارم عاقل نباشم. بذار یه بار به دلم رفتار کنم. خواسته ی زیادیه؟

مامان-آره، این بار فرق داره. همه زندگیت رو تباه می‌کنی.

-زندگی من این سه سالم تباه شد. سه سالی که زندگی نکردم. سه سالی که فقط به خاطر شما اگه نبود حتی یه لبخند رو لبم نمی‌اومد.

-سیروان بذار فراموش بشه. به یکی هم مسلک و هم کیش خودت ازدواج کن.

-نمی‌تونم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-من رضایت نمیدم. نظر من برات مهم نیست؟خلاف نظر من عمل می‌کنی؟

-نه، هیچ وقت ولی به روح بابا قسم اگه باهاش ازدواج نکنم با هیچ کس ازدواج نمی‌کنم. من مردی نیستم که با یاد و عشق یه دختر دیگه ازدواج کنم و یکی رو بدبخت کنم. این خیانته.

بعد هم بلند شدم و تو اتاقم رفتم. لباس پوشیدم و از خونه بیرون زدم. حوصله ی ماشین نداشتم. دلم می‌خواست قدم بزنم. سر چهار راه رفتم. خواستم برم سمت کافه که پشیمون شدم. رفتم پارک. چرا هیچ چیز به میل من نمی‌شد؟چرا این عشق این قدر دردسر داره؟گوشیم زنگ خورد. دیدن عکس روشا رو گوشیم روی لبم، لبخند نشوند.

-جانم خانومی؟ صبحت بخیر.

روشا-سلام، صبح توهم به خیر.

-خوب خوابیدی؟

روشا-خیلی. بیرونی؟صدای ماشین میاد.

-آره. اومدم یکم قدم بزنم.

روشا یکم مکث کرد و گفت:

روشا-اتفاقی افتاده؟

-نه عزیزم، چه اتفاقی؟

روشا-صدات یه کم گرفته است. گرچه سعی می‌کنی شاد نشونش بدی. بعد هم همیشه وقتی می‌خوای به یه موضوع فکر کنی یا ناراحتی، تنها قدم میزنی.

چه قدر خوب به احوالاتم آشنا بود. با این که سعی داشتم صدام شاد باشه ولی می‌فهمید. دلامون خیلی به هم نزدیک بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چیز مهمی نیست عزیزم.

روشا-نمی‌خوای بهم بگی؟ موضوع مامانته؟

از سکوتم جوابم رو فهمید.

روشا-راضی نمیشه؟

-اون به یه سری از مسائل نگاه می‌کنه که من برام مهم نیست یا نمی‌خوام بهش فکر کنم.

روشا-مثلا چی؟

-مثلا آینده بچه هامون، دینشون، تربیتشون.

روشا-مگه قراره چه اتفاقی بی‌افته؟مگه من و ربکا چطور بزرگ شدیم؟ما خدا نداریم؟

-روشا من در این باره نظری ندارم. به نظر من هرچیز رو به وقتش باید بهش رسیدگی کرد.

روشا-سیروان؟

-جان سیروان؟

روشا-مامانت اگه راضی نشه چی؟

-بهش گفتم بر خلاف نظرش کاری نمی‌کنم ولی قسم خوردم اگه با تو ازدواج نکنم هیچ وقت ازدواج نمی‌کنم.

روشا-دوست دارم به خواسته ی مامانت احترام بذارم، ولی نمی‌تونم. دست خودم نیست. من بدون تو نمی‌تونم زندگی کنم. می‌دونم بین بد دوراهی گیر افتادی، فقط می‌تونم بگم تا هر وقت بخوای منتظر می‌مونم.

-فدای تو بشم. تو خودت رو ناراحت نکن. من یه فکری برای این موضوع می‌کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-سیروان، اگه...اگه من مسلمان بشم...

-نه روشا. من این رو نمی‌خوام. دین یه چیزی نیست که فقط محض خاطر ازدواج با من تغییرش بدی، اون هم اسلام. باید از درون اعتقاد پیدا کنی که این دین بر حقه. باید به این باور قلبی برسی. اون جوری نه دینت درسته و نه اون ازدواج...

روشا-من هیچ وقت درباره ش فکر نکردم. هیچ وقت زیاد درباره این که چه تفاوتایی هست فکر نکردم. مامان گاهی تلاش می‌کرد اما محیط بزرگ شدنم، مدرسه و تبلیغات اون جا باعث شد به این دین گرایش پیدا کنم و نخوام حتی درباره اسلام بدونم.

-برای این کار همیشه فرصت هست، فقط کافیه بخوای. بخوای به خاطر خودت نه به خاطر داشتن من.

روشا-سیروان تو خیلی روشن فکری. هر کی دیگه جای تو بود اولین راه که به نظرش می‌رسید، تغییر دین من بود. تا حالا دو سه نفری که خواستگاری ربکا اومدند، همه اولین حرفشون مسلمان شدنش بود. البته خب ربکا هم به طور کلی نمی‌خواستشون، ولی اونا همون اول این مسئله رو عنوان می‌کنند.

-دین یه مسئله اعتقادیه. من نمی‌تونم اون قدر خودخواه باشم که بگم به خاطر من عوضش کن. نمیگم دوست ندارم مسلمان شی. دروغه، ولی نه به خاطر من و نه حتی به پیشنهاد من. اگه دوست دارم به خاطر خودم و ازدواجمون نیست، به خاطر خودته؛ چون به دینم اعتقاد دارم و می‌دونم این دین کامله. شاید یه روز بعد از ازدواجمون تصمیم گرفتم که بیشتر با دینم آشنات کنم. اون وقت خودت می‌تونی بهترین رو برای خودت انتخاب کنی و شاید باز هم نظرت رو دین خودت باشه. باز هم من هیچ وقت اصراری ندارم.

روشا-حرفات مطمئنم می‌کنه که تو بهترین انتخابمی. سیروان من از دستت نمیدم. تا آخر عمرم هم شده منتظرت می‌مونم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ممنون.

یه کم سکوت کردیم که روشا گفت:

روشا-اصلا واسه یه کار دیگه زنگ زده بودم.

-بگو عزیزم.

روشا-امروز جمعه س.

-می‌دونم.

روشا-پس من چطور ببینمت؟ دلم تنگ میشه.

-فدای دلت، میگی چی کار کنیم؟

روشا-بیام پیشت؟

-من که از خدامه.

روشا-همون جا منتظرم بمون. ده دقیقه دیگه می‌رسم.

-مگه می‌خوای پرواز کنی دختر؟ آروم بیا.

روشا خندید و گفت:

روشا-از قبل راه افتادم.

-تو داری در حال رانندگی صحبت می‌کنی؟

روشا-خب هندزفری دارم.

-سریع قطع کن؛ خطرناکه.

روشا-مگه دفعه اولمه؟

-فکر نمی‌کردم انگلیسی ها اهل قانون شکنی باشند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-آقا خوشگله ایرانی ها که هستند. من هم تو این مورد رگ ایرانیم غالب بوده.

هر دو خندیدیم.

-من منتظرتم. بیا.

بعد قطع کردیم. صحبت با روشا حالم رو عوض کرده بود. کمتر از ده دقیقه بعد روشا رو دیدم که به طرفم میاد. پالتوی سفید پوشیده بود با بوت سفید. جین تنگ مشکی پوشیده بود که بوت روش بود و شال مشکی، فقط گوشی و سوئیچش دستش بود و کیف نداشت. با دیدنم لبخند زد. بهم که رسید دستش رو به سمتم دراز کرد.

روشا-سلام آقای خوش تیپ ، افتخار آشنایی میدین؟

باهاش دست دادم و دست گرمش رو تو دستم نگه داشتم.

-سلام خانوم خوشگله. سیروان هستم فدایی روشا.

روشا-روشا دیگه کدوم خوشگلیه؟ ایشالا به پای هم پیر بشین.

دستش رو کشیدم و گفتم:

-بیا این قدر شیرین زبونی نکن؛ می‌خورمتا!

همون جور که راه می‌رفتیم، گفت:

روشا-بریم تو ماشین، هوا سرده. دستاتم خیلی سرده.

سمت ماشینش دستش رو با دستم تو جیبم گذاشتم.

-این جا گرمه.

روشا-میای بریم یه جایی؟

-کجا؟ از اولم فهمیدم یه تصمیمایی داری.

خندید و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-هنوز نمی‌دونم تا چه حد باهام راحتی که بهت پیشنهاد بدم.

با لودگی تو صورتم زدم و با صدای نازک گفتم:

-اوا...خدا مرگم بده. به من پیشنهاد میدی؟روز روشن؟ تو پارک؟

خندید و گفت:

روشا-خوشمزگی می‌کنی. نمیگی این جا پارکه. روز روشنه. این همه آدم هستن؟

-در ملا عام؟وسط کوچه جلو در خونتون کم بود حالا وسط پارک می‌خوای بهم تعرض کنی؟

بازم خندید. خودم هم می‌خندیدم.

روشا-این قدر که تو دیر پزی من باید بهت تعرض کنم.

با شیطنت نگاهش کردم و گفتم:

-الان هم می‌خوای ببریم یه جایی که ادامه ی کار دیشب رو تموم کنی؟

روشا-انگار تو هم خیلی بدت نیومده ها! هی یادآوری می‌کنی.

-کیه که بدش بیاد؟ فکر کنم دوست داری زود پز باشم و به قول ربکا...

پرید وسط حرفم و گفت:

روشا-ا..سیروان؟ ربکا به اندازه کافی بی حیا هست، لازم نیست توهم تکرار کنی حرفاش رو.

-چشم. همون حرفای قشنگ خودم رو می زنم. کجا قراره من رو ببری؟

روشا-یه خونه باغ اطراف شهر داریم، بریم اون جا.

-خاک تو سرم! من با تو تنها بیام خونه باغ؟ چی با خودت فکر کردی ورپریده؟ می‌خوای عفتم رو ازم بگیری؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا این بار با صدای بلند خندید. دو تا دختری که رد می‌شدند با لبخند نگاهمون کردند.

روشا-نترس، ربکا نمی‌ذاره تنها باشیم. از صبح داره برنامه می‌چینه. به دوستاش گفته بیان. به مهرداد هم گفته بیاد تو تنها نباشی. آخه همه مون دختریم.

-آهان. پس تصمیمات گرفته شده.

روشا-آره، توسط ربکا خانوم. مطمئنم باز هم می‌خواست احتمال یه قرار دو نفره رو به صفر برسونه تا اذیتمون کنه.

هر دو خندیدیم. به ماشینش رسیدیم. سوئیچش رو سمتم گرفت و گفت:

روشا-افتخار میدین سوار بشید؟ من از این جا مسیر رو بلد نیستم.

جوری می‌گفت که یه وقت غرورم جریحه دار نشه، ولی به هر حال چرا باید ناراحت شم یا قبول نکنم؟ روشا دختر یه خانواده پولداره. یه عمر با این امکانات بزرگ شده. همه چی متعلق به اون و خواهرشه. حالا عاشق من شده که از قضا پولدار هم نیستم. چرا باید هرچی هم که خودش داره ازش بگیرم؟ نمی‌خوام از شرایطش سوء استفاده کنم ولی نباید بذارم به خاطر من اذیت بشه. من فقط عشقش رو می‌خوام و خوشبختیش. استفاده از این امکانات هم جزئی از خوشیشه. نباید باعث ناراحتیش بشم.

-چشم حتما. بلد هم باشی فکر کردی می‌ذارم وقتی من هستم، تو پشت فرمون بشینی؟

لبخند قشنگش بهم زندگی می‌داد. همین لبخند برام کافی بود. نشستیم. آدرس رو بهم داد؛ زیاد دور نبود. از یه راه خلوت رفتم. یه ساعته به خونه باغ که چه عرض کنم، یه باغ بزرگ بود، رسیدیم. در رو با ریموت باز کرد. درسته زمستون بود اما زیبا بود. یه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ساختمون هم وسطش بود که چوبی بود و خیلی قشنگ. چیزی که از خونه باغ تو ذهن من بود با چیزی که روشا اینا داشتند خیلی تفاوت داشت. دنیای پولداریه دیگه!

روشا-هه، هنوز ربکا اینا نیومدند. بریم تو.

از ماشین پیاده شدیم و سمت ساختمون رفتیم.

روشا-بیا اول هیزم ببریم. باید شومینه رو روشن کنیم.

سمت انباری که زیر راه پله بود، رفتیم و هیزم های آماده رو برداشتیم و داخل رفتیم. داخلش فوق العاده شیک بود. دکوراسیون ساده و چوبی داشت. مبلمان و صندلی ها و میز همه چوبی بود. دو طبقه بود. یه شومینه هم بود که کنارش دوتا تشکچه رو زمین بود. روشا کنار شومینه نشست. هیزم ها رو گذاشت و روش الکل ریخت و روشنشون کرد.

-روشا،تو هم ...از اینا می‌خوری؟

روشا سوالی نگاهم کرد. به بار گوشه سالن اشاره کردم.

روشا-آهان، نه. من و ربکا تا حالا نخوردیم. بابا هم بعد از ازدواج با مامان هیچ وقت لب نزده. این تنها شرط مامان بوده. ما هم نمی‌خوریم.

-پس چرا این جاست؟

روشا-درسته نمی‌خوریم ولی بابام یه کاتولیکه. اهل آکسفورده. این فرهنگ ماست. رای پذیرایی از مهموناش از اینا داره. اگه فامیل یا مهمونی داشته باشیم می‌خورند.

خیالم راحت شد.

روشا-البته دوستای ربکا هم گاهی یه لبی تر می‌کنند. تو تاحالا امتحان نکردی؟

-نه، برای من حرامه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-حرام؟ولی من نمی‌خورم چون ضرر داره.

-توی اسلام هر چیزی که حرامه، یه ضرری برای انسان داره. ضرر الکل رو اسلام تایید کرده.

سری تکون داد و بلند شد و بالا رفت.

روشا-نمیای بالا رو ببینی؟ این جا ویوی قشنگی داره. دنبالش بالا رفتم. یه کم می‌ترسیدم. من و اون این جا تنها، این همه عشقی که به هم داشتیم و حالا بعد از سه سال با هم بودیم. اون قدر تاثیر داشت که هم اون و هم من تشنه عشق هم بودیم. حالا از تنهایی می‌ترسیدم که مبادا نتونم خودم رو کنترل کنم. روشا از یه اتاق صدام کرد. سمت اتاق رفتم. واردش شدم. یه در بزرگ شیشه ای به بالکن داشت. روشا داشت پالتو و شالش رو رو روی جالباسی می‌ذاشت. به اتاق نگاه کردم. یه کمد دیواری، یه تخت دو نفره چوبی به همون سبک مبلمان پایین، یه پاتختی و آباژور چوبی قشنگ. یه میز و دوتا مبل همه دکور اتاق بود.

روشا-پالتوت رو بده بذارم این جا.

پالتوم رو در آوردم و به دستش دادم. توی کمد روی چوب لباسی آویزون کرد. سمت بالکن رفتم و از همون پشت شیشه به باغ خیره شدم. درختا همه بی برگ بودند. گوشه و کنار باغ جاهایی که بیشتر سایه بود هنوز برف به چشم می‌خورد. یه استخر خالی هم پشت خونه بود. عطر روشا رو حس کردم. کنارم ایستاده بود. نگاهش کردم. شلوار جین مشکی و یه تونیک اسپرت سورمه ای تنش بود. موهای طلاییش رو دم اسبی بسته بود و یه مقدار جلوش تو صورتش ریخته بود. اولین بار بود بدون شال می‌دیدمش. نگاهم رو ازش گرفتم و به بیرون چشم دوختم. خندید و گفت:

روشا-اگه معذبی و ناراحت میشی شالم رو بپوشم.

-نه. فقط می‌ترسم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-از چی؟

-از تو.

بلند خندید.

روشا-نمی‌دونستم این قدر ترسناکم.

-زیبایی بی حدت ترسناکه. اراده ام رو سست می‌کنه.

روشا-آهان از اون نظر. فکر کردم اون قدر زشتم ازم می‌ترسی.

اون قدر ناز این حرف رو زد که بی خیال افکارم شدم و دستم رو دور شونه اش انداختم.

-تو زیبا ترین فرشته ی روی زمینی.

چیزی نگفت. منم نگفتم. دلم نمی‌خواست از این حال قشنگ بیرون بیاییم. نمی‌دونم چه قدر طول کشید. ولی برای من که تو فکر و خیال بودم فقط چند دقیقه بود. در باغ باز شدو بعد دوتا ماشین وارد باغ شد. یکی یه مزدا تری بود و یکیش هم ریوی مهرداد. مهرداد و ربکا از ماشین پیاده شدند. دو تا دختر هم از مزدا تری. یکی شون سبزه و با نمک بود، اما اون یکی! باورم نمی‌شد خودش باشه! سیمین بود، سیمین راشدی.

با تعجب به روشا که می‌خندید نگاه کردم.

-اون سیمینه؟

روشا با خنده تایید کرد.

روشا-آره، اون هم رهاست. دوستای ربکا.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باورم نمیشه. پس ربکا...چی می‌گفت همیشه؟چرا هربار این طوری راجع به سیمین حرف می‌زد؟

روشا با خنده گفت:

روشا-واسه اذیت کردن تو. می شناسیش که، همه رو سر کار می‌ذاره. تازه هر بار هم کلی با سیمین راجع به تو حرف می‌زدند. با هم شرط بسته بودن که یکی شون قاپت رو بدزدند.

-نه...

روشا-آره. الان هم خبر نداره تو این جایی، فقط ربکا بهش گفته دوست پسر منی. گفته همونی هستی که سه سال قبل دوست بودیم.

-ربکا آدم عجیبیه.

روشا-من بعضی وقت ها به آدم بودنش شک می‌کنم.

خنده ام گرفت. با هم بیرون رفتیم. قبل از رفتن روشا شالش رو روی سرش انداخت. هرچند که خیلی سفت و محکم نبود، اما همین که می‌دونستم به خاطر من و حساسیتم جلو مهرداد شال انداخته ممنونش بودم. قبل از رفتن به نشانه ی تشکر، دستش رو گرفتم و بوسیدم. از پایین صدای بچه ها می‌اومد. داشتند کفشاشون رو در می‌آوردند. با هم از پله ها پایین رفتیم و سلام کردیم. سراشون بالا اومد و نگاهمون کردند. جوابمون رو دادند. ربکا و مهرداد با لبخندی شیطون، رها با کنجکاوی و سیمین با بهت.

ربکا-اون بالا چه کار می‌کردید؟کارای ...؟

وای خدا! از دست این ربکا دق می‌کنم. می‌ترسم شب عروسی مون هم بخواد بیاد وسطمون بخوابه. همه شون خندیدن، البته سیمین فقط لبخند زد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-ربکا تو نمی‌تونی مثل آدم حرف بزنی؟

ربکا-خب این همه جا بالا تو اون اتاق خوشگله که تخت دونفره داره چی کار می‌کردید؟فکر کردی ندیدم تون پشت شیشه در آغوش همین؟

مطمئن بودم قرمز شدم. سرم رو پایین انداختم.

مهرداد-بابا بیخیال. این داش سیروان از این عرضه ها نداره. چایی تون کو پس؟

روشا-بیاین آماده کنین دیگه.

مهرداد-پس تا حالا چی کار می‌کردید؟

تو صورتش زد و ادای ربکا رو در آورد و با صدای نازک گفت:

مهرداد-نکنه تو اون اتاق خوشگله...

ربکا مشتی تو پهلوش زد و گفت:

ربکا-مهرداد ادای من رو در میاری؟ می خوای امروز همین جا قبرت رو بکنم؟

از کل کل این دو تا خنده ام گرفت و حرف مهرداد فراموش شد. روشا روی مبل نشست و گفت:

روشا-ما تازه رسیدیم. رفتم بالا وسایلم رو بذارم.

ربکا-پس کی شومینه روشن کردی؟

-اول که اومدم روشنش کردم گرم شه.

ربکا بالاخره دست از استنطاق برداشت و همه تو سالن اومدند. من هم کنار روشا نشستم.

ربکا-کجا می‌شینی شوهر خواهر آینده؟ نیاوردیمت که بشینی.

-پس واسه چی آوردیم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-پاشو چایی بذار بخوریم. قهوه هم پیدا کردی که بهتر. موافقید بچه ها؟

بعد بقیه رو نگاه کرد و گفت:

ربکا-ا راستی یادم رفت. بچه ها این آقا مهرداده، دوست سیروان و همکارمون تو شرکت. این هم سیروان، عاشق دل خسته ی روشا که سه سال قبل روشا باهاش دوست بود. قضیه رو که گفته بودم بهتون، دوباره بر حسب تقدیر به هم رسیدند.

بعد با خنده به من نگاه کرد و گفت:

ربکا-دوستای صمیمیم، رها و سیمین. البته با سیمین جون که یه آشنایی جزئی دارید.

بعد هم بلند خندید.

سیمین-فکر نمی‌کردم این جا ببینمتون.

بعد هم تعجبی به روشا نگاه کرد.

سیمین-شیطون چرا چیزی بروز ندادی؟

ربکا-این روشا خیلی موزماره. سه ماه تموم من و سیمین داشتیم واسه سیروان تور پهن می‌کردیم و این هم می‌دونست آقا دلش کجاست و حرفی نمی‌زد.

روشا ریز خندید، ولی اخمی که روی صورت مهرداد نشست رو من متوجه شدم. خب ربکا رو دوست داشت. تحمل این حرفاش رو نداشت. رها سمت آشپزخونه رفت و همون طور که شال و شنلش رو در می‌آورد، گفت:

رها-من قهوه درست می‌کنم.

بعد هم لباس هاش رو تو بغل ربکا پرت کرد.

رها-این ها رو هم ببر بالا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رها یه تی شرت جذب و کوتاه تنش بود. سیمین هم پالتو و شالش رو در آورد. اون هم یه بلوز جذب آستین سه ربع تنش بود.ربکا هم یه بلوز طرح مردونه تنش بود که آستیناش رو تا زده بود. فقط روشا شال سرش بود. ربکا بالا رفت. سیمین هم تو آشپزخونه رفت. مهرداد هم که بلا تکلیف بود، کنار ما اومد.

مهرداد-ربکا برام گفت. نمی‌دونستم روشا همونه، وگرنه خودم زودتر به هم می‌رسوندمتون. حالا کی قراره برید خواستگاری؟

لبخند تلخی زدم. روشا هم حرفی نزد.

مهرداد-چتونه؟خواستگاری که ناراحتی نداره.

حرفی نزدم ولی روشا گفت:

روشا-خب...یه کم زمان می‌بره.

مهرداد-زمان دیگه برای چی؟ اصلا خودم به زری خانوم میگم.

من و روشا به هم نگاه کردیم. با غم گفتم:

-مامان می‌دونه.

مهرداد یک سکوت کرد و گفت:

مهرداد-نکنه مخالفه؟

سرم رو تکون دادم.

-متاسفانه.

مهرداد-نه، غیر ممکنه! خاله که همیشه اصرار داشت ازدواج کنی. یادت رفته چه قدر می‌گفت یا یکی رو معرفی کن یا یکی که من میگم رو قبول کن؟ تازه خبر نداری این آخریا با مامان نقشه می‌کشیدند مهیا، دختر خانوم سماواتی رو برات بگیرند. اگه راضی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نشدی واسه من بگیرن. حالا که تو تصمیم گرفتی از این عذبی در بیای، چرا مخالفت کنه؟

حرفی نداشتم که بگم.

مهرداد-واسه خاطر اختلاف طبقاتیه؟همه مادرا آرزوشونه پسرشون با یه همچین خانواده ای وصلت کنه.

من نمی‌خواستم حرفی بزنم ولی روشا گفت:

روشا-مشکل چیز دیگه ایه.

مهرداد-نمیشه بدونم؟

روشا-اختلاف دینی.

مهرداد با دهان باز نگاهش کرد. یه کم فکر کرد و گفت:

مهرداد-یعنی چی؟

روشا-من مسیحیم.

مهرداد-مگه میشه؟ من خودم مامانت رو دیدم، چادری بود.

روشا-دلیل نمیشه که چون مامان مسلمانه، من هم باشم. خب بابام مسیحیه، منم آکسفورد بزرگ شدم، با همون دین.

مهرداد یه کم فکر کرد و گفت:

مهرداد-اولش چون خارجی بودین احتمالش رو می‌دادم ولی بعد از دیدن مامانت...پس چطور با بابات ازدواج کرده؟ نمیشه که.

روشا-میشه، فقط شرایط خاص داره.

-ازدواج موقت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-مامان و بابا موقته عقدشون. البته نود و نه ساله. این هم اسمیه، وگرنه که هیچ وقت قصد جدا شدن ندارند.

مهرداد تو فکر رفت. صدای ربکا اومد که داشت چیزی به سیمین می‌گفت. مهرداد بهش خیره شد و با صدای آرومی گفت:

مهرداد-ربکا چی؟

روشا-اون هم مثل منه.

متوجه فرو ریختن مهرداد شدم. مطمئن بودم عاشق ربکاست و حالا دقیقا به درد من دچار شده بود. به روشا نگاه کردم. اون هم فهمیده بود. لبخند تلخی زد. دستی به شونه مهرداد که به ربکا نگاه می‌کرد زدم.

-من که شخصا مشکلی ندارم. امیدوارم بتونم مامان رو راضی کنم.

به خودش اومد. سعی کرد لبخند بزنه و گفت:

مهرداد-فکر کنم آخر هم همون مهیا رو برات بگیرن.

روشا-مهیا کیه دیگه؟

مهرداد-خبر نداری؟ همسایه دیوار به دیوار ما. دختر خانومیه، محجبه اس، خونه داریش بیسته، آشپزی، شیرینی پزی، سفره آرایی و یه کم خیاطی هم بلده. البته دوره دیده ها!الان هم که دانشجوی پزشکیه.

روشا با تعجب نگاهم کرد.

-چی میگی تو؟مگه داری تبلیغ خواهر ترشیده ات رو می‌کنی؟

مهرداد-نه بابا، اینا حرفای مامان و زری خانوم بود که بهم می‌گفتند. البته من یواشکی شنیدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد هم خندید.

مهرداد-راستی روشا، من هم با مامان سیروان موافقم. خودم هم تازه همراهی شون می‌کنم.

روشا-چرا؟

چه قدر چراش غمگین بود. با خشم مهرداد رو نگاه کردم.

مهرداد-چیه بابا چشات داره میزنه بیرون. اگه تو نگیریش به زور می‌بندنش به ریش من. من هزار تا آرزو دارم.

روشا فهمید شوخی می‌کنه و خندید.

ربکا-کیو قراره به ریشت ببندن؟

ربکا و سیمین اومدند و نشستند. رها هم با سینی اومد.

مهرداد-مهیا خانوم جون رو. ماهه به خدا. از هر انگشتش یه هنر می‌ریزه، کدبانویی هستش واسه خودش. خانوم، هنرمند، خونه دار. تازه پزشکی هم می‌خونه. خدا خیر بده مادرش رو با این دختر تربیت کردنش.

مهرداد با مسخره بازی اینا رو می‌گفت. ما هم می‌خندیدیم.

ربکا اخم کردو گفت:

ربکا-کم مزخرف بگو.

مهرداد-مزخرف چیه؟ ماماناموں کاندیدش کردن واسه گل پسراشون. این سیروان که پرید، پس موندم من. مجبورم دیگه!

ربکا یه کم جا خورد. البته زود خودش رو پیدا کرد، ولی از چشم من و روشا دور نموند. به هم لبخند زدیم. مهرداد ذلیل نشده خوب بلد بود حسادتش رو تحریک کنه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-بدبخت این خانوم دکتر.

بعد هم بی حرف قهوه اش رو برداشت بخوره. عجیب بود ربکا این قدر معمولی رفتار کنه و کل کل نکنه.

رها-ناهار چی داریم؟

ربکا-من و مهرداد از رستوران غذا گرفتیم. اون سبد دستم رو ندیدی؟

رها-پس راحتیم. حکم کی بازی می‌کنه؟

سیمین-من.

ربکا-من هم پایه ام.

بعد بلند شد و از بالای شومینه یه جعبه چوبی کوچیک که جای پاسور بود، آورد.

مهرداد-من هم هستما.

ربکا نشست و کارتا رو در آورد. به من و روشا نگاه کرد:

ربکا-شما چی؟بیاین جلو.

همه شون رو زمین دور میز نشستند. من بازی نمی‌کردم. بلد بودم ولی نه حوصله داشتم نه علاقه. مهرداد سمت آشپزخونه رفت و در حالی که یه نایلون تنقلات رو تو ظرف خالی می‌کرد گفت:

مهرداد-سیروان معمولا بازی نمی‌کنه.

ربکا-آره؟

-بازی نمی‌کنم.

ربکا-چرا؟خوش می‌گذره؟

رها-ایول مهرداد. چیپس؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد سمت بار گوشه سالن دوید.

رها-کی می‌خواد؟

هیچ کی چیزی نگفت.

رها-بازم فقط من و سیمین؟ اون دوتا که خارجین، نمی‌خورن. اینا هم مردن بازم نمی‌خورن. عجب عتیقه هایی گیر ما افتادن.

ربکا-رها فقط یه گیلاس! م*س*ت نکنی.

رها-باشه بابا.

دوتا گیلاس نصفه پر کرد و برای خودش و سیمین برد.

ربکا-روشا تو هم که چسبیدی به سیروان، نمیای حتما؟

روشا با لبخند گفت:

روشا-پس به شما بچسبم؟ معلومه دیگه.

مهرداد کارت ها رو گرفت و بر زد و بین خودشون پخش کرد. شروع به بازی کردند. من و روشا تماشا می‌کردیم. زیادی سر و صدا می‌کردند. روشا سمت دستگاه صوتی رفت و یه آهنگ ملایم پلی کرد. بعد هم رو تشکچه کنار شومینه نشست منم که نگاهم همش به روشا بود. وقتی نگاه من رو دید چشمکی زد و لب زد:"بیا اینجا"

بچه ها حواسشون نبود. رفتم کنارش و رو زمین نشستم.

روشا-سیروان؟قضیه این مهیا چیه؟جدی نشه؟

خندیدم و گفتم:

-نه عزیزم. من پیش مامان قسم خوردم جز تو با کسی ازدواج نمی‌کنم. قسمی که خوردم مامان روش حرف نمیزنه. به روح بابام قسم خوردم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-دوست ندارم حضور من تو زندگیت باعث کدورت بین تو و مادرت بشه.

-نمیشه. من می‌دونم چطور از دلش در بیارم. بهش بی احترامی که نکردم.

گوشیم زنگ خورد. به صفحه ش نگاه کردم، مامان بود. روشا هم دید. تو سالن سر و صدا زیاد بود.

-شلوغه؛ میرم بیرون جواب بدم.

از سالن بیرون رفتم و تو باغ جواب دادم.

-جانم مامان؟ سلام.

مامان-سلام سیروان. کجایی؟نیومدی.

-دیرتر میام مامان.

مامان-ماشینت که این جاست.

-مهرداد پیشمه.

مامان-مهرداد؟ اون که یه ساعت بعد از تو تو کوچه تنها دیدیمش. سیروان؟

-مامان به جون خودم مهرداد اومد پیش من.

مامان-اون دختره هم هست؟

سکوت کردم.

مامان-سیروان چرا ادامه میدی؟چرا هم با آینده خودت بازی می‌کنی، هم من رو ناراحت می‌کنی؟من به خاطر خودت میگم.

-اگه به خاطر من، فکر دل من رو هم بکن. یه عمر به خواسته تو و بابا احترام گذاشتم. خواستم برم رشته فنی، گفتین نه، خواستم برم دانشکده هنر، گفتین نه. هرکار خواستم کنم گفتین صلاحم رو می‌دونید و مخالفت کردید. ناراضی نیستم، ازتون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ممنونم ولی یه بار هم بذارید به خواست دلم عمل کنم. مامان بخدا نمی‌تونم ازش دست بکشم.

مامان-پسر من واسه یه دختر این جوری بغض می‌کنه؟

حرف نزدم. بغضم نمی‌ذاشت.

مامان-سیروان من دلم راضی نمیشه. می‌خوای با نارضایتی بیام جلو؟

-نه قربونت برم. من تا راضی نباشی، کاری نمیکنم.

مامان-پس الان پیشش چی کار می‌کنی؟

-گفتی راضی به ازدواج نیستی، گفتم چشم. این قدر رو که دیگه حق دارم.

مامان-نداری. این رابطه صحیح نیست. من راضی نیستم.

-مامان چی میگید؟ پس چی کار کنم؟ باشه، اگه می‌خواین این قدر سنگ دل باشید، قبول. اصلا از فردا از کارم استعفا میدم و می‌شینم تو خونه. دیگه هم نمی‌بینمش. ولی بدونین اون وموقع دیگه با مرده فرقی ندارم. اون قدر می‌شینم تا خدا دلش واسم بسوزه و خودش من رو ببره؛ چون نمی‌تونم تحمل کنم. اصلا از این شهر و دیار میرم مامان. من نمی‌تونم این شهر رو که گوشه گوشه اش با روشا خاطره دارم رو بی اون تحمل کنم.

صدام می‌لرزید. هم عصبی بودم هم ناراحت.

-مامان من قطع می‌کنم. نمی‌خوام این صحبتمون منجر به بی احترامی بشه. من رو ببخش مامان.

بعد هم قطع کردم. دستی به موهام کشیدم. کلافه بودم. کسی چیزی رو شونه ام انداخت. چرخیدم، روشا بود که پالتوم رو روی شونه ام انداخت. از نگاهش فهمیدم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حرفام رو شنیده. لبخند مصنوعی به روش زدم. وقتی دید نگاهش می‌کنم، یه شعر زیر لب جوری که بشنوم خوند:

روشا"به چه می‌اندیشی؟

نگرانی بی جاست!

عشق این جا و خداهم این جاست!

لحظه ها را دریاب

زندگی در فردا

نه همین امروز است!"

به شعر فکر کردم. واسه در اومدنم از اون حالت مجسمه ای گفتم:

-این جایی؟

روشا-دیگه نمیای شرکت؟از تهران میری؟

-میام شرکت.

روشا-الان گفتی...

-گفتم ولی مامان که این رو نمی‌خواد. نهایتش هم که بازم سرسختی کرد، یه هفته که اعتصاب کنم، بالاخره دلش برام می‌سوزه یا نهایتا یه مسافرت میرم.

لبخند کم جونی زد و گفت:

روشا-می‌خوای مثل این پسر بچه تخسا قهر کنی تا به خواسته ات برسی.

-آره. آخه خواستم که یه تفنگ یا ماشین اسباب بازی نیست.خواسته ام نفسمه.

روشا لبخند زد و برای عوض کردن حالم گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-بریم یه دور تو باغ بزنیم؟

به لباسش نگاه کردم. همون تونیک بود. خودم یه پولیور بافت یقه هفت داشتم که روی یه پیراهن پوشیده بودم. سردم نبود. هوا هم یه کم آفتاب شده بود. پالتوم رو برداشتم و رو دوش روشا گذاشتم.

روشا-خودت چی؟

-سردم نیست.

روشا-پس سردت شد بگو بریم تو.

بعدم دستاش رو تو آستین پالتو کرد. برای من فیت تنم بود اما تو تن روشا بلند تر بود. گرچه قدش بلند بود ولی بازم تا چونه ی من می‌رسید. کلاهش رو روی سرش که باز شالش ازش افتاده بود، انداختم. دستش رو دور بازوم حلقه کرد و راه افتادیم.

روشا-این باغ تو بهار و تابستون هم خیلی قشنگه. کلی میوه داره. تازه پاییزش عم باید ببینی. وقتی پر از برگای زرد و نارنجیه!

-اون موقع رو هم می‌بینم.

روشا-سیروان؟برام اون آهنگی که اولین بار زدی رو میزنی؟

-آره عزیزم. دفعه دیگه گیتارم رو میارم.

روشا-من دارم.

-داری؟مگه بلدی؟

روشا-نه، واسه تو خریدم. البته نمیدم بهت. همیشه پیش خودم باشه، هر وقت خواستم برام بزنی.

عاشقانه نگاهش کردم و گفتم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-می‌دونی سیروان فداته؟

جواب نگاه عاشقانه ام رو با یه لبخند پر مهر داد:

روشا-می‌دونی روشا عاشقته؟

-فدای روشا و دل مهربونش.

روشا-برم گیتار رو از ماشین بیارم.

-تو همین جا باش، من میارم.

روشا-باشه. تو صندوقه.

جلوی ساختمون رفتم و از تو ماشین روشا گیتار رو برداشتم. کیفش رو همون جا گذاشتم و پیشش رفتم.

-نمی‌دونستم گیتار شناسی. جدیدترین و بهترین نوعش!

روشا-نیستم. سفارش دادم بابا از آکسفورد آورد. اون جا یه معلم خصوصی داشتیم برای پیانو. بهش سفارش کردم تهیه کرد و به بابا رسوندش. بعد از اون شب تو بام تهران تصمیم گرفتم این کار رو کنم.

-پس از آب گذشته است.

خندید. رفتم روی یه سکو نشستم. روشا هم کنارم نشست. چند تا ضربه زدم. کوکش درست بود. شروع به نواختن آهنگ امین رستمی کردم. روشا هم گوش می‌داد. به این قسمت که رسیدم تو چشماش خیره شدم:

دوست دارم, دارم دل و به دل تو می‌سپارم/

تنها بودم تنها, حالا تو رو تو دلم دارم/

دوتا عاشق مثل هم دوتا دیوونه ی بی آزار/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حال شون خوبه بی دلیل دوتا دیوونه دوتا بیمار/

حال خوبیه دیوونگی با تو/

چه قدر دوست دارم دیوونگی هات و/

حال ما دوتا همینه همیشه/

هچ کس مثل ما دیوونه نمیشه/

آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

باید آسمون همیشه بباره/

آره عاشقی دیوونگی داره/

بگو آره زندگی کنار تو خوبه/

خوبه حالم و دل من می‌کوبه/

باید آسمون همیشه بباره/

وقتی تموم شد روشا آروم دست زد.

روشا-سیروان صدات خیلی محشره. تو باید خواننده می‌شدی. با این تیپ و جذبه ات، با این صدا و هنرت. تو محشری!

-من متعلق به خانومم. همین که تو لذت ببری کافیه.

روشا-بریم داخل؟ بازیشون آخرش بود. حتما تموم شده.

-بریم عزیزم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

داخل سالن رفتیم. بازی تموم شده بود و داشتند با صدای بلند باهم سر شرط شون بحث می‌کردند و می‌خندیدند. انگار ربکا و مهرداد برده بودن و رها و سیمین اصرار داشتن تقلب کردند. با دیدن ما ربکا جیغ زد:

ربکا-شما دوتا کجا بودید؟ این روشا دست من امانته. ته باغ؟

بعد به بچه ها نگاه کرد و گفت:

ربکا-خاک بر سرتون. چهار نفریم، آخر هم دورمون زدن رفتن تنهایی عشق و حال.

همه خندیدند. من و روشا هم خنده مون گرفته بود.

روشا-مگه کوری؟این گیتار رو نمی‌بینی؟

ربکا-رد گم کنیه.

باز بچه ها خندیدند.

روشا-ربکا،ذربکا، ربکا! دیگه داری حرصم رو در میاریا! میام موهات رو دونه دونه می‌کنم.

ربکا بلند خندید. لحن روشا اون قدر با نمک بود که ما هم خنده مون گرفت. آخرین ربکا رو با حرص و جیغ گفته بود.

ربکا-بالاخره خشم روشا نمایان شد. چه دیر آبجی جونم. باشه قبول.حالا سیروان باید برامون بزنه ها!

بعد هم مهرداد رفت دستگاه رو خاموش کرد.

مهرداد-بیا بنواز مطرب.

-مطرب عمته.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-اون خدا بیامرز هم بود، ولی خب یه کم تفاوت داشته با این آلت شما. مال اون گرد بود.

با چشای گرد نگاهش کردم. بچه ها بلند خندیدند. روشا هم بلند می‌خندید. از خنده دیگه روی مبل ولو شد.

مهرداد-مرض...بلا گرفته ها چرا می‌خندید؟ گیتار مگه یه نوع آلت موسیقی نیست؟ همه جا همین رو نوشته. مال عمه م قابلمه بود. نمی‌دونید خدا بیامرز چه هنری داشت. خود من که هزاران بار با مطربی عمه خانوم قر داده بودم.

منم خنده م گرفت. رفتم روی صندلی تک کنار شومینه نشستم. روشا هم روی تشکچه نزدیکم نشست.

ربکا-مهرداد دیگه دهنت رو ببند. دلم درد گرفت این قدر امروز خندیدم. سیروان یه چیز قشنگ بزن.

یه نگاه به روشا کردم که بگه چی بزنم. شونه بالا انداخت.

مهرداد-اون که هفته قبل می‌زدی رو بزن. حتما مخاطبش روشا بود، آره؟

خندیدم و شروع به زدن کردم.

نگرانم از اینکه جدا بشی از من و تقدیرم/

نرو دل نکن از من اگه بری بعد تو می‌میرم/

به خدا تو دلم نمی‌تونه بگیره کسی جاتو/

نگرانم از این که بگیرن ازم تب دستاتو/

نگران توام تو عزیز منی/

خودتم می‌دونی همه چیز منی/

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روبرومی و عکس رو میز منی/

نگران توام تو عزیز منی/

می‌دونم می‌دونی همه چیز منی/

روبرومی و عکس رو میز منی/

نگرانم از این که بگم که دیگه بات قهرم/

حتی شوخی این که که قراره نبینمتم زهره/

بخدا که جدا شدن از تو برام ته دنیامه/

نگرانم و شاهد اشکمه کاغذ این نامه/

نگران توام تو عزیز منی/

خودتم می‌دونی همه چیز منی/

رو به رومی و عکس رو میز منی/

نگران توام تو عزیز منی/

می‌دونم می‌دونی همه چیز منی/

روبه رومی و عکس رو میز منی/

وقتی تموم شد، بچه ها دست زدند

سیمین-خیلی عالی بود. صدات خیلی عالیه سیروان.

متوجه اخم ظریف روشا شدم. بهش چشمکی زدم و گفتم:

-اتفاقا روشا هم همین عقیده رو داره.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیمین نگاهی به روشا انداخت و لبخند زد. می‌دونستم سیمین منظور خاصی نداشت. نگاهش به روشا مثل یه دوست بود و حسادت نبود.

ربکا-خوش به حال روشاست دیگه. بسه تنبلی، پاشید این پوست تخمه هاتون رو جمع کنید، من هم غذا رو گرم می‌کنم.

ربکا سمت آشپزخونه رفت. مهر دادم به کمکش رفت. رها رفت جارو و دستمال آورد و با سیمین مشغول جمع کردن پوست تنقلات و تخمه ها شدند و میز و پارکت رو تمیز کردند.

ربکا-شما دوتا هم همش مثل مجسمه نشینید، میز رو بچینید.

روشا بلند شد. من هم گیتار رو گذاشتم و دنبالش رفتم. تو آشپزخونه رفتم. از تو کابینت روشا ظرفا رو درآورد و بهم داد. بردم و روی میز چیدم. روشا هم با لیوان عا و نوشابه اومد. کمی بعد ربکا و مهرداد با دوتا دیس اومدند. یکی پلو و یکی کباب. سیمین و رها هم دستاشون رو شسته بودند و اومده بودند. ما هم رفتیم دستامون رو شستیم و اومدیم. بازم ه غذا با شوخی های مهرداد و مزه پرونی ربکا صرف شد.حتی یه بار از خنده، رها غذا تو گلوش پرید.

مهرداد-بابا یواش تر. درسته مفته ولی نباید خودکشی کنی که! اصلا بیا غذای منم بخور. این قدر حرص زدن نداره که!

رها جیغ کشید:

رها-مهرداد! من دارم می‌میرم باز هم دست از شوخی نمی‌کشی؟

مهرداد-مگه شوخی کردم؟ عین حقیقت بود.

رها یه چنگال سمت مهرداد پرت کرد که جا خالی داد.

مهرداد-وای خدایا!این چرا وحشیه خواهرا؟ از باغ وحش آوردینش؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیمین و ربکا دیگه از خنده دلشون رو گرفته بودند. رها با حرص به مهرداد نگاه کرد و نمی‌دونست چی بگه.

مهرداد-ببخشید رها جان. حالا غصه نخور. غذاهایی خوردی حروم میشه. ناراحتی نداره، بیا غذای منم بخور.

رها خواست چیزی بگه که مهرداد این بار خودش هم خندید. رها هم از خنده مهرداد خنده اش گرفت.

رها-مهرداد خفه نشی. چه قدر با نمکی تو.

مهرداد-خوبه باز وحشی نیستم.

بعد از خوردن غذا همه با هم میز رو جمع کردیم. ربکا و سیمین شستند،رها و مهرداد هم خشک کردند. منم ظرفا رو به روشا می‌دادم که جا به جا کنه.

اون روز تا غروب باغ بودیم. غروب هم به پیشنهاد مهرداد رفتیم تو باغ و یه آتیش روشن کردیم. دور آتیش نشستیم و سیب زمینی و چای درست کردیم. کمی هم من گیتار زدم. بعد با هم به تهران برگشتیم. توی ورودی شهر من و ربکا جامون رو عوض کردیم و روشا و ربکا به خونه شون رفتیم. ما هم خونه رفتیم. از رو به رو شدن با مامان می‌ترسیدم. ترسم از نگاه دل خورش بود. در رو باز کردم و داخل رفتم. تنها بود د تلویزیون می‌دید. زیر لب سلام کردم. جوابم رو داد. داشتم می‌رفتم اتاقم که صدام کرد.

مامان-زود بیا بیرون کارت دارم.

چشمی گفتم و تو اتاقم رفتم. لباسام رو عوض کردم و به روشا که پیام داده بود رسیده خونه، پیام دادم. بعد هم تو سالن رفتم و پیش مامان نشستم.

مامان-چای می‌خوای؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آماده ست؟

مامان-آره.

-شما بشینید دوتا میارم الان.

رفتم و دوتا چای ریختم و واسه خودمون آوردم.

مامان-خوش گذشت؟

معذب شدم. به جاش با خنده و سرحالی گفتم:

-بفرمایید چای. از این موهبت ها کم نصیبتون میشه ها!

مامان-زیادی سرحال شدی. دیگه اون سیروان اخموی افسرده نیستی. معلومه تفریح خوب بهت می‌سازه.

مامان می‌خواست در این باره حرف بزنه، پس باید حرف می‌زدیم. کنارش نشستم و جدی گفتم:

-مادر من این همه گوشه و کنایه برای چیه؟ از چی دلخوری؟ از شادی من؟ از حال خوش من؟

مامان یه کم نگام کرد.یهو عطسه زدم.دستمالی برداشتم.مامان گفت:

مامان-داری مریض میشی. از لحظه ای که به دنیا اومدی، هر وقت مریض می‌شدی، قبل از این که علائمت نشون بده دلم شور می‌افتاد، خبرم می‌کرد. حالا هم هنوز همین طوره. قبلش که چشمات رو دیدم، حدس زدم داری مریض میشی.

-نه مامان، فقط یه عطسه بود

مامان-من بزرگت کردم سیروان. دلم به دلت بسته ست. فکر نکن اگه سه سال افسرده شدی و گوشه گیر شدی چیزی نگفتم، نفهمیدم. همون روز اولی که شروع به

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دیر اومدن به خونه کردی، وقتی رفتارات عوض شد و یه شادی عجیبی تو نگاهت بود، وقتی اون قدر سخت کار می‌کردی، فهمیدم یه خبراییه. دلم خوش بود تو خوشی، ولی وقتی دیدم چطور یهو افسرده شدی، گفتم حکمته. خدا نخواسته؛ همین اول تموم شده بهتره. اما حالا باز رفتی سر جای اولت. خودت هم می‌دونی تصمیمت غلطه. یه دختر که همه عمرش خارج بزرگ شده. جایی که روابط دختر و پسرا و برهنگی عادیه. تو یه خانواده و مدرسه که دینش با تو متفاوته. یه خانواده که حتی سطح مالی و توقعاتشون هم با تو متفاوته. همه چی همین یه نگاه عاشقونه، یه دست تو دست شدن نیست. دو روز دیگه ازدواج می‌کنی، اول از همه تحمل این رو داری خوشگلیای زنت رو همین مهران شوهر خواهرت ببینه؟ تحمل داری پاشی نماز صبح بخونی در حالی که زنت خوابه و اصلا براش مهم نیست؟می‌خوای روزه بگیری، درکی ازت نداره. وقتی بچه دار شدی، چی؟بهش حضرت محمد رو معرفی می‌کنی یا عیسی مسیح؟ نماز تو مسجد یا کلیسا؟ بابای نماز خون و روزه بگیر یا مامان بی حجاب مسیحی؟اونا نوشیدنی براشون عادیه. تحمل دیدن م*س*تیه زنت رو داری؟

کلافه دستی به موهام کشیدم.

-مامان درسته مسیحیه، ولی من رو این قدر بی غیرت دیدی که این همه چیز رو نادید بگیرم؟ مامانش مسلمانه، شیعه. دلم می‌خواد فقط یه بار ببینیش، منی که می‌دونستم برام عجیب بود چطور تونستن دونفر تا این اندازه متفاوت این قدر هم رو دوست داشته باشن و با هم زندگی کنند. اون قدر یاد دختراش داده که اگه خارج هم بزرگ شدن، اهل پسر بازی و روابط آزاد نیستند. مامان نوشیدنی نمی‌خورند. تنها شرط مامانش تو ازدواجشون با باباش همین بوده. رو نجس و پاکی دیگه حساسه. اون هم نمی‌خوره. حتی خواهرش رو هم دیدم که نمی‌خوره. درباره حجابش میگی؟ وقتی می‌بینه روش غیرت دارم، بدون این که من ازش بخوام یا کوچک ترین حرفی بزنم جلوی مهرداد حجاب گرفت. البته نه اونی که شما می‌خوای، ولی واسه یه دختر به قول شما خارجی همینم زیاده که بدون درخواست من جلو نامحرم شال بپوشه. درباره بچه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مون، چرا نمی‌ذارید قدم به قدم پیش بریم؟ از الان واسه اون موقع جنگ راه بندازیم؟من نمی‌خوام مجبورش کنم که به خاطر عشق من مسلمان شه. می‌خوام خودش بخواد، از عمق قلبش. اون قدر هم برام عزیز هست که بخوام سعادتمند بشه. همه تلاشم رو می‌کنم اسلام واقعی رو بهش بشناسونم. اون موقع تصمیم بگیره، ولی... مگه نه این که اسلام اون قدر قاطع هست که هرکی بشناسدش، بهش ایمان میاره؟

مامان یه کم فکر کرد. بعد سکوت رو شکست و گفت:

مامان-این رو هم می‌دونی که مسلمان بودن چیزیه که خدا تو فطرت آدم می‌ذاره. اگه قرار بود مسلمان بشه، از دیدن مامانش می‌شد.

-اون تو تبلیغات مسیحی و با مسیحیا بزرگ شده. بهش حق بدید، چرا این قدر نا امیدین؟

مامان-با چشمای باز می‌بینم، نه مثل تو از روی مثبت اندیشی. دو روز دیگه تو می‌بینم که باز با یه بچه ی معصوم میای و افسرده میشی. که نه تنها خودتون دوتا، یه بچه رو هم بدبخت می‌کنید. دیگه تحمل دیدنت با اون حال و وضع افسرده رو ندارم.

-مامان این طوری نمیشه. من سه سال که ازش جدا بودم، تونستم خوب نگاه کنم و تفاوتامون رو ببینم، ولی هیچ کدوم این قدر بزرگ نیست که بشه عشق رو کم رنگ کنه. من نمی‌تونم از فکرش بیرون بیام. بذارید دراین باره خودم تصمیم بگیرم. این که با کی خوشبختم رو بذارید من بگم. من با یکی مثل مهیا خوشبخت نمیشم؛ چون همیشه چشمم دنبال عشق اولم می‌مونه. حتی اگه قراره این ازدواج به شکست ختم بشه، می‌خوام تا تهش برم. این عشق برام اون قدر ارزش داره که چنین ریسکی رو بکنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-پس من چی میشم؟دل من چی؟ از الان باید نگران روزی باشم که شکست خورده برگردی؟ که زندگی یه دونه پسرم که تنهایی و با هزار بدبختی بزرگش کردم، سالم بزرگش کردم، تباه بشه. جواب بابات رو چی بدم؟ تو رو به من سپرده.

با شنیدن اسم بابا دلم براش تنگ شد. کاش بابا بود، کاش مجبور نبودم از شونزده سالگی مرد خونه باشم که این قدر مامان روم حساس باشه. که همیشه مجبور باشم برخلاف میلم اون جور که درسته تصمیم بگیرم. کاش بابا بود تا یه بارم من واسش ناز می‌کردم و بهش تکیه می‌کردم. نه که خودم تکیه گاه باشم. که یه بارم من ناز کنم و از بابا بخوام به خواسته من هم اهمیت بده. خیسی چشمام رو حس کردم. دل تنگ بابا بودم.

-مامان کاش بابا بود. خیلی زود تنها شدیم. زود بود واسه بی پناهیم، واسه بی تکیه گاهیم. تازه می‌خواستم با بابا حرفای مردونه بزنم. کارای مردونه بهم یاد بده، ولی به جاش یهو گذاشت و رفت، یهو شدم مرد خونه. شدم تکیه گاه مادر و خواهرم.

مامان-همیشه بابت داشتن پسر سر به راه و عاقلی مثل تو خدا رو شکر کردم. بیا و باز هم مردونگی کن. باز هم عاقلانه تصمیم بگیر. دل مادر پیرت رو همیشه نگرون نکن. سیروان من حتی اگه بمیرم هم همیشه دل نگرون تو می‌مونم. چشمم همیشه به دنیاست.

از شنیدن حرفاش گریه ام شدت گرفت. رو زمین کنار پاش نشستم. دستش رو تو دستم گرفتم و تند تند به دستاش ب*و*س*ه می‌زدم.

-قربون مامان خوبم برم. خدا نیاره روزی که تو نباشی. فدای دل نگرونت بشم، گریه نکن مامانم. باشه، هرچی تو بگی.اصلا این دل من غلط کرده رو حرف تو حرف بزنه. فکر می‌کردم راضی میشی. فکر می‌کردم ببینی چه قدر دوستش دارم راضی میشی. گفتم وقتی ببینیش مهرش به دلت میفته. غلط کردم مامان. حرف از نبودت نزن که می‌میرم بی تو. بابام رفت تو دیگه نرو. اصلا همین فردا میرم پیش بابا. همین دیشب

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بود فیلم می‌دیدی، پسره می‌گفت هر وقت کارت گیر کرد برو سر خاک بابات. از خودش بخواه دعات کنه. کارت درست میشه. گره افتاده تو قلبم، تو احساسم. میرم پیشش ازش می‌خوام دعام کنه یا بتونم فراموش کنم و سرد بشم یا...

رو لب هام دست گذاشت تا ادامه ندم. تا نگم یا من رو پیش خودش ببره که باعث غمت نشم. سرم رو رو دستاش گذاشتم و گفتم:

-ازش گلایه دارم. بدجور پسرش رو تنها گذاشت تو این دنیا. نه برادری، نه پدری. مامان یهو بزرگ شدم. وقت واسه بچگی نداشتم. وقت واسه ناز کردن نداشتم. چشم باز کردم شدم مرد خونه. چشم باز کردم شدم مهندس و کارمند. همسن و سالام مشغول تفریح و خوش گذرونی بودن من مشغول کار برای زندگی. دوستام مهمونی می‌رفتند و من مشغول تهیه جهیزیه روژان. یهو به خودم اومدم دیدم اسیر شدم. اسیر دوتا چشم آبی که اون قدر دوستم داره که همیشه درکم می‌کنه. با همه چیم کنار میاد. من هیچی ندار رو واسه خودم می‌خواد. حالا تو میگی غلطه، میگی راضی نیستی، میگم چشم. غلط کردم. تو فقط حرف از نبودنت نزن.

اشکام رو دستاش می‌ریخت. با دستاش سرم رو بالا آورد. اون هم گریه می‌کرد.

مامان-پسر من واسه چی گریه می‌کنه؟مرد زندگی من؟واسه یه دختر؟ واسه عشق؟کی این قدر بزرگ شدی؟

-یازده سال قبل. همون وقتی که تو مدرسه مریم خانوم مامان مهران اومد دنبالم و گفت بابام بیمارستانه. گفت بابام مریضه. همون وقتی که واسه ملاقات بابای مریضم اومدم و دیدم ایست قلبی کرده.

مامان-از بابات گلایه نداشته باش. مطمئن باش نگران تک پسرشه. نمی‌خواد بری پیشش. ازم دلخوره. بیشتر از این گلایه نکن.

-دلخور؟بابا و دلخوری از تو؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-عصری تنها بودم خوابم برد. دیدمش. اخم داشت. خواستم برم سمتش، رو ازم گرفت. همون وقتی که با تو حرف زدم و تو با بغض قطع کردی. بابات نگرانته. ازم دلخوره که باعث ناراحتیتم.

-نه مامانی، تو تاج سرمی.

مامان-خواستم باهات حرف بزنم که چیز دیگه ای بگم. خواستم بگم می‌خوام ببینمش و باهاش آشنا شم. می‌خوام بیشتر بشناسمشون، ولی گفتم اول از حس تو مطمئن شم.

با تعجب نگاهش کردم.

-نوکرتم به مولا.

مامان لبخندی زد و گفت:

-دلم راضی نمیشه ولی نمی‌خوام بابات دلخور باشه. باهاشون آشنا میشیم ولی یه شرط داره.

-بگو مامان جان.

مامان-تا هروقت من بگم نامزد می‌مونید. نمی‌خوام هول هولکی تصمیم بگیرید. درسته که دینمون فرق داره، ولی مادری همه جای دنیا یکیه. هیچ مادری تحمل غم بچه اش رو نداره. نه تنها من تحمل غمت رو ندارم، مامان و بابای اون هم تحمل ندارند. پس باید جفتتون درست تصمیم بگیرید و این که این آشنایی دلیل بر این نمیشه که من حتما در پایان موافقت کنم. فقط نمی‌خوام یه روزی بابات بهم بگه چشم بسته قضاوت کردم.

با شادی دستاش رو غرق ب*و*س*ه کردم.

-قربونت برم. کی بریم برای آشنایی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-الان گفتم هول نباش. خودم وقتش برسه بهت میگم. تو هم می‌دونم ازش دل نمی‌کنی، ولی تو روابطت باهاش حد خودت رو حفظ کن. نمی‌خوام اگه نشد، چیزی بینتون باشه. البته اگه تاحالا، تو این مدت یا از قبل این سه سال چیزی اتفاق نیفتاده باشه.

با خجالت گفتم:

-مامان؟تو پسرت رو نمی‌شناسی؟من این جوریم؟

مامان-نه، ولی ...ولش کن اصلا. چیزایی رو من می‌دونم، تو نمی‌دونی. فقط میگم مراقب باش شیطون گولت نزنه.

-چشم مامانی. چای سرد شد؛ میرم یکی دیگه بیارم.

*****

ساعت چهار صبحه. شدیدا می‌لرزم. بدنم داغه، ولی می‌لرزم. پتو رو روی سرم می‌کشم. بعد از خوابیدن مامان، منم برای خواب اومدم. اما از فکر و خیال خوابم نبرد. دلهره داشتم. فشار عصبی که روم وارد شده بود و سرمای امروز هم مزید بر علت شده بود و حالا تب داشتم. بدنم هم درد می‌کرد. مامان راست می‌گفت؛ مریض شده بودم. فکر نمی‌کردم این جوری مریض شم، ولی اصلا حال نداشتم حتی تا آشپزخونه برم قرص بخورم. نه خوابم می‌برد و نه می‌تونستم بیدار باشم. نمی‌دونم چه قدر تو اون حال بودم که در اتاقم باز شد و مامان صدا کرد.

مامان-سیروان؟خواب موندی؟پاشو ساعت شیشه. سرکارت دیر میشه.

وقتی دید جواب نمیدم، به سمتم اومد. از صدای پاش فهمیدم. پتو رو از سرم کنار زد. در همین حال دستش به صورتم خورد. دوباره دستش رو روی پیشونیم گذاشت.

مامان-تب داری. می‌لرزی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با همون چشمای بسته سرم رو آروم تکون دادم. بعد با صدای گرفته گفتم:

-بدنم درد داره.

مامان-چرا صدام نکردی؟ برم برات قرص بیارم. لااقل پاشو نماز بخون بعد بخواب.

از سرما حال نداشتم پاشم ولی داشت دیر می‌شد. با بدبختی پاشدم و رفتم وضو گرفتم. به خاطر لرزم کاپشن پوشیدم و نماز خوندم. بعد دوباره خواستم تو تخت برم. از خستگی و بی حالی حتی فکر سر کار هم به سرم نزد.

مامان-این لقمه رو بخور، بعد قرص بخور.

لقمه تو دستش بود، با لیوان آب و قرص. گلوم خشک بود. اول آب خوردم، بعد یه گاز از ساندویچ زدم. اشتها نداشتم. قرصم رو خوردم.

-مامان نمی‌تونم بقیه اش رو بخورم.

مامان-باشه برو بخواب.

سمت تخت رفتم و خوابیدم. پتو رو روی سرم کشیدم. کم کم داشت خوابم می‌برد که حس کردم مامان پتو رو کنار زد و دستمال خیس و گرمی رو پیشونیم گذاشت ولی خسته تر از اون بودم که چشم باز کنم و حرفی بزنم. بالاخره خوابم برد.

صدای ویز ویزی باعث شد چشمام رو باز کنم. یه کم طول کشید تا بفهمم چه خبره. از زیر تخت روی زمین گوشیم رو برداشتم.رو ویبره بود و زنگ می‌خورد.مهرداد بود. ساعت دوازده بود. جواب دادم:

-بله؟

مهرداد-سیروان خودتی؟شما؟

-سیروانم دیگه، بنال.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-بنال چیه بی ادب؟بگیرمت، می‌کشمت. مردی جواب نمیدی؟ از صبح ده هزار بار بهت زنگ زدیم. دختر مردم که دیگه داره سکته می‌کنه.ذدیگه داشتم می‌رفتم دنبال خرید لباس سیاه. فقط با ربکا سر مارک و برندش اختلاف داشتیم. می‌خواستم یه چیز شیک باشه تا...

-مهرداد ببند.

مهرداد-کدوم گوری هستی؟

-رو تختم، تو اتاقم.

مهرداد-نکنه جدی جدی خواب بودی؟ صدات که گرفته.

-مریضم.

مهرداد-مریض؟چته؟

براش گفتم که نصفه شب حالم بد شد و صبح خوابم برد.

مهرداد-پس چرا مامانت جواب نمیده؟

-نمی‌دونم، خواب بودم. شاید بیرونه.

مهرداد-احمق جون روشا دق کرد. صدبار بهت زنگ زده. بعد اومده از من می‌پرسه از تو خبری دارم؟ من که فکر می‌کردم باز دو در کردی پیچوندی.

-امروزو بگو برام مرخصی رد کنن.

مهرداد-شرکت مال پدر زن آدم باشه بعد اون وقت نگران مرخصی باشه؟

پوزخندی رو لبم نشست ولی گفتم:

-بسه دیگه. می‌خوام زنگ بزنم روشا. بای.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد هم قطع کردم. از جام با درد پا شدم. بدنم کوفته بود. از اتاق بیرون رفتم.ذمامان نبود. گوشیش هم رو میز آشپزخونه بود. باز جا گذاشته بود. بوی سوپ می‌اومد. سر قابلمه رفتم. اشتها نداشتم. هم زدم یه وقت نسوزه. گوشیم زنگ خورد، روشا بود. الان می‌خواستم بهش بزنگم.

-سلام خانومی.

روشا-سلام.

صداش گرفته و دلخور بود.

-چه خبرا؟خوبی شما؟

روشا-چرا صدات گرفته؟

انگار تازه متوجه صدام شده بود.

-مریضم.

یهو با نگرانی گفت:

روشا-چی شده؟چه مریضی؟ تو که خوب بودی.

-دیشب نصفه شب تب کردم. صبح هم از بدحالی و درد خوابم برد.

روشا-نگرانت بودم.

-ببخشید خانومی. گوشیم رو سایلنت بود، متوجه نشدم.

روشا-دکتر رفتی؟

-نه.

روشا-بیام دنبالت بریم؟

-نه گلم، چیز خاصی نیست. مامان بهم دارو میده.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-دلم برات تنگ شده. فکر کردم مامانت تونسته قانعت کنه و دیگه نمیای.

-من بیشتر دلم تنگ شده.

صدای باز شدن در و بعد جیغ و گریه ی روشنک و صحبت مامان و روژان اومد. روشا هم شنید.

روشا-باز بهت زنگ میزنم. کاری نداری؟

-نه قربونت.

روشا-خداحافظ.

گوشیم رو که قطع کردم، وارد آشپزخونه شدند. من پشت میز نشسته بودم. روشنک با دیدنم ساکت شد و به طرفم اومد که مامان دستش رو چسبید:

مامان-نرو دخترم، دایی مریضه.

روشنک بغ کرد و ایستاد. بهشون سلام کردم.

مامان-بهتری؟رفتم برات لیمو بخرم.

-ممنون. تبم قطع شده.

مامان-بالا سرت نشستم تا قطع شد.

ازش تشکر کردم. مامان برام سوپ تو ظرف ریخت و جلوم گذاشت.

مامان-بخور.

-اشتها ندارم.

مامان-باید بخوری.

باید مامان یعنی باید! پس شروع به خوردن کردم. روژان هم برای روشنک سوپ آورد و پشت میز نشستند. مامان رفت لباساش رو عوض کنه که روژان با خنده گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روژان-کلک چطوری راضیش کردی؟

تعجبی نگاهش کردم.

روژان-گفت می خواد دختره رو ببینه.

-ولی هنوز که راضی نیست. می‌خواد فقط ببینه.

مامان تو آشپزخونه اومد، ما هم ساکت شدیم. بعد مامان و روژان مشغول صحبت شدن. سوپم رو خوردم و رفتم تو سالن رو کاناپه دراز کشیدم. تلویزیونم روشن کردم. مامان با یه پتو اومد و روم انداخت. یه قرص هم داد خوردم و تو آشپزخونه رفت. یا روژان سبزی تمیز می‌کردند. روشنک هم یه گوشه سالن با اسباب بازیاش مشغول بود. یه ساعتی تلویزیون دیدم که باز خوابم گرفت. فکر کنم تاثیر قرص بود. خواستم برم اتاقم که مامان دید و گفت:

مامان-کجا؟

-بخوابم.

مامان-پس غذا بخور بعد برو.

-نمی‌خوام.

رفتم و زود خوابم برد. با صدای زنگ بیدار شدم. زنگ آیفون بود. هوا تاریک شده بود. چهقدر خوابیدم! انگار کمبود خواب داشتم. گوشیم رو برداشتم. اوه! یه عالمه اس ام اس و میس کال داشتم. همه اش هم مهرداد و روشا بودند. صدای خنده مهرداد رو از بیرون شنیدم. در اتاقم باز شد و روژان برق رو زد.

روژان-سیروان بیداری؟ مهمون داری.

روی تخت نشستم و دستی به موهای بهم ریختم کشیدم.

-مهردادم مهمونه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روژان فقط خندید و بیرون رفت.

روژان-بفرمایید داخل.

با مهرداد بود؟صدای تشکری شنیدم و تعجب کردم. بعد هم مهرداد با خنده وارد شد. پشت سرش هم روشا و بعد ربکا. تعجب کردم. به روشا نگاه کردم و رو لبم لبخند نشست. چشماش یه کم قرمز بود و باعث شد تعجب کنم. هر سه سلام کردند. ربکا رو صندلیم نشست و مشغول دید زدن اتاق شد. روشا هم رو تخت کنارم نشست، اما سرش پایین بود.

مهرداد-چطوری؟بهتری؟

-آره ممنون، چرا زحمت کشیدید؟

ربکا-چه زحمتی؟ اگه نمی‌اومدیم این روشا تا صبح خودش رو می‌کشت.

مهرداد-تازه شانس آوردیم مامانت نیست. با روژان هماهنگ کردیم فرستادش خونه خانوم سماواتی. قرار شد بره واسه خواستگاری صحبت کنه.

باخشم نگاهش کردم که خندید و گفت:

مهرداد-شوخی کردم بابا. رفته خونه ما. من برم کمک روژان.

مهرداد بیرون رفت. از روی تخت بلند شدم و لب تخت کنار روشا نشستم.

-تو چطوری؟چشمات چرا قرمزه؟

همین که این رو گفتم، خودش رو تو بغلم انداخت. هنگ کردم و جلو ربکا خجالت کشیدم اما صدای گریه اش همه چی رو از یادم برد.

-چی شده روشا؟

روشا با گریه گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-چرا به من نگفتی؟ باید از مهرداد بشنوم؟

-چی رو؟ من چیزی رو ازت مخفی نکردم.

روشا-باز هم نمی‌خوای راستش رو بگی؟

-کدوم راست؟

روشا-چرا مریضی؟

-خب سرما خوردم دیگه. دیروز خیلی بیرون بودم.

روشا-دروغ نگو.

-من کی بهت دروغ گفتم؟

روشا-من که می‌دونم مریضیت چیه. این قدر انکار نکن.

باز بلند گریه کرد. سوالی به ربکا نگاه کردم. داشت می‌خندید. نگاه من رو که دید ساکت شد.

-روشا میشه برام توضیح بدی؟

بعد از خودم جداش کردم و به چشماش نگاه کردم. دستاش رو تو دستام گرفتم.

-روشا این قدر گریه نکن.

روشا-تو ممکنه بمیری، بعد میگی گریه نکنم؟

-کی تاحالا واسه یه سرما خوردگی مرده که من بمیرم؟

روشا-سرماخوردگی نه، ولی ابولا یه بیماری کشنده ست.

با بهت نگاش کردم. اون هم نگاهم رو چیز دیگه برداشت کرد و باز با گریه گفت:

روشا-دیدی راسته؟تعجب کردی می‌دونم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به ربکا نگاه کردم. باز هم می‌خندید. یه جای کار می‌لنگید. ابولا دیگه چیه؟ یاد مهرداد افتادم. گفت مهرداد گفته.

-روشا جان ابولا کجا بود؟داصلا این بیماری تو ایران نیست.

روشا-هست.مهرداد میگه نمیگن که مردم نترسند.

با حرص گفتم:

-مهرداد غلط کرده. تو هنوز مهرداد رو نشناختی ؟به نظرت اگه چنین مریضی خطرناکی داشتم، می‌ذاشتم تو این قدر نزدیکم بشینی؟

با تردید نگاهم کرد

تازه داشت براش روشن می‌شد. به ربکا نگاه کردم که لبخند رو لبش بود.

-تو هم هم دست این مهرداد میشی؟چشماشو ببین؟خواهرت تا این جا گریه کرده.

ربکا-آره. البته بهش گفتم اگه رابطه ای داشتید، ممکنه مبتلا شده باشه. فقط نمی‌دونم چرا گفت بهتر. خوشحالم از این بابت.

و باز خودش خندید.

ربکا-امیدوارم به این زودی خاله نشم.گفتم که،هنوز آمادگی ندارم.

روشا از خجالت سرش پایین بود. در اتاق باز شد. سریع دست هم رو ول کردیم. روژان و مهرداد بودند.

روژان-این جا کوچیکه. هواش هم که مسمومه. به هرحال سیروان مریضه. تشریف بیارید تو سالن.

ربکا لبخندی زد و بلند شد:

ربکا-آره، واسه همه مون جا نیست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و با روژان بیرون رفت. مهرداد که نگاه برزخی من رو دید مثل جت فرار کرد.

-پاشو بریم عزیزم.

روشا پا شد. تو آینه خودم رو نگاه کردم. یه سویشرت و شلوار آبی نفتی تنم بود. موهام هم یخ کم به هم ریخته بود، ولی جذاب تر شده بودم.

روشا-تا حالا با این تیپ ندیده بودمت. تو خونه هم خوشتیپ و جذابی.

-ممنون خانومی. به پای تو که نمیرسم.

با هم بیرون رفتیم.

-من برم یه آب بزنم به صورتم میام.

روشا رفت و من تو سمت سرویس رفتم. دست و صورتم رو شستم و خشک کردم. و تو سالن برگشتم. ربکا و روژان گرم صحبت بودند. چه قدر هم باهم صمیمی شدند!

ربکا-کار می‌کنی؟

به حرفاشون گوش می‌دادم و کنار مهرداد و رو به روی روشا نشستم. توی گوشش گفتم:

-حالا تنها میشیم، دارم برات.

مهرداد لبخند عریضی زد. متوجه جواب روژان شدم:

روژان-نه بابا. اول که کار کجا بود؟ دوم این که ترم آخرمه. سوم این که با یه بچه چطوری؟

ربکا-بچه؟نه...واقعا بچه داری؟ اصلا بهت نمیاد حتی ازدواج کرده باشی. چند سالته مگه؟

روژان-بیست و سه. سه سال و نیم ازدواج کردم. یه دختر دوساله دارم، روشنک.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-الهی، من عاشق بچه هام. الان کجاست؟

روژان-با مامانم رفته.

ربکا-عکسش رو داری؟

روژان گوشیش رو برداشت و عکسای روشنک رو نشون ربکا داد.

-وای چه نازه. اگه این جا بود، می‌خوردمش. به کی رفته این قدر نازه؟حتما شوهرت هم مثل خودت خوشگله.

مهرداد-مگه نمی‌دونی؟ شوهرش داداش منه دیگه! معلومه که بچه به کی رفته این قدر خوشگله!

ربکا چپ چپ نگاهش کرد. بعد لبش رو کج کرد و رو به روژان با لحن با نمکی گفت:

ربکا-خدا صبرت بده روژان جون، اصلا یه ضرب المثل هست میگه بچه حلال زاده به داییش میره. خدا روشکر خودت این قدر نازی، باز دخترت به خودت کشیده.

روژان از تعریف ربکا ذوق زده شد و بعد به حرف ربکا که بدجور زد تو پوز مهرداد با صدای بلند خندید.

-روژان-ایول! خوشم اومد. البته قابل ذکره مهران من اصلا قابل مقایسه با مهرداد نیستا. بیا این هم عکسش.

عکس رو به ربکا نشون داد. ربکا باز با ذوق گفت:

-وای! چه طوری تورش کردی کلک؟جدی اینا برادرن؟خوب بلد بودی خوبا رو سوا کنی برا خودتا!

من و روشا و روژان بلند خندیدیم و مهرداد هم جا خورده بود. آخه مهرداد و مهران هر دو خوش تیپ ، خوشگل و خیلی زیاد شبیه هم بودند. در حدی که بعضیا فکر می‌کردند

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوقلو ان! اختلاف سنیشون هم یه سال بود. به هر حال ربکا داشت مهرداد رو اذیت می‌کرد. بعد یهو رو به من و روشا گفت:

ربکا-وای روشا منم می‌خوام. این نی نی خیلی نازه. نظرم عوض شد. آمادگی خاله شدن رو دارم، فقط زودتر!

این حرفش باعث شد روشا قرمز بشه و من هم سرم رو پایین بندازم. بفرما، نوبت ما شد! حالا نوبت مهرداد بود بلند بخنده، ولی روژان با بهت گفت:

روژان-خاله؟ مگه خواهرت ازدواج کرده؟

ربکا هم خندید و گفت:

ربکا-نه.پس این آقا سیروان شاخ شمشاد چیه؟ نکنه مشکلی داره و توکه خواهرشی می‌دونی؟ بگو من تحملش رو دارم.

روژان-خب...نه...ولی...ای بابا اینا که دوستن. سیروان؟ تو چی کار کردی؟

هول شدم. ترسیدم اشتباه از شوخی های ربکا برداشت کنه و به مامان بگه.گفتم:

-به خدا هیچی. داره شوخی می‌کنه.

ربکا-نه من جدیم. من خواهر زاده می‌خوام.

باز شلیک خنده بلند شد.

مهرداد-ای بابا روژان این ربکا خارج از ایران بزرگ شده. یه کم زیادی اپن شوخی و فکر می کنه. حرفاش رو جدی نگیر.

روژان با خنده به ربکا گفت:

روژان-خیلی باحالی. فکر کردم چی شده! گفتم این سیروان که تو خونه خیلی مظلومه، شاید بیرون یه جور دیگه ست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-از کجا می‌دونی نیست؟ اینا رو دیگه باید از روشا پرسید.

روشا سریع گفت:

روشا-نه باور کنید، خیلی هم آرومه.

مهرداد با خنده گفت:

مهرداد-جدی؟پنجول نمی‌کشه؟درباره گربه تون حرف می‌زنید؟

با غیض گفتم:

-تو یکی ساکت. برات دارم.

خلاصه که بعد از کلی خنده روشا و ربکا بلند شدن برند. روشا زیادی ساکت بود.ذهم از خجالت هم از گریه های اولش. هنوز چشماش خیس بود. باید می‌رفتم از دلش در بیارم.

-روشا صبر کن بیام باهم یه دور بزنیم. من می‌رسونمت.

ربکا-یعنی من تنها برم؟ن میشه منم ببرید؟

-نخیر، تا یاد بگیرید دروغ نگید.

روژان-چه دروغی؟

سمت اتاقم رفتم و ربکا با آب و تاب تعریف کرد چی شده. سریع آماده شدم و بیرون رفتم. سمت در حیاط رفتیم.

ربکا-روژان جون خیلی از دیدنت خوشحال شدم. دفعه بعد باید دخترت رو هم بیاری ببینم. خونه تون هم خیلی نازه. عاشق صفاش شدم. یاد خونه بابا بزرگم افتادم.

روژان-ممنون. این طرفاست خونشون؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-این جا نه، بعد از چهار راه. قبل از رفتنش به انگلیس اون جا زندگی می‌کردند. خب ما دیگه زحمت رو کم می‌کنیم.

روژان-چه زحمتی؟خوشحال شدم از دیدنتون.

ربکا-شماره ات رو از سیروان می‌گیرم. غصه کار رو هم نخور. فارغ التحصیل شدی، خودم یه کار توپ برات سراغ دارم. خبرت می‌کنم.

روژان با ذوق گفت:

روژان-جدی؟

ربکا-آره عزیزم پ، خیالت راحت.

یهو در با کلید باز شد و مامان تو حیاط اومد. همه ساکت شدیم. من که همون وسط مجسمه شدم. مامان با تعجب نگاهمون کرد. ابروهاش بالا رفت، ولی طبق عادتش به روی مهموناش لبخند زد و اومد جلو و گرم سلام کرد.

مامان-بفرمایید داخل. این جا سرده.

ربکا-ممنون حاج خانوم. داشتیم زحمت رو کم می‌کردیم.

مامان-حالا من که تازه اومدم.

ربکا-ایشالا برای یه وقت دیگه. راستش آقا مهرداد زیادی برای آقا سیروان نگران بودن، ماشینم نداشتند، ما رسوندیمشون خونه، بعد هم گفتن بیایم یه سر ملاقات آقا سیروان، همکارمون هستند.

مهرداد-آره زری خانوم. ایشون خانوم کبری فنجوکی و خواهرشون صغری خانومن. آبدارچی و نظافت چی شرکت هستند.

مامان با تعجب نگاهشون کرد. به سرو وضعشون نگاه کردم. ربکا که حالا کبری بود یه پالتوی کرم خیلی کوتاه تنش بود. شلوار قهوه ای تنگ که پوتیناش تا بالای زانوش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بود. با شال شکلاتی که خیلی آزاد رو موهای بلوندش بود. البته موهاش هم که باز بود. تو شرکت معمولا این جوری نمی‌دیدمش، شاید شرکت نبودند. روشا هم پالتوی مشکی کوتاه که از مال ربکا بلندتر بود با شال و شلوار سفید و بوت های مشکی که زیر زانوش بود. شالش از ربکا بسته تر بود و کمی از موهاش بیرون بود. لبخند رو لب روژان بود.

مامان-تشریف داشته باشید شام رو دور هم بخوریم.

ربکا-ممنون. دیروقته، باید بریم.

مامان-احتمالا اون ماشینی هم که دم دره، مال کبری خانوم و صغری خانومه؟

با این حرف مامان روژان بلند خندید. ربکا و روشا هم خنده شون گرفته بود.

مامان-چیزی شده؟

روژان-مامان این مهرداد باز چرت گفته. ایشون ربکا خانوم و ایشون روشا خواهرشون هستند. دخترهای رئیس شرکت مهرداد و سیروان.

مامان با لبخند گفت:

مامان-بله.حرفای مهرداد که خب...اگه راست بود، الان باید سیروان تو آمبولانس می‌بود. نه این طور شیک و پیک، آماده بیرون رفتن.

روژان-سیروان؟خوبه که.

مهرداد از کنارم دم در رفت.

مهرداد-خب من برم دیگه.

مامان-کجا؟مگه سیروان رو نمی‌خواستی ببری دکتر؟

بعد رو به ما گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-مهرداد زنگ زد زود بیام که سیروان حالش بده.

با حرص مهرداد رو نگاه کردم که دم در بود. باز این کرم ریخته بود.

مهرداد-خب دارم می‌برمش دیگه زری خانوم. نمی‌بینی آماده ست؟

مامان-می‌بینم، ولی فکر نمی‌کنم قرار باشه با تو بیاد دکتر.

و مشکوک به من و روشا و ربکا نگاه کرد. ربکا سریع خودش رو جمع و جور کرد و از مامان خداحافظی کرد. روشا هم همین طور. خواستند برن بیرون که مامان گفت:

مامان-سیروان جان، تو که حالت خوبه بمون خونه. بد شدی خودم می‌برمت. دفترچه بیمه ات هم دست منه.

با ناامیدی به روشا نگاه کردم. اون هم کوتاه نگام کرد. باز خداحافظی کردند و رفتند. به رفتنشون نگاه کردم. با بنز سورمه ای ربکا اومده بودد. با رفتنشون، مهراد سمت خونشون دوید.

مهرداد-من برم مامانم کارم داره.

روژان بلند خندید. مامان هم لبخند زد و رفتند تو. منم معذب دنبالشون رفتم. فعلا وقت مهرداد نبود. از مامان می‌ترسیدم. صدای آروم صحبت روژان رو شنیدم:

روژان-مامان چرا نذاشتی سیروان بره؟ ندیدی چه مظلوم همدیگه رو نگاه کردند؟

مامان-نکنه انتظار داری این قدر بی غیرت باشم که واستم ببینم دوست دختر پسرم تو خونمه بعد هم دارند با هم میرن بیرون و با خوشحالی هم بدرقه شون کنم؟ عقلت کجاست تو؟ اصلا تو خودت چطور باهاشون هم دستی کردی؟

روژان-دوست دختر چیه مامان؟این دوتا اگه تو رضایت بدی مطمئنا تا آخر هفته میرن سر خونه خودشون.

مامان-حالا هر وقت رضایت دادم برن. الان جلو چشمم نمی‌اونم این کارا رو ببینم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تو اتاقم رفتم.مامان صدام کرد.

مامان-خودش بود؟

با شرم ایستادم و تایید کردم.

روژان-وای مامان اون چشم آبیه بود. دیدی چه قدر ناز و خانومه؟حق داره سیروان. من که عاشق جفتشون شدم، خیلی باحالن.

مامان چپ چپ روژان رو نگاه کرد .روژان خود رشو جمع و جور کرد و سمت در رفت:

روژان-من برم دنبال روشنک.

و بیرون رفت. من موندم و مامان.

مامان-حجابشون رو دیدی؟ واقعا تو پسر حاج مهدی هستی؟ بابات چنین پسری تربیت کرده؟

-مامان،خب اونا این جور بزرگ شدند. دینشون، فرهنگشون متفاوته.

مامان-خب من که همین رو میگم. چرا نمیری دنبال یکی هم کف و و هم سطح خودت؟

-مامان؟تو خودت قول دادی اول آشنا بشی. یه سری شرایط گذاشتی.

مامان-ولی این جزوشون نبود که بیاد این جا. قبل از خواستگاری!

-مامان منم خبر نداشتم. زیر سر این مهرداد ورپریده است. بهش گفته بود ابولا گرفتم، اون هم اون قدر گریه کرده بود که مهرداد آوردش دیدنم.

مامان لبخندی زد ولی زود جمعش کرد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-به منم گفت زود بیام. فکر کنم قصد داشت آشنامون کنه. البته به روش خودش.

خنده ام گرفت، چه روشی هم!

مامان-هنوز هم سر قولم هستم، ولی میگم بیشتر فکر کن. به اطرافت نگاه کن. مثلا همین مهیا...

-مامان!

مامان لا اله الا الله گفت و تو آشپزخونه رفت. من هم به اتاقم رفتم. روشا اس ام اس داده بود. بهش زنگ زدم.

روشا-سلام.

-سلام خوشگلم.

روشا-ببخش سیروان. تقصیر این ربکا و مهرداده. نمی‌خواستم برات بد بشه.

-بد نشد خانومی.

روشا-مامانت؟

-بهتر شد، حالا که دیدت، خیالم راحت تر شد. اگه به دلش ننشسته بودی، الان مخالفت صد در صدش رو اعلام می‌کرد.

روشا-مگه نکرد؟

-نه. قراره بیاد و بیشتر آشنا بشه با خانواده ات، بعد تصمیم بگیره.

روشا-جدی؟ بالاخره راضی شد؟

-راضی که نه، ولی گفت خوب باهاتون آشنا میشه؛ بعد نظر قطعیش رو میگه. نمی‌خواد ندیده قضاوت کنه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا با ذوق خدا و شکر کرد.

روشا-خبر خوبی بود سیروان.

حالم گرفته شد. شاید روشا الان دیگه خیالش راحت شده بود، ولی نتونستم بهش بگم مامان شرط گذاشته اگه بگه نه، دیگه سراغش نرم. بذار فعلا امیدوار باشیم. مگه چی از دنیا کم میشه؟

روشا-صبح میای شرکت؟

-آره. مگه می‌تونم نیام؟ دلم برات یه ذره شده.

روشا-پس صبح می‌بینمت. بای.

-خداحافظ.

وقتی قطع کرد، سمت کمدم رفتم. بازش کردم. یه جعبه ته کمدم بود. در جعبه رو باز کردم. توش چندتا جعبه کادو شده بود. یه جعبه چوبی قشنگ هم بود. اینا کادوهایی بود که به خاطر دل خودم روز تولد روشا یا مناسبت های دیگه خریده بودم. مثلا روز سپندارمزگان(روز عشق ایرانیان باستان-5 اسفند). جعبه رو برداشتم و روی تخم نشستم. باز کردم. بند چرمی بود که روش پلاکهای نقره ی R و S بود. برای روشا از مشهد خریده بودم. دوست داشتم این رو بهش بدم. روی تخت دراز کشیدم و عکسام رو باز کردم. به عکس دوتاییمون که دیروز گرفتیم، نگاه کردم. موقع برگشت شال و کلاهی که تو ماشینش بود رو پوشیده بود. خیلی ملوس شده بود. کنار هم بودیم و دستم دور شونه اش بود. هر دو سرمون کج بود و به هم تکیه داده بودیم. با وجود اختلاف قدمون قشنگ بود. دست چپ من و راست روشا مشت شده بود و بالا آورده بودیم و مشتامون به هم زده بودیم؛ جوری که دست بندامون دیده می‌شد. این عکس رو به یاد اون عکس قدیمی گرفته بودیم. خیلی عکس قشنگی بود. روی عکس روشا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ب*و*س*ه ای زدم. فردا این کارو رو بهش میدم و میگم کی براش خریدم. مامان که برای شام صدام کرد، گوشیم رو گذاشتم و بیرون رفتم.

امروز بهتر بودم و صبح اومدم شرکت. تو پارکینگ با روشا با هم رسیدیم.

روشا-سلام. خوبی؟

-سلام، ممنون. بهترم.تو چطوری؟ زود اومدی؟

روشا- می‌دونستم میای امروز.

-نمی‌اومدم که دلم از تنگی می‌گرفت.

روشا لبخند قشنگی زد. باهم بالا، تو شرکت رفتیم.

روشا-بیا اتاقم؛ کارت دارم.

خانم موحدی جلومون بلند شد و سلام کرد. سلام کردیم.

روشا-خانوم موحدی به علی آقا بگین اونایی که بهش سفارش کردم رو بیاره.

منشی-چشم.

تو اتاقش رفتیم. پالتوش رو درآورد و آویزون کرد. یه مانتوی یاسی رنگ تنش بود که خیلی هم شیک بود. هنوز نگاهم به مانتوش بود که گفت:

روشا-چرا ایستادی؟بشین دیگه.

روی مبل نشستم. در رو زدند. روشا بفرمایید گفت.علی آقا با یه سینی بزرگ اومد . سینی رو روی میز گذاشت. چشمام از تعجب باز شد. نون سنگک بود و دوتا لیوان شیر. با یه ظرف نیمرو و یه کم سبزی هم کنارش بود.

علی آقا-امری دیگه ندارید خانوم مهندس؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نه، خیلی زحمت کشیدید. ممنون.

علی آقا-وظیفه ست خانوم.

بعد هم رفت.

-اینا چیه؟مگه صبحانه نخوردی؟

روشا-مگه تو خوردی؟

-خب نه، اشتها نداشتم، فقط چای خوردم.

روشا کنارم رو مبل نشست و یه لیوان شیر برداشت و به طرفم گرفت:

روشا-کنار من هم اشتها نداری؟ البته ببخشید امکانات کمه. شرکته دیگه!

لیوان رو ازش گرفتم.

-کنار تو همه ی حس های خوب رو تجربه می‌کنم.، اشتها که چیزی نیست!

لیوان خودش رو هم برداشت. شیر رو خوردیم. با نون سنگک یه لقمه نیمرو با سبزی برداشتم. سمت روشا گرفتم.

-بفرمایید خانومی.

لبخندی رو لبش نشوند و سرش رو جلو آورد. از کارش دلم لرزید. منظورش این بود خودم بدم. دستم رو جلوی لبش بردم که لقمه رو بخوره، همون موقع در اتاق باز شد. روشا سریع برگشت سر جاش و صاف نشست. من هم دستم رو پایین آوردم و به سمت در برگشتم. خانوم نیکو بود، مامان روشا. معذب شدم و ایستادم. سرم رو پایین انداختم. خجالت می‌کشیدم. مامان روشا من رو در حالی که توی اتاقش دارم لقمه می‌ذارم تو دهنش، دیده بود. با شرمندگی نگاهش کردم و گفتم:

-سلام خانوم مهندس.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند زد و گفت:

نیکو-صبح به خیر.

در رو بست و داخل شد. روشا هم سلام کرد و جواب گرفت.

نیکو-تعجب کردم روشا صبح به این زودی اومد و اون هم صبحانه نخورده! گفتم برات یه چیزی بیارم، نمی‌دونستم این جا بزم صبحونتون به راهه.

هر دو در سکوت سرمون پایین بود. با صدای خنده خانوم نیکو سرم رو بالا آوردم.

نیکو-چه قدر هم خجالت می‌کشید! باورم نمیشه جفتتون این قدر خجالتی باشید.

-م...معذرت می‌خوام خانوم مهندس. با اجازه برم سرکارم.

خواستم برم که صدام کرد.

نیکو-کجا آقا سیروان؟ هنوز که چیزی نخوردید. من میرم پیش ویلیام. شما به کارتون برسید. این بچه به امید این لقمه ها اومده شرکت.

بعد هم با خنده اتاق رو ترک کرد. روی مبل نشستم. روشا هم نشست و نفس آسوده ای کشید.

روشا-وای! قبلم اومد تو حلقم. نمی‌دونم این در این جا نقشش چیه.

هر دو به هم نگاه کردیم. یهو خنده مون گرفت. خب آخه تو شرکت جای صبحونه عاشقانه و دونفره خوردنه؟ هنوز داشتیم می‌خندیدیم که در باز شد و ربکا در حالی که حرف می‌زد وارد شد:

ربکا-خانم موحدی بگو برام شیر بیارن. تو آبدارخونه دیدم.

بعدم در رو بست و سمت ما برگشت که با تعجب نگاهش می‌کردیم.

روشا-تو یاد نمی‌گیری در بزنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-در دیگه چرا؟ این جا که خیابون نیست.

هردومون با تعجب نگاهش کردیم. چیزی نگفت و رو به رومون نشست.

ربکا-نامردا تنهایی؟دیدم روشا صبح زود در اومد، من هم زود اومدم. بابا گفت جلسه داریم.

روشا-جدی؟ما که خبر نداشتیم.

ربکا-حالا خانم موحدی میاد و میگه.

درزدن و علی آقا شیر ربکا رو آورد و رفت.

ربکا-آخ جون شیر! کار توئه ناقلا؟ صبحونه دونفره؟

روشا خندید. ربکا شیرش رو خورد و بعدم شروع به خوردن نیمرو کرد. ما هنوزم دست نزده بودیم و من لقمه تو دستم بود.

ربکا-چرا نگاه می‌کنید؟من دوتا لقمه بسشتر کنارتون نمی‌خورم. بخورید، راحت باشید.

بعد هم لقمه اش رو خورد. من و روشا نگاهی به هم کردیم. امروز واقعا از صبحش مشخص بود روز مفرحیه! روشا لب زد و گفت:"بخور"

سری تکون دادم. خواستم لقمه رو بخورم که صدام زد:

روشا-سیروان؟

اون قدر با ناز صدام کرد که نتونستم جوابش رو بدم. نفسم حبس شده بود. نگاهش کردم.

روشا-اون مال من بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به لقمه اشاره کرده بود. با لبخندی لقمه رو بهش دادم. ازم گرفت و خورد. من هم هنوز با عشق نگاهش می‌کردم که با سرفه مصلحتی ربکا نگاهم رو دزدیدم.

ربکا-ای بابا! یه جوون مجرد این جا نشسته. این قدر با نگاه هم رو قورت ندین. شاید من هم دلم خواست!

خندیدم و سرم رو پایین انداختم.

روشا-ربکا همه رو خوردی که! سیروان بدو الان همه ش تموم میشه.

بعدم شروع به خوردن کردیم. صبحونه کنار روشا و ربکا که مثل خواهرم بود، خیلی چسبید و خوشمزه بود .بعد از صبحانه، ربکا گوشیش رو گرفت دستش و مشغول شد.

ربکا-روشا این ظرفا رو هم ببر.

روشا-مگه نوکرتم؟ پاشو جمع کن برو.

ربکا-اتاق منم هستا! چی هی می‌خوای من رو بفرستی دنبال نخود سیاه! کارای...

روشا-نخود سیاه چیه؟دیوونه ای ها! این جا شرکته!

ربکا لبخندی زد و چیزی نگفت.صدای پیام گوشیم اومد. اهمیتی ندادم. در زدند. خانم موحدی بود. اومد داخل و یه پرونده به روشا داد :

موحدی-این رو آقای کیج دادند و گفتن مطالعه کنید با آقای سمیعی، برای جلسه.

زنگ گوشی روشا هم اومد. خانم موحدی یه چیزی هم به ربکا داد و مشغول توضیح دادن براش شد. روشا گوشیش رو باز کرد و چیزی که اومده بود نگاه کرد. چند لحظه بعد اخماش تو هم رفت و جیغ زد:

روشا-ربکا! می‌کشمت. ای رنو از کجا آوردی؟

ربکا لبخند دندون نمایی زد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-خیلی قشنگه، مگه نه دکتر؟

با تعجب نگاهشون کرد.

ربکا-ندیدی هنوز؟ ببین، قشنگه!

خانوم موحدی هم با تعجب به حرص خوردن روشا نگاه می‌کرد. روشا کنارم اومد.

روشا-ببین واسه تو چیه.

گوشیم رو باز کردم. از تلگرام بود، یه فایل ویدئویی. بازش کردم. چشمام چهار تا شد.

صحنه خداحافظی م نو روشا جلوی در خونشون بود. معلوم بود از دوربین امنیتی گرفته شده. هم خجالت کشیدم و هم تعجب کردم از کجا تونسته بفهمه و گیرش بیاره.

ربکا بلند خندید .روشا سمتش دوید که ربکا پشت میز رفت.

ربکا-ای بابا! میترا جون تو برو، خودم بعدا برات می‌فرستم.

خانوم موحدی با خنده سمت در رفت که روشا باز سمت ربکا رفت.

روشا-ربکا وای به حالته کسی این رو ببینه.

ربکا سمت در دوید و با خانوم موحدی بیرون رفت و در رو هم بست. من و روشا بهم نگاه کردیم و خنده مون گرفت.

روشا-باورم نمیشه!چطور تونست به این موضوع فکر کنه؟

بعد از کمی خنده، با روشا پرونده رو مطالعه کردیم. ساعت نه با اعضای یه شرکت جلسه داشتیم. آقای کیج، روشا و ربکا، خانوم نیکو و من بودیم. سه نفر هم از شرکت طرف قراردادمون بودند. در مورد شرکتمون و کارمون براشون توضیح دادم. این که اجناسمون وارداتی و اصل هستن و ضمانت هایی که میدیم. درباره حسن انتخابشون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

توضیح دادم و بعد از یه مشورت کوتاهی که با هم داشتند، قرار شد قرارداد رو امضا کنیم. درباره ی قرارداد یه سری توضیح دادم و روشا هم شیوه کارمون رو توضیح داد. بعد هم که امضا کردیم، بعد هم خداحافظی کردن و رفتند. آقای کیج بعد از رفنشون گفت:

ویلیام-کارت خوبه سیروان. بیانت و جذبه کاریت فوق العاده ست. خوب بلدی چطور با حرفات طرف مقابلت رو قانع کنی. از بابت این که این سمت رو بهت دادم، راضیم. این جوری خیالم راحته و می‌تونم به کارای دیگه هم رسیدگی کنم.

-ممنونم آقای کیج.

آقای کیج رو به خانومش گفت:

ویلیام-سارا جان درباره سیروان و روشا که باهات صحبت کردم. بهتره نظرت رو بگی. گفتی حضوری بهشون میگی.

استرس گرفتم و خجالت کشیدم. ساراخانوم خندید و گفت:

سارا-بله، قبلا هم با روشا ملاقاتشون کردم. البته فکر کنم خلوتشون رو بهم زدم.

فکر کنم ربکا به مامانش رفته که این قدر شیطنت می‌کنه.

ربکا-وای! مامی تو چی دیدی؟بیا دیده هامون رو برای هم تعریف کنیم. من قصه های قشنگ تری دارم.

سارا خانوم و آقای کیج خندیدند.

روشا-ربکا بسه! ساکت شو دیگه.

ربکا-بی احترامی؟...مامی؟من یه کلیپم...

روشا-ربکا!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا خندید و ساکت شد. سارا خانوم هم با خنده گفت:

سارا خانوم-آقا سیروان، از دست این ربکا به دل نگیرید. از روز اول که دیدمتون، فهمیدم جوون خوب و سر به راهی هستید. البته اون موقع تصورم درباره نزدیک شدنمون چیز دیگه ای بود. بیش تر فکر می‌کردم ربکا با این زبون و شیطنتش و نزدیکی بیشترتون جذبتون کنه. فکر نمی‌کردم سه سال قبل جذب دختر کوچیک ترم شده باشید. به هرحال من با این موضوع مشکلی ندارم و خوشحالم. به خصوص که درباره تون تحقیق کردم و فهمیدم جوون خودساخته ای هستید. از ویل شنیدم که فعلا داری مامانت رو راضی می‌کنی. می‌دونم که تو این مدت محدوده هاتون رو رعایت می‌کنید. به هرحال هنوز چیزی قطعی نیست و این که با این شرایط...من هم به مادرت حق میدم رضایت نده. من خودم هم این مشکلات رو با مادرم از سر گذروندم.

غیر مستقیم بهم فهموند تو روابطون زیاد صمیمی نشیم. به هر حال شاید مامان راضی نشه.

-مامان من زیادی سنتی و مذهبیه. براش سخته به این راحتی با این موضوع کنار بیاد. نگران آینده ست بیشتر، اما آدمی نیست زود قضاوت کنه و نشناخته مخالفت کنه.

سارا خانوم-چطور؟

-تصمیم داره باهاتون آشنا بشه. البته اگه از نظر شما ایراد نداشته باشه.

سارا خانوم-خیلی هم خوبه. به نظر من هم کار درستیه. به هر حال ما دو خانواده با فرهنگ و عقاید متفاوتی هستیم. زندگی هم که یه روز و دو روز نیست. باید حساب شده جلو رفت.

تلفن رو میزی زنگ خورد و بحث ما ناتموم موند.

ویلیام-بله؟...درسته...بگو بمونن یکی رو می‌فرستم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد قطع کرد. از روی میز یه پرونده رو از بین چند تا برداشت و نگاه کرد. بعد رو به من گفت:

ویلیام-سیروان جان، برای انبار یه سری بار اومده. تحویل دار میگه انگار بین لیستی که براش رد کردند و بارهای رسیده، اختلاف وجود داره. راننده میگه ممکنه جا گذاشته باشند. تحویلدار هم میگه ناقص تحویل نمی‌گیره. برو خودت چک کن چی مشکل داره، خودت برطرفش کن.

بلند شدم و پرونده رو ازش گرفتم.

-چشم آقای کیج.

ساراخانوم-آقا سیروان سعی کنید زودتر برگردید، ناهار رو با هم باشیم.

-ممنون. مزاحمتون نمیشم.

سارا خانوم-مراحمی پسرم. منتظرت می‌مونیم بیای، باهم بریم رستوران.

-چشم ولی اگه کارم طول کشید، شما تشریف ببرید.

بیرون رفتم و راهی انبار شدم. فاصله زیادی با شرکت نداشت. مشکل خاصی وجود نداشت. چند تا از اجناس کم بود و ضمن امضای یک کاغذ که تعهد داد اجناس رو بیاره و صحبتی که با رئیس شرکت فرستنده کردم، اجناس رو تحویل گرفتم. به شرکت برگشتم. وقت ناهار بود. مهرداد که تو آشپزخونه بود، من رو دید.

مهرداد-کجایی سیروان؟بیا ناهار.

خواستم جوابش رو بدم که ربکا سر رسید:

ربکا-شما زحمت نکشید. ایشون امروز مهمون ما هستند.

خانم موحدی و آقای مظفری هم تو آشپزخونه بودند.با تعجب نگاهم کردند. البته اکثر کارمندای شرکت نگاهشون بهم یه جوری بود که انگار حق اونا رو خوردم. البته تو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رفتار چیزی نشون نمی‌دادند. بالاخره نمی‌دونستند که این نزدیکی یهوییم با این خانواده مربوط به چیز دیگه ایه و به سه سال قبل بر می‌گرده. بعضی ها با خودشون فکر می‌کردند سال هاست دارند برای داشتن یکی از این خواهرا تلاش می‌کنند و من از گرد راه نرسیده، روشا رو قاپیدم.

ربکا-سیروان صبر کن بیام. مامان و بابا رفتن.

وقتی ربکا رفت، مهرداد جلو اومد و پرسید:

مهرداد-چه حسی داره؟

-چی؟

مهرداد-داماد یه خونواده پولدار بودن.

-گمشو. تو باز حرف زدی؟ نمی‌دونی نسبت به این موضوع چه حسی دارم؟

مهرداد-منظورم درونته. اون که ناز بود. من می‌دونم.

چپ چپ نگاهش کردم. خندید و تو آشپزخونه رفت و بلند گفت:

مهرداد-جای منم خالی کن. من هم تنهایی سهم تو رو هم می‌خورم.

خندیدم و سمت در رفتم. روشا و ربکا هم اومده بودند و منتظرم بودند. ب اهم با ماشین من رستورانی که ربکا آدرسش رو داد، رفتیم. جای شیکی بود. آقای کیج و خانومش منتظرمون بودند. سلام کردیم و غذا سفارش دادیم. بعد هم درباره مشکل انبار توضیح دادم. پیش غذا رو که آوردند، ما سه تا رفتیم و دستامون رو شستیم و و برگشتیم. آقای کیج و ساراخانوم پیش غذا خورده بودند. ما هم مشغول خوردن بودیم که غذامون رو آوردند. خیلی زود آوردند. با این که رستوران شلوغ بود! غذا در سکوت صرف شد. بعد از اتمام غذا و سفارش دسر، سارا خانوم گفت:

سارا خانوم-سیروان جان وقتی رفتی مامانت تماس گرفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

متعجب نگاهش کردم. لبخندی زد و گفت:

ساراخانوم-خبر نداشتی؟

-نه. شماره از کجا آورده؟

ساراخانوم-زنگ زد شرکت. بعد هم با من صحبت کرد و گفت یه قراری بذاریم بیشتر باهم آشنا بشیم. ما هم برای فردا شب وقت دادیم. به هر حال هرچه سریع تر تکلیف شما معلوم بشه بهتره. شما با هم در ارتباطین و ما نمی‌تونیم مانع بشیم، ولی زودتر تکلیفتون مشخص بشه بهتر میشه. مشکلی نداری؟

-نه...خوشحال هم میشم. من به اندازه کافی انتظار کشیدم. هم من و هم روشا، فقط ...

شک داشتم بگم یا نه.

سارا خانوم-چیزی می‌خوای بگی؟

-شما که درباره من تحقیق کردید. مطمئنا از وضعیت مالیم خبر دارید. من واقعا چیزی ندارم. فقط یه دل و جون دارم که حاضرم فدای دخترتون کنم. هیچ وقت هم به وضعیت مالی شما به عنوان یه دلیل برای دوست داشتن روشا نگاه نکردم. در واقع زمانی خاطرخواه دخترتون شدم که تصور می‌کردم مثل خودمه. باباش ورشکسته شده و هم سطحیم. من نمی‌تونم بیشتر از حدم قولی بهتون بدم برای زندگیم، ولی تا جایی که توان دارم شب و روز کار می‌کنم که بتونم نیازهای دخترتون رو برطرف کنم. لطفا درباره این موضوع بهتر فکر کنید. من نمی‌خوام در آینده موضوع اختلاف سطح مالیمون منجر به اختلاف تو زندگیم بشه.

همه ساکت بودند که بالاخره روشا صحبت رو شروع کرد:

روشا-من هم وقتی عاشقت شدم که تو من رو کامل نمی‌شناختی و با تصور این که هیچ ثروتی نداریم، عاشقم شدی. وقتی که اوضاعت خیلی از الانت بدتر بود و کلی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مشکل داشتی. عاشق صداقتت شدم و یک رنگیت. من تا آخر عمرم مطمئنم که تو منو به خاطر خودم دوست داری نه چیز دیگه. من هیچی ازت نمی‌خوام. نه به این دلیل که خودم دارم، نه. اگه تو بخوای هرچی هم دارم می‌ذارم خونه بابام و هرجا تو بخوای باهات زندگی می‌کنم. به این دلیل که می‌دونم برای رسوندن من به خواسته هام و رفاهم تلاش می‌کنی. قبلا تلاشت رو دیدم.

نمی‌دونستم چی بگم.سرم رو پایین انداختم.

-خب، من فکر نمی‌کنم درست باشه تو و از همه چیزی که داری محرومت کنم. همین که من رو این جوری قبول داری، خوشحالم می‌کنه. ولی ازت می‌خوام در آینده فقط من زندگیمون رو بچرخونم.

روشا-چشم.

لبخند رو لب های همه نشست. بعد از اتمام دسر، به شرکت برگشتم. روشا و ربکا و ساراخانوم هم اومدند و ماشیناشون رو گرفتند و رفتند. آقای کیج هم با من اومد. تا چهار کارکردیم و بعد به خونه. رفتیم. مریم خانوم و روژان خونمون بودند. با دیدنشون سلام کردم. جوابم رو دادن. مامانم سلامم رو با لبخند جواب داد. خوبه، امروز از دنده چپ بیدار نشده بود.

مامان-بیا برات یه چای بیارم.

-چشم. لباسام رو عوض کنم میام.

بعد از تعویض لباسام، تو سالن رفتم و نشستم. روشنک تو بغلم پرید. محکم بوسیدمش. با خنده و همون زبون بچگونه گفت:

روشنک-زن دایی کو؟

-جونم؟ زن دایی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرش رو تکون داد. مامان و مریم خانوم خندیدند. روژان هم که تازه اومده بود تو سالن خندید.

روژان-عزیزم زن دایی رو فردا می‌بینی.

لبخند رو لبم نشست.

مامان-روژان، زن دایی چیه یادش دادی؟شاید اصلا این وصلت سر نگیره.

تو ذوقم خورد. خب چرا مامان این قدر اذیت می‌کرد؟

مریم خانوم-ان شاء الله که سر بگیره زری جان.

مامان-چی بگم؟من که هنوز دلم پیش مهیاست.

زری خانوم-حتما قسمت نبوده. این مهرداد هم هرچی بهش میگم زیر بار نمیره. چند وقتی می‌بینم سر به راه شده و دست از بچه بازیاش برداشته. نمی‌دونم چرا زیر بار زن گرفتن نمیره.

روژان-خب، شاید اونم دلش جایی گیره.

مریم خانوم و مامان هردو متعجب به من نگاه کردند و باهم گفتند:

مامان و مریم خانوم-آره؟

خنده ام گرفت.

-اولا من از کجا بدونم؟دوما، جلو من که نمیگه.

مریم خانوم-به هر حال هر روز با همین، می‌بینید. همکاری، دوستی، چیزی..

-نه، تا جایی که من خبر دارم نه.

هردو خیالشون راحت شد. گرچه راستش رو نگفته بودم. البته راستی که خودم حدس می‌زدم. این که مهرداد هم گرفتار ربکاست و این که ربکا هم بهش بی میل نیست،

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فقط جفتشون اعتراف نمی‌کنند. کمی دیگه صحبت کردیم و مریم خانوم به خونه شون رفت. مامانم باز برای بار چندم باهام صحبت کرد که فقط واسه آشنایی میریم و هیچ توقعی نداشته باشم و این که واسه فردا گل و شیرینی یادم نره. واسه ساعت هفت و نیم شب قرار گذاشته بود. قرار بود با روژان و مهران بریم. مامان می‌گفت روشنک رو پیش مریم خانم بذاره که روژان گفت:

روژان-نه مامان، ربکا گفت حتما ببرمش ببینش.

مامان با حرص نگاهش کرد.

مامان-سیروان کم بود، تو هم با خواهر دختره رفیق شدی؟ می‌خواین من رو تحت فشار بذارین؟

روژان-مامان؟دختره چیه؟روشا. قراره عروست بشه. اسم به این قشنگی.

مامان-کی گفته قراره؟ هنوز هیچی معلوم نیست.

روژان خنده اش گرفت. مامان سرسختانه می‌خواست مقاومت کنه و نمی‌تونست. مهران اومد و شام رو خوردیم. روژان قضیه فردا شب رو بهش گفت و یه کم هم مهران سر به سرم گذاشت.

تموم شب از فکر و خیال خوابم نبرده بود. صبح تو شرکت کمی کسل بودم. تا دیر وقت با روشا چت کرده بودم و بعد هم دیر خوابیدم. روشا که قرار نبود امروز شرکت بیاد. ربکا هم که صبح تا نزدیکای ظهر اومد و رفت. مهرداد گاهی که بی کار میشه، سر به سرم می‌ذاره. البته به صورت رمزی که کسی نفهمه. ناهاری که برده بودم با هم خوردیم. بعد از ناهار به انبار رفتم و بار جدید رسیده رو تحویل گرفتم. همونایی که دیروز به اشتباه جامونده بود. بعد هم به شرکت آقای راشدی رفتم و درباره یه مزایده جدید که آقای کیج گفته بود، باهاش صحبت کردم. موقع برگشت سیمین من رو دید. خندید و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیمین-این جا چی کار می‌کنی؟

-با بابات کار داشتم.

سیمین-ربکا می‌گفت امشب قراره برید خواستگاری، تو هنوز سرکاری؟

-خب به وقتش میرسم.تازه خواستگاری رسمی هم که نیست. برای آشنایی خانواده هاست.

سیمین-من که دلم روشنه. فکر نمی‌کنم کسی بتونه جلوی این عشق عمیق و حقیقی شما مقاومت کنه. همه رفتار و نگاهاتون حاکی از عشقه.

لبخندی زدم و چیزی نگفتم. چه خوب بود که سیمین حسود نبود و این قدر خوب مثل یه دوست برای من و روشا بود. خداحافظی کردیم و خونه رفتم. ساعت کاری هم خیلی وقته تموم شده بود. تو راه هم گل و شیرینی خریدم. ساعت شش بود که رسیدم. مامان با دیدنم غر زد چرا دیر کردم، زود آماده شم که دیره. فوری دوش گرفتم و آماده شدم. کت و شلوار نوک مدادی و پیراهن مشکی براق. ساعت بند چرمیم رو هم بستم. چشمم به جعبه رو میزم افتاد. هنوز این گردنبند رو به روشا نداده بودم. تو جیبم گذاشتمش. ادکلن زدم و بیرون رفتم. روژان و روشنک و مهران هم اومده بودند. سلام کردم و بیرون رفتیم. همه با ماشین من رفتیم. با یه ربع تاخیر، ساعت یه ربع به هشت رسیدیم. مامان که همش حرص می‌خورد. پیاده شدیم. مهران روشنک رو بغل کرد. شیرینی هم روژان گرفت. دسته گل رو هم به من داد. مامان زنگ زد. یه زن جواب داد و تعارف کرد بریم داخل. در باز شد. رفتیم تو. با دیدن عمارت بزرگشون و باغ بزرگ، مهران سوت یواشی زد.

روژان-مهران! ندید بدید بازی در نیار.

مهران-مگه چندبار تو عمرم از اینا دیدم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه مون خنده مون گرفت. آقای کیج و خانومش جلوی در منتظرمون بودند. مامان با دیدن ساراخانوم تعجب کرد. روژان هم همین طور. یواش گفتند:

مامان-این کیه؟

-مامان روشا.

مامان دیگه فرصت نکرد چیزی بگه. فقط دیدم با تعجب با مامان روشا دست داد و سلام کردند. سارا خانوم یه چادر رنگی شیک سرش بود. کنار آقای کیج که پیراهن و شلوار تنش بود با کراوات.

کت نداشت. کراوات همیشه می‌زد. چه قدر متفاوت بودند. یه چهره و تیپ کاملا غربی در کنار یه تیپ کاملا اسلامی! ربکا هم اومد و سلام کرد. داخل سالن رفتیم. عجب سالنی بود! خیلی بزرگ و فوق العاده شیک. به قسمتی که مبلمان شیک استیل چیده بود رفتیم. وقتی نشستیم زیر چشمی به سالن نگاه کردم. دو طبقه بود و پله های طبقه بالا تا وسط سالن اومده بود. کلا خونه ی خیلی بزرگی بود.روشا هم تو سالن اومد و سلام کرد.با لبخند نگاهش کردم و زیر لب جواب دادم. دسته گل رو بهش دادم. تشکری زیر لبی کرد و کنار ربکا نشست.یه خانوم که مستخدم بود، اومد و سلام کرد. دسته گل رو از روشا و شیرینی رو از سارا خانوم گرفت و رفت. روشا کت و شلوار شکلاتی رنگی تنش بود که خیلی شیکش کرده بود. با یه شال کرم که خیلی قشنگ بسته بودش. ربکا هم کت و شلوار تنش بود ولی شالش آزاد رو سرش بود.دو طرفش باز بود و اون قدر هم عقب بود که نمی‌ذاشت بهتر بود. مطمئنم اون هم به خاطر حضور مامان و تعصبش بود. مجلس هنوز سکوت بود. انگار هردو خانواده از دیدن هم تعجب کرده بودند و مامان بیشتر. ربکا بلند شد و سمت روژان رفت.

ربکا-وای چه نازه این دخترت! بده ببینمش.

روژان روشنک رو بغل ربکا داد. ربکا بغلش کرد و بوسیدش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-چه نازی تو عزیزم.

روشنک با اخم نگاهش کرد. غریبی می‌کرد.

ربکا-شکلات دوست داری؟

روشنک لبخند زد. ربکا با روشنک سمت انتهای سالن که آشپزخونه بود رفت. همه این صحنه رو نگاه می‌کردن.پد. بالاخره آقای کیج با همون لهجه ی غلیظش گفت:

ویلیام-خیلی خوش آمدید بانو سمیعی.

مامان-متشکرم.

ساراخانوم-از آشناییتون خوشبختم. خیلی زودتر دوست داشتم ملاقاتتون کنم. قبل از این که از این ماجراها باخبر بشم. همون وقتی که ویل از پسری برام می‌گفت که خیلی متعهد به کارشه و با وجود سن کمش خیلی موفقه. بهتون بابت تربیت چنین پسری تبریک میگم خانوم.

مامان که انگار یخش باز شده بود و یکم نرم شده بود، لبخندی زد و گفت:

مامان-نظر لطفتونه. سیروان به بابای خدابیامرزش رفته. خدا بیامرز خیلی تو کارش جدی بود. می‌گفت حتی یه سرسوزن مال حرام زندگی خودش و بچه هاش رو به آتیش می‌کشه. واسه هر ریال پولش زحمت می‌کشید. حالا هم که تاثیرش رو تو بچه هام می‌بینم و خدا رو شاکرم.

سارا خانوم-درسته، مال حلال خیلی تاثیر داره تو تربیت بچه ها و این مدت که سیروان خان رو شناختم، فهمیدم واقعا تو خانواده خوبی بزرگ شده. باعث افتخار ماست که با خانواده ی شما آشنا شدیم. ایشون دامادتون هستند؟

مامان-بله. آقا مهران، داداشش هم که مهرداد تو شرکت خودتون کار می‌کنه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آقای کیج-اوه، ایشون آقای مهران مهدوی هستند؟ما به شما هم نامه دعوت به کار فرستاده بودیم، ولی شما رد کردید.

مهران-بله، باعث افتخار بنده بود با شما همکاری کنم، فقط این که اون موقع شناخت زیادی رو شرکت شما نداشتم و فرصتی هم برای تحقیق نبود. زود جواب می‌خواستند. من هم که با وجود همسر و دخترم جرئت ریسک کردن نداشتم.

ویلیام-صحیح، بهتون حق میدم.

کم کم بحث آقای کیج و مهران به کار رسید و مامان و سارا خانوم هم که نزدیک مامان بود، دوتایی حرف می‌زدند. ربکا هم که کنار روژان نشسته بود و با روشنک بازی می‌کرد و با روژان هم حرف می‌زدند و می خندیدند. مستخدمشون هم ازمون پذیرایی می‌کرد. فقط من و روشا ساکت بودیم و به هم نگاه می‌کردیم. مجلس صمیمی شده بود و همه فراموش کرده بودند برای چی این جا هستیم. خودشون که سرشون گرم بود از من و روش خبر نداشتند که چه قدر بی قراریم. به خصوص که وقتی می‌دیدم روشا چه قدر ناز شده، بیشتر عجله داشتم همه چی بگذره و زودتر به خواستم برسم. حالا که مامان این قدر با ساراخانوم گرم گرفته بود، شک داشتم هنوزم سرسختانه مخالفت کنه. بعد از نیم ساعت، بالاخره مامان گفت:

مامان-بهتره با اجازه ی آقا و خانوم کیج بریم سر اصل مطلب.

آقای کیج-اجازه ما هم دست شماست بانو.

مامان-خواهش می‌کنم، صاحب اختیارید.حقیقتش اینه که همون طور خبر دارید، برای آشنایی بیشتر دو خانواده اومدیم. خودتون هم خبر دارید که قضیه ی این جوونا از چه قراره. سه سال قبل یه بار سیروان اومد و خواست راجع به یه دختر حرف بزنه و برم براش خواستگاری. نفهمیدم چی شد که یهو ساکت شد و دیگه چیزی نگفت. فقط شاهد آب شدنش بودم و دم نزدم. این مدت که می‌بینم که چطور باز روحیه گرفته و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عوض شده. فقط، موضوع همونه که خودتون هم می‌دونید. اختلاف دینی و فرهنگی که ممکنه در آینده براشون اختلاف به وجود بیاره.

سارا خانوم-احتمالا آقا سیروان بهتون گفتن که من و ویلیام هم کاملا با هم متفاوتیم.

مامان-بله. البته جسارت نباشه، به چشم هم دیدیم.

ساراخانوم-من شیعه هستم و ویلیام کاتولیک. وقتی تو آکسفورد عاشق ویلیام شدم، همه این سختی ها رو که سیروان متحمل میشه، من هم شدم. به خصوص که من زن هم بودم. به هر حال زن یه موجود ضعیف و بی دفاعه. بابام و بیشتر هم مامانم مخالفت کردند. اون قدر ویلیام اومد و اصرار کرد که بابا رضایت داد. جالب این جا بود که بابا می‌گفت ازدواج مسلمان و غیر مسلمان درست نیست و ویلیام کسی بود که این موضوع رو برای بابام روشن کرد که با شرایط خاص امکان پذیره. بابا هم قبول کرد که یه مدت نامزد باشیم تا بیشتر با فرهنگ هم آشنا شیم و اگه مشکلی نبود، ازدواج کنیم. یه سال نامزد بودیم. ویلیام واقعا با همه شرایطم کنار اومده بود و حتی خیلی عوض شده بود. به طوری که طبق قول که به من داده تا امروز، تقریبا بیست و هفت میشه که لب به الکل نزده. من واقعا با وجود اختلاف دینیمون، از زندگیم راضیم و اگه بارها به قبل برگردم، باز هم ویلیام رو انتخاب می‌کنم. حالا هم به شما حق میدم بترسید، ولی دختر من این مسائل براش یه چیز طبیعیه. اختلاف دین و احترام به عقاید هم دیگه براش یه ارزشه، همون طور که خودش هم مسیحیه، اما به اعتقادات من هم که مسلمانم احترام می‌ذاره. باز هم تصمیم با خودتونه.

مامان-من هم بهتر می‌بینم که روابط این دو جوون زیر نظر خانواده ها باشه.یه مدت تحت نظر خودمون با هم نامزد باشند و بیشتر هم دیگه رو بشناسند. تو خونواده های هم رفت و آمد کنند و بهتر همه جوانب رو در نظر بگیرند. ممکنه اصلا روشا خانوم نتونه شرایط زندگی سیروان رو بپذیره. باز بعدا دوباره با هم بشینیم و صحبت کنیم.

سارا خانوم.درسته. من هم موافقم، فقط من صلاح نمی‌دونم زیاد طولانی باشه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-نه، من هم همین نظر رو دارم. به نظرم تا عید کافی باشه.

ساراخانوم-اگه ویلیام موافق باشه، من هم موافقم.

آقای کیج-من همه چیز رو می‌سپارم به شما خانوما. من همه جوره هم به دخترم و هم به سیروان اعتماد دارم و بهتر می‌بینم این مسائل زیر نظر مادر ها باشه.

مامان-پس اگه اجازه بدید یه انگشتر برای نشون دست دخترتون کنیم.

ساراخانوم-اختیار دارید، بفرمایید.

با تعجب به مامان نگاه کردم. نشون دیگه چی بود؟ مامان یه جعبه از کیفش در آورد. تازه متوجه شدم ربکا و روشنک تو سالن نیستند. مامان جعبه رو باز کرد:

مامان-این انگشتر نشون خودمه که با نظر حاج مهدی بابای سیروان گذاشته بودیم بدم به عروسم. مال مادر خدا بیامرز شوهرمه. گرچه ارزش مادیش زیاد نیست، ولی ارزش معنویش برای خانواده ی ما زیاده. چشمم به انگشتر قشنگی که یه نگین الماس هم روش داشت افتاد. هم ساده و هم شیک بود. مامان بلند شد و دست روشا کرد. روشا با لبخند تشکر کرد. چه قدر هم اندازه ش بود و به دستش می‌اومد. همه دست زدند. با صدای دست زدن، ربکا با روشنک که دوتا عروسک بغلش بود، از پله ها پایین اومد.

ربکا-چی شد؟عروسی کردن بالاخره؟

با این حرفش همه خندیدیم. اومد کنار روژان نشست و خلاصه ی مراسم رو پرسید.

مامان-روشا خانوم یه چای از دست خودتون بهمون نمیدین؟

ساراخانوم-حتما. روشا عزیزم یه سینی چای لطف کن.

روشا چشمی گفت و رفت. وقتی با سینی برگشت و تعارف کرد، مامان گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-این چای یه چیز دیگه ست. اصلا خوشمزگی چای خواستگاری به اینه که عروس بیاره. شما رو نمی‌دونم، ولی ما که هنوز تو سنت ها غرقیم.

سارا خانوم-موافقم باهاتون. گرچه بچه هام بزرگ شده انگلیس هستند، ولی خودم با این چیزا بزرگ شدم.

خلاصه باز صحبت ها بالا گرفت. یه ساعتی همه صحبت کردند و مامان تصمیم به رفتن گرفت. موقع رفتن روشا رو بوسید و گفت بهش سر بزنه. من عم که نقش مترسک داشتم. کلا جز دو سه جمله حرفی نزده بودم. روشنک با گریه از بغل ربکا جدا شد، ولی همون دوتا عروسک رو با خودش آورد. همه خداحافظی کردیم و بیرون رفتیم. من فقط تونستم تو یه لحظه که همه سرشون گرم بود یه چشمک برای روشا بزنم که باز ربکا دید و لبخند زد.

تو ماشن مامان مدام از تعجبش از دیدن سارا خانوم گفت. این که باورش نمی‌شده چنین مامانی داشته باشند.

روژان-من که داشتم شاخ در می‌آوردم.

مهران-برای من هم عجیب بود.

مامان-سیروان تو می‌دونستی؟

-معلومه. ساراخانوم مهندسه. تو شرکت دیدمش.

مامان-خارج هم بوده، همین طور حجاب داشته؟

-چادر نه، ولی آره حجاب داشته.

مامان-پس چطور با یه مسیحی ازدواج کرده؟

-مامان من مگه مسیحی آدم نیست؟

مامان-منظورم این نیست..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دقیقا همینه دیگه، وگرنه چه فرقی داره؟ هر کی یه اعتقادی داره و یه دینی. مهم اینه که خدا رو پیدا کنی و بپرستیش. خب ما اعتقاد داریم اسلام و شیعه کامل ترین دینه. به نظرت اگه تو مرکز آمریکا یا انگلیس هم به دنیا اومده بودیم، با اون همه تبلیغ دینشون و اون محیط، باز هم الان شیعه بودیم؟

مامان ساکت شد. کس دیگه ای حرف نزد.

-مامان من اگه تو شرایط اونا بودید و این دین رو انتخاب می‌کردید، حق اعتراض داشتید یا اگه مثل ساراخانوم عمری خارج زندگی می‌کردید و شوهرتون هم مسیحی بود، باز هم این قدر محکم بودید ومی‌تونستید بگید مسیحیا بدن؟ شما که مسلمانی و می‌دونی نباید به دیگران اهانت کرد، یه جوری درباره شون حرف می‌زنید که انگار معصومید. ولی همین آقای مسیحی، بیست و هفت ساله داره با یه شیعه زندگی می‌کنه و هیچ وقت به اعتقاداتش اهانت نکرده.

مامان باز هم چیزی نگفت. وقتی به خونه رسیدیم، با روژان اینا خداحافظی کردیم و رفتیم خونه. اونا هم به خونه شون رفتند.

مامان-شام می‌خوری سیروان؟

-راستش اشتها ندارم. شیرینی خوردم.

مامان-نصفه شب ضعف می‌کنی.

-نه. اگه ضعف کردم، پا میشم یه چیزی می‌خورم.

مامان-باشه. پس من میرم بخوابم. خسته ام.

-چشم، شما بفرمایید. من هم میرم بخوابم.

با مامان خداحافظی کردم و تو اتاقم رفتم. بعد از تعویض لباسام و مسواک زدن، روی تخت دراز کشیدم. تو تلگرام سرک کشیدم. روشا آنلاین بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-"سلام روشا خانوم. چطوری عشقم؟"

زود جواب داد:

"سلام، ممنون. تو چطوری؟"

-"چی حدس می‌زنی؟درو ابرهام از شادی."

"خوش بگذره. زیر پات رو هم نگاه کن ما رو ببینی."

-"واسه دیدن شما باید بالا رو ببینم. شما تاج سرمی."

اسمایل خنده و خجالت رو فرستاد.

-"قربونت برم. امشب خیلی خواستنی شده بودیا. دوست داشتم مثل همه خواستگاریا ما هم می‌رفتیم تنها یه صحبتی بکنیم. اما انگار اونا هم به این نتیجه رسیده بودن ما حرفامون رو زدیم."

"خب هرچی می‌خواستی بگی، الان بگو."

براش یه اسمایل ب*و*س*ه فرستادم.

"همین؟چطور تا وقتی پیشتم خبری از این چیزا نیست ،وقتی دوریم حرفش رو میزنی؟"

-"خوشگله، تو دست من امانتی فعلا. هنوز مونده تا فقط مال خودم بشی."

"من سه سال و نیمه خودم رو مال تو می‌دونم. تا آخر عمر هم همین عقیده رو دارم."

-"درسته، روح و دل و عشقت مال منه، ولی برای داشتن جسمت باید یه کم صبور باشم. البته تو حتی تصورش رو هم نمی‌تونی بکنی این صبوری در برابر این زیبایی و خوبی تو چه قدر مشکله."

"خب حالا یه کوچولو صبور نباش. قول میدم من جای تو صبوری کنم!"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خنده ام گرفت. بهش زنگ زدم.

با اولین بوق جواب داد.

روشا-سلام.

-سلام خوشگلم. چطوری؟

روشا-خوبم. چی شد زنگ زدی؟

-دلم برای صدات تنگ شده بود.

روشا-فقط صدا؟

-این تم سوال داره؟ الان متاسفانه فقط می‌تونم صدات رو بشنوم، وگرنه اگه به دلم باشه هیچ وقت نمی‌خواد ازت جدا شه.

روشا-سیروان دوستت دارم. خیلی زیاد.

از یهویی اعتراف کردنش شوکه شدم و کمی مکث کردم. بعد از کمی مکث گفتم:

-غافل گیرم می‌کنی؟چه قدر دوستم داری؟

روشا-نمی‌دونم. اون قدر زیاده که اندازه اش رو نمی‌دونم.

-خب پس بدون صد برابرش من دوستت دارم.

هر دومون کمی سکوت کردیم. به صدای نفساش گوش دادم.

-خانوم خوشگله برو بخواب.

روشا-باشه. کاری نداری؟

-نه خانومی. شبت به خیر.

روشا-شب تو هم به خیر.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد از قطع کردن تماس، به عکس روشا که رو صفحه گوشیم بود نگاه کردم. احساسم بهم می‌گفت مامان مخالفت نمی‌کنه. وقتی امشب بعد از بیرون اومدن از خونه شون نگفته بود بریم مهیا رو واست بگیرم، خودش امیدوار کننده بود.

صبح روز بعد، با ماشین مهرداد به شرکت رفتیم. مامان گفت با روژان می‌خوان برن خرید و ماشینم رو بذارم. نمی‌دونم چطور این مهران همیشه فرار میکرد و ماشینش رم می‌برد و من گیر می‌افتادم؟ به هر حال که جرئت نه گفتن به مامان رو نداشتم، به خصوص تو این شرایط خاصم!

تو ماشین با مهرداد از خواستگاری دیشب گفتم و این که مامان نظرش ممکنه برگرده.

مهرداد-خوبه، خوش خوشانت شد. فکر کنم دیگه باید برم همین مهیا رو بگیرم. بدجور مامانم گیر داده ازدواج کنم. میگه تا باز از راه راست کج نشدی، زن بگیر.

-خب بگیر دیگه.

مهرداد-چی میگی؟خودت که عاشق شدی و داری به عشقت هم میرسی، اون وقت واسه من سخنرانی می‌کنی؟

-مگه جنابعالی هم عاشق شدی؟

مهرداد-نه بابا. عشق کجا بود؟

از صداش و لحنش فهمیدم داره دروغ میگه. مطمئنم احساسم درسته و مهرداد و ربکا هر دو نسبت به هم احساس دارند.

-خب پس برو زن بگیر دیگه.

چپ چپ نگاهم کرد. خندیدم که گفت:

مهرداد-بخند. چرا نخندی؟می‌دونی اصلا تو باعث این بدبختی منی؟

-هه، چرا من؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-مامان میگه سیروان که این قدر سر به راه و آقا بود، آخرش این جوری جفت پاش رو کرده توی کفش که یه دختر لادین رو بگیره، وای به حال تو که دیگه هرروز با یکی بودی. متما توهم دو روز دیگه دست یکی رو می‌گیری میای میگی این زنمه.

با خنده گفتم:

-خب بد هم نمیگن. می‌خواستی این قدر سابقه ی خودت رو خراب نکنی.

مهرداد-تو ببند بابا.

رسیدیم شرکت و داخل رفتیم. یه مقدار کار داشتم. مشغول انجامشون بودم که بوی عطر روشا رو حس کردم. عمیق نفس کشیدم و سرم رو بالا آوردم که با نگاه قشنگش مواجه شدم. کنارم ایستاده بود و نگاهم می‌کرد.

-سلام گلم.

روشا-سلام آقا، خسته نباشی.

-ممنون. تو رو که می‌بینم، خستگیم در میاد.

چشمم به انگشتر نشونی که مامان داده بود رو دستش افتاد. متوجه نگاهم شد و با دست دیگه اش نوازشش کرد.

روشا-خیلی قشنگه. واقعا دوستش دارم.

-برازنده ی دستته.

روشا-ممنون. سیروان؟

-جون دلم؟

روشا-بریم بیرون؟

با تعجب گفتم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-الان؟

روشا مظلوم نگاهم کرد.

-قربون چشات الان کار دارم. می‌خوای از همین روز اول نامزدیمون بابات اخراجم کنه بعد هم بگه داماد بیکار نمی‌خوام؟

روشا-لوس نشو. خودت بابا رو می‌شناسی.

-عزیزم می‌دونی که من چه قدر برام مهمه کارم رو درست انجام بدم. ناراحت می پشی بعد از ساعت کاری بریم؟

روشا-آره. سیروان ما مثلا الان نامزدیما! هنوز بعد از نامزد کردنمون وقت نشده باهم تنها باشیم.

شیطون لبخندی زدم و گفتم:

-تنهایی رو دوست داری؟

اون هم موذی خندید و سری تکون داد.

-خب پس بذار تا وقت ناهار من کارام رو تموم کنم، بعد اگه بابات دیگه کاری نداشت و اجازه داد، بریم بیرون. تازه برات یه سورپرایز هم دارم.

روشا-ایول! باشه. پس بذار کمکت کنم. من بیکارم.

-کار زیادی نیست.

روشا-خب الان یه کار جدید ربکا داد برات بیارم. این رو من انجام بدم.

-بده ببینم.

به دستم داد. نگاهی بهش انداختم.

-این رو باید خودم انجام بدم. براش یه ایده در نظر دارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-بیا اتاق من کار خودت رو انجام بده. من هم این رو همون جور که خودت میگی انجام میدم. خودت هم روش نظارت کن.

-باشه. فکر خوبیه، فقط مطمئنی بیکاری؟

روشا-آره بابا. اصلا امروز به خاطر تو نبود، نمی‌اومدم.

همراه روشا تو اتاقش رفتم. وقتی می‌رفتم، نگاه معنی دار همکارا و به خصوص خانوما و چشمک مهرداد رو دیدم. تا ظهر کارا رو تموم کردیم. بعد با روشا پیش باباش رفتیم و ازش خواستم اجازه بده این ساعت، کار رو تعطیل کنم.

ویلیام-سیروان جان تو خودت صاحب اختیاری.

-ممنون بابت لطفتون، ولی به هر حال من این جا یه کارمندم. البته کارای امروزم رو تموم کردما!

ویلیام-می‌شناسمت که چه قدر وظیفه شناسی. می‌تونید برید. به هر حال اولین روز نامزدیتونه دیگه.

و یه چشمک هم چاشنی حرفاش کرد.

روشا-مرسی بابا.

بعد از خداحافظی، بیرون رفتیم. امروز ربکا زیاد پیداش نبود. خیلی سرش شلوغ بود و وقت سر و کله زدن با ما رو نداشت. از دور برامون دست تکون داد. تو پارکینگ یهو یادم اومد ماشینم نیست.

-ای وای! فراموش کردم. من که امروز ماشینم رو نیاوردم. مامان اینا لازم داشتند.

روشا-خب ماشین من که هست. البته اگه قابل بدونی سوارش بشی.

با محبت نگاهش کردم. از این که جوری حرف می‌زد که یه وقت غرورم جریحه دار نشه، خوشحال می‌شدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بریم با ماشین تو.

سمت ماشینش رفتیم. سوئیچش رو سمت من گرفت.

-نه، خودت بشین.

روشا-نمی‌دونی من بیشتر دوست دارم کنارت بشینم و نگاهت کنم؟خودت که نمی‌دونی ژستت موقع رانندگی چه قدر جذابه.

-تو چشمات جذاب می‌بینه.

روشا-هستی که جذاب می‌بینمت.

هر دو سوار شدیم.

-خب کجا بریم؟

روشا-من که فعلا گرسنه ام نیست. تو چی؟

-منم نیستم.

روشا-خب، پس برو یه جا ی ه کم بشینیم حرف بزنیم.

-پس اول بریم خونه ما. من یه چیزایی رو بردارم، بعد میریم جایی که بشینیم.

روشا-باشه. چی می‌خوای برداری؟

-مربوط به همون سورپرایزه.

سمت خونه حرکت کردم. روشا یه آهنگ گذاشت. آهنگ ملایم و قشنگی بود. دست چپ روشا رو توی دستم گرفتم. تا رسیدن به خونه مون، هیچ کدوم حرفی نزدیم. لنگار هردومون فقط نیاز داشتیم تا کنار هم باشیم و در سکوت و از حضور هم نهایت لذت رو ببریم. وقتی رسیدیم پیاده شدم و گفتم:

--بیا تو باهم بریم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نه. باشه واسه یه وقت دیگه. الان دقیقا روز اول نامزدیمون فکر نکنم درست باشه. مامانت میگه فقط منتظر بودم بیایید خواستگاری!

خندیدم و گفتم:

-گرچه مامان این حرف رو نمیزنه، ولی هرجور خودت فکر می‌کنی درسته، رفتار کن. البته این جوری میگم، چون می‌دونم تو تربیت و فرهنگ تو تعارف جایی نداره.

روشا-خیالت راحت. تعارف بلد نیستم.

رفتم و در رو با کلید باز کردم. داخل رفتم. مامان اینا خونه بودند. با دیدن من تعجب کردند. سلام کردم و جوابم رو دادند. مامان و روژان و روشنک بودند.

مامان-چی شده؟ اتفاقی افتاده؟

-نه مامان جون. یه کار کوچولو دارم خونه.

مامان-الان که باید سرکار باشی. سابقه نداشته این وقت بیای خونه. خوبی؟

-آره مامان. چیزی نیست.

مامان-پس بیا ناهارت رو بخور برو.

-ممنون.راستش می‌خوایم با روشا ناهار بخوریم. بیرون تو ماشین منتظرمه؛ باید برم.

لبخندی رو لب مامان نشست و گفت:

مامان-خب اون هم بیاد این جا ناهار رو باهم بخوریم.

-نمی‌دونم. روش نمیشه بیاد. تعارف زدم، گفت درست نیست.

مامان-چی رو درست نیست؟ دوست دارم امروز رو باهم غذا بخوریم. خودم می پرم میارمش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد هم چادرش رو برداشت و بیرون رفت. می‌دونستم مامان به زور هم شده برای ناهار میارتش.پس همراهش رفتم. روشنک هم تو بغلم پرید. بوسیدمش و با مامان رفتم. روشا که تو ماشین بود، با دیدن مامان سریع پیاده شد و سلام کرد.

روشا-سلام حاج خانوم.

مامان-سلام دخترم. چطوری؟خوبی؟

روشا-ممنون. شما خوبین؟

مامان-الحمدلله. چرا بیرون ایستادی؟ بیا داخل.

روشا-ممنون، مزاحم نمیشم. با اجازتون با سیروان قراره بریم بیرون.

مامان-واسه بیرون رفتن وقت زیاده. بیایید داخل، ناهار رو باهم بخوریم، بعد برید

روشا-خب...آخه...

مامان-نکنه دوست نداری بیای؟یا دست پختم رو دوست نداری؟

روشا-نه، باور کنید خیلی هم دوست دارم. قبلا سیروان که غذا آوده بود، خوردم. خیلی هم عالیه.

مامان-پس بیا داخل..روژان هم خوشحال میشه.

روشا لبخندی زد و موافقت کرد.

روشا-چشم. هر چی شما بگید.

مامان لبخندی زد و تعارف کرد بره داخل.

-من ماشینت رو درست پارک می‌کنم و میام.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سری تکون داد و با مامان داخل رفت. منم با روشنک رفتم و ماشین رو جلوی در پارک کردم و در ماشین رو قفل کردم. داخل رفتیم. روژان کنار روشا نشسته بود و می‌خندید. مامان هم تو آشپزخونه بود.

مامان-روشا جان راحت باش. پاشو لباسات رو در بیار. سیروان پالتوی روشا رو بگیر ازش.

روشا بلند شد و پالتوش و درآورد و دستم داد. زیرش یه تونیک کوتاه تنش بود و یه شلوار جین. یادم اومد که تو شرکت هم پالتوش رو در نیاورده بود. شالش هم از سرش برداشت و بهم داد. لبخند قشنگی بهم زد. چه قدر خوشگل شده بود. لباسش کرم شکلاتی بود و با موهای طلاییش هارمونی قشنگی ایجاد می‌کرد. اگه تنها بودیم، مطمئنا نمی‌تونستم زیاد خود دار باشم. با صدای سرفه مصلحتی روژان نگاهم رو ازش گرفتم و با خنده سمت اتاقم رفتم. مامان رو دیدم که با تعجب به روشا نگاه می‌کنه. نطمئن بودم الان داره حرص می‌خوره. بالاخره منو روشا هنوز نامحرم بویم و هضم این مسئله که روشا جلوی من بی روسری باشه، براش سخت بود. وای که اگه می‌فهمید دستش رو می‌گیرم که هیچی! بی خیال، اگه قراره روشا عروسش بشه، باید با خیلی چیزا کنار بیاد. به هر حال روشا این جوری بزرگ شده. همین که به خاطر من بیرون سعی می‌کنه شالش عقب نره زیادی و جلوی بقیه شال می‌اندازه سرش، برام کافیه. پالتو و شال روشا رو روی تختم مرتب گذاشتم. گرچه چوب لباسیم بود ولی دوست داشتم تختم عطرش رو بگیره. کتم ر درآوردم و تو سالن برگشتم. روشنک رو پای روشا نشسته بود و براش زبون می‌ریخت. روشا هم با لبخند جوابش رو می‌داد. مامان اینا تو آشپزخونه بودند. پیش مامان و روژان رفتم. مامان با دیدنم اخم کرد و گفت:

مامان-قبلا هم این جوری دیدیش؟

سرم رو پایین انداختم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب....یه بار...

مامان-جلو همه این جوریه؟

-آخه این جوری بزرگ شده. بعد هم به خاطر من مراعات می‌کنه و جلوی بقیه شال می‌اندازه.

مامان-شما هنوز نامحرمین.

-محرم و نامحرم از نظر اون یه کم با شما متفاوته. اون الان خودش رو نسبت به من متعهد می‌دونه. همون طور که نامحرمیم و جلوم راحته، همون جورم نظر من براش مهمه و به خاطر من جلو بقیه شال می‌ذاره.

مامان-فقط تا همین حد؟ سیروان نکنه یه وقت...

-مامان؟تو من رو این قدر سست می‌بینی؟

مامان-نه...ولی شیطونه دیگه. جفتتون خوشگلین و عاشق. به هرحال شیطون همه جا هست. با این زیبایی که من ازش می‌بینم، حق دارم مدام نگران تو باشم.

-ما که با هم نمیریم هیچ یه جا تنها باشیم.

مامان-تو یکم ملاحظه کن پسرم. معصیت داره. یه وقت قسمت هم نمیشید، دختر معصوم یه وقت آینده ش خراب نشه.

-مامان؟!

چیزی نگفت. می‌دونست منظورم به جمله آخرشه. این که میگه قسمت هم نشیم؛ یعنی هنوز هم ممکنه مخالفت کنه. وامان یه سینی دستم داد و گفت تو سالن ببرمش. خودش و روژان هم اومدند. با هم چای و بعد ناهار خوردیم. ناهار قیمه بود. روشا کلی تشکر کرد و خوب هم خورد، بیشتر از همیشه که با هم بودیم. بعدش به روژان و مامان کمک کرد و ظرفا رو شستند. بعد مامان و روژان با ظرف میوه تو سالن اومدند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-دخترم همین روز اول اومدی این جا کار کردی. تو مهمون مایی. زحمت کشیدی.

روشا-چه زحمتی؟ زحمت رو شما کشیدین با دست پخت خوبتون.

مامان کنارش نشست و یه کم دیگه حرف زدند. بالاخره ساعت سه و نیم بود که روشا بلند شد و گفت که باید بره. من هم گفتم تنهاست و می‌رسونمش. تو اتاق من رفتیم که پالتوش رو بهش بدم. یه کم به اطراف اتاقم و دکورش نگاه کرد.

روشا-یه دکور شیک و ساده و مردونه.

-ممنون.

روشا-دفعه قبل زیاد توجه نکردم. اون قدر ناراحت بودم که متوجه اتاق نشدم.

-از دست این مهرداد.

روشا پالتوش رو پوشید.

من برم خداحافظی کنم. تو هم بیا.

روشا که رفت، جعبه بزرگی که تو کمدم بود و توش کادوهای مختلف روشا بود برداشتم. بعدش بیرون رفت. مامان روشا رو بوسید، همین طور روژان. خداحافظی کردند و بیرون رفتیم. روشا باز سمت صندلی کنار راننده رفت. من هم جعبه رو عقب گذاشتم و سوار شدم.

روشا-این جعبه چیه؟

-یه کم دیگه تحمل کن، می‌فهمی.

سمت کافه ی همیشگی رفتم.

روشا-این جا رو دوست دارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من هم همین طور .بیا بریم این جا، باید یه چیزایی برات بگم.

با هم داخل رفتیم. جعبه رو هم آوردم. پشت یه میز نشستیم. سعید با لبخند اومد و سفارش گرفت. هردو بستنی سفارش دادیم. جعبه رو به طرفش هول دادم و گفتم:

-وقتی نبودی تو هر مناسبتی می‌اومدم این جا یا تو خیابونا دور می‌زدم و اگه چیزی می‌دیدم و خوشم می‌اومد، برات می‌خریدم. گرچه چیزای قابل دار و با ارزش مادی بالا نیست اما همه عشقم رو براش گذاشتم. نسبت به هرکدوم یه حس قشنگ داشتم. دوست داشتم تا با هم بودیم و تو این کافه بهت کادوهات رو می‌دادم. حالا با همیم، تو همین کافه. حالا وقتشه کادوهات رو بگیری.

روشا-وای جدی؟ ممنون سیروان

در جعبه رو باز کرد. اول از همه جعبه کوچیک گردنبندا رو در آورد.

-این رو سال اول برای تولدت خریدم، از مشهد.

روشا درش رو باز کرد و بند چرمی رو تو دستش گرفت و در آورد. به حروف نقره خیره شد.

روشا-چه نازه. ست دست بنداست .باید برام ببندیش سیروان.

کافه خلوت بود. پس بلند شدم و پشت صندلیش ایستادم و گردنبند رو براش بستم. آخرش نتونستم با این وسوسه مقابله کنم و روی سرش رو از روی شال بوسیدم. باز رو به روش نشستم. یکی یکی کادوهاش رو باز کرد. هرکدوم رو با یه عالمه ذوق تماشا می‌کرد و کلی تشکر می‌کرد.

روشا-ممنونم .از این که همه این مدت به فکرم بودی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من حتی یه لحظه هم از فکرت بیرون نرفتم. گرچه اینا چیزای ارزشمند و قابل داری نیست، بیشتر ارزش معنوی داره، این که هر لحظه به یادت بودم. با وجود این که جدا شده بودیم، باز هم نمی‌تونستم جز تو به کسی فکر کنم.

روشا-اگه قرار بود هدیه هات ویلا و قصر و جواهرات باشه، اندازه اینا خوشحالم نمی‌کرد. سادگی این هدیه ها نشون میده تو همه لحظات یاد من بودی، حتی وقتی که تو یه مغازه یه عروسک کوچولو دیدی یاد من افتادی.

-گفته بودی عروسکای کوچیک ر دوست داری.

روشا-خوب یادت مونده.

-همیشه هم یادم می‌مونه. هر چی رو که مربوط به تو بشه عزیزم.

یه کم دیگه نشستیم و بعد تو ماشین رفتیم. عصر شده بود. روشا با جعبه کادوهاش کنار راننده نشست و من هم پشت فرمون نشستم. روشا عروسک کوچیکه رو روی آینه ماشین گذاشت.

روشا-همیشه جلو چشمم باشه.

-کجا بریم خانومی؟

روشا-بام تهران.

-چشم.

بعد سمت بام تهران رفتم. وقتی رسیدیم، شب بود. روی نیمکت همیشگی نشستیم. روشا کنارم بود، خیلی نزدیک. اون قدر که عطر موهاش دیوونه ام می‌کرد. دستم رو دور شونه اش انداختم. هر دو به منظره ی رو به رو خیره بودیم.

-سردته؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-وقتی تو بغلت باشم نه، ولی دفعه قبل که با ربکا این جا بودیم داشتم قندیل می‌بستم. به خصوص با اون آهنگایی که تو خوندی و بعد هم اون حرفت. حتی قلب و روحمم یخ زد.

-کدوم حرف؟

روشا-به ربکا گفتی هیچ وقت به اونی که دوستش داری نمیرسی.

خندیدم و گفتم:

-نمی‌دونی چه قدر اون موقع احساس تنهایی و شکست می‌کردم. اون ترانه که خوندم احساس قلبی خودم بود ولی نمی‌خواستم فکر کنی با آهنگ برگرد ازت می‌خوام برگردی.

روشا-فعلا که برگشتم. ناراضی ای؟

به خودم فشارش دادم و گفتم:

-هیچ وقت تو عمرم تا این حد راضی نبودم.

باز هر دو ساکت شدیم.سکوتمون رو سر و صدای ماشینا و افرادی که در رفت و آمد بودند، می‌شکست. روشا سرش رو روی شونم گذاشت و گفت:

روشا-یادته ازت اسم همه عطر و ادکلنات رو پرسیده بودم؟

-آره. هیچ کدوم از خاطراتمون رو فراموش نکردم.

روشا-خیلی بوشون رو دوست داشتم. نه بخاطر این که خوشبو بودند؛ چون مال تو بود. این رایحه برام یادآور تو بود. وقتی دیگه نبودی، همشون رو خریدم. هر بار یکیشون رو به بالشتم می‌زدم تا تموم شب حست کنم.

-جالبه. کسی بهت نمی‌گفت عطر و ادکلن مردونه می‌خوای چی کار؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-به نظرم ربکا حدس می‌زد چرا این کار رو می‌کنم، ولی حرفی نمی‌زد. مامان و بابا هم که اون قدرا وقت نداشتند بیان اتاق من و به این چیزا فکر کنند. اون روزا، مخصوصا سال اول، زیادی مشغله داشتند. شرکت نو پا بود و نیاز به تلاش زیاد برای موفقیتش داشت.

-همه شب ها باید عکسامون رو می‌دیدم تا خوابم ببره. همه شب، آهنگی که تو برام فرستاده بودی رو گوش می‌دادم. هر شب تو همه شبکه های اجتماعی آنلاین بودنت رو چک می‌کردم. گاهی با خودم می‌گفتم شاید کسی رو داری که باهاش چت کنی. شاید فراموشم کردی. از این فکر دیوونه می‌شدم. با این که امیدی به بودن دوباره با تو نداشتم، اما فکر این که کس دیگه ای تصاحبت کنه، عصبیم می‌کرد.

روشا خندید و گفت:

روشا-کاملا دیوونه شدنت رو حس می‌کنم. بازوم کبود شد.

تازه متوجه شدم از این فکر دارم بازوی روشا رو فشار میدم. سریع ولش کردم.

-ببخشید. اصلا متوجه نبودم دارم چی کار می‌کنم.

روشا خندید و گفت:

روشا-اشکال نداره.

بارون نم نم شروع به باریدن کرد. این دیگه کجا بود؟ افرادی که بودن سریع تر می‌رفتند تا قبل از تند شدن بارون به ماشینشون برسند.خلوت شد.

-پاشو بریم. سرده سرما می‌خوری.

روشا-بارون قشنگیه. بریم.

بلند شدیم بریم که صدام کرد. به سمتش برگشتم. نزدیکم ایستاد، خیلی نزدیک.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-از بچگی حرف گوش کن بودم. تو همه چی، حتی اگه نظرم چیز دیگه بود رو حرف مامان و بابام حرف نزدم. ربکا هم مثل من نیست. واسه خواسته هاش تلاش می‌کنه. من نه، حتی وقتی تو گفتی جدا شیم و دیگه نمی‌خوای ادامه بدی هم حرفی نزدم. الان دوست دارم یه کم به خواست خودم باشم. یه کم به احساسات درونیم گوش بدم. یه کم حرف مامان رو که بهم سفارش کرده روابطم رو باهات نزدیک نکنم تا تکلیفمون مشخص بشه رو نادیده بگیرم. مامان که حس من رو نمی‌دونه. حتی اگه باهم ازدواجم نکنیم، جز تو کسی رو نمی‌خوام و غیر ممکنه ازدواج کنم.

یه قدم نزدیک تر شد و از همون فاصله ی نزدیک گفت:

روشا-دلم یه کم نزدیک تر شدن می‌خواد. دلم می‌خواد حست کنم. تا دارمت حست کنم. شاید فردایی وجود نداشته باشه.

آره، شاید فردایی نداشته باشیم.

با صدای جیغ و داد چند تا دختر به خودمون اومدیم. بارون کمی خیسمون کرده بود. هر دو خجالت زده همدیگه رو نگاه کردیم. از هیجان گونه هاش قرمز شده بود. لبخند رو لب های هردومون نشست. به دخترا نگاه کردیم. سه تا دختر بودن که با دیدن ما جیغ جیغ می‌کردند و داشتند متلک می‌گفتند تا مثلا ما خجالت بکشیم.

دختر اولی-بابا مکان عمومیه!

دختر دومی-این جا زیر هیجده میاد. چشم و گوش بچه مردم رو وا نکنید!

دختر سومی-شاید یکی دلش خواست!

با ناله و حسرت گفت و دوتای دیگه هم خندیدند. من و روشا هم خنده مون گرفته بود. بهش نگاه کردم و دستش رو تو دستم گرفتم. بارون تند شده بود. دستش رو کشیدم و با حالت دو سمت ماشین رفتیم. در رو براش باز کردم و نشست. خودم هم نشستم. ماشین رو روشن کردم ئبخاری رو زدم. به روشا نگاه کردم که خیس بود. بارون اون

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قدر تند شده بود که انگار شیلنگ آب رو رو ی شیشه گرفتند. روشا موهاش خیس شده بود، من هم همین طور. ولی روشا خیلی خواستنی شده بود. شالش شل شده بود و موهاش بیرون زده بود؛ چون خیس بود یکمش به صورتش چسبیده بود.خیره بهش بودم. دستم سمت صورتش رفت و موهاش رو که به صورتش چسبیده بود، گرفتم. اون هم ساکت تو چشمام خیره بود. گفتم:

-من هم جز تو به هیچ کس فکر نمی‌کنم. بیا امشب یکم قانون شکنی کنیم.

با همون چشمای بسته سرش رو تکون داد.

در خونه روشا اینا رسیدیم. از بام تهران تا این جا هردو سکوت کرده بودیم و فقط به آهنگ گوش می‌دادیم. هر دو تو فکر بام تهران بودیم. اون نیم ساعتی که تا بارون کمتر بشه توی ماشین بودیم. توی گوش هم از عشقمون گفتیم. توی بارون، توی تاریکی، امشب به جرئت می‌تونم بگم یکی از بهترین و به یاد موندنی ترین شب های عمرم بود.

روشا-با ماشین برو. بارون میاد.

-نه عزیزم، بارون کمه. تا سر خیابون میرم تاکسی تلفنی هست.

روشا-خیس میشی. اگه باز سرما بخوری نمیای سرکار.

-نمی‌خورم. تازه اگه نیام هم می‌تونی بیای پیشم. حالا دیگه نامزدیما!

روشا با خنده گفت:

روشا-آره، دیگه مامانت اون جوری با تعجب و چپ چپ نگاهم نمی‌کنه.

من هم خندیدم. یاد اولین بار که روشا رو دید افتادم.

-من برم. بیا بشین پشت فرمون ماشین رو ببر داخل.

در رو باز کردم و پیاده شدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-شب به خیر.

بالاخره با کلی سختی دل کندم و پیاده شدم. روشا از همون تو خودش رو پشت فرمون کشوند. منتظر موندم تا داخل رفت و در بسته شد. بارون دیگه تقریبا قطع شده بود. نم نم می‌زد.ل لاسام تو ماشین خشک شده بود. به سمت خیابون راه افتادم. لبخند از لبم جدا نمی‌شد. امشب واقعا چیزایی جدیدی رو تجربه کرده بودم که هیچ وقت فکر نمی‌کردم قبل از ازدواجم چنین چیزی رو تجربه کنم. خدا من رو ببخشه ،ولی می

بخشه دیگه. خودش از دلم و عشقم خبر داره. خودش می‌دونه اگه تا آخر عمرم هم باشه منتظر می‌منم تا بتونم فقط با روشا ازدواج کنم.

دو هفته از نامزد شدنمون می‌گذشت. سه هفته به عید مونده. این روزا بیشتر اوقاتم رو با روشا می‌گذرونم. تا وقتی هم تو شرکت کار دارم تو اتاق روشا هستم. ربکا هم گاهی پیشمون میاد و اذیتمون می‌کنه و گاهی هم تنهامون می‌ذاره. گاهی هم با مهرداد باهامون میان تفریح و سر به سرمون می‌ذارن. ربکا همیشه میگه میام مواظب باشم کار بدی نکنید. البته دیگه مثل اول خجالت نمی‌کشیم. ما هم می‌خندیم و گاهی هم جوابش رو میدیم. حتی یه بار که ربکا تو ماشین با ما بود و تا خونه شون
می‌رسوندمشون ، وقتی ربکا گفت حواسم بهتون هست، همون موقع روشا کاری کرد که ربکا دهانش باز موند. البته کوتاه، چون پشت فرمون بودم ولی ربکا قیافش واقعا خنده دار شده بود. از تو آینه می‌دیدمش که با دهان باز نگاهمون می‌کنه. من و روشا بهش خندیدیم که به خودش اومد و رو بازوی روشا مشت زد و گفت:

ربکا-کصافط، جلوی من؟

از آینه نگاهش کردم.گونه هاش گل انداخته بود. ربکا با این که خیلی باز شوخی می‌کرد و انگلیس بزرگ شده بود، اما خجالت زده شده بود. بر خلاف همه ریلکس بودنش کاملا مشخص بود که چقدر بکره و این موضوع باعث می‌شد واسه مهرداد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوشحال باشم. این روزا می‌دیدم که مهرداد هم ساکت تر شده و تو جمع کمتر شوخی می‌کنه. نه که خودش بخواد، بیشتر تو نخ ربکاست و نگاهش به اونه.بپ با هر حرف ربکا می‌خنده. بعید می‌دونم ربکا متوجه این علاقه نشده باشه، ولی خوب خودش رو کنترل می‌کرد. این رو هم مطمئن بودم ربکا نسبت به مهرداد بی میل نیست. روشا هم می‌دونست و هر دو منتظر بودیم بالاخره یکیشون به حرف بیاد. می‌دونستم مهرداد چرا حرف نمیزنه. روشا ازم پرسیده بود. بهش گفته بودم که نمی‌خواد کسی فکر کنه به خاطر مال ربکا دنبالشه. روشا گفته بود مگه کسی درباره ما این رو میگه؟ منم بهش گفته بودم قضیه ما فرق داره. من بدون این که چیزی از این موضوع بدونم عاشقت شدم و حتی بعد از فهمیدنش باهات نموندم. البته ممکنه خیلی ها هم چنین تصوری درباره من داشته باشند، ولی عشق کار خودش رو کرد. برای مهرداد و ربکا هم باید عشق کار خودش رو بکنه.

امروز جمعه است. هوای اسفند کمی رو به گرمی رفته. قراره امروز با روژان، مهران، مهرداد، ربکا و روشا بریم کوه. روژان روشنک رو پیش مامان گذاشته. ساعت پنج، دنبال ربکا و روشا رفتن. مهران اینا هم قرار بود خودشون بیان. با هم قرار گذاشته بودیم. این وقت صبح درست نبود دوتا دختر تنها بیان. وقتی رسیدم، به روشا زنگ زدم.زود بیرون اومدند. روشا با انرژی سلام کرد و دست دادیم. جوابش رو دادم. ربکا خواب آلود سلام کرد و رو صندلی عقب خوابید. با دیدنش خنده ام گرفت.

روشا-به زور بیدارش کردم. می‌گفت نمیام.

ربکا حرفی نزد. انگار زیادی خواب آلود بود. حرکت کردم. ربکا خوابش برده بود. دست روشا رو تو دستم گرفتم و روی دنده زیر دستم گذاشتم. روشا آروم گفت:

روشا-به نظرم این شبا دیر می‌خوابه.

منظورش رو گرفتم و لبخندی زدم.

-ولی روحیه اش خیلی خوبه. اصلا نشون نمیده چی تو دل و فکرشه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-آره، برعکس من. من که نمی‌تونستم غمم رو پنهان کنم. تو رفتارم هم که ملاحظه می‌کردم،نگاهم در اختیارم نبود.

-فکر کنم بهتره با مهرداد صحبت کنم. شاید نیاز داره با یکی صحبت کنه و ارادها ش محکم بشه.

روشا سری تکون داد و چیزی نگفت. جایی که با مهران قرار داشتیم، پارک کردم. چند دقیقه بعد با ماشین مهرداد رسیدند. من و روشا پیاده شدیم.اونا هم همین طور. روژان روشا رو بغل کرد و همدیگه و بوسیدند.ب عد با همه سلام کرد. مهرداد نگاهش کنجکاو بود. یادم اومد ربکا هنوز خوابه.

روژان-پس ربکا کجاست؟ نیومده؟

من و روشا همدیگه رو نگاه کردیم و خندیدیم. فراموش کرده بودیم بیدارش کنیم.

روشا-خوابه.

روژان-وا! نیومد؟

روشا-به زور آوردمش. تو ماشین خوابه. یادمون رفت بیدارش کنیم.

روژان یه چیزی آروم به روشا گفت و هر دو خندیدند. بعد روژان رفت ربکا رو بیدار کنه. دیدم که مهرداد هم لبخند رو لباشه. خیالش راحت شده که ربکا هم اومده.
نزدیک ماشین من بودیم و دیدیم که روژان ربکا رو بیدار کرد. ربکا با خماری نشست. شالش افتاده بود. واسه من دیگه عادی بود. هر وقت تو شرکت تو اتاق بودیم، ربکا شالش رو رو شونه اش می‌انداخت، ولی دیدم مهران نگاهش رو گرفت. اما مهرداد به ربکا خیره شده بود. ربکا هم فوق العاده زیبا بود و شبیه به روشا، فقط رنگ چشماشون تفاوت داشت. پس به مهرداد حق می‌دادم که این طوری محو ربکا بشه. اولین بار نبود این طوری می‌دیدش، یه بارم تو باغشون دیده بودش، ولی الان که از خواب بیدار شده بود یه معصومیت خاصی تو چهره اش بود. یهو دلم خواست من هم روشا رو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وقتی بیدار میشه ببینم. حتما خیلی خوردنی میشه. روژان در حال حرف زدن و خنده، شال ربکا رو رو سرش انداخت. صداشون نمی‌اومد. مهران رفت کیفاشون رو از ماشین بیاره. به مهرداد گفتم:

-خوردیش که!

متوجه نشد. به بازوش زدم.

از جا پرید و با حواس پرتی گفت:

مهرداد-هان؟چی گفتی؟

-میگم خوردیش! خودت رو جمع کن، خواجه حافظ شیراز هم فهمید.

سرش رو پایین انداخت.

مهرداد-چی رو؟

-این که عاشق شدی.

مهرداد-عشق چیه؟یه لحظه رفتم تو فکر.

-می‌دونم، ولی فکر کی مهمه!

مهرداد-چرت نگو.ت و فکر خودم بودم.

دیگه چیزی نگفتم. الان وقتش نبود. دخترا و مهران اومدند. ربکا به همه سلام کرد. صداش از خواب گرفته بود. با شوخی و خنده راه افتادیم. روژان کنار مهران بود و به بازوش چسبیده بود. روشا هم کنار من بود و دست هم رو گرفته بودیم. ربکا و مهرداد هم با فاصله از هم راه می‌اومدند. این روزا عجیب از هم دوری می‌کردن.پد. قبلا زیاد با هم حرف می‌زدند و شوخی می‌کردند، اما حالا انگار یه چیز مانعشون بود و اون هم فرار از عشق بود. ربکا که کنار من بود، آروم گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-این بار خوابم برد و نتونستم مراقبتون باشم. کوفتتون بشه هر کار کردید.

روشا هم شنید و هردو بلند خندیدیم.

روژان-چیه؟ بگید ماهپ هم بخندیم.

ربکا-واسه تو هم دارم. بذار به وقتش میگم. الان فعلا چنان شوهرت رو چسبیدی یه وقت کسی قاپش نزنه، نمیشه بگم.

روژان هم خندید و مهران سرش رو پایین انداخت مهران کلا زیادی بچه مثبت بود و خجالتی. البته چون زیاد با روشا و ربکا برخورد نداشت این طوری بود. شرط می‌بندم به ظهر نمیرسه که یخش باز بشه.

یه ساعتی با صحبت و خنده راه رفتیم. هوا روشن شده بود و آفتاب زده بود.

ربکا-بچه ها من خسته شدم.

مهران-جلوتر یه قهوه خونه هست. تا اون جا بریم، هم یه چای بخوریم هم استراحت کنیم، باز بعدش ادامه میدیم.

ربکا-چی رو ادامه میدیم؟

مهران-پیاده روی رو دیگه. مثلا اومدیم کوه.

ربکا-این روشای خیر ندیده که گفت زیاد راه نمیریم، فقط یه پیک نیکه.

روشا با خنده گفت:

روشا-این رو نمی‌گفتم که نمی‌تونستم توی تنبل رو از تختت جدا کنم.

به قهوه خونه رسیدیم. روی یه تخت نشستیم و همه فقط چای سفارش دادیم. قرار بود بریم بالاتر و یه جا بشینیم صبحانه بخوریم. یه ربعی استراحت کردیم و باز راه افتادیم. بالاخره با یه جا رسیدیم که واسه نشستن خوب بود و آب هم بود. یه جا زیر

نگاه دانلود
www.negahdl.com

انداز رو پهن کردیم و نشستیم. روژان از فلاسک برای همه چای ریخت. روشا هم از کوله شون صبحونه ای که آورده بود، در آورد. الویه آورده بود. روژان هم مال خودش رو درآورد که کتلت بود.

مهرداد-به به! مثلا اومدیم ورزش کنیم. این همه کالری چیه دنبال خودتون راه انداختین؟

بقیه خندیدد، ولی اون همه کتلت و الویه رو تهش رو در آوردیم و همه رو خوردیم. هوای خوب، ورزش صبح گاهی و بودن کنار کسی که دوستش داشتیم، اشتهای همه مون رو تقویت کرده بود. بعد از صبحانه کمی نشستیم و حرف زدیم. بعد مهرداد توپ آورد و گفت والیبال بازی کنیم. همه بلند شدیم. من و روشا و ربکا، مهرداد و مهران و روژان باهم. بازی رو شروع کردیم. یه ساعتی بازی کردیم. واقعا خوش گذشت. بالاخره وقتی مهرداد پاش سر خورد و افتاد زمین، بازی رو تموم کردیم. همه دورش جمع شدیم. با خنده بلند شد و گفت:

مهرداد-بابا خوبم. از قله که پرت نشدم.

بازم چشمم به نگاه نگران ربکا افتاد که بی حرف مهرداد رو نگاه می‌کرد. یه لحظه نگاهشون تلاقی کرد و هر دو نگاهشون رو دزدیدند. بعد هم همه سمت زیر انداز رفتند و مهرداد سمت آب رفت که لباساش رو تمیز کنه. من هم همراهیش کردم تا مثلا کمکش کنم. کنار آب نشست. من هم کنارش نشستم. مشغول تکوندن شد.

مهرداد-جلو اونا نگفتم ولی ماتحتم خیلی درد گرفت.

خندیدم و گفتم:

-چرا حرف نمیزنی؟

با تعجب نگاهم کرد.

مهرداد-حرف نمیزنم؟ پس الان دارم برات عربی می‌رقصم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-با من نه، با ربکا.

یه کم نگاهم کرد و بعد نگاهش رو گرفت و مشغول تمیز کردن شلوارش شد.

مهرداد-منظورت چیه؟چه حرفی؟

-منظورم رو خوب می‌فهمی. خودت رو نزن به کوچه علی چپ . دیگه پیش من که خودم عاشقم و نگاه یه عاشق رو می‌فهمم، قپی نیا.

مهرداد سکوت کرد.

-چرا مهرداد؟به شوخی و خنده هاش نگاه نکن. اون هم دوستت داره. این رو هم من و هم روشا فهمیدیم. به این که با ما فرق داره نگاه نکن. ربکا پاکه، بکره. شوخی زیاد می‌کنه ولی اگه جدی جدی یه صحنه ای ببینه از خجالت دست و پاش رو گم می‌کنه.

مهرداد با خنده گفت:

مهرداد-انگار زیاد مچتون رو گرفته!

خنده ام گرفت:

-مهرداد! نمی‌تونی ذهن من رو منحرف کنی. باهاش حرف بزن.

یهو جدی شد و رو به من شد و گفت:

مهرداد-چی میگی تو؟ خودت مثلا الان بعد از چهار سال به کجا رسیدی؟ این همه جدایی و غم، حالا هم که در انتظار رضایت مامانت. اون هم تازه بهش قول دادی بگه نه، همه چی رو تموم کنی. این زندگیه تو داری؟ تازه تو بچه سر به راهی بودی و مامانت به حرفت گوش کرده؛ چون می‌دونه ه*و*س نیست. من چی که تا حرف بزنم، یا میگن واسه پولشه یا باز واسه دو روز؟ کی باور می‌کنه من از وقتی ربکا رو دیدم، دست از اون کارای قبلم برداشتم؟می‌دونی تا حرف بزنم مامان چی میگه؟میگه توبه ی گرگ مرگه. باز یاد گذشته افتادم و می‌خوام یکی دوروزی با این بگذرونم. میگه باز

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یکی جدید دیدم که با بقیه فرق داره، می‌خوام این رو هم به جمع دوستام اضافه کنم، ولی خدا شاهده این طور نیست. اصلا تفاوت فرهنگ و دین و چیزای دیگه به کنار، مامان و بقیه به کنار، چطور به خودش ثابت کنم واسه پولش نیست؟ تو فرق داری، نمی‌فهمی حرفم رو. من از روز اولی که دیدمش دختر صاحب کارم بود. یه دختر پولدار. من هم که مثل تو آروم و سربه زیر نبودم، شر و شیطون بودم. کسی حرفام رو جدی نمی‌گیره. کسی عشقم رو باور نمی‌کنه سیروان. چطوری بهش بگم؟باید فراموشش...

یهو با صدای لیز خوردن سنگی هردو برگشتیم. حدود سه قدم عقب تر از ما ربکا با یه دستمال تو دستش ایستاده بود. انگار داشت می‌رفت که سنگ زیر پاش لیز خورده. آخه تقریبا به سمت عقب برگشته بود. وقتی نگاه ما رو دید، سرش رو پایین انداخت و گفت:

ربکا-من...راستش...من حرفاتون رو گوش نمی‌کردما. ذین پارچه رو روژان داد برای مهرداد بیارم. گفت دستش خون اومده.

خنده ام گرفت. تا حالا هیچ وقت ربکا رو این قدر مظلوم و سر به زیر ندیده بودم. بلند شدم و دستم رو رو شونه مهرداد زدم و سری براش تکون دادم.

-چرا نمیای پس زخمش رو ببندی؟ فکر کنم مهرداد می‌خواد یه چیزایی رو بهت بگه. همون بهتر که خودت نشنیدی!

و خندیدم و ازشون دور شدم. مطمئن بودم همه حرفامون رو شنیده که این قدر هول شده بود و معذب بود. به مهرداد فکر کردم. درسته گاهی شیطنت می‌کرد ولی مطمئن بودم با هیچ دختری رابطه ی نزدیک نداشت. این شیطنتاش هم به خاطر جذابیتش بود که خود دخترا جذبش می‌شدند و ولش نمی‌کردند. به من و مهران هم گیر می‌دادند، اما ما دنبالش نرفتیم. مهرداد یه کم واسه تفریح سر به سرشون می‌ذاشت. حالا هم که عاشق شده بود و همونرو هم کنار گذاشته بود. مهرداد قدش بلند بود، هم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قد من. موهای قهوه ای که همیشه فشن بود، البته نه سیخ سیخی و صورت کشیده با پوستی نه سفید و نه تیره. یه جورایی گندمی، روشن بود باز هم. چشمای قهوه ای روشن و ابروهای پر و مرتب. گاهی مامانش بهش گیر می‌داد دست به ابروش نزنه، ولی باز کار خودش رو می‌کرد. البته نه که برداره، فقط آرایشگرش یه کم آنکاردش می‌کرد. خیلی هم مردونه بود. ته ریش کم و جذابی هم داشت و لباساش هم همیشه شیک و اسپرت بود. چیزی کم نداشت که یه دختر عاشقش نشه. شیطنت و شوخ بودنش هم به جذابیتاش اضافه می‌کرد. ربکا دیگه چی می‌خواست؟

به بچه ها رسیدم. مهران داشت جوجه هایی که تو راه خریده بودند رو سیخ می‌کشید. روشا و ربکا هم حرف می‌زدند و می‌خندیدند. روشا که من رو دید، گفت:

روشا-مهرداد خوبه؟چیزیش شده؟

-نه بابا،همه اش فیلمه. خوبه خوبه.

روژان-پس کوشن؟

به روشا لبخندی زدم و یه چشمک.

-دارند سر به سر هم می‌ذارند باز. نمی‌شناسی اینا رو؟

روژان دیگه حرفی نزد اما روشا با لبخند نگاهم کرد. متوجه منظورم شده بود. به کمک مهران رفتم و با هم مشغول آماده کردن کبابا شدیم. بالاخره مهرداد و ربکا هم اومدند. هردو لبخند رو لبشون بود.

روژان-خوب از کار فرار می‌کنید می‌رید می‌گردینا! جمع کردنش با شما دوتا.

هر دو خندیدند و چیزی نگفتند. من و روشا هم به هم نگاه کردیم. اون هم خنده رو لبش بود. انگار فهمیده بود مهرداد و ربکا زیادی خوشحالن و چشماشون هم می‌خنده.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا بعد از ظهر اون جا بودیم و بعد برگشتیم. قرار شد من، روشا و ربکا رو برسونم. مهرداد اینا هم برن. نگاه مهرداد و ربکا رو به هم دیدم و دلم واسشون سوخت، ولی حقشونه. باید تقاص کاراشون پس بدن. تو راه بودیم که به ربکا گفتم:

-میگما، ربکا خیلی زود مهرداد رو خوب کردی. می‌گفت همه جاش درد می‌کنه.

لبخند زد و چیزی نگفت.به هر حال می‌دونست من از عشقشون باخبرم.

روشا-آره، ربکا کلا خیلی وارده. قبلا تو صلیب سرخ یه دوره کمک های اولیه دیده. البته این مدام کنار من و تو بودنام یه چیزایی یادش داده.

ربکا-بی خود کردی. من مثل شما دوتا بی حیا نیستم!

هر دومون بلند خندیدیم.

روشا-آبجی جونم تازه اول راهی. دو روز دیگه می‌بینیمت

هر سه تامون خندیدیم و به این ترتیب ربکا برامون تعریف کرد که مهرداد از عشقش براش گفته و این که یواش یواش که ربکا و روحیه شادش و شباهتاشون رو دیده و بهش دل بسته. از شیطنتاش هم گفته بوده و این که به خاطر اختلاف سطح مالیشون سکوت کرده. ربکا هم گفته بهش براش مهم نیست مهرداد چی داره و چی نداره، فقط براش مهمه که تو احساسش صداقت داشته باشه و به اندازه ای که من عاشق روشا هستم، ربکا رو دوست داشته باشه.

روشا-هیشکی مثل سیروان من نمیشه.

با ذوق نگاش کردم و دستش رو تو دستم گذاشتم.

-قربون تو برم. تو تکی عزیزم.

ربکا-بسه دیگه. حالم رو به هم زدید با این لاو ترکوندتون. روزای اول که همش سرخ و سفید می‌شدید. الان کم مونده جلو من....پناه بر خدا!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من و روشا خندیدیم.

روشا-چیه؟دیگه نگفتی شاید دلت خواست! الان که دیگه یکی رو داری.

ربکا-ما مثل شما بی حیا نیستیم.

روشا-میشی، یواش یواش. البته یواش شما با ما فرق داره. ما چهار سال وقت برد تا بی حیا شدیم. تازه نامزدیم باهم. شما دوتا رو هفته دیگه می‌بینم.

وقتی به خونه شون رسیدیم، باهاشون داخل رفتم و به بابا و مامانشون سلامی کردم. جدیدا هربار روشا رو می‌رسوندم، داخل می‌اومدم و یه سلامی می‌دادم و بعد می‌رفتم. حالا به خواست خودشون، عمو و خاله صداشون می‌کردم. اوایل برام سخت بود که رئیسم رو این جوری صدا بزنم، اما خودشون خواستند و برام عادی شد. عمو ازم خواست برم داخل و باهاشون قهوه بخورم. ربکا و روشا رفتن لباساشون عوض کنند و خدمتکارشون برامون قهوه آورد.

خاله-انگار خیلی بهتون خوش گذشته. دخترا که خیلی سرحال بودن.پد ربکا صبح با غر غر اومد، حالا می خندید.

تو دلم گفتم خب به مراد دل رسیده. از این به بعد سرحال تر هم میشه.

-بله، جاتون خالی بود.

عمو-راستی سیروان برای فردا شب با خانواده ات شام بیایید ای نجا.

-ممنون. مزاحمتون میشیم.

عمو-مزاحمت چیه؟ تو فقط دامادم نیستی، مثل پسرم می‌مونی. رو تو حساب دیگه ای باز می‌کنم.

-نمی‌دونم در مقابل لطف هایی که به من داشتید، چطور تشکر کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاله-با اومدنت تو زندگیمون، خیلی اوضاع عوض شده. دخترا هردوشون روحیه شون عوض شده. ربکا با این که نشون نمی‌داد ولی به همون اندازه ی روشا از ایران بودن ناراضی بود، ولی حالا دیگه رضایت رو تو چشمای جفتشون می‌بینم.

باز تو دلم گفتم ربکا که به خاطر مهرداده.

عمو-سیروان مهرداد و مادرش هم بگو بیان. انگار خیلی با هم صمیمی هستید، می‌خوام با خانواده اش آشنا بشم.

-چشم عمو.

دخترا پایین اومدند. داشتند حرف می‌زدند و می‌خندیدند. از صدای خنده شون لبخند رو لب های هر سه نفرمون نشست. عمو آروم گفت:

عمو-این صدای خنده بهم آرامش میده.

شنبه ساعت چهار، بعد از شرکت خونه رفتم. امروز روشا و ربکا نیومده بودند. با این که دل تنگش بودم ولی شب می‌دیدمش. روشا بهم زنگ زده بود و گفته بود با ربکا بیرون و خرید رفتند، یه تفریح خواهرانه. ساعت شش و نیم همه آماده به خونه ی ما اومدند که راه بی‌افتیم و بریم. تو راه شیرینی هم خریدیم. من و مامان و مهرداد و مریم خانوم با ماشین من بودیم و مهران و روژان هم با ماشین خودشون بودند. وقتی در خونه شون رسیدیم، مریم خانوم گفت:

مریم خانوم-وای! قصره این جا. چه بزرگه.

مامان-تازه توش رو ندیدی. من دفعه اول از بزرگیش فشارم افتاد.

خواستیم پیاده بشیم که یکی در رو باز کرد ویه مرد بیرون اومد. باغبون بود. قبلا دیده بودمش. گفت:

باغبون-سلام آقا سیروان. آقا گفتند ماشینا رو بیارید داخل.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ممنون آقا جواد.

با ماشین داخل رفتم. مهران هم پشت سرم اومد. خانواده ی روشا همه جلوی در ایستاده بودند و سارا خانوم باز هم چادر رنگی سرش بود. مریم خانوم با تعجب گفت:

مریم خانوم-واقعا اون مامانشونه؟چطور این قدر با حجابه؟

مهرداد-خب با حجابه دیگه، دینشه. شما چرا با حجابی؟

مریم خانوم مهرداد رو چپ چپ برانداز کرد و پیاده شد. ما هم پیاده شدیم. همه از پله ها بالا رفتیم و با استقبال گرم خانواده ی روشا رو به رو شدیم و سلام کردیم. همه داخل رفتیم و نشستیم. این بار ربکا هم شال داشت. دفعه قبل هم داشت، ولی ظاهری و سرسری بود. این بار یه کم محکم تر از قبل بود. انگار از دیروز که مهرداد باهاش حرف زده بود، واسه حجاب انگیزه پیدا کرده بود. همه گرم صحبت بودند. من هم کنار روشا نشسته بودم. هر دو روی مبل تکی بودیم. یه تونیک حریر بنفش پوشیده بود با شال و شلوار یاسی رنگ وصندل های رو فرشی سفید. باز هم مثل همیشه هیچ آرایشی نداشت. البته این بار یه مقدار لبش برق می‌زد، فقط همین.

-چطوری خانومی؟خوش می‌گذره مارو نمی‌بینی؟

روشا-تنها قسمت بد امروز، نبودن و ندیدن تو بود.

-این یعنی خوش گذشته.

روشا-ربکا به سیمین و رها هم گفت، اومدند رفتیم خرید. رها و سیمین بردنمون بازار. تا حالا نرفته بودیم داخلش. برام جالب بود.

-واقعا نرفته بودی؟

روشا-نه، ولی ربکا دوبار رفته بود با سیمین و رها.

یه کم نگاهش کردم که لبخندی زد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-چی شده؟عجیبه نرفتم؟

-نه، عجیبه که هر بار می‌بینمت خوشگل تر میشی. تو خوشگل تر میشی یا من عاشق تر؟

روشا-من که همینم. شاید تو عاشق تر میشی.

-حتما همین طوره. فکر نمی‌کردم بیشتر از اینی که دوستت دارم، بشه کسی رو دوست داشت. حالا می‌بینم حتی تو دوست داشتن تو هم کلی راه مونده.

روشا فقط خندید. عاشق خنده هاش بودم. انگار فکرم رو خوند که گفت:

روشا-داری فکرای ناجور می‌کنیا!

خندیدم و گفتم:

-تو از کجا فهمیدی؟

روشا-نگاهت.

-اوه مای گاد!تو نگاهم هم پیداست؟

روشا-این که معلومه، ولی الان نگاهت رو یه عضو خاص صورتم مانور میره.

باز خندیدم و گفتم:

-داشتم به لبخند قشنگت نگاه می‌کردم. لبخندت بهم زندگی میده.

روشا-وای سیروان بسه دیگه. این قدر تو جمع تو گوشم حرفای عاشقانه میزنی، یهو مراعات مامانت رو نمی‌کنم.

-نه بابا. بلدی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-شوخی نمی‌کنما. این مسائل تو خونواده من و فرهنگ من جا افتاده است. گرچه تاحالا انجامش ندادم اما از انجامش هم ابایی ندارم. به هرحال دوست پسرم که نیستی، نامزدمی.

-اون وقت تو فرهنگ شما نامزدا چه قدر آزادی عمل دارند؟بگو ما هم یاد بگیریم.

روشا لبخند مرموزی زد و گفت:

روشا-اون قدر که تو فرهنگ شما زن و شوهرا دارند.

هردو خنده مون گرفت و خندیدیم. مهرداد که نزدیک من بود گفت:

مهرداد-شما چی در گوش هم پچ پچ می‌کنید و می‌خندین؟

-می‌خواستیم بچه ها بفهمن که بلندتر می‌گفتیم. تو فعلا تو خط نگاه های زیر زیرکی باش.

پوزخندی زد و گفت:

مهرداد-برو بابا. مگه من مثل تو آرام پزم، چهار سال طولش بدم؟ بشین و ببین. تا شما عروسیتون سر بگیره، من دارم پسرم رو دوماد می‌کنم.

روشا با خنده گفت:

روشا-اوه اوه چه آتیشت هم داغه! نسوزونی آبجیم رو.

مهرداد-نه خیر .شما نگران خودتون باش. با این ریلکسی نامزدی، شما شب عروسیت موهات رنگ دندونات میشه.

روشا باز هم خندید. ربکا رو دیدم که باز روشنک به بغل از پله ها پایین اومد و باز دوتا عروسک دست روشنک بود.

-ربکا این عروسکا رو از کجا میاره میده به روشنک؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-ربکا اون قدر عروسک دوست داره، هربار میره خرید یکی میخره. اتاقش پر عروسکه.

مهرداد-پس اتاقش دیدنیه. باید برم ببینم.

روشا-مهرداد باز زبون باز کردی. یه مدت ساکت شده بودی.

آهی کشید و گفت:

مهرداد-غم عشق بود خواهر. چی بگم از دردم؟

تا موقع شام، مهرداد مزه می‌ریخت و ما می‌خندیدیم. ربکا هم پیش ما اومد. روژان اومد. ربکا درباره ی خودش و مهرداد به روژان گفته بود. خیلی با هم صمیمی شده بودند. مهرداد هم جلو روژان خجالت نمی‌کشید که با ربکا حرف بزنه یا گاهی ابراز علاقه کنه. بزرگترا هم که مشغول صحبت با هم بودند. عمو و مهران هم نمی‌دونم سر گی بحثشون بالا گرفته بود که یه کم بعد بلند شدن و معذرت خواهی کردند و تو اتاق کار عمو رفتند. روشنک که بغل مریم خانوم بود، شروع به بهانه گیری کرد و روژان کنار مریم خانوم رفت.

روشا آروم بهم گفت:

روشا-بریم تو باغ یه کم راه بریم؟

-بریم عزیزم.

بعدم دوتایی بلند شدیم و سمت در سالن رفتیم و بیرون رفتیم. هوا خوب بود، ملایم بود. چراغای باغ روشن بود. بزرگ بود. هرد و یه کم تو سکوت راه رفتیم.

-باغ با این نور خیلی قشنگه. دیدن یه منظره با این حد نور قشنگ تره. احساس خوبی دارم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-یه مشاور می‌گفت کلا فضاهایی با نور ملایم رمانتیک تره. عاشقا هم تو چنین نورهایی بیشتر احساساتی میشن و تمایل به ابراز علاقه دارند، مثلا همه ی دیسکو ها. همه یه نور ملایم دارند، نه تاریک و نه روشن. به خصوص که نور قرمز باشه.

-واسه همینه این قدر احساساتی شدم و تمایل به ابراز علاقه دارم؟

روشا خندید و دستش رو دور بازوم حلقه کرد. با دست دیگه او که آزاد بود دست روش رو تو دستم گرفتم.

-این کارا رو می‌کنی، کنترلم از دستم خارج میشه ها!

روشا-تو جنبه ات بالاتر از این حرفاست.

-می‌خوای یه کم بی جنبه شم؟

خندید.

روشا-بلدی؟

همون جور که ریلکس راه می‌رفت، من یهو ایستادم و دستش رو کشیدم. چون یهویی بود، به عقب پرت شد و گرفتمش تو بغلم که نیفته. تو چشمای آبیش خیره شدم.

با صدایی سریع از هم جدا شدیم. روشا رو کمک کردم سرجاش ایست کنه.

-اوا خدا مرگم بده! سیروان؟

اون قدر فوری جدا شدیم که تازه حالا دیدم کی بود. مامان با بهت و چشمای گرد و سارا خانوم با لبخند و یه کم تعجب نگامون می‌کردند. از خجالت دوست داشتم زمین دهن وا کنه برم تو زمین. شاید به قول روشا برای ساراخانوم راحت بود ولی واسه مامان! من حتی از فکر این که یه روز جلو مامان گونه همسر شرعیم رو ببوسم از خجالت قرمز می‌شدم، حالا من رو با روشایی که فقط نامزدمه، تو این وضع افتضاح

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دیده بود. سرم پایین بود و روم نمی‌شد سرم رو بالا بیارم. با صدای خنده ی ربکا سرم رو بالا آوردم. ربکا که روشنک بغلش بود، پشت مامان اینا بود و بلند می‌خندید.

ربکا-وای خدا، عجب صحنه ای! پناه بر خدا، این جا؟وسط باغ؟چه بی آبرویی بزرگی.

ساراخانوم که سعی می‌کرد خنده اش رو کنترل کنه گفت:

خاله-تو این جا چی کار می‌کنی ربکا؟

ربکا-روشنک دنبال زری خانوم گریه کرد آوردمش ببرمش تاب بازی. نمی‌دونستم خدا برام خواسته چه سوژه ای ببینم.

باز دوباره بلند خندید. این بار سارا خانوم هم خنده اش گرفت و روش رو برگردوند تل مامان نبینه. مامانم با غضب نگاهم می‌کرد.

مامان-سیروان باورم نمیشه این پسر من باشه.

ربکا با خنده گفت:

ربکا-زری خانوم جون نامزدن دیگه. شما باید بیاین آکسفورد ببینید مردم اول بچه دار میشن، بعد تازه نامزد می‌کنن و تو ازدواجشونم بچه شون ساقدوششونن.

مامان با خجالت زد پشت دستش و گفت:

مامان-خدا مرگم بده. سیروان؟ نکنه...

سریع وسط حرفش پریدم:

-نه مامان. به جون خودم فقط همینه.

مامان-فقط همین؟همچین میگی، انگار همین هم کار کوچیکیه!

باز خجالت زده سرم رو پایین انداختم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-یه دقیقه اومدم با سارا خانوم حرف بزنم ببین چیا که ندیدم. بریم سارا خانوم جون. واجب شد حرفای جدی تریم بزنیم.

بعد با سارا خانوم که هنوز لبخند رو لبش بود رفتند. یهو مامان برگشت و به ربکا گفت:

مامان-ربکا جون اینا رو یه وقت تنها نذار تا ما تکلیف اینا رو روشن کنیم.

ربکا دیگه به قهقه افتاده بود.

ربکا-چشم حاج خانوم. قول میدم از این لحظه به خاطر این مسئولیتی که به من دادید، یه لحظه هم ولشون نکنم، حتی شب عروسیشون. شیطونه دیگه، میره تو جلدشون.

ساراخانوم خندید و مامان باز چشماش گرد شد.

مامان-خدایا، جوونای حالا چه راحت شدن. بریم سارا خانوم جون.

بعد رفتند. با رفتن مامان و خاله سارا، من و روشا به هم نگاه کردیم و خندیدیم. البته هنوز هم گونه های روشا قرمز بود. خودم هم مطمئنا همین طور بودم.

ربکا-بخندید. چند ثانیه قبل که مثل موش سرتون رو انداخته بودین پایین. نیم ساعت دیگه که تکلیفتون روشن شد، بخندید. این زری خانومی که من دیدم چنان پسرش رو ببره تو خونه با جارو سیاه و کبود کنه که آدم شه.

سمت تاب که همون نزدیکی بود رفتیم و ربکا و روشنک نشستند.

ربکا-از جلو چشمام دور نشینا. دست من امانتین. کارای خاک بر سریتون هم بذارید واسه یه جا دیگه. به قول زری خانوم بد زمونه ای شده. جوونا مراعات نمی‌کنند. وسط کوچه، تو ماشین، تو شرکت حالا هم که وسط حیاط. آخر زمون شده.

از حرفای ربکا من و روشا می‌خندیدیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-ببندید نیشتون رو. چه خوششون هم اومده. سیروان رو که مامانش آخر شب بادمجون می‌کنه. روشا تو رو من می‌دونم چی کارت کنم. یه پشت دست که بخوره لبت پرخون شه، یاد می‌گیری این قدر ازش استفاده نکنی.

اون قدر خندیده بودیم که از بی حالی روی زمین نشستیم. صدای مهرداد هم اومد.

مهرداد-به به! بدون من ضیافت می‌گیرید.

ربکا با دیدن مهرداد گل از گلش شکفت.

مهرداد-سارا خانوم گفت بیایید برای شام.

ربکا-بیخیال مهرداد. نمی‌دونی چی شد. یه صحنه توپ رو از دست دادی.

روشا-ا ربکا!

ربکا-ربکا و مرض، تو اگه خیلی حریم شناس بودی لااقل بر می‌داشتی پسره رو می‌بردی انباری ته باغ، نه اصلا تو اون واحد خالی سرایداری. نه همین جا وسط باغ. اصلا تو باغ، بابا این همه درخت، برید پشت یکیشون.

بازم ما خنده مون گرفت.

مهرداد-نه انگار خبرای خوبی بوده. بگید من هم بدونم.

ربکا-نبودی مهرداد مامان و زری خانوم گل می‌گفتند و گل می‌شنفتند. یهو جلوشون این خانوم و آقا در حالتی اسفناک نمایان شدند. من هم که پشتشون بودم دیدم. نمی‌دونی زری خانوم اول چطور هنگید. سریع روش رو برگردوند. بعد انگار یهو فهمید اینا کین و دارن چی کار می کنن، برگشت و بعد هم...

مهرداد از خنده روی زمین ولو شد.

مهرداد-وای خدا! سیروان و از این غلطا؟ نه بابا، راه افتادی. اون هم جلو زری خانوم. شما نمی‌دونید این چه گ*ن*ا*ه کبیره ای کرده.ر وژان و مهران که نامزد بودن و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صیغه بودن یه ثانیه تنها شون نمی‌ذاشتند. یا مامان یا زری خانوم همش دنبالشون بودن یه وقت کاری نکنن یا حتی دست همدیگه رو نگیرند. تازه بعد از عقد هم حتی یه بار با هم نخوابیدن. یه ساعت بیشتر تو اتاق تنها می‌موندن، مامان یا زری خانوم به یه بهونه پیداشون می‌شد. یهو مثل جن معلق می‌پریدن وسط اتاقشون. حالا گل پسرش وسط باغ در حال بوسیدن نامزدش که تازه معلوم نیست باهم ازدواج کنن دیده شده. چه صحنه ای.

در حال خنده دست روشا رو گرفتم و رو به مهرداد گفتم:

-اولا درست حرف بزن. جن چیه؟ ثانیا اگه مامان قرار بود نه بیاره، اول این رو دست روشا نمی‌کرد. من خوب مامانم رو می‌شناسم. اصلا از بعد از دیدن خانواده روشا نظرش عوض شد. این نم واسه این که از حرفش کوتاه نیاد این جوری گفته.

مهرداد-پس واسه همین این قدر پیشرفت کردی، خیالت راحته.

-نبود هم مشکلی ایجاد نمی‌شد. من تا آخر عمرمم باشه منتظر ازدواج با روشا می‌مونم.

بعدم بلند شدم و دست روشا رو گرفتم. اون هم بلند شد.

-ما رفتیم داخل.

ربکا-اوا تنها؟ گفتن تنها تون نذارم.

روشا-یکی باید مراقب شما دوتا باشه. ما که دیگه مشخصه مال همیم.

ربکا دیگه چیزی نگفت. یه کم جلو تر که رفتیم، روشا دستم رو کشید و پشت یه درخت برد. از خنده اش فهمیدم هدفش چیه. نزدیک ربکا و مهرداد که روی تاب کنار ربکا نشسته بود، رفتیم. روشنک هم که آروم از تاب خوردن کیف می‌کرد.

مهرداد-پشت زری خانوم بودی حرفاش رو هم شنیدی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-نه. تازه رسیده بودم.

مهرداد-مامان با زری خانوم صحبت کرده که با مامانت حرف بزنه.

ربکا-چه حرفی؟

مهرداد-درباره ی من و خواستگاریم. فکر کنم حرف زده که وقتی اومدم دنبالتون، مامانت با لبخند نگام کرد. خجالت کشیدم.

ربکا-چه زود.

مهرداد-راضی نیستی؟

ربکا-چرا، ولی سیروان کلی طول کشید تا مامانش راضی بشه.

مهرداد-سیروان کار من رو راحت تر کرده. سختیاش رو سیروان کشیده،پ. مامانمم که وقتی ببینه زری خانوم با یه چی موافقه، موافقت می‌کنه. دوستای جون جونین.

ربکا-پس باید ممنون روشا و سیروان باشیم.

مهرداد-حالا در کل من که مثل سیروان بی عرضه نیستم. نهایتا دو شب قهر و سه شب شام خوردن قضیه رو حل می‌کرد.

ربکا-الان سیروان بی عرضه است؟ چهار سال به پای روشا نشسته. این با چیزی که من از مردای ایرانی شنیدم، خیلی تفاوت داره.

مهرداد-مردای ایرانی چشونه؟

ریکا-مهرداد؟ تو خودت هم قبلا شیطنت می‌کردی، ولی سیروان چهار سال فقط با روشا بوده و بعدم فقط به یاد و خاطره روشا تنها مونده.

مهرداد-یعنی من هم باید چهار سال مثل سیروان سختی بکشم تا عشقم رو باور کنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این جمله ی آخرش جدی بود. ربکا با لبخند نگاهش کرد و گفت:

ربکا-نه، من از نگاهت می‌خونم تو حرفت صداقت داری. فقط ازت خواهش می‌کنم هیچ وقت بهم دروغ نگو و همیشه باهام روراست باش.

مهرداد- تو دیگه شدی نفسم، نباشی زنده نمی‌مونم.

بعدم دست ربکا رو گرفت و بوسید. روشا دستم رو کشید و بیرون اومدیم.

روشا-وای خاک عالم! شما بیست و چهار ساعت هم نیست به هم گفتید هم دیگه رو دوست دارید تا این جا پیش رفتید. با این اوضاع تا هفته ی دیگه باید منتظر خواهر زادم باشم.

ربکا دستش رو از دست مهرداد بیرون کشید و چیزی نگفت. باورم نمی‌شد ربکا وقتی موضوع خودش باشه، انین قدر خجالتی میشه.

مهرداد-بابا تا هفته دیگه ما عروسیم می‌کنیم.

روشا-چه امیدوار و اکتیو. یادم باشه یه صحبتایی هم با مامان کنم. باید یکی رو بذاره مواظب خود این ربکا باشه.

ربکا-انگار یادت رفته تا یه ربع قبل این جا بساط راه انداخته بودید.

همه خندیدیم. با خنده و شوخی داخل رفتیم. شام رو خوردیم و بعد دوباره تو سالن نشستیم. تازه سر شب بود. ساعت هشت بود. کلا روشا می‌گفت عادت دارند زودتر از این شام بخورند. وقتی مشغول میوه خوردن بودیم، مامان گفت:

مامان-آقای ویلیام با اجازتون می‌خواستم یه صحبتی بکنم.

ویلیام-بفرمایید خانوم. اجازه ماهم دست شماست.

مامان-لطف دارید، شما بزرگ مایید .راستش قبل از شام با ساراخانوم هم صحبت کردم موافقت کردند. اگه شما صلاح بدونید رابطه این دوتا جوون رو رسمی تر بکنیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من صلاح نمی‌دونم این طور نامحرم با هم باشند. این دو تا که بیشتر روز رو با هم هستند.

ربکا بلند خندید. مهرداد هم آروم می‌خندید. سارا خانوم با لبخندی که سعی می‌کرد کنترل کنه گفت:

سارا خانم-ربکا! آرومتر.

ربکا-ببخشید. یهو یه صحنه افتادم که یه ساعت قبل ملاحظه کردم. ببخشید.

این بار لبخند رو لب مامان هم نشست.

ویلیام-بنده حرفی ندارم. ما منتظر نظر نهایی شما بودیم.

مامان-راستیتش من قبل از ملاقات با شما، تصورم از یه خانواده خارجی با دین مسیحی چیز دیگه بود. از همون شب اول دیدمتون، فهمیدم مخالفتم بی مورد بوده. فکر می‌کردم این دوتا جوونن و عاشق شدند ومشکلات رو نمی‌بینند، تفاوتا رو نمی‌بینند، ولی با شناختم از شما و شیوه تربیتی تون پی بردم می‌تونند با مشکلاتشون کنار بیان، ولی همین جا در حضور شما و بقیه باید با هردوشون اتمام حجتم رو کنم.

بعد رو به من کرد و گفت:

مامان-اول به پسر خودم میگم. من همه جوانب رو برات روشن کردم و همه مشکلاتی که ممکنه در آینده به وجود بیاد برات گفتم. خوب فکرات رو بکن. دو روز دیگه نشنوم ما با هم تفاهم نداریم، اختلاف فرهنگی داریم، پولش رو تو سرم میزنه، دینمون فرق داره و فلان و بهمان. طلاق تو خانواده ما جایی نداره. ما ازون نسلی هستیم که وقتی یه چیز خراب می‌شد، تعمیرش میکردیم و دور نمی‌انداختیمش. اون چیزی که برای ما اصله، سازشه. اگه قرار باشه تا اتفاقی افتاد خانوم قهر کنه یا آقا داد و بیداد راه بندازه، زندگی زندگی بشو نیست. شما مطمئنا تو زندگیتون مشکلاتی براتون پیش میاد که برای امثال من یا روژان وجود نداره. باید با سازش و صحبت مشکلاتتون رو رفع کنید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا جان، با توهم هستم مادر. سیروان من از لحاظ مالی چیزی نداره. هر چی تو این چند سال کار کرده و پس انداز کرده، ولی بهت قول میدم مرده و خوشبختت کنه. با اطمینان میگم پسرم یه مرد تموم عیاره. تو این مدت باهاش بودی و شناختیش، اعتقاداتش، حساسیت ها و غیرتش و چیزای دیگه. بعدا نیای بگی من اون موقع ندیدم، متوجه نشدم، طلاق که عیب نیست و از این حرفا.

هردومون ساکت بودیم.

ساراخانوم-من هم با زری جون موافقم. شاید خودم و بچه هام بزرگ شده انگلیس باشیم، ولی مطمئنا تو این سالها که با پدرتون زندگی کردم سازش و رفع مشکلات به صورت صلح آمیز رو بهتون آموزش دادم. رفع مشکلات اختلاف دین و این که به اعتقادات و نظر هم احترام بذاریم رو بهتون یاد دادم. من هم دوست ندارم اسمی از طلاق برده بشه. اگه نمی‌تونید، الان تمومش کنید بهتره تا وقتی که با یه بچه بخواید جدا شید.

عمو هم حرفاشون رو تایید کرد.

-با اجازه تون چند کلمه صحبت کنم. می‌دونید که چند سال قبل من و روشا دوست شدیم. البته من از همون اول هم قصدم ازدواج بود و چون در اون شرایط نمی‌تونستم ازدواج کنم؛ یه کم صبر کردم تا اوضاعم بهتر شه، حتی درباره خواستگاری هم با خانواده ام حرف زدم که متاسفانه اتفاقاتی مارو از هم جدا کرد. سه سال وقت داشتم روشا رو فراموش کنم. سه سال که در نبودش خوب فکرام رو بکنم که مشکلات رو با چشم باز و دور از احساس ببینم. هم من و هم روشا. چند ماه هم در کنار هم بودیم و از هم دوری می‌کردیم. وقت خوبی بود که کلا قید عشق رو بزنیم.پ، ولی من خودم شخصا تو تموم این جدایی فقط به عشقم اضافه شد. روشا شاید یه سری تفاوت ها با من و فرهنگم داشته باشه، ولی اخلاق و رفتارش همونیه که من می‌پسندم و قبول دارم. به امید خدا بهتون قول میدم خوشبختش کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا لبخندی زد و نگاهم کرد. من هم با لبخند نگاهش کردم.

عمو-من هم از قبل با روشا صحبتام رو کردم. از بابت روشا و علاقه اش مطمئنم.

مامان-پس به امید خدا زودتر یه مراسمی چیزی بگیریم.

ساراخانوم-الان که دو هفته دیگه عیده. توی عید یا بعدش چطوره؟

مامان-یعنی تا اون موقع می‌خوان نامحرم باشن؟

مهرداد وسط پرید و گفت:

مهرداد-بابا زری خانوم اینا چهار ساله با همن و نامحرم بودند، واسه دو سه هفته دیگه مشکلی پیش نمیاد. هر خبطیم می‌خواستند کنند تا حالا کردن دیگه. امیدت به خدا باشه.

با حرف مهرداد همه خندیدند و مریم خانوم با حرص صداش کرد و بی حیایی نثارش کرد.

مامان-خب یه صیغه ای چیزی بخونیم تا وقتی مراسم بگیریم.

روژان-وا! مامان حواست نیستا. اینا که نمی‌تونند عقد کنند. کلا همون عقد موقته دیگه!بریم بگیم الان یه یه ماهه شو بخونید بعد بیاین دوباره باطلش کنین یکی بلند مدت تر بخونید؟ نمی‌خندن بهمون؟

همه لبخند زدن و مامان یه فکر کرد و گفت:

مامان-یادم نبود، نمی‌دونم. هر چی بقیه صلاح بدونند.

عمو-نظر خودتون چیه بچه ها؟ کی مراسم نامزدیتون رو بگیریم؟

روشا تکونی خورد و با صدای آروم گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-ببخشید. اجازه می‌دید در این باره من و سیروان یه صحبت کوتاه کنیم، بعد نظرمون رو بگیم؟

عمو-چرا که نه. برید حرفاتون رو بزنید.

روشا بلند شد و من هم بلند شدم.

ربکا-یعنی باور کنیم حرفی هم مونده و شما نزدین؟

روشا-دراین باره حرف نزدیم تا حالا.

ربکا-مطمئن؟ فقط حرف؟ زری خانوم جون دارن میرن خلوت، تنهایی، در بسته، می‌خوای برم؟

همه با صدای بلند خندیدند و مامان گفت:

مامان-خدا حفظت کنه ربکا، چه قدر تو مارو می‌خندونی. ولشون کن بذار برن.

ربکا نگاهی به ما کرد و گفت:

ربکا-این بار رو فقط به خاطر گل روی زری جون!

با خنده و تیکه های مهرداد و ربکا تو اتاق روشا رفتیم. جلوی در ایستاد تا برم.

روشا-تا حالا اتاقم رو ندیدی؛مخصوصا آوردمت این جا اتاقم رو ببینی.

داخل رفتم. خودش هم اومد و در رو بست. اتاقش دکوراسیون زیبا و ملیحی داشت. ترکیب رنگ های سفید، آبی لایت و گلبهی لایت. اون قدر رنگهاش روشن و لایت بود که تو ترکیبشون با هم یه فضای آرامش بخش رو به وجود آورده بود. دیوارای سفید که یه دیوارش روی کاغذ دیواری سفیدش، یه مقداری گل های ریز آبی و گلبهی به شکل رعد طراحی شده بود.ت خت سفید چوبی دونفره که رو تختی آبی با گل های گلبهی داشت. میز توالت و میز کامپیوتر و یه کاناپه و یه مبل یه نفره و کمدش بقیه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وسایلش بود. تو هوای اتاقش، مخلوطی از بوی همه ی عطر هاش به مشام می‌رسید که مثل خودش آرام بخش بود. به طور کلی اتاقش از دو برابر اتاق من هم بزرگتر بود.

روشا-نظرت چیه؟

-مثل خودت آرامش بخشه.

روشا-بیا بشین.

روی کاناپه تختخواب شوی آبی نشست. مبلمانش دورنگ بود و هر دو رنگ آبی و گلبهی رو داشت و جلو مبلی هاش سفید بود. کنارش نشستم.

روشا-سیروان؟

همون جور که اطراف رو نگاه می‌کردم، گفتم:

-بله خانومی؟

روشا-سیروان؟

اون قدر با ناز گفت که بند دلم پاره شد. تو چشماش خیره شدم و گفتم:

-جون دل سیروان؟ این جوری صدام نکن، دیوونه ات میشم.

روشا لبخند زد و گفت:

روشا-همون اول نگهام کن و این جوری جواب بده تا من هم این جوری نگم.

-چشم بانو. حالا بفرمایید.

روشا-سیروان من دلم نمی‌خواد بازم هی کشش بدیم.

-چی رو؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-ببین، نامزدی اصولا واسه شناخته. ما به اندازه کافی همدیگه رو شناختیم. اون قدر هم طولانی شده که کلی سختی کشیدیم. من دیگه دلم نمی‌خواد باز کلی صبر کنیم تا جشن نامزدی بگیریم، باز بعدش کلی منتظر بمونیم و عروسی بگیریم.

-خب بگو چی کار کنیم. من از خدامه اصلا همین امشب ببرمت خونه ام.

خندید و گفت:

روشا-نه بابا. خب بمون.

-نه دیگه جلو بابات خجالت می‌کشم.

روشا-روت رو برم. حالا ولش کن. من دوست ندارم جشن نامزدی بگیریم.

-چرا؟ مگه میشه؟ هر دختری آرزوشه.

روشا-ما که نمی‌تونیم عقد دائم کنیم، موقت باید باشه. تو این چهار سال متوجه دیدگاه ایرانیا به عقد موقت شدم. دلم نمی‌خواد جلو یه عالمه آدم فضول عقد کنیم. خصوصی باشه. بعد هم به جا هزینه ی اضافی واسه جشن نامزدی و باز بعدش انتظار برای عروسی، یه باره کار عروسیمون رو بگیریم دیگه.

کمی فکر کردم. خوب بود و من هم راضی بودم، ولی گفتم:

-روشا به خاطر وضعیت مالی من میگی؟من این قدر دارم که بتونم یه عروسی خوب برات بگیرم.

روشا-می‌دونم. من که همون اول دلیل رو گفتم. البته گفتم عقدمون خصوصی باشه، ولی تو خونه باشه. بعدش دوتایی بریم آتلیه عکس بگیریم. تازه فیلمبردار هم بگیریم. حوصله ی آرایشگاه و لباس عروس ندارم. یه لباس ساده می‌پوشم و عکس می‌گیریم. بیشترش هم اسپرت می‌گیریم و با لباس عروس هم موقع عروسیمون.

وقتی با ذوق حرف می‌زد، چشماش می درخشید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چشم خانوم، هرچی خانومم بگه. کی عقد کنیم؟

روشا-اونش دیگه هر وقت مامانت گفت.

-مامان که اگه چاره داشته باشه الان میره عاقد میاره بعد از اون اتفاق سر شب.

هر دو خندیدیم.

روشا-پس بریم بگیم. الان دیر بشه، باز ربکا و مهرداد اذیت می‌کنند.

تو سالن رفتیم و روشا درباره تصمیممون با بزرگترا صحبت کرد.

عمو-از نظر من ایرادی نداره. مراسم شماست؛ هر جور دوست دارین.

مامان-مطمئنی دخترم؟ یه وقت به خاطر صرفه جویی نباشه.

روشا-نه مادر جون. من دلیلم رو بهتون گفتم. به نظرم نامزدی طولانی تر از این دیگه خوب نیست.

روژان-حق با روشاست مامان. بهتره زودتر عروسی بگیرن.

بقیه هم تایید کردند. به این ترتیب قرار شد بریم آزمایش و آخر هفته هم همین جا عقد بگیریم. بعد هم آتلیه بریم. عروسیمون هم واسه بعد از عید یعنی پانزده فروردین باشه. کمی صحبت ها از ماجرای عروسمون که منحرف شد، مامان عزم رفتن کرد. همه بلند شدیم که بریم. ساراخانوم گفت:

-سر شب زری خانوم درباره موضوعی با من صحبت کرد که من هم تو یه فرصت با ویل مشورت کردم. مریم خانوم می خوان یه فرصت بیان برای خواستگاری مهرداد جان از ربکا. به نظرم واسه دوشب دیگه خوب باشه. این جور که زری خانوم می‌گفت، انگار مهرداد خیلی عجله داره و می‌خواد زودتر اقدام کنه.

مهران که بی خبر بود، با تعجب به مهرداد نگاه کرد. مهرداد برای اولین بار سرش پایین بود. ربکا هم همین طور. روشا چشمکی به من زد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-حالا چه عجله ایه آقا مهرداد؟ شما که خیالت راحته.

مهرداد با تعجب نگاهش کرد. روشا خندید. تلافی اذیت هاشون بود.روژان هم خندید و گفت:

روژان-یه ضرب المثل هست که میگه گهی زین به پشت و گهی پشت به زین. آقا مهرداد بالاخره نوبت تلافی ماها رسید.هم روشا و سیروان هم من و مهران دلمون از دستت پره.

بزرگترا خندیدند و بعد از فیکس کردن قرار خواستگاری، خداحافظی کردیم و رفتیم.

امشب خواستگاری مهرداد بود. من و روشا دیروز آزمایش رفتیم و بعد امروز برای خرید لباس رفتیم. روشا یه پیراهن سفید حریر خیلی شیک خرید و من یه دست کت و شلوار سفید خرید. واسه حلقه خریدن هم رفتیم که روشا گفت نمی‌خواد و همون که مامان داده رو برداشت، ولی به اصرار من یه ست برداشتیم. تو همین چند تا خرید پس اندازم تموم شده بود. باید واسه عروسی علاوه بر همه پولی که سرمایه گذاری کردم، ماشینم رو هم می‌فروختم. از حالا غصه ی خونه داشتم. نمی‌دونستم چی کار کنم. نه می‌تونستم خونه ای در حد خونه ای که روشا توش بزرگ شده بگیرم، نه حتی یه آپارتمان اطراف خونشون و نه دوست داشتم پایین شهر و توی یه خونه کوچیک بیارمش. برای خواستگاری ما هم بودیم. من که به عنوان دامادشون بودم، روژان و مهرانم که جزء خانواده مهرداد هستن. مامان هم که به اصرار مریم خانوم و سارا خانوم اومد. همه چی به خوبی پیش رفت. همون شب مهرداد حلقه نامزدی رو دست ربکا کرد و از همه مهم تر ربکا بود که اعلام کرد از مدت ها قبل درباره دین مادرش تحقیق کرده و تصمیم داره مسلمان بشه. ساراخانوم خوشحال شد، عمو ویلیام نظری نداشت، ولی مریم خانوم چنان با ذوق ربکا رو بغل کرد که گفتم خاکشیر شد. مهرداد هم انگار خبر نداشت که از شوق اشک تو چشماش جمع شده بود. این وسط متوجه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا شدم که کمی تو خودش بود. وقت نشد تنها بشیم.حالا که از خواستگاری برگشتیم، خواستم باهاش تماس بگیرم که دیدم پیام شب به خیر فرستاده.

صبح شرکت رفتم. روشا نیومده بود. ربکا و مهرداد نم نبودند. امروز باید آزمایشگاه می‌رفتند. تا ساعت ده کار می‌کردم که اومد. تو اتاقش رفتم. با این که سعی می‌کرد سرحال باشه، ولی حس کردم مثل همیشه نیست. کنارش نشستم و دستم رو دور شونه اش گذشتم.

-خب، می‌شنوم.

روشا-چی رو؟

-همون که از دیشب تو دلت سنگینی می‌کنه.

روشا-کدوم؟چیزی نیست.

با دلخوری نگاهش کردم.

-روشا؟ داشتیم؟ قرار بود هر حرفی رو به هم بزنیم و تو دلمون نگه نداریم. این جا تو بغل من جات امنه، من پشتتم و هر کاری می‌کنم تا غمی تو دلت نیاد.حالا با من حرف بزن و خودت رو سبک کن.

روشا سرش رو پایین انداخت و به سینه ام تکیه کرد.

روشا-دیشب، وقتی ربکا گفت تصمیم داره مسلمان بشه و اون قدر جمع شاد شدند، احساس بدی بهم دست داد. من و تو به خاطر اختلاف دینیمون کلی اذیت شدیم. چند سال جدا بودیم و بعدش هم خانواده ی تو. اما حالا ربکا مسلمون میشه و عزیزتر میشه واسه مهرداد. گرچه مهرداد ربکا رو همون جور که بود خواست و خانواده اش اصراری به مسلمان شدنش نداشتند. این کار ربکا براشون خیلی با ارزشه. می‌ترسم این موضوع تو دیدگاه مامان تو نسبت به من تغییری ایجاد کنه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-و من؟

روشا-خب، تو هم آره. ربکا با یه سری مسائل راحت تر کنار میاد. منظورم مسئله دینه. قبلا هم خیلی کارایی که مامان از دینش می‌گفت و ربکا باهاشون مشکلی نداشت، انجام می‌داد یا همین حجاب. وقتی اومدیم ایران من همه ش غر می‌زدم و از این حجاب زوری ناراضی بودم. ربکا راحت کنار اومد. من نمی‌تونم به سرعتی که ربکا واسه تغییر دینش تصمیم گرفت، تصمیم بگیرم. شاید هم اصلا هیچ وقت تغییر نکنم. اون وقت چی؟ تو نظرت همین باقی می مونه؟ مامانت همین باقی می‌مونه؟ شاید اصلا با تغییر دین ربکا مامانت امیدوار بشه به این که من هم دینم رو تغییر بدم. شاید تو...

-بسه دیگه روشا! چه قدر شاید شاید می‌کنی. این شاید ها هیچ وقت به واقعیت نمی‌پیونده. من در باره این موضوع با مامان حرف زدم، قبل از خواستگاریمون. به همه گفتم هیچ وقت ازت انتظار ندارم مسلمان شی. هیچ کس هم نباید چنین انتظاری داشته باشه. دین یه مسئله اعتقادی و شخصی. لباس تنت که نیست، هر روز بشه عوضش کرد. من تو رو همین جور قبول دارم. بقیه ش مربوط به خودت میشه.

روشا-یعنی دوست نداری مسلمان شم؟

-دارم،ولی نه اون طور که تو فکر می‌کنی. قبلا هم گفتم، من به دینم اعتقاد دارم و سعادت هر آدمی رو تو گرایش به این دین می‌بینم. به عنوان یه مسلمان دوست دارم یکی به این دین گرایش پیدا کنه، ولی اصرار ندارم. شاید تویی که مسیحی هستی، نسبت به خیلی از مسلمان ها بیشتر با خدا باشی و به خدا نزدیک تر باشی. مسئله اصلی دین نیست، خداست.

روشا نفس عمیقی کشید و ساکت موند. کمی بعد گفت:

روشا-آرومم سیروان. این جا آرومم. حرفات آرومم می‌کنه.

-دیگه نذار حرفی تو دلت بمونه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-باشه.

تلفن اتاق زنگ خورد. رفتم و جواب دادم. منشی بود.

منشی-آقای دکتر آقای کیج می‌خوان باهاتون تنها صحبت کنن. مسئله کاریه.

-چشم.

قطع کردم و گفتم:

-من احضار شدم. پدر خانوم عزیزم کارم داره.

روشا-باشه برو.

جلو رفتم و پیشونیش رو بوسیدم. بعد به اتاق آقای کیج رفتم. در زدم و وارد شدم. سلام کردم. بلند شد و اومد روی مبل نشستیم. علی آقا برامون چای آورد.

ویلیام-برای یه پیشنهاد کاری گفتم بیای.

-بله. در خدمتم.

ویلیام-ببین سیروان، اگه دارم این پیشنهاد رو بهت میدم، نمی‌خوام فکر کنی به خاطر اینه که دامادمی یا هر فکر منفی دیگه نسبت بهش داشته باشی. از همون ماه اول که اومدی این جا برای این کار در نظر گرفته بودمت. بین تو و مهرداد مردد بودم و بعد از دیدن جذبه کاریت مطمئن شدم فرد مورد نظرمی. حالا هم که دامادم هستی و جای پسرمی، دیگه قضیه فرق داره و مثل چشمام بهت اعتماد دارم.

-ممنونم از اعتمادتون. هرکار از دستم بر بیاد، کوتاهی نمی‌کنم.

ویلیام-درباره شرکتمون تو آکسفورد که می‌دونی؟

-بله.یه چیزایی خودتون گفتید، یه چیزایی هم روشا.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ویلیام-قبلا من آکسفورد شرکت داشتم. شرکتی که متعلق به بابای سارا بود و بعد من مدیرش شدم، همراه با سارا. ولی خوب سارا یه زن بود و مسئول دوتا بچه. بیشتر مسئولیت با من بود. خ*ی*ا*ن*ت یکی از کارمندام من رو تا مرز ورشکستگی برد و کلی ضرر مالی کردم و سارا گفت ادامه دادن با این شرایط تو آکسفورد یعنی خودکشی. اومدیم ایران. بعد از موفقیتم تو این جا، تصمیم گرفتم دوباره تو آکسفورد کارم رو شروع کنم. با یه اسم جدید و کادری جدید جوری که دوباره جلو رقبام که شکستم دادند بایستم. الان برادر زاده ام مدیر شرکته و در نبودم به کارا رسیدگی می‌کنه. من و سارا هم مدام در رفت آمدیم. این رفت و آمد ها برامون سخته. برنارد، برادر زاده ام، هم که ارث مادریش بهش رسیده و می‌خواد از شرکت بره. ازش فرصت خواستم تا یه مدت بمونه تا فرد مورد اعتمادی پیدا کنم از همون اول واسه این کار در نظر داشتمت، اما الان که دامادمی تردید داشتم بگم یا نه. سارا گفت بگم و تصمیم رو به تو و روشا واگذار کنم. آکسفورد نیاز به یه مدیر داره. نمی‌خوام فکر کنی به عنوان پدر زنت می‌خوام شرایط مالیت رو به رخت بکشم، نه. به عنوان یه کارفرما بهت پیشنهاد میدم. درآمدت اون جا مطمئنا اون قدر هست که وقتی برگردی ایران، دیگه نگران مشکلات مالی نباشی. اون جا هم که ماشین وخونه ما در اختیارته. البته اگه بخوای خونه دیگه ای برات می‌گیرم به عنوان رئیس شرکت، ولی به عنوان دامادم خونه ام در اختیارته و تا هر وقتم بخوای می‌تونی اون جا بمونی. فکرات رو بکن. می‌دونم اون قدر عزت نفس داری که کمکم رو برای خرید خونه تو این جا رد کنی. برای این که رو پای خودت بایستی، فرصت خوبیه. باید بگم اگه تو رد کنی، مجبورم به مهرداد و ربکا بگم. ولی به خاطر شناختم از تو می‌دونم تو بیشتر به درد اون جا می‌خوری. فکرات رو بکن.

-اما خانواده ام چی؟مامانم...

ویلیام-می‌تونی ماهی یه بار تو بیای. گاهی مامانت با سارا میان. یه مدت اصلا مامانت بیاد پیشت. اصلا اگه راضی میشه با خودت ببرش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نمی‌دونم.باید فکر کنم. باید با روشا هم صحبت کنم. این موضوع با روشا هم مربوطه.

ویلیام-تا آخر هفته بهش فکر کن و بعد از عقدت جوابش رو بهم بده.

-چشم.

روز عقدمون رسید. پنج شنبه شرکت تعطیل بود، البته واسه ما. وگرنه کارمندا که تا دوازده می‌رفتند. ساعت دو نیم وقت برای عقد داشتیم. صبح آرایشگر به خونه ی روشا اینا برای کارای روشا و ربکا رفته بود. روشا گفته بود امروز تا موقعی که رفتم خونشون بهش زنگ نزنم؛ کار داره، فقط قبل از اومدن آرایشگر حرف زده بودیم. من عم آرایشگاه رفتم و موهام رو خوشگل کردم. مامان برام اسپند دود کرده بود،ولی وقتی نگاهم می‌کرد، گاهی اشک و غم رو تو چشماش می‌دیدم. تموم هفته رو باهاش درباره تصمیمم حرف زدم. درباره این که قبول کنم و برم آکسفورد.من این جا نمی‌تونستم اون زندگی که لایق روشاست، براش فراهم کنم. چند سال دوری بهتر از یه عمر احساس حقارته. حتی اگه روشا و خانواده اش هم حرفی بهم نزنند، این احساس همیشه با منه که روشا می‌تونست با یکی خیلی پولدارتر از من ازدواج کنه. برای مامان از احساسم گفتم. از این که اون جا حقوقم تقریبا ده برابر این جاست و خونه و ماشین هم در اختیارمه. بعد از برگشت می‌تونم یه زندگی نسبتا خوب برای روشا فراهم کنم تا احساس حقارت نداشته باشم. نه این که بیارمش تو یه خونه ی شصت متری پایین شهر. من تموم پولام واسه همون عروسی تموم میشه. دیگه حتی اطراف خونه خودمون که وسط شهره هم نمی‌تونم خونه بگیرم. از مامان خواستم باهام بیاد، مخالفت کرد. گفت همینش مونده آخر عمری بره غربت و بین یه عالمه زن و مرد ل*خ*ت و عور زندگی کنه. گفت به روژان و روشنک دل بسته است و نمی‌تونه. بهش گفتم هر ماه همدیگه رو می‌بینیم. هم من میام و هم مامان بیاد. ئخالف نبود اما می‌دونستم راضی هم نیست. یه هفته براش حرف زدم. دیشب هم بهش گفتم اصلا نمیرم، فقط تو رو خدا ناراحت نباش و این قدر با غصه نگاهم نکن. مامانم گفت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نمی‌خواد من یه عمر تو زندگیم احساس بدی داشته باشم. گفت برم دنبال زندگیم. برم دنبال خوشبختیم. تحمل کلافه دیدنم رو نداره. مطمئنم کرد که راضیه، فقط دلتنگ میشه.

امروز بعد از عقد، با روشا هم صحبت می‌کنم و هر چی نظر اون بود رو به عمو میگم. ساعت دوازده و نیم مامان و روژان با جیغ و داداشون من رو از خونه بیرون کشیدند.

روژان و روشنک و مامان با ماشین من اومدند. مهران و مهرداد و مریم خانوم هم با هم. روژان مدام می‌گفت کت و شلوار سفید خیلی بهم میاد. مامان ولی غر می‌زد چرا لباسم نوک مدادیه و باید روشن باشه، ولی من فقط لبخند می‌زدم. نمی‌خواستم بهش بگم نظر روشاست و من هرچی روشا بگه،انجام میدم..به قول مهرداد زن ذلیلم. تا به خونه ی روشا رسیدیم، ساعت یک و نیم شده بود .همه داخل رفتیم و سلام کردیم. خاله سارا یه کت و دامن مشکی شیک تنش بود و شال هم داشت. اولین بار بدون چادر می‌دیدمش. به هرحال داشتم دامادش می‌شدم. مهرداد هم که قرار بود امروز با ربکا یه صیغه محرمیت سه ماهه بخونند تا بعد از عید عقد و عروسی بگیرند. ربکا هم گفته بود جشن نامزدی نگیرند، ولی عقد و عروسی رو می‌خواست با هم باشه. عمو ویلیام هم کت و شلوار مشکی با پیراهن آبی تنش بود که رنگ چشماش رو روشن تر می‌کرد. ربکا هم بود. یه پیراهن بلند با آستین های گیپور تنش بود به رنگ طلایی. یه شال هم روی سرش آزاد انداخته بود، ولی روشا نبود. ربکا که دید با نگاهم دنبال روشا می‌گردم، کنارم اومد و آروم گفت:

ربکا-هنوز کارش تموم نشده. یه بار آرایشگر آرایشش کرد، رفت پاک کرد. من رو هم از اتاق انداخت بیرون که باز نظر ندم. اون جور خودش می‌خواد درستش کنه.

خنده ام گرفت. ربکا هم خندید و رفت کنار مهرداد نشست. نیم ساعتی منتظر موندیم و حرف زدیم که آقا جواد عاقد رو آورد و خودش رفت. همون موقع آرایشگر هم پایین اومد و با خاله حرف زد و رفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاله-سیروان جان؟ زحمت می‌کشی بری روشا رو صدا کنی؟ عاقد عجله داره. تا شما بیاید برای مهرداد و ربکا بخونه.

-چشم خاله.

از خدام بود اول خودم ببینمش. بالا رفتم و در زدم. صداش اومد:

روشا-الان میام پایین.

آروم در رو باز کردم و سرم رو بردم تو. رو به آینه ایستاده بود و پشتش به من بود. کامل رفتم داخل که از آینه من رو دید و لبخند زد.

روشا-سلام خوشتیپ .

اما من محو روشا بودم. بی نهایت زیبا و خواستنی شده بود. پیراهن حریر سفیدش تنش بود. موهای طلاییش کمی فر درشت داشت و روی شونه اش ریخته بود.

روی موهاش یه ردیف گل بود که به صورت یه رشته نخ از روی سرش به پشت موهاش اومده بود و پشت موهاش گل های سفید ریز بود. صورتش عوض شده بود و خیلی زیباتر،ولی اصلا آرایش غلیظی نداشت. خیلی ملایم بود، فقط در حد آرایش چشم هاش و یه رژ لب کمرنگ. قلبم تند تند می‌زد. باورم نمی‌شد این فرشته داره مال من میشه. سمتش رفتم و پشتش ایستادم و از تو آینه به هم نگاه می‌کردیم.

-سلام عشقم. چه قدر عوض شدی.

روشا-خوبه یا بد؟

-خیلی خوشگل شدی. خوشگل بودی، نفس گیر شدی. اول که دیدمت، نفسم حبس شد.

روشا-به خوشگلی تو که نیستم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو از همه آدمای تو دنیا خوشگل تری. بریم تا نخوردمت. عاقد منتظره. یه کم دیگه این جا بمونیم، قول نمیدم کاری نکنم.

فقط خندید. یه شال حریر سفید روی سرش انداخت و با هم پایین رفتیم. صدای صحبت و خنده می‌اومد.مهرداد با دیدنم گفت:

مهرداد-داداش رفتی عروس رو بیاری یا بسازی؟

همه خندیدند. متوجه فیلمبرداری که گفته بودم بیاد، شدم که داشت فیلم می‌گرفت. رفتیم و بعد از سلام کردن روشا با همه و قربون صدقه رفتن مامان و روژان، روی مبل نشستیم.

عاقد اول مقدار مهریه رو پرسید. قبلا صحبت کرده بودیم. گرچه نظر من سکه به تعداد سال تولد روشا بود، اما روشا با اصرار گفته بود، فقط صد سکه. گفته بود فقط ازم محبت می‌خواد. عاقد با شنیدن مقدار مهریه لبخندی زد. بعد با اجازه ی عمو ویلیام شروع به خوندن خطبه کرد. روشا همون دفعه اول بله رو گفت. یاد وقتی افتادم که روژان گفته بود باید سه بار عاقد بخونه،بعد بله بگن. هم ربکا و هم روشا با هم گفته بودند نه. خواهر بودند دیگه. بعد من بله گفتم و عاقد به عربی چیزایی رو خوند. چند جا هم ما امضا کردیم و بعد هم عاقد گفت عجله داره و رفت. با رفتن عاقد مهرداد رفت و آهنگ گذاشت. بعد من از سرویس طلایی که برای روشا خریده بودم رو بهش دادم. خیلی خوشحال شد. تنهایی خریده بودمش. عمو ویلیام و خاله هم سرویس طلایی دادند. مامان و روژان هم هرکدوم یه سکه هدیه دادن. ربکا یه گردنبند قشنگ برای روشا و یکی هم برای من خریده بود که هردو با هم ست بود. البته گفت چون مهرداد گفته من طلا استفاده نمی‌کنم، هردوشون رو پلاتین خریده. مریم خانوم هم با مهرداد یه نیم سکه هدیه دادند. بعد مهرداد آهنگ و زیاد کرد و رفت وسط و شروع به ر*ق*ص کرد. مهران رو هم به زور با خودش برد. هر دو خیلی خوب می‌رقصیدند. به

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من هم اصرار کردند که می‌دونستند نمی‌رقصم. من و روشا، ساعت سه نیم وقت آتلیه داشتیم.

خاله-دیرتون نشه. روشا جان برو آماده شو برید.

روشا بلند شد .خواست بره بالا آماده شه که مامان گفت:

مامان-سیروان نمیری همراهش؟

ربکا گفت:

ربکا-بابا اینا اون قدر قبل از عقد تنها بودن دیگه نیازی به اینا نیست.

مامان خندید و منم با پررویی بلند شدم و دنبال روشا رفتم. در اتاق رو باز کردم و داخل رفتم. روشا شالش رو برداشته بود و داشت زیپ یه ساک که لباسای اسپرتش بود رو می‌بست. قبلا با هم هماهنگ کرده بودیم. من رو که دید، لبخند زد.

روشا-اومدی؟

بی حرف جلو رفتم و تو یه حرکت تو بغلم گرفتمش. بوی خوبی میداد.

-روشا ممنونم که هستی. من همه این خوشی ها رو مدیون توئم.

روشا-من باید ازت ممنون باشم. دوستت دارم سیروان.

حالا که دیگه همسر شرعی و قانونیم بود و ایراد نداشت. پس بیخیال خراب شدن آرایشش شدم.

عکسامون یک ساعتی طول کشید. کلی ژستای قشنگ بود. هم با همون پیراهن حریر روشا و کت و شلوارم عکس گرفته بودیم و هم با لباسای اسپرت. عکاس که یه دختر جوون بود، بارها از زیبایی روشا و سادگیش تعریف کرد و گفت خوشگل ترین عروسیه که تا حالا داشته. چندباری هم گفت خیلی به هم میایم. بعد از تموم شدن عکسامون با روشا بیرون اومدیم. با ماشین روشا اومده بودیم. از اون جایی که روشا ازم خواسته

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بود بعدش باهم بریم بیرون، ماشینم رو گذاشته واسه مهران گذاشته بودم. آخه قرار بود شام بریم رستوران. عمو ویلیام همه رو مهمون کرده بود. مهرداد و ربکا هم که وقتی ما داشتیم می‌اومدیم آتلیه، بیرون رفتند. سوار ماشین شدیم و بیرون رفتیم.

-روشا خانوم کجا دوست داری بریم؟

روشا-دوست دارم بریم همون جا که با هم آشنا شدیم. همون پارک، بعدش هم کافه.

-چشم.

سمت پارک رفتم. پیاده شدیم و دست تو دست هم قدم زدیم. هوای آخر اسفند ماه خوب بود. امروز هم که گرم بود و پارک هم شلوغ بود. مثل همون روز با هم راه رفتیم و از خاطراتمون حرف زدیم. از روزایی که کم کم عاشق شدیم و به هم دل بستیم.
روزایی که من دلهره داشتم واسه داشتن روشا و روشا دلهره داشت چطور حقیقت ر بهم بگه، ولی از روزای تلخ جداییمون نگفتیم. از سختی هایی که هردو واسه رسیدن به هم کشیدیم نگفتیم. امروز وقتش نبود. بعدش رفتیم کافه و بستنی سفارش دادیم. وقتی بستنی رو سعید گذاشت و رفت، قضیه ی پیشنهاد عمو رو به روشا گفتم.

روشا-پس مامانت چی؟

-باهاش حرف زدم، راضیه.

روشا-غیر ممکنه. خیلی دوستت داره. متوجه شدم چه قدر بهت وابسته ست. تنها پسرشی.

-ولی حالا به خاطر من و پیشرفتم راضی شده.

روشا یه کم فکر کرد و گفت:

روشا-خودت مطمئنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من نظرم بسته به نظر توئه. تو هم خانواده ت این جان. اگه نخوای، همین جا می‌مونیم.

روشا-من که می‌دونی از خدامه آکسفورد باشم. جایی که دوستش دارم و زادگاهمه، در کنار کسی که دوستش دارم؛ اما شک دارم این خواسته ی تو هم باشه.

-چرا نباشه؟روشا تو الان همسرمی و نزدیک ترین فرد به من. باید باهات روراست باشم. من دوست ندارم چون داماد بابات شدم، بابات بخواد برام خونه بخره یا بخوام با پول بابات زندگی کنم. از طرفی هم نمی‌خوام تو رو از زندگی ای که تاحالا داشتی محروم کنم. این جا نهایت تلاشم همینه، ولی اون جا فرصت این رو دارم که با تلاش و کار و درآمد خودم، زندگیم رو بچرخونم، جوری که توهم خوشحال باشی. نمیگم می‌تونم مثل بابات بشم، ولی این مدلی همکه الان هستم نمی‌مونم. پس مطمئن باش راضیم.

روشا-منم حرفی ندارم. هرجا توباشی، کنار تو خوشبختم. مخصوصا که آکسفورد رو هم دوست دارم.

-پس پیش به سوی آکسفورد.

تا عصر دور زدیم و بعد مهران تماس گرفت و گفت دارند میرن رستوران. ما هم بریم. وقتی رسیدیم، همه رسیده بودند باز مهرداد شروع به شوخی کرد.ذزیادی سرخوش بود و کبکش خروس می‌خوند. من که کنار عمو بودم، عمو آروم سمتم خم شد و پرسید:

عمو-فکرات رو کردی؟

-بله.

عمو-خب نظرت چیه؟

-با روشا هم صحبت کردم، موافقم و ازتون ممنونم این فرصت رو بهم میدین.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عمو خندید و دستم رو تو دستش فشرد:

عمو-تو لیاقتش رو داری. تو رو مثل پسرم می‌دونم. مهرداد هم همین طور، ولی نمی‌دونم چرا تورو بیشتر شبیه خودم می‌بینم. تو جوونی های خود منی.

-من هم شما رو پدر خودم می‌دونم. امیدوار از پس این مسئولیت بر بیام.

لبخند زد و سری تکون داد. بعد قاشقش رو برداشت و روی لیوانش زد.

-یه لحظه به من گوش بدید.

همه ساکت شدند و به عمو خیره شدند.

عمو-امشب برای من شب خیلی خوبیه. دو تا دخترام رو دست دوتا جوون خوب و مطمئن سپردم و از آینده شون خیالم راحت شده، ولی این شام امشب یه مناسبت دیگه هم داره.

مکثی کرد و گفت:

عمو-مناسبت دیگه اش عنوان جدید شغل سیروان و مهرداد عزیزه. سیروان موافقت کرده تا بعد از ازدواجشون برن آکسفورد و مدیریت شعبه آکسفورد رو به دست بگیره و مهرداد هم بعد از این معاون شعبه ایران رو به عهده میگیره.

همه ابراز خوشحالی کردند و تبریک گفتند.مهرداد که ناباورانه می‌خندید و مامان! می‌خندید اما فقط من می‌دونستم تو دلش چه خبره. خدایا، من رو ببخش که دارم تنهاش می‌ذارم. قول میدم زود به زود بهش سر بزنم.

***

عید هم رسید. روز بیست و نه اسفند همگی راهی شمال شدیم. خاله سارا یه ویلا هم تو رشت داشت. اینا از پدرش به ارث رسیده بود و جالب این بود که عمو و روشا و ربکا اولین بار بود شمال می‌رفتند. سال های قبل برای عید و مسافرت های

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تابستونشون به آکسفورد می‌رفتند من و روشا با ماشین روشا بودیم. ربکا و مهردادم با ماشین ربکا بودند. من که ماشینم رو روز قبل فروخته بودم. باید برای عروسی آماده می‌شدم. مهران و روژان هم با ماشین خودشون بودند. مهران جدیدا یه مگان خریده بود. مامان و مریم خانوم هم با عمو ویلیام و خاله سارا بودند. عمو یه پورشه نوک مدادی داشت. جاده ها شلوغ بود و بعد از ظهر به ویلا رسیدیم. ویلای بزرگ و قشنگی بود که به تازگی نوسازی و مدرنیته شده بود. دو طبقه با شش اتاق خواب. نه من و روشا و نه ربکا و مهرداد تاحالا با هم نخوابیده بودیم و این جا هم اتاقای مجزا داشتیم. به هر حال مامان و مریم خانوم هنوز رو این چیزا حساس بودند. مهرداد که بدش نمی‌اومد، اما من وقتی یه بار روشا ازم خواست بمونم، گفتم نمی‌تونم تو خونه ای که مامان و بابای روشا هستن شب باهاش تو یه اتاق بخوابم. وگرنه مامان رو راضی می‌کردم. روشا هم خوب درکم کرد و ناراحت نشد. مهرداد هم کلی غر زد که با این کار من اون هم مجبوره همین راه رو بره. روشا و ربکا یک اتاق داشتند. من و مهرداد هم یکی داشتیمئ مامان و مریم خانوم هم اتاق شدند. روژان و مهران و روشنک و عمو و خاله سارا هم دواتاق دیگه رو برداشتند. یه اتاقم که واسه صغری خانوم و دخترش بود که هم مراقب ویلا بودن و هم کارا رو می‌کردند. به هرحال در نبود صاحب ویلا، یکی باید مراقب این جا می‌بود.

صبح روز یکم، سال تحویل ساعت یازده بود.ساعت هفت و نیم از خواب بیدار شدم و دوش گرفتم. وقتی از حموم در اومدم، مهرداد نبود. چه سحر خیز! عجیب بود. همون طور که با حوله موهام رو خشک می‌کردم، از پنجره بیرون رو نگاه کردم. پنجره اتاق رو به دریا بود. هوا خوب بود. از دور مهرداد و ربکا رو دیدم که لب ساحل بودند و مهرداد دستش زو دور شونه ربکا انداخته بود. پس واسه این سحرخیز شده بود. هر دو سوئی شرت و شلوار آبی-سفیدی تنشون بود که با هم ست خریده بودند. ربکا شال آبی هم رو سرش بود. حرفی نمی‌زدند، ولی فکر می‌کنم مسلمان شده بود. چندباری دیده بودم با مهرداد مسجد رفتند. تو خریدامون من و روشا رو هم مجبور

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کردند یه ست بخریم. واسه ما سورمه ای و سفید بود. البته بیشتر خریدامون رو با هم ست خریده بودیم. لباس اسپرت پوشیدم و بیرون رفتم. از بالای راه پله یه سرک پایین کشیدم ببینم روشا بیدار شده یا نه. صدای مامان و مریم خانم و صغری خانوم می‌اومد. جلوی اتاق روشا و ربکا که کنار اتاق ما بود، برگشتم. اول آروم در زدم. جواب نداد. یواش در رو باز کردم و داخل رو نگاه کردم. روشا روی تخت دونفره خواب بود و پتوش هم روش نبود. تخت این اتاق دونفره بود و واسه اتاق ما دوتا یه نفره بود.
داخل رفتم و در رو بستم. روشا یه تاپ کوتاه سفید و شلوارک لیمویی تنش بود.
موهاش هم باز بود و یه کم توی صورتش ریخته بود. از دیدن بازو های برهنه اش دلم لرزید. روی تخت کنارش به پهلو دراز کشیدم و دستم رو زیر سرم گذاشتم. جوری که آرنجم خم بود وسرم بالا اومده بود. می‌خواستم به فرشته ی معصومم که خواب بود، نگاه کنم. آروم موهاش از روی صورتش کنار زدم و روی صورتش خم شدم، اما از ترس بیدار شدنش عقب کشیدم. سرجام برگشتم و باز بهش خیره شدم. چند دقیقه ای که گذشت که دستم سمت بازوش رفت و نوازشش کردم. چشماش باز شد و با دیدنم لبخند زد.

-صبحت به خیر عشقم.

روشا-صبح بخیر. تو این جا چی کار می‌کنی؟

-اومدم ببینم بیداری یا نه که خواب بودی.

روشا-چه خوبه با نوازش تو بیدار شم و کنارم ببینمت. کنارت و تو بغلت خوابیدنم این قدر خوبه؟

-نمی‌دونم. باید تجربه ش کنی.

روشا-من که مشتاقم، شما مخالفی.

-فقط دوهفته مونده.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا خودش رو سمت من کشوند و دستم که زیر سرم بود رو کشید. بعد خودش سرش رو روی بازوم گذاشت و گفت:

روشا-حتما شب عروسیمون هم میگی تا ایرانیم از بابات خجالت می‌کشم.

خنده ام گرفت. تصمیم این بود که روز بعد از عروسی به مقصد آکسفورد پرواز کنیم. تا اون موقع کارای منم واسه رفتن درست می‌شد. عمو از قبل یه کارایی کرده بود که اگه موافقت کنم، سریع کارام درست شه. برادرزاده اش هم که عجله برای رفتن عجله داشت و تا اون موقع هم صبر نمی‌کرد. یه هفته قبل از رفتن من، قرار بود شرکت رو تحویل بده و بره. این یه هفته یکی از آشنایان عمو مراقب بود. خود عمو هم که با ما درگیر کارای عروسیمون بود و نمی‌تونست بره.

-نه خانومی. اون موقع دیگه همه دنیا هم جمع بشن نمی‌ذارم ازم جدات کنند.

روشا-می‌بینیم حالا.

دستی روی موهاش کشیدم و گفتم:

-عزیزم ازم دلخور نباش. من تو یه خانواده خیلی سنتی بزرگ شدم و این چیزا برامون یه جور ارزشه. من هم این جوری تربیت شدم و نمی‌تونم با وجود بابات تو خونه اش، کنارت بخوابم.

روشا-دلخور نیستم. این صبوریت رو تحسین می کنم. فکر نمی‌کنم هیچ مردی به اندازه تو خوددار باشه. تا قبل از آشنایی با تو همیشه، تصورم از عشق مردا به زنا چیز دیگه ای بود. همیشه فکر می‌کردم مردا از نیازشونه که عاشق میشن و در اولین فرصت دنبال کامجویی هستند. تو بهم ثابت کردی چیزی فراتر از نیازت باعث میشه جذب من شی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بقیه رو نمی‌دونم، ولی من به خاطر نیازم نیست که دوستت دارم. گرچه این عشقم بهت باعث میشه از اون نظر هم بهت جذب بشم و نیاز داشته باشم، ولی نیاز پایه و اساس نیست.

روشا-می‌فهمم چی میگی.

دستش رو آورد و روی صورتم کشید.

روشا-چرا این قدر جذابی آخه؟

چیزی نگفتم و فقط لبخند زدم. دست رو ابروهام کشید و بعد چشمام. بعد هم روی گونه و لب هام. روی لب هام توقف کرد و باز دوباره دست کشید.

روشا-بوی افتر شیو و عطرت که قاطی میشه، دیوونه ام می‌کنه.

باز دست روی گونه ام کشید. این نوازشش احساس رمو قلقلک می‌داد. بالاخره حس درونیم پیروز شد .

بهترین حس دنیا رو داشتم. اون قدر که نمی‌فهمیدم کجام و چه قدر گذشته که صدای دستگیره در رو شنیدم، ولی یکم طول کشید تا مخم آنالیز کنه قضیه چیه. در باز شده بود؟ یهو من و روشا با نهایت سرعت رو تخت نشستیم. ربکا جلوی در خشکش زده بود. ما هم خجالت زده رو تخت خشک شده بودیم. یواش یواش لبخند رو لب ای ربکا نشست و بعد با صدای بلند خندید. با حالت نمایشی و خنده دستاش رو رو چشماش گذاشت و گفت:

ربکا-اوا خدا مرگم بده! در نزده تو حریمتون وارد شدم. ببخشیدا فکر نمی‌کردم تو اتاق مشترک من و روشا از این خبرا باشه.

باز خندید و من و روشا از خجالت آب شدیم. دستاش رو از چشماش برداشت و گفت:

ربکا-خوبه حالا تازه اولش بود، وگرنه ....وای...از تصورش هم خودم خجالت میکشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد خندید و در رو باز کرد و بیرون رفت. باز دوباره انگار چیزی یادش اومد که سرش رو آورد داخل و گفت:

این در قفلش رو خودشه. ازش استفاده کنینپد. منم ببینم قفله، خودم می‌فهمم دارید چه کار می‌کنید، این قدر مزاحم تون نمیشم.

و رفت. با رفتن ربکا من و روشا به هم نگاه کردیم و بعد هر دو زدیم زیر خنده. روشا با خنده گفت:

روشا-یعنی با این حساسیت تو و این قدر مراعات کردنت، هر بار یه کار کنیم باید یکی ما رو ببینه. معلوم نیست با خودشون فکر می‌کنن چه خبرای دیگه هم هست که مدام مارو در این وضعیت می‌بینند. دیگه دارم شک می‌کنم ربکا حس گر رو ما نصب کرده که همیشه به موقع میرسه.

بیشتر خنده ام گرفت. از رو تخت بلند شدم وگفتم:

زودتر بیا صبحانه ات رو بخور. بریم یه سر لب ساحل. چیزی به سال نو نمونده.

روشا-الان میام.

بیرون رفتم.

حتما ربکا به مهرداد هم گفته بود. تازه اگه خیلی زحمت می‌کشید جلوی بقیه نمی‌گفت! خجالت می‌کشیدم پایین برم. تو اتاقم رفتم و یه کم وقت تلف کردم. در اتاق زده شد و مهرداد بعدش داخل اومد. با خنده نگاهم کرد و گفت:

مهرداد-سلام. می‌ترسم بدون در زدن وارد اتاقی بشم دیگه.

خندیدم و گفتم:

-علیک سلام، غلط اضافی نکن. بدبخت اگه من تو اتاق میرم، باز از تو بهترم که نصف شبی تو راهرو نامزدت رو گیر میاری.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ابروهاش بالا پرید. دیشب می‌خواستم نصف شب برم آب بخورم که این دوتا رو تو راهرو دیدم، پشیمون شدم و برگشتم خوابیدم.

مهرداد-خاک تو گورت. زاغ سیاه من رو چوب میزنی؟

-زاغ سیاه چیه؟ به خاطر بی حیایی تو با زبون تشنه خوابیدم؛ اون وقت پررو بازی هم در میاری؟ حالا من مثل تو و ربکا بی آبرو بازی در نمیارم، دلیل نمیشه نبینم نامزد بازی هات رو.

مهرداد-بیخیال بابا، تو که خودت ختم این کارایی. پاشو بریم پایین مامانت میگه بیا.

-پیش بقیه که حرفی نزدید؟

مهرداد-تا حالا که نه.

-تا حالا؟منم حرفایی دارما!

مهرداد-نه دیوونه، مطمئن باش. ما باید اسرار همدیگه رو حفظ کنیم.

از لحنش خنده ام گرفت. خوبه آتو ازش داشتم، وگرنه باز پیش بقیه مسخره بازی در می‌آورد.

با هم بیرون رفتیم که در اتاق روشا هم باز شد و روشا و ربکا بیرون اومدند. روشا یه تونیک و شلوار جین و شال پوشیده بود. ربکا با دیدن من لبخند فراخی زد که مهرداد تندی دستش رو گرفت و دنبال خودش کشیدش.

مهرداد—بیا باید یه چیزی بهت بگم.

مطمئنا می‌خواست نقشه شومشون رو خنثی کنه. من این دوتا رو خوب می‌شناختم. دستم رو به طرف روشا دراز کردم. دستم رو گرفت و با هم پایین رفتیم. قبل از ورود به آشپزخونه بزرگشون که غذاخوری هم بود، دست همدیگه رو ول کردیم و رفتیم تو.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه بیدار بودند. سلامی به همه دادیم و روی دوتا صندلی کنار هم نشستیم. عمو ویلیام کنارم بود.

عمو-چی می‌خوری سیروان جان؟هم آب میوه هست هم شیر. چای هم هست.

-شیر می‌خورم. ممنون.

به روشا هم نگاه کردم که سری تکون داد. متوجه شدم اون هم موافقه. روشا شیر رو داغ می‌خورد. لیوان شیر رو که برداشتم، کمی سرد بود. واسه من خوب بود، ولی روشا نه. پس بلند شدم تا شیر رو داغ کنم. مایکرو فر بود، ولی کلا با این نوع وسایل که اشعه داشت و مضر بود مخالف بودم. پس شیر رو تو شیرداغ کن ریختم و داغ کردم. مهرداد هم هی مزه می‌پروند و مسخره ام می‌کرد. مهران هم گاهی یه چیز می‌گفت.

صغری خانوم-چرا شما آقا؟ من داغ می‌کردم.

-نه صغری خانوم. شما یه بار داغش کردید، ما دیر اومدیم.

مهران-بابا این هنوز اول راهه کله اش داغه. بذار یکم بگذره، باید روشا شیرو با نی بذاره دهنش.

بقیه خندیدند، اما عمو و سارا خانم و مامان خنده شون یه جورایی با محبت و تحسین بود. آخه مامان همیشه بهم سفارش می‌کرد یه زن تو زندگیش خیلی سختیا باید ببینه. تا جایی که می‌تونم سعی کنم باری از دوشش بردارم. بهم یاد داده بود این کارا ذلیل بودن نیست. بابا هم یادمه هر وقت از کار بر می‌گشت خونه، تازه به کمک مامان می‌رفت. مامان می‌گفت خسته ای استراحت کن، ولی بابا می‌گفت شما هم که از صبح استراحت نمی‌کردی؛ خسته ای. نگه داری از بچه ها و مسئولیت خونه از کارای م هنم سخت تره و مامان هم همیشه من رو همون طور تربیت می‌کرد تا در آینده کمک همسرم باشم. وقتی با لیوان شیر داغ برگشتم، روشا با لبخند قشنگی ازم تشکر کرد. من هم با لبخند جوابش رو دادم. بعد از صبحانه، من و روشا کنار ساحل رفتیم. متوجه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا و مهرداد شدیم که بالا رفتند. روشا گفت بریم حالشون رو بگیریم، ولی خندیدم و گفتم بریم دنبال کار خودمون. توی ساحل کنار هم روی یه تنه درخت نشستیم. دستم رو دور شونه ش انداختم و روشا سرش رو به شونه ام تکیه داد.

روشا-ممنونم سیروان، واسه این همه عشق قشنگت.

-من هم از تو ممنونم. عشق یه طرفه زود سرد میشه، ولی وقتی از جانب تو هم این قدر شور و عشق می‌بینم، بیشتر مشتاق و عاشق میشم.

روشا-باورم نمی‌شد داری برای من شیر داغ می‌کنی. اصولا مردا از این کارا نمی‌کنند. به خصوص تو ایران که این چیزا مرسوم نیست. از بقیه می‌شنوم که تو ایران مردا فکر می‌کنند که زن ها باید همه کارا رو کنند و اونا خدای خونه ان.

-شاید خیلی از مردای ایرانی این جوری باشند، ولی هستن کسایی هم که مردی رو به زور گویی و حکومت کردن تو خونه شون نمی‌بینند. من، بابام همیشه کمک دست مامانم بود. تازه از کار که می‌اومد خونه، می‌رفت کمک مامانم. مامان هم همیشه می‌گفت بره استراحت کنه اما بابا قبول نمی‌کرد. من هم با این شیوه ی رفتار بابام بزرگ شدم و مامانم هم همیشه تشویقم می‌کرد که تو زندگیم این طور مثل بابام باشم. حتی مهرداد و مهران و هم این طوری نگاه نکن؛ پاش بیفته از من هم بهترن. همین مهرداد تو خونه شون مثل یه دختر به مامانش کمک می‌کنه. مهران هم خیلی به روژان کمک می‌کنه. در واقع مریم خانوم از نداشتن دختر اصلا ناراحت نیست؛ پسراش هواش رو دارند.

روشا-من یه چیز دیگه هم شنیده بودم. این که معمولا رابطه مادر شوهر و خواهر شوهر با عروسا شکرابه و بینشون حسادت و اختلاف وجود داره.، اما هنوز این چیزا واسه من و ربکا پیش نیومده. سیمین و رها می‌خندند بهمون و میگن هنوز زوده، کم کم می‌بینیم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نه خانومی. بستگی به رفتارای طرفین داره. وقتی تو این قدر خوبی و مامانم رو دوست داری، چرا اون باید با تو لج باشه؟

روشا-سیمین میگه وقتی مادرا ببینن پسراشون چطور در خدمت زناشونن، حسود میشن. وقتی دیدم رفتی شیر داغ کنی، به مامانت نگاه کردم، اما خوشحال بود.

-آره. اینا رو خودش یه عمر بهم تعلیم داده. این که همیشه حواسم به همسرم باشه و تا جایی که می‌تونم کمکش کنم. چرا حالا که دارم امتحان پس میدم، باید ناراحت باشه؟

روشا-تو و خانواده ات واقعا یه استثنا هستید. همه ی معادلات ذهن من رو بهم ریختید. همه ی اعتقاداتم با دیدن شما زیر و رو شده. فهمیدم همه اون جور که اطرافیانم میگن نیستند. من تو این چهار سال چیز دیگه ای از ایرانی ها دیدم. شما با خیلی هاشون متفاوتید. تازه خانواده و فامیل مامانم اعتقاد دارند که هرکی پولداره، اصیل تره و با فرهنگ تره. الان می‌فهمم که اصلا فرهنگ ربطی به پول نداره؛ چون تا حالا فرهنگ بالایی ازشون ندیدم. اون قدر که حسادت و چشم تو هم چشمی و رقابت تو این پولدارا دیدم، تو کسای دیگه ندیدم. اونا شاید پول داشته باشند، ولی هیچ کدومشون عمرا اگه این محبت و عشقی که بین تو خانواده ات هست رو داشته باشند. خوشحالم که با تو آشنا شدم. خوشحالم که تورو دارم.

پیشونیش رو بوسیدم و هردو به دریا خیره شدیم.

یه دقیقه به سال تحویل مونده. دست روشا تو دستمه و دعا می‌خونم. روشا هم چشماش رو بسته و زیر لب چیزی میگه. مامان و مریم خانوم، صغری خانوم و خاله سارا هرکدوم دارند قرآن می‌خونند. مهرداد هم که قرآن دستشه. بقیه هم منتظر تحویل سال هستند و تو افکار خودشون غرقن، فقط صدای تلویزیون و صحبت روشنک با روژان میاد. سی ثانیه، بیست ثانیه، ده و بعد تمام. سال تحویل شد. آهنگ شادی از تلویزیون پخش شد. همون اول تحویل سال، نگاهم به نگاه مامان گره خورد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

که قرآن رو بست. اشک تو چشماش بود و شادی. شاید دلتنگی برای بابا بود یا برای منی که دو هفته دیگه عازم بودم. کاش می‌شد کنارش بمونم. لبخندی زد و سعی کرد اشکاش رو عقب برونه و گفت:

مامان-سال نوی همه مبارک.

و بعد مشغول روبوسی با بقیه شد. با عمو دست دادم و تبریک گفتم. بعد هم با روشا. روم نشد باهاش روبوسی کنم، ولی ربکا و مهرداد همدیگه رو بوسیدند. مهران هم روژان و روشنک رو بوسید. با خاله سارا هم دست دادم. اون هم من رو بوسید. مامان بعد از روبوسی گفت:

مامان-از رفتن تو نبود مامان جان، حسرت نبود پدرت بود که تو چشمام جمع شد. تو تصمیمت سست نشو. زندگیت رو بساز که پیشرفت و خوشیت، آرزوی من و پدرته.

دست مامان رو بوسیدم و تشکر کردم. بعد، روشا با مامان روبوسی کرد.

مامان-عروس خوشگلم هوای سیروانم رو داشته باش. بعد از این که برید، جز همدیگه کسی رو ندارید. واسه هم نه تنها همسر، که باید دوست و خواهر و مادر و پدر هم باشید.

روشا-چشم مادر جون، به نصیحتاتون عمل می‌کنم.

مامان-خیر ببینی مادر.

بعد عمو به همه عیدی داد. مامان و مریم خانوم تم برای عروساشون یه سکه خریده بودند. بعد از تحویل سال هرکس پی کار خودش رفت تا وقت ناهار باز دور هم جمع بشیم. مهران و روژان و روشنک گفتم میرن بیرون و ناهار رو هم نمیان. مهرداد و ربکا هم رفته بودن بیرون تا کمی قدم بزنند. مامان و مریم خانوم خاله سارا رفته بودند به صغری خانم کمک کنند. عمو هم که رفت اتاقش یه کم بخوابه. سر درد داشت. فقط

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من و روشا و ساناز دختر صغری خانوم که هیجده ساله بود، موندی. اون هم تو اتاقشون رفت. با روشا روی مبل نشستیم .

-خانومی چی کار کنیم؟

روشا-نمی‌دونم.

-دوست داری بریم بیرون؟

روشا-فکر بدی نیست. بریم ما هم بیرون قدم بزنیم.

-پس زود آماده شو.

بیرون زیاد شلوغ نبود. مردم بومی برای عید دیدنی در اومده بودند. من و روشا هم پیاده داشتیم قدم می‌زدیم و حرف می‌زدیم. براش یه عیدی خریده بودم که می‌خواستم تنها شدیم بهش بدم. پس جعبه رو از جیبم درآوردم و بهش دادم.

-عیدت مبارک عزیزم.

روشا-وای ممنون! چرا زحمت کشیدی؟

-زحمتی نبود گلم. من همه ی زندگیم متعلق به توئه.

جعبه رو باز کرد و دستبند جواهر رو درآورد.

روشا-وای قشنگه! مرسی. برام ببندش.

-چشم.

دستبند رو تو دستش بستم. دست دیگه اش هم همون دستبند چرم بود. باز راه افتادیم که روشا هم یه جعبه رو به من گرفت.

-چه زود جبران می‌کنی.

روشا-عیدت مبارک.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ازش گرفتم و دستش رو بوسیدم. بازش کردم. تو جعبه یه انگشتر از جنس پلاتین بود. با رکاب دست ساز و یه نگین عقیق قرمز تیره که روش هم حکاکی داشت. واقعا زیبا بود و مطمئنا خیلی گرون. قبلا گفته بودم انگشتر عقیق دوست دارم. واقعا هیجان زده شدم.

-ممنونم. خیلی زحمت کشیدی، اصلا انتظارش رو نداشتم.

روشا-خواهش میشه.

کمی دیگه راه رفتیم و برگشتیم. مهرداد و ربکا روی تاب تو حیاط نشسته بودند. با دیدن ما سلام کردند. ما هم سمتشون رفتیم.

مهرداد-کجا بودید؟

-رفتیم قدم بزنیم.

ربکا-فقط قدم؟

روشا-نه جات خالی وسط خیابون...

بعد ساکت شد و چپ چپ ربکا رو نگاه کرد که همه مون خنده مون گرفت.

ربکا-حالا نیست شما سابقه این کارا، اون هم وسط خیابون رو ندارید! همچین بهش بر می‌خوره.

روشا هم خنده اش گرفت.

روشا-حالا تو چند بار یه چیزی دیدی که دلیل نمیشه همیشه و هر لحظه مشغول همون کار باشیم.

ربکا-من که حاضرم شرط ببندم.

من و روشا هردو خنده مون گرفته بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مهرداد-ایول به خانومم. ببین چه خوب شما رو شناخته.

-نه، اونی که شما فکر می‌کنید نیست.

مهرداد-به هرحال بوده دیگه.

هر چهار نفر با خنده برای ناهار دخل رفتیم. غذا رو در محیطی صمیمی خوردیم و بعد برای استراحت تو اتاقامون رفتیم.

پنج روز خوشی، به سرعت گذشت. به جرئت می‌تونم بگم برای همه افراد این بهترین مسافرت عمرشون بود.روز پنجم صبح برگشتیم تهران. باید به شرکت می‌رفتیم و به کارای عروسی هم می‌رسیدیم. تالار گرفته بودیم. البته عمو ویلیام با اصرار هزینه عروسی رو داد و گفت به عنوان هدیه عروسیمونه. تالار گرفتیم تا مراسم مختلط نباشه. فامیل های خاله معمولا مختلط می‌گرفتند و این که عمو و عمه و چند تا از دوستای عمو ویلیام که خارجی بودند، هم قرار بود بیان ایران. لباس عروس رو هم روشا ژورنالی گرفته بود و نشونم داد و با مشورت هم لباس زیبایی انتخاب کردیم. کت و شلوارم از همون ژورنال سفارش دادیم و قرار بود دوروز قبل عروسی از آکسفورد به دستمون برسه. این روزا شرکت نمی‌رفتم. مهرداد همه کارای من و روشا رو به دست گرفته بود. ربکا هم در کنارش بود. من و روشا هم قرار بود بریم، بیشتر وقتمون رو با خانواده مون می‌گذروندیم. یه روز خونه ما و یه روز خونه اونا. برای خریدامون معمولا مامان و خاله سارا رو می‌بردیم. خرید زیادی نبود. بیشتر واسه مراسم بود. جهیزیه که قرار نبود این جا بخرن. روشا گفته بود نمی‌خواد بره خونه خودشون تو آکسفورد. اون جا زیادی واسه دو نفر بزرگ بود. عمو هم خونه دیگه ای که همون نزدیک خونه خودشون بود رو برامون داده بود که دکوراسیونش رو تغییر داده بودند و به یه شرکت هم سپرده بودند همه وسایل زندگی رو تهیه کنند. خود روشا باهاشون در ارتباط بود و نظرش رو می‌داد. کارای من زود درست شد؛ چون روشا یه شهروند انگلیسی بود، زود به من هم اقامت دادند. عمو هم از قبل اقدام کرده بود و سرعت بالا رفته بود. بلیط

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برای شب شونزدهم بود. قرار بود شب عروسیمون، آخر شب، من و روشا تو خونه باغ بریم. شب بعدش هم که راهی آکسفورد بشیم.

روز عروسی بالاخره رسید. باز هم قرار بود آرایشگر بیاد خونه. روشا کلا آرایشگاه رو دوست نداشت و بیشتر هم سادگی رو می‌پسندید.

من هم از صبح ماشین رو برده بودم گل بزنند و آرایشگاه رفتم و بعد هم آماده شدم که دنبال روشا برم. البته با فیلم بردار. قرار بود بریم یه باغ که عکس بگیریم. ساعت سه دنبال روشا رفتم. توی سالن خونه شون منتظرش موندم که دیدم بالای پله ها اود. از همون پایین که دیدمش دلم لرزید و تو دلم قربون صدقه اش رفتم. باز هم ساده بود و آرایش ملایمی داشت که خیلی زیباش کرده بود و عوض شده بود. موهاش هم به سادگی آرایش شده بود و با اون لباس سفیدش مثل فرشته ها شده بود. بالا رفتم و دستش رو گرفتم و بوسیدم.

-سلام بانوی من.

روشا-سلام پرنس من.

بعد دستش رو گرفتم و پایین رتیم. شنلش رو روی سرش انداختم و تو باغ رفتیم و در ماشین رو براش باز کردم و سوار شد. خودم هم نشستم. در تمام مدت، فیلمبردار هم فیلم می‌گرفت. سمت باغی که متعلق به آتلیه بود، رفتیم. کلی عکس گرفتیم با یه عالمه ژست قشنگ. دو تاش وهم همون موقع قرار بود برای شب تو سالن آماده نند که خود عکاس می‌برد. عکسامون که تموم شد، روژان باهام تماس گرفت و گفت بریم سالن. ترافیک بود و مسیر دور بود. تا برسیم سالن، ساعت هشت شد. همراه روشا وارد سالن قسمت زنونه شدیم. صدای آهنگ زیاد بود و حسابی شلوغ بود و جوونا جیغ و داد می‌کردند. ربکا و روژان با مامان و مریم خانوم و خاله سارا جلوی در بودند. مامان اسفند دود می‌کرد. بعد از سلام با مهمونا و حاضرین و تشکر از حضورشون، سر جامون نشستیم. مهمونا یه عده شون راحت و ریلکس بودند و یه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عده هم با چادر. آهنگ بلند بود و وسط هم یه عالمه دختر داشتند می‌رقصیدند. کمی که نشستیم، به اصرار روژان و ربکا گفتند برقصیم. از اون جایی که من نمی‌رقصیدم، فقط کنار روشا ایستادم و براش دست زدم و به حرکات ظریف و زیبای همسرم نگاه کردم. بعد از اتمام یه آهنگ، رفتیم نشستیم که مامان اومد و ازم خواست برم قسمت مردونه تا خانوما راحت باشند.

-من رفتم خانومی. چند ساعتی تحمل کن باز میام.

روشا-باشه. برای شام بیا.

دستش رو بوسیدم و قسمت مردونه رفتم. تو مردونه هم مهرداد و مهران معرکه داشتند و اون وسط می‌رقصیدند. هرچی اصرار کردند، من نرقصیدم. وقت شام که رسید، فیلم بردار بهم گفت برم پیش روشا و باهم شام بخوریم .به قسمت زنونه رفتم. شاممون رو بردن اتاقی که از سالن جدا بود. روشا اون جا بود. داخل اتاقرفتم. تا فیلم بردار و عکاس بیان، تنها بودیم. از فرصت استفاده کردم و کنار روشا نشستم و بغلش کردم.

-خانوم خودم چطوره؟خوب امشب دلبری می‌کنیا!

روشا خندید. ربکا و عکاس و فیلم بردار و روژان وارد شدند.

ربکا-اوا! چرا شما رو تنها گذاشتند؟

عکاس و فیلم بردار با تعجب نگاهش کردند. ربکا با خنده گفت:

ربکا-زری جون به من سپرده هیچ وقت تنهاشون نذارم.

همه خندیدند روشا هم خندید و گفت:

روشا-تو دیگه چیزی نگو. تو و مهرداد که منتظر تنهایی هم نمی‌شینید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با دستورای فیلمبردار و عکاس که غذامون رو کوفتمون کردند، غذا رو خوردیم و اونا عکس و فیلم گرفتند. بعد همه بیرون رفتند تا ما غذامون رو بخوریم. غذامون رو هنوز نخورده بودیم که ربکا پیداش شد و گفت بریم بیرون. قرار بود بعد از شام بریم خونه ی عمو ویلیام. هم دی جی آورده بود و هم قرار بود مهمونایی که دوست دارن مختلط باشه بیان.البته نوشیدنی هم که قرار نبود بیارن. مامان و خاله سارا شدید مخالفت کرده بودند. واسه ما هم که فرقی نداشت؛ نمی‌خوردیم. شنل روشا رو سرش کردم و تو ماشین رفتیم. ماشینا همه پشت سرمون آماده ی حرکت بودند. وقتی همه آماده شدند، حرکت کردیم. مهرداد و ربکا یه طرفمون بودند و طرف دیگه هم روژان و مهران و روشنک. ماشینا بوق می‌زدند و چراغ می‌دادند. تا که به باغ رسیدیم. نیمی از مهمونا رفته بودند. تو باغ چراغونی بود و با ورودمون دیجی شروع کرد. ملت سریع لباس عوض کردند و باز ریختن وسط. این بار مختلط. من و روشا هم که یه شنل سرش بود، روی صندلی نشستیم. ربکا هم دیگه نمی‌رقصید و حجاب داشت. تا ساعت یک و نیم اوضاع همین بود تا بالاخره دی جی خداحافظی کرد و آهنگ قطع شد.
مهمونا هم دیگه آماده شدند و رفتند. دیگه قرار نبود کسی تا خونه باغ بیاد .بعد از رفتن مهمونا، ما هم از همه خداحافظی کردیم که بریم. بعد از کلی تیکه که مهران و مهرداد و ربکا و روژان بهمون انداختند و شوخی هاشون، راه افتادیم بریم. عمو ویل دستامون رو به هم داد و برامون آرزوی خوشبختی کرد و ازم خواست که مراقب روشا باشم. مامان و خاله سارا که با اشک بدرقه مون کردن.د.سوار ماشین شدیم و رفتیم خونه باغ. تو راه روشا خوابش برد. خیلی خسته بود. وقتی رسیدیم در رو باز کردم که بغلش کنم ببرمش داخل اما بیدار شد.

روشا-رسیدیم؟

-آره عزیزم. بذار بغلت کنم خسته ای.

روشا دستش رو به سمتم دراز کرد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نه خسته نیستم، خوابیدم خستگیم برطرف شد. دستم رو بگیر.

دستش رو گرفتم و پیاده شد. با هم از پله بالا رفتیم و وارد خونه شدیم. من کفشام رو با دمپایی عوض کردم اما روشا با همون کفشا رفت داخل و رو کاناپه ولو شد. شدید احساس خستگی می‌کردم و یه نوشیدنی گرم می‌خواستم. پس اول تو آشپزخونه رفتم و دوتا لیوان شیر داغ کردم و عسل زدم توش و پیش روشا رفتم. کنارش نشستم و لیوان رو به دستش دادم.

روشا-ممنون. اینا از کجا اومد؟ نداشتیم که.

-برای صبحونه ی فردامون گرفتم. به هر حال صبح باید تقویت بشیم دیگه.

و یه چشمک بهش زدم. لبخند شرمگینی زد و چیزی نگفت.

-خب عروسی چطور بود؟راضی بودی؟

روشا-خیلی خوب بود. دیگه از امشب تا ابد مال منی.

-نخیر خانوم، تو مال منی.

روشا-چه فرقی داره؟ خب من مال توئم.

-جونم. تو نمی‌دونی حس تملک چه حس قشنگی برای ما مرداست که. شیرت رو بخور، سرد شد.

شیرش رو خورد. من هم خوردم. لیوانا رو گرفتم و بردم شستم.

-خانومی ساعت سه و نیم شد. نمی‌خوای بخوابی؟

روشا-چرا.بریم.

از جاش بلند شد و بالا تو اتاقی که ربکا و روژان تزئین کرده بودند، رفتیم. با یه عالمه گل و بادکنک اتاق رو تزئین کرده بودند. روشا روی تخت نشست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دوش می‌گیری اول، بعد می‌خوابی؟

یه جور خاصی نگاهم کرد. منظورش رو فهمیدم، ولی به روی خودم نیاوردم.

روشا-خب، نمی‌دونم. خسته ام، ولی باید برم آرایشم رو بشورم.

-بذار کمکت کنم موهات رو باز کنی.

کتمو در آوردم و آویزون کردم. بعد کنارش نشستم و موهاش رو باز کردم.

-خب پاشو دوش بگیر.

بلند شد و جلوی آینه رفت. یه کم خودش رو نگاه کرد و گفت:

روشا-لباسم از پشت بند داره. نمی‌تونم درش بیارم.

رفتم پشتش ایستادم. لباسش بالاتنه اش یه تاپ دکلته بود که پشتش با بند سرتا سری بسته شده بود. بند رو باز کردم. ب*و*س*ه ای روی موهاش زدم. نه، نباید امشب این اتفاق بیفته. پشتم رو بهش کردم. نمی‌خواستم فعلا این جوری ببینمش.

-برو دوش بگیر، بخوابیم.

صدای خش خشی اومد و بعد در حموم. تو دستشویی رفتم و آبی به صورتم زدم. بالاخره آروم شدم. یه ربع بعد روشا از حموم در اومد. یه تاپ و شلوارک تنش بود.هم نگاه نمی‌کرد. رو تخت نشست. برق رو با ریموتش خاموش کرد و زیر پتو فت و پشت به من خوابید. تعجب کردم. چرا حس می‌کردم دلخوره؟مگه چی شده؟ به سمتش رفتم و از پشت بغلش کردم. آروم کنار گوشش رو بوسیدم و گفتم:

-وای چه بوی خوبی.

حرفی نزد.

-همسر بد چرا پشت به شوهرت خوابیدی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز هم چیزی نگفت. دستش رو گرفتم و به سمت خودم چرخوندمش. چشماش بسته بود، اما زیر چشمش رو نمی‌دیدم.

-خوشگل من چی شده؟چرا ناراحتی؟

قطره اشکی از چشمای بسته اش چکید. با انگشت قطره اشکش رو گرفتم و بوسیدم.

-نمی‌خوای با من حرف بزنی؟ ناراحتی؟ نکنه پشیمونی؟ این اشک ها برای چیه؟

با همون چشمای بسته سرش رو به بالا تکون داد؛ یعنی نه.

-پس بگو چی شده؟ من و تو قرار نیست حرفامون رو تو دلمون نگه داریم و دلخوریامون رو به هم نگیم. حالا میگی چی شده؟

سرش رو تو سینم قایم کرد و با صدای لرزون گفت:

روشا-تو پشیمونی؟

-من؟چی باعث شده چنین فکر اشتباهی کنی؟

روشا-امشب اولین شب عروسیمونه و تو...تو ...

منظورش رو فهمیدم. من سمتش نرفته بودم.

روشا-چرا پشتت رو بهم کردی؟

منظورش وقتی بند لباسش رو باز کردم بود.

-آهان، پس بگو چی دل نازکت رو شکسته خوشگل خانوم.

محکم بغلش کردم و تو گوشش گفتم:

-کدوم مردی می‌تونه جلو این همه زیبایی مقاومت کنه؟موضوع این نیست که نخوام بیام سمتت، فقط می‌ترسم امشب اتفاقی بینمون بیفته.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-چرا نیفته؟مگه نباید شب اول عروسی ....خب خودت گفتی تو آدم سنتی هستی. روژان در باره امشب یه چیزایی بهم گفته بود....

-هیش!نه، بایدی در کار نیست. من و تو فردا عازم آکسفوردیم. نمی‌خوام فردا تو راه اذیت بشی. باید بعدش استراحت کنی. ترجیح میدم این کار وقتی انجام بشه که خونه خودمون باشیم و فرداش هم راحت استراحت کنی. فردا هم مسافریم و هم باید تا شب پیش خانواده هامون باشیم. اذیت میشی. من فقط به فکر توئم.

آروم شد. تو بغلم دیگه نمی‌لرزید.

روشا-واقعا فقط به خاطر من میگی؟من اذیت نمیشم، سختم نیست.

-از کجا می‌دونی؟

روشا-عاشقتم سیروان. ممنون که این قدر خوبی. شب به خیر.

با شیطنت نگاهش کردم و گفتم:

-شب به خیر چیه؟مگه می‌ذارم به این راحتی بخوابی؟

صبح اولین روز زندگی مشترکمون، ساعت نه و ئیم بیدار شدم. روشا تو بغلم بود. چه شب خوبی بود. اولین شب بودن در کنار روشا و چه صبح زیبایی که اولین چیزی که می‌بینم، چهره دوست داشتنی روشاست. روی موهاش ب*و*س*ه ای زدم و آروم بلند شدم و رفتم دوش گرفتم. بعد از دوش گرفتنم رفتم تا صبحانه آماده کنم. آب میوه و شیر و نیمرو و پنیر و خامه و عسل رو روی میز گذشتم. خواستم برم روشا رو بیدار کنم که دیدم از پله داره پایین میاد. یه پیراهن حریر لیمویی تنش بود که کوتاه بود و موهاشم باز روی شونه ش ریخته بود.

-به به! صبحت به خیر.

سمت من اومد و تو بغلم رفتم. روی موهاش رو بوسیدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-صبح به خیر، زود بیدار شدی.

-ساعت دهه. دیگه زود نیست. بیا صبحونه بخوریم.

هردو پشت میز نشستیم و صبحونه مون رو خوردیم. برای روشا لقمه درست می‌کردم و دهانش می‌ذاشتم و اون هم با لذت می‌خورد. بعد از تموم شدن صبحانه، با هم میز رو جمع می‌کردیم که زنگ زدند.

روشا-کیه؟کسی قرار بود بیاد؟

-نه. کسی چیزی نگفته.

روشا-من باز می‌کنم.

روشا سمت آیفون رفت و گفت:

روشا-مهرداد و ربکا هستند. برم لباس بپوشم.

در رو باز کرد و بالا رفت. چند دقیقه بعد در زدند و بعد صدای مهرداد اومد:

مهرداد-صابخونه نیستی؟ زود اومدیم؟

از آشپزخونه جواب دادم:

-آشپزخونه ام. بیاید داخل.

هردو با هم سر و کله شون پیدا شد. سلام کردم و ربکا جواب داد اما مهرداد بلند خندید و گفت:

مهرداد-سلام عروس خانوم. صبح اول زندگیتون تو آشپزخونه چی کار می‌کنی؟

-مرض، عروس چیه؟من رو تشخیص نمیدی دیگه؟

مهرداد-خب تو آشپزخونه جای عروسه دیگه.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ربکا-کی گفته؟ اتفاقا سیروان جای درستیه. تو هم یه کم یاد بگیر، وگرنه خودم یادت میدم.

بعد هم چپ چپ نگاهش کرد و بالا رفت. مهرداد به سمتم اومد و آروم گفت:

مهرداد-ناقلا چه خوشگل شدی. معلومه خوب بهت ساخته.

-ببند دهنت رو مهرداد.

مهرداد خندید و گفت:

مهرداد-خیلی خشنیا! نکنه بدموقع مزاحم شدیم؟

-بد موقع که تو هروقت بیای بد موقع است. کلا مزاحمی.

مهرداد-مزاحم؟ تازه خبر نداری. عمو اینا و مامان اینا همه تو راهن.

یهو صدای زنگ اومد. مهرداد در حالی که می‌رفت سمت زنگ گفت:

مهرداد-روز آخری همه گفتند بیان دور هم باشیم. امشب شما دارین میرید آکسفورد. این جا هم که به فرودگاه نزدیک تره، همه اومدن این جا.

بعد در رو باز کرد. خوب بود که همه اومدند، اما یه کم خجالت می‌کشیدم. در باز شد و همه داخل اومدند. اول عمو و بعد خاله سارا و مامان و مریم خانوم. آخر عم روژان و مهران و روشنک. با همه سلام کردم. همه لبخند رو لب هاشون بود. ربکا و روشا هم پایین اومدند و به همه سلام کردند. مامان و سارا خانوم، روشا رو بغل کردند و بوسیدند و معنادار بهش لبخند زدند. روشا از خجالت گفت میره آشپزخونه چای آماده کنه. خنوما هم همه دنبالش رفتند. معلوم بود دارند میرن حرف ازش بکشند. چه قدر ضایع بودند. ما مردا هم نشستیم و مهرداد هم تی وی رو روشن کرد. وسیله های ناهار رو آورده بودند که کباب بزنیم. خانوما برنج رو آماده کردند و ما هم کبابا رو آماده کردیم. مهران و مهرداد آتیش رو آماده کردند، من و عمو هم گوشتا رو سیخ کشیدیم و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رو آتیش پختیم. بعد چون هوا خوب بود ،بیرون فرش پهن کردیم و تو باغ ناهار رو خوردیم. بعد از ناهار و جمع کردن سفره، هر کی یه جایی رفت و ولو شد. همه هنوز خستگی دیشب تو تنشون بود؛ پس رفتند یه کم بخوابند. من و روشا هم تو اتاق مشترکمون رفتیم.

روشا-وای سیروان مردم از خجالت! می‌دونی چی بهم گفتند؟

-چی؟

روشا-این که درد دارم یا نه. همه ش اصرار داشتند برم یه جا بشینم و خلاصه اون قدر گیر دادند که آخر به مامانم گفتم دیشب خبری نبود. مامان یه چرا گفت که همه شون فهمیدنو. خلاصه گفتم دیشب خسته بودیم و خوابیدیم. کلی سفارش و نصیحت کردند که کشتنم.

خنده ام گرفت.

-نیاز به نصیحت نبود. من یکی که فقط منتظرم برسیم خونه خودمون.

روشا هم خندید.

روشا-باید وسایلمون رو جمع کنیم.

با کمک هم چند تا وسیله مون که این جا بود رو جمع کردیم. یه سری رو قبلا فرستاده بودیم، فقط لباس هامون و گذاشتیم و بعد یه یه ساعتی خوابیدیم. وقتی بیدار شدیم، همه بیدار بودند و پایین شلوغ بود. وقتی پایین رفتیم، خاله و عمو و خلاصه فامیل نزدیک من با بچه هاشون اومده بودند. دو تا خاله ی خاله سارا هم بودند، با بچه هاشون. کلی شلوغ بود. شام رو از بیرون سفارش دادیم و دور هم خوردیم. ساعت دوازده پرواز داشتیم. ساعت ده همه خداحافظی کردند و رفتند و ما هم راهی فرودگاه شدیم. تو فرودگاه کمی منتظر موندیم تا پرواز رو اعلام کردند. دیگه مامان نتونست تحمل کنه و به گریه افتاد. دنبالش روژان و خاله سارا هم همین طور. روشا خاله رو

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بغل کرد و من عم مامان و روژان رو. بالاخره دل کندند و خداحافظی کردیم و سمت صف رفتیم. همه با چشمای خیس نگاهمون می‌کردند. لحظه های سختی بود. روشا هم چشماش خیس بود. بالاخره نوبت ما شد. کارامون رو کردیم و از گیت رد شدیم. برای بقیه دست تکون دادیم و سمت پله ها رفتیم. تا لحظه آخر نگاه مامان رو دیدم که خیس بود.

تو هواپیما که نشستیم، روشا رو بغل کردم.

-عزیزم چرا گریه می‌کنی؟ دوست نداری بریم؟

روشا-خودم موافقت کردم، ولی قبول کن لحظه ی سختی بود.

-آره. جدا شدن همیشه سخت ترین لحظه هاست.

******

وقتی به آکسفورد رسیدیم، قرار بود یکی از دوستای روشا دنبالمون بیاد. در کمال تعجب دیدم که یه پسر به اسم مارتین اومد. با صمیمیت سلام کردند و دست دادند. مارتین اومد جلو روشا رو بغل کنه که روشا خودش رو عقب کشید و گفت:

روشا-نه مارتین، دیگه نباید این کار رو بکنی. من ازدواج کردم.

به من اشاره کرد و گفت:

روشا-همسرم سیروان.

مارتین با لبخند بهم دست داد و گفت از آشنایی با من خوشبخته، ولی من اخمام تو هم رفته بود. نمی‌دونم چرا. انگار تازه داشتم با واقعیات رو به رو می‌شدم. صمیمیت زیاد روشا و مارتین عصبیم می‌کرد و این که روشا شالش افتاده بود و براش مهم نبود. حس می‌کردم همه دارند به همسر زیبای من نگاه می‌کنند و حرص می‌خوردم. سوار ماشین مارتین شدیم و به سمت خونه رفتیم. از خیابونا چیزی ندیدم. بیشتر تو فکر

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بودم و به حرفای روشا و مارتین که از اوضاع و شرایط این جا حرف می‌زدند، گوش می‌دادم. وقتی رسیدیم، یه خونه تقریبا بزرگ با نمای قهوه ای دیدم که خیلی شیک بود و تو یه محله ی خوب قرار داشت. مارتین خداحافظی کرد و رفت. چمدونا رو گرفتیم و به سمت در رفتیم. روشا با کلید در رو باز کرد و داخل شدیم. چمدونا رو همون جا گذاشتم و کفشام رو در آوردم. روشا هم کفشاش رو با عجله کند و به سمت جا کفشی پرت کرد. بعد با ذوق دست من رو که به خاطر افکارم بی حال بودم، گرفت:

روشا-وای سیروان! ببین چه خونه مون قشنگه. بیا.

بعد دستم رو کشید سمت پله ها که بالا می‌رفت، برد. فرصت نداد دکوراسیون طبقه پایین رو ببینم. خودش که بدون کفش بود، نذاشت من هم دمپایی بپوشم. همون طور که از پله ها بالا می‌رفتیم، دکمه های کتش رو باز می‌کرد و حرف می‌زد.

روشا-سیروان خیلی خوشحالم که این جاییم. من عاشق آکسفوردم. این خونه رو خیلی دوست دارم. سه تا اتاق خواب بالا داره که یکی که نورگیرش خوبه رو برای خودمون گفتم درست کنند. بیا تو ببین.

به یه اتاق رسیدیم. در رو باز کرد و من رو هول داد و بعد خودش اومد. همون جا جلو در ایستادم و به دکوراسیون اتاق خیره شدم. متوجه روشا هم شدم که کتش رو درآورد و روی میز توالت پرت کرد. با شلوار جین یخی و یه تاپ مشکی بود که با بدن سفیدش تضاد قشنگی ایجاد می‌کرد. همه حواسم به روشا رفت که دیدم با خنده خودش رو روی تخت پرت کرد و نشست.

-چیه؟

روشا-آوردمت اتاقمون رو ببینی. اون وقت تو داری من رو دید میزنی؟

خودم هم لبخندی رو لبم نشست و به اتاق نگاه کردم. اتاق ترکیبی از رنگ های سفید و آبی و یه قرمز ملایم بود. دیوارها و پرده ها سفید بودند و بقیه وسایل هم ترکیب سه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رنگ که خیلی قشنگ شده بود. یه عکس هم از عکسای اسپرت موقع عقدمون بزرگ شده رو به روی تختمون بود که خیلی قشنگ بود. رفتم کنارش رو تخت نشستم.

روشا-قشنگه؟دوست داری؟

-آره قشنگه. سلیقه تو رو قبول دارم.

روشا با خنده گفت:

روشا-معلومه که باید قبول داشته باشی، در غیر این صورت اول از همه به خودت اهانت کردی.

از استدلالش لبخند رو لب هام نشست و به چشمای براق آبیش خیره شدم. اون هم تو چشمام خیره بود. جلوی این نگاه نتونستم دووم بیارم. حالا دیگه خونه ی خودمون بودیم.

***

یه کم اطرافم رو نگاه کردم. چشمم به یه لیوان افتاد. برش داشتم و سمت یخچال رفم. داخل یخچال یه پاکت آبمیوه بود.بازش کردمو لیوان رو پر کردم و به سمت اتاق رفتم. جعبه کمک های اولیه تو سرویس بود. از داخلش یه مسکن برداشتم و تو اتاق رفتم. از جلو آینه که رد شدم، خودم رو دیدم که شلوار جین پام بود و پیراهنم تنم بود و دکمه هاش باز بود و بدن لختم دیده می‌شد. موهام هم بهم ریخته بود. با دیدنشون لبخندی رو لبم نشست. اون قدر روشا با موهام بازی کرده بود که این شکلی شده بودم. می‌گفت با موی بهم ریخته جذاب ترم. دستی بهشون کشیدم و سمت تخت که روشا روش خوابیده بود و یه پتوی نازک هم روش بود، رفتم. کنارش نشستم و روی موهاش دست کشیدم. چشماش رو باز کرد.

لیوان رو روی پاتختی گذاشتم و کنارش دراز کشیدم. به سمتم چرخید.

-بریم دکتر؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نه. نیازی نیست، طبیعیه.

-مطمئنی؟

روشا-آره. نگران نباش.

دست روی موهاش کشیدم. دستش رو دور گردنم انداخت و گفت:

روشا-خب می‌شنوم.

با تعجب نگاهش کردم که گفت:

روشا-حرف دلت رو. از چی دلخوری؟

دلخور؟ متوجه شده بود؟ الان که دلخور نبودم، پس دروغ نمی‌شد.

-دلخور نیستم.

روشا-الآن رو نمیگم که. اول که رسیدیم. قول داده بودیم به هم همه چی رو بگیم. حالا دوست دارم همه چی رو بهم بگی. با صحبت می‌تونیم خواسته های همدیگه رو بفهمیم، ولی اگه قرار باشه همه چی رو تو دلت بریزی و نگی، نمی‌فهمم چی ناراحتت می‌کنه. مگه خودت این حرفا رو نگفتی بهم؟

-خب...چیز مهمی نبود.

روشا-پس چرا این قدر رفتی تو خودت؟ از صمیمیتم با مارتین ناراحت شدی یا به خاطر شالم؟

با ابروهای بالا رفته نگاهش کردم. لبخند قشنگی زد و گفت:

روشا-مارتین پسر دوست مامانمه. همسنیم. از بچگی دوست بودیم. همه شرایط خانواده ام رو می‌دونه. این که مامان مسلمانه و این که مسلمونا چه چیزایی براشون حریمه. می‌دونه تو مسلمانی و رو چه چیزایی حساسی. البته باید بگم بهت که قبلا هم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هیچ وقت رابطه مون نزدیک تر از یه دست دادن نبوده. نه با مارتین و نه هیچ پسر دیگه ای. به هر حال تربیت مامان این جوری بوده دیگه.

-روشا، دست خودم نبود. درک می‌کنم که تو کجا بزرگ شدی و چطور بزرگ شدی. درک می‌کنم فرهنگمون با هم تفاوت داره، اما تو هم فراموش نکن من تو چه خانواده ای بزرگ شدم. دست خودم نیست. نمی‌خوام بهت سخت بگیرم و محدودت کنم، فقط این غیرت تو خونمه. هرکی بهت با لبخند نگاه کنه، دوست دارم گردنش رو بشکنم.

جمله آخرم با غیظ بود و لبخند رو روی لب روشا آورد.

روشا-بشکن. من این غیرتت رو دوست دارم سیروان. درباره حجابم هم...خب تلاشم رو می‌کنم اونی باشم تو می‌خوای.

-نه، نمی‌خوام به خواست من باشی. هرجور دوست داری باش. قبلا هم بهت گفتم، نمی‌خوام هیچ اجباری از جانب من تو دینت داشته باشی.

روشا-اجبار نیست، خودم می‌خوام.

-خودت هر وقت به خاطر دل خودت خواستی انجامش بده، نه به خاطر دل من.

روشا-خب وقتی تو رو دوست دارم، خواسته ی تو برام مهم میشه. پس میشه خواسته ی خودم.

-اما حجاب مربوط به اعتقاد مشه. من ازت می‌خوام تا یه حدودی به خاطر من رعایت کنی. مثلا من با این که با تاپ یا شلوارک یا دامن کوتاه بری بیرون مشکل دارم. تحمل نگاه دیگران و ندارم. تو واقعا محسور کننده ای، اما اجباری هم نمی‌کنم که شال بذاری.

لبخندی زد و گونه امو بوسید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نمی‌گفتی هم اینا رو رعایت می‌کردم.

-می‌دونم. خب تو یه استراحت بکن، منم ه برم یه دور تو خونه بزنم ببینم چی می‌تونم واسه صبحونه مون آماده کنم.

روشا-تو هم خسته ای، بیا بخواب بعد با هم بلند میشیم.

خوابم می‌اومد. به ساعت اتاق که به وقت آکسفورد بود نگاه کردم. هفت صبح بود. وقت بود یه کم بخوابم. پس پتو رو روی دوتامون کشیدم و خوابیدیم.

وقتی بیدار شدم، روشا خواب بود. ساعت یازده بود. هنوز خوابم می‌اومد، ولی مطمئنا روشا گرسنه بود. آروم جوری که روشا بیدار نشه، بیرون رفتم. تو یخچال رو نگاه کردم. چیز خاصی نبود. باید خرید می‌رفتیم. به خصوص که جای وسیله ها رو هم بلد نبودم و نمی‌تونستم چیزی درست کنم. یه لحظه چیزی به فکرم رسید. امیدوار بودم وسیله باشه. تو فریزر نگاه کردم. کلی خوراکی بود. دو بسته گوشت بود. یکی برداشتم. روش نوشته بود گوشت حلال. خوبه. تو مایکروفر گذاشتمش تا یخش آب بشه. تو کابینتا دنبال سیخ گشتم. بالاخره پیداش کردم. تو خونه که می‌گشتم، توی ایوون که از آشپزخونه هم در داشت، باربیکیو رو دیده بودم که یه بسته زغال هم کنارش بود. هر کی این خونه رو آماده کرده، واقعا دستش درد نکنه؛ خوب وارد بوده. گوشتا رو سیخ کشیدم و رفتم آتیش آماده کردم. باید زغالا خوب قرمز می‌شد. وقتی زغالا آماده شد، کباب رو درست کردم. عجب بویی داشت. معده ام از خیلی وقت خالی بود. از شام دیشب تو هواپیما چیزی نخورده بودم. چندتا گوشت همون پای آتیش خوردم. وقتی آماده شد، گوشتا رو توی یه ظرف گذاشتم. کمی نون هم پیدا کردم، البته فانتزی بود. هی! از الان دلم برای سنگک تنگ شد. با یه لیوان شیر برای روشا بالا رفتم. هنوز خواب بود، ولی می‌شد بعدا بخوابه. الان کبابا سرد می‌شد. سینی رو روی پاتختی گذاشتم. کنارش نشستم و موهاش رو نوازش کردم. چند لحظه بعد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشماش تکون خورد اما بازشون نکرد. فهمیدم بیداره. خم شدم و بوسیدمش. خندید.

-خودت رو میزنی به خواب؟

چشماش رو باز کرد و با لبخند گفت:

روشا-خب خیلی حال میده با نوازشات بیدار شم. عجب بویی.

-بله. پاشو ببین همسر عزیزت چه کرده.

دستش رو گرفتم که بشینه. بلند شد اما اخماش تو هم رفت.

-درد داری؟بخواب خودم بهت میدم.

روشا-نه، چیزی نیست. یه لحظه بود.

روشا-میشه از تو اون کمدا ربدوشامبرم رو پیدا کنی؟

با شیطنت نگاهی بهش انداختم و گفتم:

-چشم بانو، ولی این لباس خواب قشنگ تره ها!

روشا-ولی من سردمه.

یه ربدوشامبر سفید با طرح های صورتی ملایم از کمد براش بردم. پوشیدش. لیوان شیرش رو بهش دادم.

-بفرمایید.

روشا-ممنون. خیلی وقته بیداری؟

-نه، یه ساعت.

شیرش رو خورد و گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-این کبابا کجان؟بوش خیلی اشتهام رو تحریک کرده.

ظرف رو جلوش گذاشتم.

روشا-آخ جون! مرسی سیروان. بیا بخوریم دیگه.

از عجله اش خندیدم. با هم همه ی گوشتا رو خوردیم. اون قدر زیاد شده بود که آخراش رو دیگه به زور به خورد روشا می‌دادم. بعد هم روشا گفت باید دوش بگیره. من هم رفتم و چمدونا رو بال آوردم. . یه مقداری از لباسا رو تو کمد و کشو چیدم که روشا گفت حوله رو بهش بدم. حوله ی تن پوش رو برداشتم و براش بردم.

-زود اومدی. می‌گفتی بیام کمک.

خندید و حوله رو گرفت.

روشا-شما زحمت نکش. قبلا کمک هات رو کردی. واسه فعلا بسه.

حوله پوشید و بیرون اومد.

روشا-بذار کمکت کنم.چرا تنهایی چیدی؟

-بقیه اش رو باید بگی کجا جا به جا کنم. بشین رو تخت بهم بگو.

روشا-نه، بذار خودم بچینم.

شونه هاش رو گرفتم و هولش دادم که بشینه. روی تخت نشست.

روشا-چرا این جوری می‌کنی؟

-تو فعلا باید استراحت کنی.

روشا-مگه کوه کندم؟ خسته نیستم.

-خسته نیستی ولی کمرت درد می‌کنه.

روشا-نه. خو...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نذاشتم ادامه بده و گفتم:

-روی حرف شوهرت هم حرف نزن، بگو چشم.

از لحن صدام که کلفتش کرده بودم، خنده ش گرفت. نشست و یکی یکی جای وسایل رو گفت و من جا به جا کردم. بعد من رفتم دوش گرفتم و به پیشنهاد روشا آماده شدیم بریم هم یه دور بزنیم هم خونه ی خودشون و شرکت رو نشونم بده. البته قبلش به مامان من و مامان و بابای روشا زنگ زدیم و خبر رسیدنمون رو دادیم. از داخل آشپزخونه به پارکینگ در داشت.از همون جا داخل پارکینگ رفتیم. یه پورشه سفید اون جا بود. با ریموتی که دست روشا بود، در رو باز کرد. سوئیچ رو به طرفم گرفت.

روشا-بفرمایید. این هم ماشینتون.

-ماشین من؟

روشا-آره دیگه.

-ولی...این خیلی گرونه. نیاز نبود این قدر هزینه کنند. یه ماشین ارزونتر هم کارم رو راه می‌اندازه.

روشا-تو الان مدیر عامل یه شرکت بزرگی که اتفاقا خیلی هم تو چشم میاد. باید همه جوره تاثیر گذار باشی. آخر هفته بابا قراره بیاد آکسفورد تا به طور رسمی با کار آشنات کنه. این دوروز هم می‌تونیم تفریح کنیم.

سوئیچ رو تو دستم گذاشت و خودش هم تو ماشین نشست. درسته که سوار ماشین روشا تو ایران شده بودم، ولی هیچ وقت باورم نمی‌شد یه روز بتونم چنین ماشینی رو برای خودم داشته باشم. گرچه دوست نداشتم این جوری بشه ولی خب، ته دلم هم از ماشین خوشم اومده بود .کی می‌تونه از داشتن این ماشین خوشحال نباشه؟ رفتم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نشستم و روشنش کردم. از پارکینگ بیرون اومدم. روشا در پارکینگ رو بست. بعد تو جی پی اس چند تا آدرس زد.

روشا-این آدرسا رو برو. ببینم درست میری. باید زود به این مسیرا آشنا بشی. الان شرکت بازه، تا چهار. برنارد هن هست. بریم اعلام حضور کن و بعد بریم بیرون.

-اکی.

به سمت شرکت رفتم. اگه جایی اشتباه می‌رفتم، روشا راهنماییم می‌کرد. شرکت دو طبقه از یه برج خیلی بزرگ سی و پنج طبقه بود. این قدر نمای برج و ماشینای تو پارکینگش شیک بود که همین اول منظور روشا رو متوجه شدم. با هم طبقه بیست و شش رفتیم. وارد که شدیم، به سمت منشی رفتیم. یه دختر جوون بود که با دیدن روشا بلند شد و سلام کرد. به من هم سلام کرد.

روشا-سلام هلن. برنارد هست؟

هلن-بله.. آقای کیج اتاقشونن. از صبح منتظرن. گفتن به من احتمالا امروز میایید.

روشا-بله. ایشون هم سیروان سمیعی، همسرم و مدیر عامل جدید شرکت هستند.

هلن-از آشناییتون خوشبختم. اجازه بدید به آقای کیج خبر بدم. منتظرتونن.

بعد با تلفن بهش اطلاع داد. سریع در اتاقش باز شد و یه مرد حدودا سی و شش هفت ساله از اتاق بیرون اومد. کت و شلوار شیری رنگ و پیراهن شکلاتی با کراوات راه راه رنگ کتش تنش بود. ریش پرفسوری داشت و یه عینک فریم لس به چشمش زده بود. کلا جذاب و خوش تیپ بود. با لبخندی به طرفمون اومد و سلام کرد.

برنارد-سلام، خوش اومدید.

بعد دستش رو به سمت من دراز کرد.

-سلام. متشکرم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

و بعد با روشا دست داد و سلام کرد. مارو به اتاق راهنمایی کرد و به منشی گفت قهوه و کیک بیاره. البته نظرمون رو هم پرسید. اتاق روشن و دلبازی بود که یه دیوارش کامل شیشه بود و میز مدیر جلوش قرار داشت. یه سرویس مبل هم تو اتاق بود. روی مبل ها نشستیم. برنارد با لبخند گفت:

برنارد-خوب و بی دردسر رسیدید؟

روشا-آره، ممنون.

برنارد-ازدواجتون رو تبریک میگم. ببخشید برای عروسی نتونستم بیام ایران. می‌دونید که کارای این جا رو نمیشه رها کرد.

-متشکرم. عمو ویلیام گفتند که چه قدر عجله دارید برای رفتن، ولی به خاطر ما صبر کردین. ازتون ممنونم.

برنارد-کاری نکردم. عمو برام حکم پدر داره. خیلی کمکم کرده. هر کاری برای جبران زحماتش کنم، کمه. می‌خواستم دیشب بیام فرودگاه دنبالتون که عمو گفت مارتین میاد.

روشا-آره، مارتین اومد. راستی الینا چطوره؟

برنارد-اون هم خوبه. منتظر کوچولوشه که به دنیا بیاد.

روشا رو به من گفت:

روشا-الینا همسر برنارده. خیلی خوب و مهربونه. باید باهاش آشنا شی.

برنارد-حتما باید یه شب برای شام بیاید خونه ما.

روشا-حتما. اولین فرصت.

برامون کیک و قهوه آوردند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برنارد-آقای سمیعی درسته؟

-بله، سیروان صدام کنید. راحت باشید.

برنارد-من هم با برنارد راحت ترم. عمو انگار قرار بود آخر هفته بیاد اما قبل از اومدن شما با من تماس گرفت و گفت اومدنش کنسله. برای شرکت کار پیش اومده. ازم خواست یه هفته بیشتر بمونم و به کارای این جا آشنات کنم.

روشا-چرا به ما نگفت؟

برنارد-گفت هنوز خط موبایل ندارید و نمی‌تونه پیداتون کنه.

روشا-آره. من فراموش کردم سیمکارتم رو روشن کنم. سیروان هم باید یکی تهیه کنه.

برنارد-عمو گفت یکی با شماره رند سفارش بدم برای سیروان. با اجازه تون منم این کار رو کردم.

-ممنون، لطف کردید.

برنارد-از کی میاید سرکار؟

-از اول هفته دیگه. قرار با عمو این بود.

برنارد-پس روشا باید تو این دو سه روز، کامل با این شهر آشنات کنه. راستی روشا تو هم همین جا مشغول میشی؟

روشا-اولاش که مجبورم تا وقتی سیروان کامل جا بیفته و به شهر آشنا بشه، ولی بعد ترجیح میدم تفریحی بیام و به سیروان کمک کنم.

برنارد-ازدواج کردی تنبل شدی.

روشا-به هر حال الان من یه زن شوهر دارم دیگه. مسئولیت هام بیشتر شده.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هر سه خندیدیم. بعد از خوردن کیک و قهوه و خداحافظی از برنارد، بیرون رفتیم. برنارد واقعا خوش برخورد بود.قبل از دیدنش تصور یه جوون مغرور رو داشتم که فکر می‌کنه من جایگاهشو ر تصاحب کردم، اما برنارد خیلی خوب بود و می پ‌تونستم مثل یه دوست روش حساب باز کنم. به پیشنهاد روشا، به خونه خودشون رفتیم. سعی می‌کردم آدرسا و خیابونا رو خوب یاد بگیرم. خونه شون یه خونه ویلایی بزرگ بود. خیلی بزرگ و شیک بود. روشا حق داشت بگه این خونه برای ما بزرگه. دو سه تا هم خدمتکار تو خونه بودند و از خونه نگهداری می‌کردند. بعد از یه سرکشی از خونه، روشا گفت بریم جاهای تفریحیش رو ببینیم.

برای برای شام هم به یه رستوران که روشا می‌گفت با ربکا و دوستاشون زیاد می‌اومدند، رفتیم. از اون جایی که فعلا قراره تو این شهر زندگی کنیم، روشا گفت وقت داریم تا آخر هفته ها همه جاذبه های گردشگری رو بگردیم. شب هم کمی قدم زدیم و به خونه برگشتیم.

شش ماه از روزی که اومدیم آکسفورد، می‌گذره. زندگی واقعا روی خوشش رو بهم نشون داده. درآمدم این جا واقعا عالیه و زندگی خوبی داریم. مامان دو بار اومده آکسفورد و چند هفته ای مونده. یه بار هم روژان اینا اومدند. عمو و خاله سارا هم هر ماه میان. سه بار هم ربکا و مهرداد اومدند. به این ترتیب هنوز نیازی نشده برم ایران. روژان تو شرکت عمو ویلیام استخدام شده و مهرداد هم که دست راست عمو شده. مهران هم با کمک عمو خودش یه شرکت وابسته به شرکت ما زده و داره سعی می‌کنه رو پای خودش بایسته. البته برای این کار لازم شد با مامان برن تو خونه آپارتمانی که عمو بهشون پیشنهاد داده و خونه خودمون رو بفروشند. من و مامانم سهممون رو تو اون شرکت گذاشتیم تا هروقت مهران تونست خودش این سهام رو بخره.

و اما زندگی مشترک!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا و من با هم تفاوت های زیادی داریم. تازه حالا داره کم کم تفاوت ها خودش رو نشون میده. اختلاف دین، اختلاف فرهنگ، راحت بودن روشا و مقید بودن من، دوستای روشا و غیرتی شدنای من و حتی جشن هایی که دعوت میشیم. البته بی انصافیه بگم اینا مشکلاتمونه؛ چون روشا همیشه به خواسته ام اهمیت میده و اون جور رفتار می‌کنه که من راضیم. من هو به خاطر این همه تلاشش تا جایی که بتونم تلاش می‌کنم درک کنم که این دختر چطور بزرگ شده و نمی‌تونم یه روزه عوضش کنم. این روزا زیاد درباره دین ازم می‌پرسه. خودم هم سعی دارم با رفتارم بهش بشناسونمش یا با مثال. مثلا یه بار که درباره انرژی مثبت و قانون جذب خوبی ها صحبت می‌کرد،براش گفتم که اینا همه تو دین ما وجود داره. این که خدا گفته همیشه امیدوار باشید و نا امیدی رو گ*ن*ا*ه دونسته، این که میگه همیشه دعا کنید و خیلی چیزای دیگه.
شاید روشا مسلمان نباشه، اما هر وقت می‌بینه که توی دین یه دستوراتی داره که قانع میشه برای زندگی مفیده، انجامشون میده. حتی یه بار هم نصفه شب بیدار شدم دیدم نیست. رفتم دیدم تو یه اتاق دیگه داره نماز می‌خونه. بعدا بهم گفت نصفه شب حس کرده دلش می‌خواد با خدا حرف بزنه و بلد نبوده نماز بخونه. سعی کرده از من تقلید کنه و واقعا به آرامش رسیده. امروز قراره زود خونه برم. روشا باهام تماس گرفته که برای شام تو رستوران میز رزرو کرده. ساعت پنج خونه بودم. روشا مثل همیشه که خونه است، در رو خودش برام باز کرد و منم مثل همیشه بغلش کردم و موهای بلوندش رو بوسیدم. عطر تنش حالم رو جا آورد. همون طور تو بغلم نگهش داشتم و سمت سالن رفتیم.

روشا-ساعت شش و نیم باید رستوران باشیما. زودتر برو دوش بگیر، آماده بشیم.

-تو نمی‌خوای دوش بگیری؟

روشا-نه. گرفتم.

با شیطنت نگاهش کردم و گفتم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تنهایی؟

با تعجب نگام کرد که بفهمه منظورم چیه که با دیدن لبخند مرموزم منظورم رو فهمید و با خنده گفت:

روشا-معلومه. تو هم تنهایی باید دوش بگیری. حالا مثل یه پسر خوب برو آماده شو.

-نه دیگه، نمیشه. کمک می‌خوام.

روشا-سیروان؟

وقتی این جوری می‌گفت سیروان، دلم می‌لرزید. نمی‌دونست چطور با این لحن صدا زدنش دیوونه ام می‌کنه، وگرنه هیچ وقت این طور صدام نمی‌زد.

-جان دل سیروان؟

بعد کتم رو در آوردم و با کیفم رو مبل انداختن. اصولا از این کارا نمی‌کردم. زوشا خواست اعتراض کنه که یهو روی دستام بلندش کردم. اون قدر یهویی بود که از ترس آویزون گردنم شد و جیغ کشید.

بعد از دوش گرفتنم، بیرون اومدم. روشا داشت موهاش رو سشوار می‌کشید. با دیدن من دستم رو گرفت و جای خودش نشوند.

روشا-باید خودم آماده ت کنم. دیر شد. تو که عین خیالت هم نیست.

-حالا این همه عجله برای چیه؟

روشا-هیچی نگو سیروان.

از آینه به روشا خیره شدم که موهام رو خشک می‌کرد. چه قدر لذت بخش بود. وقتی کارش تموم شد، بلند شدم و همون طور که نگاهش می‌کردم گفتم:

-می‌دونستی زیادی دلبری می‌کنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با حرص به سمت کمد هولم داد و گفت:

روشا-سیروان! این جوری نگاهم نکن.

خنده ام گرفت. روشا خودش برام لباس انتخاب کرد. یه لباس رسمی، کت و شلوار.

-مگه خبریه؟

یه لبخند مرموز زد و گفت:

روشا-بله. یه جشن دو نفره.

-به چه مناسبت؟

روشا-به وقتش می‌فهمی.

بعد برای خودش هم یه پیراهن بلند مشکی برداشت. نیم ساعت بعد هر دو آماده سوار ماشین شدیم و به رستوران رفتیم. پشت میزمون که قرار گرفتیم، سفارش غذا دادیم. رستوران شیکی بود. در حین خوردن پیش غذا و غذا، کمی درباره شرکت و کار هام صحبت کردم و روشا هم با حوصله به حرفام گوش داد و حتی بعضی جاها اظهار نظر می‌کرد. روشا مهارت گوش دادن رو خوب بلد بود. از صحبت باهاش لذت می‌بردم. منی که زیاد اهل صحبت درباره کارام نبودم، حالا هر روز براش کامل درباره روزی که می‌گذروندم حرف می‌زدم و اون هم با حوصله گوش می‌داد. بعد از اتمام شام، با نظر روشا بستنی سفارش دادیم. وقتی بستنی آوردند گفتم:

-خب نمی‌خوای شروع کنی؟خیلی منتظر موندما.

روشا-آره. دیگه وقتشه.

بعد در کمال خونسردی شروع به خوردن بستنیش کرد. وقتی نگاه متعجب و منتظرم رو دید گفت:

روشا-چیه؟خب آب میشه بخور، بعد میگم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من هم شروع به خوردن کردم و گفتم:

-خب، هم بخور هم بگو.

روشا-یادته یه بار بهم گفتی شک داری باردارم؟

-آره، دو ماهی بود که ماهیانه نشده بودی.

روشا-اوهوم. منم بهت چی گفتم؟

-چه ربطی به امشب داره؟خب گفتی اصولا ماهانه ات همین طوریه و گاهی دو ماه یا سه ماه نامنظم میشه و طبیعیه.

روشا-آره. البته آزمایش هم رفتما، ولی منفی بود.

-کی رفتی آزمایش؟

روشا-همون موقع ها دیگه.

-نگفتی به من.

روشا-نمی‌دونم، فرصت نشد. بعدش ربکا اینا اومدند و مشغله مون زیاد شد، فراموش کردم.

-آهان.خب حالا ارتباطش با امشب؟

روشا-این بار هم چند ماه تاخیر دارم.

با شیطنت خندیدم و گفتم:

-بهتر.

روشا توی کیفش دست کرد و دو تا پاکت رو جلوم گذاشت. در حالی که پاکت ها رو بر می‌داشتم، گفت:

روشا-این بار هم رفتم پیش دکتر، ولی انگار این بار مشکلم همون مشکل سابق نبود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ترس تو دلم نشست. دکتر؟ سریع برگه آزمایشو برداشتم. نمی‌دونستم چیه. خب دکتر که نبودم. با دیدن کلمه ی پازتیو "مثبت" قلبم ریخت. با بهت گفتم:

-چی مثبته؟مشکلت چیه روشا؟ تو مریضی؟

روشا یه کم با تعجب نگاهم کرد و بعد یهو خنده اش گرفت.با خنده گفت:

روشا-سیروان تو واقعا آیکیو بالایی داری. آره مریضم، ولی نه از اون نوعی که تو فکر می‌کنی.

-روشا جون به لبم کردی.

روشا-من باردارم.

-باردار؟این دیگه چه مریضیه؟جدی...

یهو مخم به کار افتاد. روشا دیگه از خنده قرمز شده بود. باورم نمی‌شد این قدر سوتی دادم و خنگ بازی از خودم درآوردم. خب معلومه دیگه، زنا وقتی باردارن، ماهانه نمیشن. چطور من چیز به این بدیهی رو متوجه نشدم. همون جور که مبهوت بودم گفتم:

-نه!چند وقته؟

روشا پاکت دوم رو داد دستم و گفت:

روشا-سه ماه و نیمه.

-غیر ممکنه.

بعد به کاغذ سونو گرافی نگاه کردم. ما سه ماه و نیم متوجه یه موجود زنده نشده بودیم؟ الان زود نبود؟ تازه شش ماهه ازدواج کردیم. نکنه یه وقت روشا نخوادش؟ نکنه بخواد بندازش؟ با ترس گفتم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-روشا، تو که...ناراحت نیستی؟

روشا با خنده گفت:

روشا-چرا ناراحت؟ کی به خاطر این هدیه ی بزرگ خدا ناراحت میشه؟

-ترسیدم. فکر کردم شاید مخالفی، شاید فکر کنی زوده.

روشا-خب زود که...نمی‌دونم...شاید قبلا به نظرم زود بود اما از صبح که حسش کردم، نمی‌دونی چه قدر خوشحالم. یه موجود زنده، یه کوچولو از وجود من و تو، حاصل عشق نابمون.

تازه کم کم داشتم از بهت در می‌اومدم. من بابا می‌شدم. کمتر از شش ماه دیگه.دیهو مثل دیوونه ها بلند خندیدم و از جام بلند شدم. چند نفری توجه شون بهم جلب شد. بی اعتنا به نگاه بقیه به سمت روشا رفتم بغلش کردم و بوسیدمش. وقتی ازش جدا شدم، متوجه ی نگاه های مردم که با لبخند بود شدم. مثل دیوونه ها با صدای بلند گفتم:

-دارم بابا میشم.

روشا با حرص آروم گفت:

روشا-دیوونه شدی؟

بعضیا تبریک گفتند. منم دست روشا رو گرفتم و پول میز رو حساب کردم. یه انعام درشت هم دادم. خب خوشحال بودم دیگه. رفتیم سوار ماشین شدیم. دوباره محکم بغلش کردم.

-ممنونم روشا، ممنونم ازت.

روشا-باید از خدا ممنون باشی.

شیشه رو پایین کشیدم. در حالی که حرکت می‌کردم، فریاد زدم:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خدایا شکرت.

روز بعد خودم با ایران تماس گرفتم و به مامان خبر دادم. روشا هم به مامان و باباش گفت. مامان از خوشحالی جیغ کشید. گفت اولین فرصت میاد دیدنمون. گفت ما دیگه نباید فکر سفر کنیم. واسه روشا خوب نیست و کلی بهم سفارش کرد که خوب مراقبش باشم و بهش رسیدگی کنم. گفت خودش باز بهم زنگ میزنه و میگه که تو این ماه ها چی باید بدم روشا بخوره. خاله هم جدا به خودم زنگ زد و تبریک گفت و گفت تا آخر ماه میاد و ازم خواست حتما بریم پیش دکتر و تحت نظر باشه برای روز بعد یه جشن کوچیک گرفتیم. برنارد و همسر و پسر کوچولوشون رو دعوت کردیم و قضیه رو گفتیم. الینا واقعا خوشحال شد. گفت هرموقع کاری داشتیم ،بهش بگیم.

اول هفته، با هم پیش پزشک رفتیم. آزمایشاتی از روشا گرفتند و معاینه اش کردند. دکتر گفت باید خوب به روشا برسم. خدا رو شکر که با وجود دیر فهمیدنمون، بچه سالمه. دیگه روزها زودتر از سرکار می‌اومدم و سعی می‌کردم کارایی که ممکنه رو خونه انجام بدم یا اکثرا اگه روشا حوصله داشت، باهام به شرکت می‌اومد و کنارم می‌موند. البته یه مبل تخت خوابش رو تو اتاق کارم براش گذاشته بودم. آخر هفته بعد خاله و ربکا اومدن آکسفورد. ربکا اون قدر جیغ کشید و روشا رو بوسید که خودم مجبور شدم نجاتش بدم.

ربکا-من شش ماه قبل منتظر این فسقل بودم. چه قدر دیر!

روشا-دیوونه ای ها! ما تازه شش ماهه ازدواج کردیم.

ربکا-به به! چه واسه من سنتی هم شده.

خاله سارا-چیه؟ نکنه داری واسه خودت مقدمه چینی می‌کنی؟

ربکا بلند خندید و گفت:

ربکا-خب شاید. وقتی بشه، دیگه چکارش میشه کرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هرسه خندیدند. من هم آروم خندیدم.

خاله-بی حیا. تو باز حرف زدی؟

ربکا-خب مادر من این رو ببین. چهار ماهشه، اون وقت نفهمیده. آدم باید آمادگی همه چی رو داشته باشه.

خاله-این آمادگی هات رو نگه دار واسه خونه شوهرت. یه ماه دیگه از شر توهم خلاص میشم. این یه ماه رو دسته گل آب نده...

ربکا و مهرداد ماه دیگه عروسیشون بود. چون مهرداد می‌خواست خونه بخره، تا حالا منتظر مونده بودند. به کمک عمو و پس اندازای خودش و کمک مریم خانوم یه خونه آپارتمانی بزرگ اطراف خونه خود عمو خریده بود. البته ربکا هم از پس انداز خودش خیلی کمک کرد، ولی مهرداد هم همه حقوقش رو به وام میده.

ربکا-راستی حالا از اون موضوع نفهمیدی، ویار هم نداشتی؟

روشا-خب نه، خیلی کم بود. گاهی حالم بد می‌شد یا از یه چیزا بدم می‌اومد. البته بد شدنای حالم رو مربوط به دیر شدن همون ماهانه می‌دونستم. قبلا هم این مدلی شده بودم.

ربکا-شانس آوردیا. این قسمت ویارش خیلی بده که تو نداشتی.

خاله اینا یه هفته موندند و بعد برای انجام کارای عروسی زودتر برگشتند. ما هم قرار بود دو هفته دیگه بریم. با دکتر مشورت کرده بودیم و تو سه ماه دوم مسافرت رو بی خطر دونسته بود. با روشا کلی سوغاتی خریده بودیم، برای همه. کارای شرکت رو هم به معاونم سپرده بودم و قرار بود برنارد هم این دو هفته رو نظارت کنه.

صبح سه شنبه ایران بودیم. همه برای استقبال اومده بودند. به اصرار عمو ویلیام رفتیم خونه اونا و قرار شد همون جا باشیم؛ چون نزدیک عروسی بود، مامانم زیاد اون ا می‌اوم و همه دور هم بودیم. مامان اون قدر به روشا می‌رسید که گاهی روشا به من

نگاه دانلود
www.negahdl.com

متوسل می‌شد. دو هفته به سرعت گذشت. دو شب قبل از برگشتنمون، عروسی ربکا بود. عروسی اونا هم مثل ما بود. تالار بود و جدا و بعد آخر شب اومدیم باغ. روز بعد هم که عصر رفتیم یه سر بهشون زدیم. صبح روز بعد هم قرار بود با ربکا و مهرداد راهی آکسفورد بشیم. اونا هم قرار بود همون جا ماه عسل برن. یه هفته آکسفورد و یه هفته هم برن پاریس. مامان باز موقع رفتن چشماش قرمز بود. یه چمدون هم پر از خوراکی کرده بود و سفارش کرده بود بدم روشا بخوره.

یه هفته ای که ربکا و مهرداد آکسفورد بودند، خونه عمو ویلیام بودند و هر روز تفریح بودند. شبا که من از سر کار بر می‌گشتم، هم با روشا و ربکا و مهرداد چهارتایی تفریح می‌رفتیم. روزا هم از روشا می‌خواستند باهاشون بره ولی روشا قبول نمی‌کرد .می‌گفت بهتره تنها باشند. درضمن بدون من دوست نداره بره. بعد یه هفته بردیمشون فرودگاه و راهی فرانسه شدند.زندگی ما هم به روال عادی خودش برگشت.

چهار ماه به سرعت گذشت. گرچه اوایل روشا که فهمیده بود بارداره، هر روز روزا رو برای به دنیا اومدن بچه می‌شمرد و دیر می‌گذشت، اما کم کم برامون عادی شد و روزا به سرعت گذشتند. هربار خاله و مامان می‌اومدند، با هم برای خرید وسایلش می‌رفتیم. یه پسر کوچولوی ناز. هر ماه، یه هفته مامان و خاله سارا می‌اومدند. قرار بود هفته ی بعد باز مامان و خاله سارا بیان.

سرکار بودم که گوشیم زنگ خورد. اسم روشا رو که دیدم، یهو یه حال عجیبی بهم دست داد. یه استرس.

-جونم عشقم؟

با شنیدن صدای گریه روشا دلم ریخت. از صبح یه کم استرس داشتم و الان هم صدای گریه روشا.

-روشا؟چی شده؟خوبی؟کجایی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای لرزون و گریه گفت:

روشا-سیروان....بچه ام.

-چی شده روشا؟کجایی؟

روشا-خونه...سیروان بیا...

سریع از جا پریدم و کتم رو برداشتم و سمت آسانسور دویدم. حتی به منشی هم چیزی نگفتم کجا میرم.

-بگو چی شده خانومم؟ دارم میام.

روشا-سیروان درد دارم. خوردم زمین.

-دارم میام گلم. زود میرسم.

به ماشین رسیدم و با سرعت حرکت کردم. دلم گوهی بد می‌داد. زمین خوردن برای یه زن باردار هشت ماهه خطر ناک بود. با آخرین سرعت خونه رفتم. خداروشکر خیلی نزدیک بود. اون قدر با عجله دویدم سمت خونه که حتی در ماشین هم نبستم. در رو باز کردم و تو خونه دویدم.

-روشا؟عزیزم؟کجایی؟

صدای ناله اش رو از بالا شنیدم.

روشا-سیروان...

دویدم بالا. تو راهرو کنار سرویس توی سالن روی پارکت های زمین نشسته بود. از درد ناله می‌کرد. نزدیکش که شدم، متوجه ی رد خون کنارش شدم. کنارش نشستم و دستاش رو تو دستم گرفتم. داشت گریه می‌کرد.

-چی شده خانومم؟این خونا چیه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-سیروان بچه ام...

باز به هق هق افتاد. تو این تقریبا پنج ماهی که می‌دونه بارداره واقعا به این بچه وابسته شده بود. هرروز باهاش صحبت می‌کنه و براش قصه میگه. کتاب می‌خونه. شعر می‌خونه، حتی منم هر روز باید به گل پسر سلام بدم و باهاش صحبت کنم. فقط خداکنه اتفاقی نیفتاده باشه. سریع تو اتاقمون رفتم و پالتوی روشا رو از تو کمد برداشتم و آوردم. یه پیراهن بارداری تقریبا بلند تنش بود. پالتو رو تنش کردم و بغلش کردم و رو دستام گرفتمش. با این که باردار بود و سنگین شده بود، ولی هنوز برای من سبک بود. بیرون رفتم و عقب ماشین خوابوندمش و با سرعت به سمت بیمارستانی که دکترش اون جا بود، رفتم. وقتی رسیدم، با یه پرستار و تخت رفتیم و روشا رو روش گذاشتیم و بردیمش داخل. اسم دکترش رو گفتم و دکتر رو پیج کردند. دکتر که بالا سرش اومد، پرسید چی شده. روشا با گریه تعریف کرد که دوساعت قبل وقتی از رو مبل بلند شده، به اطر افت فشار سرش گیج رفته و افتاده زمین. اول چیزی نبوده اما وقتی رفته دستشویی و خون دیده، ترسیده و دقت کرده و فهمیده بچه هم تکون نمی‌خوره. بعد دردش شروع شده و خونریزی زیاد شده. دکتر معاینه کرد و صدای قلب بچه رو گرفت. دستور سونوگرافی داد. نیم ساعت بعد با جواب سونو گرافی روشا رو آوردند و دکتر باز اومد.

دکتر-خدا رو شکر بچه سالمه و مشکلی نداره.

روشا-پس این خونریزی چیه؟دردم برای چیه؟من بدجور افتادم زمین.

دکتر لبخندی زد و دستی به موهای روشا کشید:

دکتر-مامان خانوم خوشگل، این کوچولو توی آبه. هیچ ضربه ای بهش نمیرسه. تا کیسه آب پاره نشه، خطری تهدیدش نمی‌کنه. این خونریزی هم به خاطر ضربه بوده که با چند تا آمپول و استراحت خوب میشی.

روشا-دردم چی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دکتر-اونا واسه استرس و ترسته. شوک بهت وارد شده و ترسیدی. این ترس هم به خونریزیت شدت داده و هم درد اومده سراغت. نمی‌خوام بهت آرام بخش بدم؛ چون برای بچه خوب نیست. خودت سعی کن خودت رو آروم کنی تا هم زودتر دردت خوب شه و هم خونریزی برطرف شه. یه سرم و آمپول می‌نویسم. وقتی تموم شد، می‌تونی بری. فقط آقای سمیعی باید بیشتر مراقب خانومتون باشید. تا دو سه روز هم استراحت داشته باشه، نه کاملا مطلق، ولی تا جایی می‌تونه حرکت نکنه.

-چشم خانوم دکتر.

دکتر خداحافظی کرد و رفت. خیالم راحت شد. کنار روشا نشستم و صورتش رو بوسیدم.

-خانوم خوشگله تو که من رو جون به لب کردی. همین که الان این جا زنده جلوت نشستم، کار خداست. این در تند اومدم که تعجب می‌کنم چطور هنوز زنده ام.

روشا-سیروان! از این حرفا نزن.

دستش رو گرفتم و بوسیدم.

-باید بیشتر مراقب خودت باشی. این ماه آخر باید به مامان بگم این جا بمونه تا تو خونه تنها نباشی.

روشا-نمی‌خواد. براش سخته بخواد طولانی این جا باشه. نمی‌بینی هر بار میاد، زیاد از خونه بیرون نمیره.

-واسه نوه و عروس خوشگلش سختش نیست.

پرستاری اومد و سرمی به دست روشا زد. بعد یه آمپول تو سرم زد و یکی هم به پشتش و رفت.یک ساعتی سرم طول کشید. با منشی تماس گرفتم و گفتم قرارای امروزم رو کنسل کنه؛ نمیرم شرکت. بعد از سرم رفتیم خونه. خودم روشا رو بغل کردم و تو اتاق خواب بردم و رو تخت گذاشتم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-باید لباسام رو عوض کنم، خونیه.

براش لباس بردم و کمکش کردم عوض کنه. بعد روی تخت خوابوندمش و پایین رفتم. باید براش یه کم کباب آماده می‌کردم. نیم ساعت بعد، با یه سینی که توش ظرف کباب و یه لیوان آب پرتقال طبیعی بود، تو اتاق رفتم. روشا دستش رو شکمش بود و با صدای بلند کتاب می‌خوند. همیشه همین طور بود. یه جور رفتار می‌کرد انگار بچه کنارشه و یا تو بغلشه. باهاش حرف می‌زد. براش کتاب می‌خوند. همیشه بهم می‌گفت به صداش واکنش نشون میده، حتی به صدای من. کنارش نشستم و دستم رو روی دستش که روی شکمش بود، گذاشت. کتابو رو بست و به لبخند دستم رو گرفت و روی یه قسمت از شکمش گذاشت.

روشا-باز هم شروع به ورزش کردن. صداش کن.

-گل پسر بابا چطوره؟ خوبی؟ خوب مارو ترسوندیا.

یهو یه ضربه رو زیر دستم حس کردم. یه لحظه یه حالی شدم. چه قدر با نمک بود. گرچه همیشه که روشا تو بغلم می‌خوابه، ضربه هاش رو حس می‌کنم، اما الان یه چیز گرد رو زیر دستم حس کردم. دلم پر از محبت شد. لبخند رو لبم نشست و خم شدم و روی شکم روشا رو بوسیدم.

-جونم بابایی؟ فدات شم. چه بانمکی تو.

روشا حق داره این قدر وابسته شده باشه. من که یه بار این طوری حس کردم، این جوری احساساتی شدم. روشا همیشه و هر لحظه داره حسش می‌کنه.

روشا-چی شد؟

-خیلی بانمکه روشا. حسش کردم. انگار با پاش یا یا سرش ضربه زده بهم.

روشا هم خندید.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-نمی‌خوای از اون کبابا بدی پسرم بخوره؟

-قربون این پسر و مامانش که عمر منن، ولی اول باید مامان جونش بخوره که سالم باشه. پسر منم وقتی مامانش سالم باشه، سالمه.

همه گوشت ها رو خودم تو دهان روشا گذاشتم. البته روشا هم چندتا به من داد ولی بیشترش رو دادم خودش خورد. همیشه دوست داشت از دست من چیزی بخوره. واسه همین خودم اکثرا براش لقمه می‌گیرم، مخصوصا صبحانه رو. لیوان آب میوه اش رو خورد.

روشا-مرسی. خیلی خوشمزه بود.

-نوش جونتون عزیزای من.

روشا باز خندید. وقتی می‌دید من هم وجود پسرمون رو در نظر می‌گیرم و جمعمون رو سه نفره در نظر می‌گیرم، ذوق می‌کرد. شاید من هنوز اون حسی که روشا داره رو ندارم اما دیدن ذوق و خنده ی روشا، باعث میشه اون قدر ذوق نشون بدم و همون جور که روشا دوست داره رفتار کنم. الان واسه من خندیدن روشا فقط مهم بود و شادیش. روشا گفت می‌خواد بخوابه.من هم تو آشپز خونه رفتم تا یه غذایی برای شام آماده کنم. برای شام سوپ آماده کردم و کمی پاستا. بعد رفتم و کنار روشا خوابیدم. خسته بودم، ولی هم این که غروب بود و وقت خواب نبود. باید نماز می‌خوندم. هم این که دوست داشتم ساعت ها به چهره ی روشا توی خواب خیره بشم.

نمازم رو که سلام دادم، صدای سلام روشا رو شنیدم. بهش سلام کردم.

روشا-چه بوی غذایی میاد. تو درست کردی؟

-بله. گرسنه ای بانو؟

روشا-نه هنوز. باید برم دستشویی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کمکش کردم تا دستشویی رفت. بعد که بیرون اومد، گفت:

روشا-سیروان انگار خوب شدم. درد هم که دیگه ندارم.

-خدا رو شکر. دکتر گفت چیز مهمی نیست، ولی باید هنوز مراقب باشی.

روشا-می‌خوام برم تو سالن. این جا حوصله ام سر میره.

-بیا بغلم خودم ببرمت.

روشا-نه، می‌تونم. بهترم.

-خانومی از پله بالا و پایین رفتن برات خوب نیست با این وضعت.

بعد بغلش کردم و پایین رفتیم. روی کاناپه ی تخت خواب شوی جلوی تی وی گذاشتمش.

-خب اول چی می‌خوری؟چای یا قهوه یا شیر؟

روشا-مثل همیشه شیر. با کمی عسل.

-چشم خانومم.

روشا از وقتی فهمیده بود بارداره، نه چای می‌خورد و نه قهوه. البته به تعداد خیلی کم تو شرایط خاص خورده ولی همیشه شیر می‌خوردیا آب میوه، اون هم طبیعی. برای روشا شیر و عسل بردم. برای خودم هم شیر تنها با یه ظرف کیک دستپخت روشا. من هم سعی می‌کردم چای یا قهوه نخورم تا یه وقت روشا ه*و*س نکنه. می‌دونستم که قهوه خیلی دوست داره. چند ماهی می‌شد روشا کلاسای آشپزی می‌رفت. می‌گفت دوست داره خودش برای بچه اش غذا بپزه و همیشه کنارش باشه. دوست داره همه چی خودش بلد باشه تا بچه اش به فست فود و اسنک رو نیاره. به طور کلی این بچه روشا رو از اون روشای قبلی فاصله داده بود. هنوز بچه نیومده، کلا تو نقش مادریش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فرو رفته بود. یه برنامه کمدی تی وی پخش می‌کرد و روشا مشغول خنده بود. کنارش نشستم. سرش رو به شونه ام تکیه داد.

-خانومی این جوری نشین. راحت لم بده. کمرت درد می‌گیره.

روشا-چه قدر تو حساسی سیروان.

-تازه حساسم، این بلا رو سر خودت آوردی!

روشا-اتفاق بود. خدارو شکر به خیر گذشت.

-پس بذار این یه ماه هم به خیر بگذره.

روشا روی مبل طوری لم داد که سرش تو بغل من باشه. من هم موهاش رو نوازش می‌کردم و با هم تی وی می‌دیدیم. بعد از شیر و تموم شدن برنامه، شام رو هم خوردیم. دستپختم رو دوست داشت و زیاد می‌خورد. بعد از شام هم کمی میوه خوردیم و صحبت کردیم و خوابیدیم.

امروز شنبه است و من شرکت نمیرم. از صبح روشا گیر داده امشب باید بریم عروسی مارتین. مارتین با دوست دخترش که دوست صمیمی روشا بود، ازدواج می‌کرد. اسم همسرش هم لنا بود. روشا دوست داشت بریم، ولی من می‌گفتم هم تو ماشین نشستن و رفتن این مسافت تقریبا طولانی خطرناکه و هم نشستن روی صندلی، اما روشا اصرار داشت که خوبه. نمی‌دونم چرا این قدر اصرار داشت. هیچ وقت کاری نمی‌کرد که برای بچه ضرر داشته باشه، اما الان این گیر دادنش برام عجیب بود. زیاد باهاش بحث نکردم و گذاشتم برای شب. عصری خاله سارا تماس گرفت و گفت فردا با مامان میان. گفتن بلیط فقط واسه فردا بوده. به مامان زنگ زدم و گفتم اگه می‌تونه بیشتر پیشمون بمونه تا مشکل روشا حل شه. مامان هم قبول کرد. بعد از تماسمون، دیدم روشا از حموم در اومده و داره موهاش رو سشوار می‌کشه. کمکش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کردم و براش سشوار کشیدم. بعد مشغول آرایش کردن شد. البته این بار یه کم غلیظ تر از معمول. اصولا آرایش نمی‌کرد به جز مراسم های خاص.

-روشا ما باهم صحبت کردیم. امشب عروسی نمیریم. بعدا هم دلیلت و توضیح میدی به دوستت.

روشا-منم گفتم خوبم و این عروسی رو میریم.

عصبی شدم. نمی‌خواستم باهاش بد حرف بزنم. واسه همین تو حموم رفتم تا یه دوش بگیرم که اعصابم آروم شه. آب اعصابم رو آروم می‌کرد.

وقتی بیرون اومدم، روشا داشت لباس می‌پوشید.

-روشا جان این کارت برای بچه ضرر داره. نشنیدی دکترت چی گفت؟زایمان تو هشت ماهگی خیلی برای بچه خطرناکه.

روشا-سیروان!بسه دیگه. تو چرا امشب لج می‌کنی؟

بعد درحالی که کفش های پاشنه بلندش رو که پاشنه ی پهنی داشت، می‌پوشید گفت:

روشا-من میرم تو سالن تا تو بیای.

-روشا من نمیام. تو هم جایی نمیری. اگه بی حوصله ای، یه کم می‌برمت بیرون دور بزنی، اما تا اون باغ خارج از شهر نمیریم.

روشا-سیروان، مارتین و لنا دوستای صمیمی منن. حتی اگه ایران بودم، برای عروسیشون می‌اومدم. حالا این جا باشم و نرم؟ چرا درک نمی‌کنی؟

-تو درک نمی‌کنی روشا. باید استراحت داشته باشی.

روشا-اما من امروز اصلا مشکل و دردی نداشتم. در ضمن، تو فقط مشکلت بچه نیست ؛ این بهونه است.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بهونه چیه؟چه بهونه ای؟

روشا-تو از مارتین و صمیمیتش با من خوشت نمیاد. از دوستام خوشت نمیاد. از این مراسمای این جوری که هم نوشیدنی غیر مجاز سرو میشه و هم مختلطه بدت میاد. تو این مدت همیشه به خاطر تو قید اکثر جشن ها رو زدم، اما این یکی با همه فرق داره. تو هم باید به خاطر من بیای.

-روشا داری بی منطق میشی. من که قبلا گفته بودم میام این عروسی رو. حتی هر جشن دیگه هم که تو خودت دوست داشتی و خواستی باهات اومدم. چرا لجبازی می‌کنی؟مشکل فقط بچه نیست، تو خودت متوجه نیستی، اما اگه خدای نکرده اتفاقی برای بچه بیفته، من فقط بچه رو از دست ندادم، تو هم صدمه می‌بینی. تو بیشتر از اونی که باید به این جنین وابسته ای. من بیشتر نگران خودتم روشا، بفهم. تازه زایمان زودرس برای تو هم خطر ناکه عزیز من.

روشا-پس اگه نگران منی، عصبیم نکن و باهام بیا.

سمت در اتاق رفت.

-پایین منتظرم.

-من نمیام.

از تو راهرو صداش رو شنیدم.

روشا-پس فعلا خداحافظ. من تنها میرم.

خدا من باهاش چی کار کنم؟دیوونه شده. به سمت راهرو دویدم. روشا داشت سمت پله ها می‌رفت. دویدم و گفتم:

-روشا تو جایی نمیری؛ همین که گفتم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بهش رسیدم و مچ دستش رو گرفتم. این حرکتم باعث شد روشا که داشت قدم بر می‌داشت، به عقب کشیده بشه. با حرص دستش رو از دستم کشید. خواست به سمتم برگرده، اما نفهمیدم چی شد که با اون کفشای پاشنه ده سانتی پاش پیچ خورد و قبل از این که بتونم بگیرمش، روی زمین افتاد. با دلواپسی کنارش نشستم.

-روشا؟روشا جان چی شد؟خوبی؟

با حرص دستم رو پس زد. با صدای بلند گفت:

روشا-لعنتی به من دست نزن. تو مثلا دلواپسمی؟

بعد هم با کمی آخ و اوخ از جاش بلند شد. اخم رو صورتش نشون می‌داد دردش اومده. نگران بودم. بد زمین خورده بود. از طرفی هم عصبانی بود و نمی‌تونستم بهش بگم بریم دکتر. عجب غلطی کردم. کاش به حرفش گوش می‌کردم. با خشم نگاهم کرد و گفت:

روشا-من تنها میرم. تو هم بمون و...

یهو ساکت شد. دهنش باز مونده بود. تعجب کردم. دستش رو روی شکمش گذاشت. با تعجب جلو رفتم. روشا به پاهاش نگاه کرد. من هم به پایین پای روشا نگاه کردم. زیر پاش کلی آب ریخته بود و البته کمی هم خون که کفشای کرم رنگش رو قرمز کرده بود. بعد یهو ناله ای کرد و دستش رو به دیوارزد.

روشا-آی دلم.

سریع زیر بغلش رو گرفتم.

-روشا جان این چیه؟چی شده؟

روشا-سیروان کیسه آب...پاره شده...بچه ام...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مبهوت مونده بودم. کیسه آب چیه؟ ذهنم باز شد و متوجه شدم چه اتفاقی افتاده. نمی‌دونستم چی کار کنم. باید می‌رفتم بیمارستان. سریع پالتوی روشا رو آوردم و تو ماشین بردمش. روشا از درد ناله می‌کرد. من هم در حالی که به خودم فحش می‌دادم و رانندگی می‌کردم، با دکتر روشا تماس گرفته بودم. برای شرایط ضروری شماره موبایلش و داده بود. بهش گفتم چه اتفاقی افتاده. گفت برم بیمارستان. اون هم تا یه ربع دیگه میرسه. تو بیمارستان که رسیدیم، تو بخش زنان بردنش. دکتر هم اومد و گفت باید برن اتاق عمل. کیسه آب پاره شده و خونریزی هم داره. بچه ممکنه خفه بشه. باید سریع عمل بشه. ازم رضایت گرفتند و تو اتاق عمل رفتند. پشت در اتاق نشسته بودم. یاد همه کارهای روشا و وابستگیش به بچه ی تو شکمش افتادم. حتی کلاس های آموزشی زایمان توی آب هم می‌رفت. از زایمان می‌ترسید و می‌خواست زایمان توی آب رو امتحان کنه. وای خدا اگه بچه زنده نمونه چی؟ دکتر گفت تو این ماه خطرناکه. گفت امکان داره خفه بشه. دیگه مرد بودنم رو فراموش کرده بودم و گریه می‌کردم. به خدا التماس می‌کردم که همسر و فرزندم هردو سالم باشند. عمل زیاد طولانی نبود. چهل دقیقه بعد، دکتر بیرون اومد. به سمتش رفتم.

دکتر-تبریک میگم. پسرتون به دنیا اومد.

-ممنونم.حالشون چطوره؟همسرم چطوره؟

دکتر-همسرتون که خوبه. به خاطر ترس و استرسش بی هوشش کردیم. ده دقیقه دیگه به هوش میاد، اما پسرتون...نمی‌دونم چی بشه. باید متخصص معاینه اش کنه. ماه هشتم، ماه خوبی برای تولد نیست. الان که تو دستگاهه، ولی باید دکترش تشخیص بده.

-مشکلی وجود داره؟

دکتر-مطمئن نیستم. اجازه بدید متخصص معاینه کنه، بهتون خبر میدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دکتر رفت و من رو با یه عالمه دلواپسی تنها گذاشت. بیست دقیقه بعد، روشا رو درحالی که تقریبا داشت هوشیار می‌شد و از درد ناله می‌کرد، از ریکاوری بیرون آوردند و به سمت یه اتاق رفتند. همراهش رفتم. پرستارا براش سرمی زدند و بیرون رفتند. کنارش نشستم و دستش رو گرفتم. اشکم در اومد. عشقم داشت از درد ناله می‌کرد. پرستار گفت مسکن کم کم عمل می‌کنه. دستش رو که فشار دادم، چشماش رو باز کرد و نگاهم کرد. خیس بود.

روشا-سیروان بچه ام چطوره؟ زنده موند؟

در حالی که خودم هم از حرفم مطمئن نبودم، سرم رو تکون دادم و گفتم:

-آره، تو دستگاه باید باشه. می‌بینیش حالا.

لبخندی زد. انگار دردش فراموشش شده بود و این لبخند مثل خنجری روی قلب من بود. منی که هنوز از سلامت بچه خبر نداشتم و همه ترسم از این بود که بچه مشکلی داشته باشه و زنده نمونه.

یه نیم ساعتی که گذشت، یه پرستار صدام کرد. به اتاقی که من رو راهنمایی کرد، رفتم. جایی که بچه ها تو دستگاه بودند. دکتر روشا با یه دکتر دیگه کنار یه دستگاه بودند. دکتر که من رو دید گفت:

دکتر-آقای سمیعی پسرتون.

به بچه کوچولویی که توی دستگاه بود، نگاه کردم. موجود پشمالوی مو مشکی و خیلی کوچولو. دلم از محبت لبریز شد. دلم خواست بغلش کنم، ولی نمی‌شد.

دکتر-گفتم بیاید این جا تا نظر دکترش رو بشنوید.

با دلواپسی به دکترش خیره شدم. اسمش رو از اتیکتش خوندم. دکتر کارتر.

کارتر-آقای سمیعی متاسفم که الان باید این خبر رو بدم، ولی چاره ای نیست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دلم بدجور به شور افتاد.

کارتر-پسر شما متبلا به یه بیماری تنفسی نادره. این بیماری تو آزمایشات و سونوگرافیای بارداری مشخص نمیشه و الان خودش رو نشون داده. البته زود به دنیا اومدنش هم دلیلی بر افزایش خطره و متاسفم که میگم، اما ممکنه بچه تون سه روز بیشتر زنده نمونه یا حتی کمتر...

نگاهم به موجود معصوم توی دستگاه کشیده شد. اشک رو روی گونه م حس کردم. این موجود معصوم چرا نباید بمونه؟حالا که هست، حالا که به دنیا اومده، حالا که دیدمش، چطور تحمل کنم نباشه؟روشا چی؟ چطور باهاش کنار بیاد؟

-به خاطر تولد زود هنگامه؟

کارتر-نه، اون مشکلش با دستگاه حل میشه. از اون نظر مشکلی نیست. خیلی ها زایمان زودرس دارن و بچه هاشون هم سالمن، ولی پسر شما حتی اگه به موقعش هم به دنیا می‌اومد، باز این مشکل وجود داشت.

دیگه نمی‌تونستم بمونم و به این موجود بی گ*ن*ا*ه نگاه کنم. از اتاق بیرون زدم. باید پیش روشا می‌رفتم. مطمئنا الان دلواپس شده بود، اما چطور خودم رو کنترل می‌کردم؟ توی دستشویی رفتم. به خودم تو آینه نگاه کردم. چشمام کمی قرمز بود. صورتم رو شستم و کمی آب به چشمام زدم. می‌شد بگم به خاطر استرسم پشت در اتاق عمله و هنوز اثرش هست. سمت اتاق روشا رفتم. داخل رفتم. منتظرم بود.گرچه درد داشت و قیافه اش معلوم بود به سختی تحمل می‌کنه. کنارش نشستم. با صدایی که از درد انگار از ته چاه در می‌اومد، گفت:

روشا-پسرمون رو دیدی؟

لبخندی زدم که با وجود همه تلاشم بازم تلخ بود.

-آره. یه پسر لاغر و ریزه میزه مثل مامانش.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-می‌خوام ببینمش.

-نمیشه گلم. تو دستگاهه. باید فعلا اونجا باشه.

روشا-خب من برم.

-نمی‌تونی.چطوری؟ تو حتی نمی‌تونی از درد صحبت کنی. بذار بهتر شی، می‌برمت.

درواقع دوست نداشتم ببیندش. دیدنش و بعد از دست دادنش، سخت تر می‌شد. بالاخره راضیش کردم تا صبح بخوابه، بعد ببیندش. به خاطر مسکنا کم کم خوابش برد. تا صبح بالای سرش بیدار بودم. از غصه، پلک رو هم نذاشتم. روشا هم چندباری بیدار شد و آب خورد. یکی دوبار هم رفتم و به بچه سر زدم. هربار با گریه از پیشش اومدم. دلم می‌خواست این بچه بمونه. الان که دیدمش، می فهمیدم این چند ماه روشا چه حسی داشته.چقدر شیرینه بچه.ولی حتی نمی تونستم بغلش کنم. صبح با اومدن دکتر روشا بیدار شد.دکتر زخم بخیه رو معاینه کرد و گفت یواش یواش سعی کنه راه بره.روشا هم اولین درخواستش دیدن بچه بود.دکتر نگاهم کرد.انگار می خواست بفهمه روشا چیزی می دونه یا نه.آروم سری تکون دادم.فهمید.

دکتر-بذار بهتر شی خانوم سمیعی.

روشا-می‌خوام ببینمش.

دکتر که اصرار روشا رو دید، گفت یه کم راه بره و بعد به یه پرستار میگه بیاد با ویلچر تا اتاق نوزادان ببریمش. روشا با وجود درد زیادش که مدام ناله می‌کرد، اما به شوق دیدن بچه کمی راه رفت. پرستار که اومد، با خوشحالی روی صندلی نشست. البته تغییر رنگش رو می‌دیدم که به خاطر درد بود. با پرستار به بخشی که پسر کوچولومون اون جا بود، رفتیم. جلوی دستگاه شیشه ای که ایستادیم، روشا گفت:

روشا-این پسر کوچولوی منه؟

پرستار-البته.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد پرستار ازمون کمی دور شد. بهش گفتم بره، خودم روشا رو می‌برم. روشا با لذت به پسرک خیره شده بود. من هم از دیدن لبخند روشا لذت می‌بردم، ولی دلم هم از فکر زنده نبودن این بچه می‌لرزید.

روشا-وای! قربونت برم، چه چشمای نازی! سیروان موهاش شبیه توئه، چشماش مثه منه. عاشقشم سیروان.

به بچه نگاه کردم که با چشمای آبی نازش که مثل آبی های روشا بود، به روشا خیره شده. انگار اون هم حضور مامانش رو حس کرده بود که شروع به دست و پا زدن کرد. بعد گریه افتاد. پرستار بخش اومد.

روشا-میشه لمسش کنم؟

پرستار کمی مکث کرد و گفت:

پرستار-خیلی کوتاه. این شیشه شیر رو بهش بده. زیاد نباید از دستگاه بیرون باشه، فقط یه دقیقه.

بعد با احتیاط بچه رو بیرون آورد و با یه پتو پوشوند و تو بغل روشا گذاشت. روشا از خوشحالی نمی‌دونست چی کار کنه. حتی درد رو هم فراموش کرده بود. ب*و*س*ه ای روی گونه ی پسرک زد. منم خم شدم و اول روشا و بعد پسر رو بوسیدم. بعد دست کوچولوش رو گرفتم. دستش دور انگشتم پیچید و انگشتم رو گرفت. قلبم فشرده شد. اشکی از چشمم افتاد که خدارو شکر روشا متوجه نشد. غرق محبت مادرانه اش بود. بچه صدای نفس کشیدنش عوض شد. پرستار سریع گرفتش و توی دستگاه گذاشت و عجیب این جا بود که وقتی از روشا جدا شد، دوباره شروع به گریه کرد. روشا کمی به خودش تکون داد. آخی گفت ولی خودش رو به دستگاه رسوند و از قسمت دایره شکلی دستش رو داخل برد و دست بچه رو گرفت. بچه باز آروم شد. روشا شیشه شیرش رو گرفت و بهش داد. یواش یواش نوزاد خوابش برد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پرستار-شما نباید زیاد این جا بمونید. بهتره برگردید بخشتون.

روشا با این که دلش نمی‌اومد از بچه جدا شه، ولی هم درد داشت و هم شرایطش نبود. رفتم جلو و چرخ رو حرکت دادم. تو بخش رفتیم و کمکش کردم تا روی تخت خوابید.

روشا-سیروان تا کی باید اون تو باشه؟دلم می‌خواد بیاد بغلم. دوست دارم خودم شیر بهش بدم. خیلی ناز و ظریفه. وقتی بغلم گرفتمش، حس قشنگی بود.

روشا از احساسش می‌گفت و من هم تو دلم غصه می‌خوردم. خدا اگه قرار بود بعد از به دنیا اومدن بره، چرا گذاشتی بیاد؟چرا زنده؟ همون اول نمی‌دیدیمش که راحت تر بود. خدا خودت معجزه کن. من به معجزه اعتقاد دارم. منتظر معجزه می‌مونم خدا.

روشا-با توئم سیروان. کجایی؟

-جانم؟ همین جا.

روشا-تو هم به بچه فکر می‌کنی؟حسودی می‌کنما!

جلو رفتم و پیشونیش رو بوسیدم.

-عشق اول و آخرم خودتی. این بچه هم از وجود توئه که دوستش دارم، عشقم.

روشا لبخند قشنگی زد. گوشیم زنگ خورد. با دیدن اسم خاله سارا یادم اومد حتما الان رسیدند.

-وای روشا مامان اینا رسیدند! باید برم دنبالشون.

روشا-راست میگی؟ زود برو.

-فعلا عزیزم.

بوسیدمش و از اتاق بیرون بیرون اومدم. گوشیم رو هم جواب دادم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سلام خاله.

خاله-سلام سیروان جان، کجایی؟ ما تو سالن فرودگاهیم.

-خاله من یه قرار فوری برام پیش اومد، اینه که دیرتر میرسم. می‌تونید منتظرم بمونید؟

خاله-آره. اگه مشکلی داری، بذار خودمون بیایم.

-نه خاله. من راه افتادم الان.

خاله-باشه.پس ما میریم تو کافه یه قهوه می‌خوریم.

-باشه. رسیدم، تماس می‌گیرم.

با سرعت سمت فرودگاه رفتم.توی راه فرصت خوبی بود برای خالی کردن خودم.ذیه آهنگ غمگین گذاشته بودم که باعث می‌شد راحت گریه کنم و غصه هام رو تخلیه کنم. باید برای بودن کنار روشا خودم رو آماده می‌کردم. وقتی رسیدم، با خاله تماس گرفتم. گفت زود میان. چند دقیقه بعد جلوی در فرودگاه بودند. پیاده شدم و سلام کردم. اول مامان بغلم کرد و بوسم کرد و بعد خاله سارا.

-راحت رسیدید؟

خاله-آره عزیزم. روشا خوبه؟

-بله. بریم.

چمدوناشون رو گرفتم و صندوق عقب گذاشتم. مامان و خاله هردو مانتو های بلند و گشاد تنشون بود. مامان هم به این نتیجه رسیده بود که توی این محیط، چادر زیادی جلب توجه می‌کنه. مامان و خاله هردو عقب نشستند. هروقت دنبالشون می‌اومدم، هیچ کدوم قبول نمی‌کردند بیان جلو و اون یکی عقب باشه. پس دیگه توافق کرده بودند که هردو باهم عقب بشینند. وقتی حرکت کردم، خاله گفت:

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خاله-قرار کاری داشتی؟

-آره.

خاله-با این لباسا رفته بودی؟اون هم یکشنبه؟

از آینه نگاهشون کردم. با تعجب نگاهم می‌کردند. به لباسام نگاه کردم. یه جین آبی روشن با یه بلوز اسپرت فسفری که به تنهایی مناسب این فصل سرد نبود. دیروز اون قدر عجله ای لباس پوشیدم که همینا رو پوشیدم و حتی یه کت یا پالتو برنداشتم. در ضمن هیچ وقت با تیپ اسپرت سرکار نمی‌رفتم و همیشه رسمی بودم.

-خب قرار کاری نبود. جایی کار پیش اومد.

خاله-سیروان من از دیشب دلشوره دارم. روشا کجاست؟خوبه؟

باید می‌گفتم دیگه. به هر حال الان باید بیمارستان می‌رفتند.

-راستش، خب چطور بگم؟ روشا دیشب زایمان کرد. زایمان زودرس.

مامان-یا اباالفضل. چطوره حالش؟

خاله-چرا؟خوبه؟

-بیمارستانه. حالش خوبه. کیسه آبش پاره شد.

خاله-چرا؟ تو این ماه خیلی خطرناکه.

-خب یه کم بحثمون شد.

مامان-خدا مرگم بده! روش دست بلند کردی سیروان؟حلالت نمی‌کنم.

-نه مامان من. دست بلند کردم چیه؟من غلط بکنم. روز قبلش که سرکار بودم، روشا به خاطر افت فشار افتاده بود زمین و بعد یه کم خونریزی داشت. دکتر گفته بود چند روز باید استراحت تقریبا مطلق داشته باشه، اما دیشب حاضر شده بود بره عروسی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوستش. با اون کفشای پاشنه بلند. عروسی هم اطراف شهر تو یه باغ بود که دور بود. چندین ساعتم طول می‌کشید. براش خطرناک بود طبق گفته ی دکتر. روشا گفت درد نداره و می‌خواد بره. اصرار می‌کرد. من گفتم نمیام، روشا گفت پس تنها میره. نن دستش رو گرفتم که نره. عصبی شد. خواست برگرده سمت من که به خاطر پاشنه های کفشش پاش پیچ خورد و افتاد زمین. بعد هم کیسه آبش پاره شد و دردش شروع شد. رسوندمش بیمارستان، با عمل سزارین بچه به دنیا اومد. الان بچه تو دستگاهه. روشا هم خوبه.

مامان و خاله اول کمی سکوت کردند. بعد هردو باهم گفتند:

-خداروشکر.

خاله-الان میری بیمارستان؟

-آره. خسته اید؟

مامان-نه مادر، خستگی چیه؟ بریم پیش عروس گلم. هر دختری دوست داره بعد از زایمان، مادرش پیشش باشه و دورش شلوغ باشه. چه خوب که ما امروز اومدیم.

خاله-آره، حکمت خدارو ببین. واسه چند روز دیگه که ما می‌خواستیم بیایم، پروازا جای خالی نداشت.

تا بیمارستان مامان و خاله حرف زدند و من هم تو فکر بودم. این که چطور باید به روشا حقیقت رو بگم یا به خاله و مامان. احساس عذاب وجدان داشتم. حس می‌کنم تقصیر منه. اگه بچه زود به دنیا نمی‌اومد، این طوری نمی‌شد. کاش جلوش رو نمی‌گرفتم. وقتی به بیمارستان رسیدیم، با مامان و خاله سمت اتاق روشا رفتیم. وارد اتاق که شدیم، با دیدن روشا همون جا جلوی در میخ شدم. دلم گواهی می‌داد که فهمیده. در حال گریه بود و چشماش قرمز شده بود. خاله و مامان سمتش رفتند و سلام کردند و بغلش کردند. اول مامان بغلش کرد و بعد خاله.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان-مادر جان چی شده؟ الان که باید خوشحال باشی دخترم. تبریک میگم بهت.

خاله-دختر من از تنهایی گریه می‌کنه؟ الان که همه مون پیشتیم..

روشا بالاخره به حرف اومد.

روشا-مامان بچه ام.

مامان-بچه ات چی مادر جون؟زودتر به دنیا اومده تو دستگاهه دیگه.

خاله-راست میگن، فقط چند روزه.

روشا-مامان بچه ام زنده نمی‌مونه. اون مریضه.

از کجا فهمیده بود؟ مامان و خاله هردو با بهت به من نگاه کردند.

مامان-روشا چی میگه سیروان؟

روشا یهو به من نگاه کرد. از چیزی که تو نگاهش دیدم به خودم لرزیدم. خشم د نفرت بود. با این که از ضعف بعد از زایمان و درد نمی پ‌تونست صحبت کنه و با صدای آهسته حرف می‌زد، اما تا جایی که تونست صداش رو بلند کرد و گفت:

روشا-تو...تو این جا چی می‌خوای؟همین رو می‌خواستی؟ تو و اون لجبازی مسخرت این بلا رو سر من و بچه ام آورد. تو باعثش بودی. ازت متنفرم. برو نمی‌خوام ببینمت. از این جا برو.

بعد به سرفه افتاد و سرفه موجب شد از درد بخیه هاش چهره اش تو هم بره و ناله کنه.خاله و مامان که هنوز متعجب بودند. سعی کردن دروشا رو آروم کنند و کمکش کنند بخوابه. از اتاق بیرون رفتم و به سمت ایستگاه پرستاری رفتم. از پرستار پرسیدم چه اتفاقی افتاده. گفت دکترش که به دیدنش رفته و با نظر یه پزشک روانشناس حقیقت رو بهش گفتند. نظر روانشناس این بود که حتی بچه رو نباید می‌دید، اما حالا هم هرچی زودتر بفهمه بهتره. با نظرشون موافق بودم، اما تحمل این

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاه روشا و اذیت شدنش رو نداشتم. سمت اتاق رفتم و روی صندلی کنار اتاق روشا نشستم. مامان از اتاق بیرون اومد و کنارم نشست.

مامان-سیروان روشا چی میگه؟بچه چه مشکلی داره؟ این قدر با گریه و پراکنده حرف زد، ما که نفهمیدیم چی شد.

-حال روشا چطوره؟خوبه؟

مامان-مامانش داره آرومش می‌کنه.داره خوابش میبره. انگار براش آرامبخش زدن که داره خوابش میبره.

-مامان پسرم مریضه.

مامان-به خاطر زایمان زودرس؟

-دکترش میگه نه. میگه یه بیماریه که تا بچه به دنیا نیاد، مشخص نمیشه. حتی اگه به موقعش هم به دنیا می‌اومد، همین اتفاق می‌افتاد. تا چند روز بیشتر زنده نمی‌مونه. یه بیماری تنفسیه.

مامان-خدایا...

چند دقیقه بعد هم خاله سارا بیرون اومد و گفت روشا خوابیده. بعد براش گفتم مشکل بچه چیه. مامان و خاله گفتند بریم بچه رو ببینیم. با هم به سمت بخشی که بچه بود، رفتیم. مامان و خاله رو راه دادند، اما گفتند من نبینمش بهتره. نمی‌دونستند دلم برای دیدنش پر می زنه. به این بهونه که الان وقتش نیست نذاشتند. پیش دکتر روشا رفتم. وقتی بهش درباره ی رفتار روشا گفتم، گفت:

دکتر-این رفتارا طبیعیه، حتی خانومایی که بچه هاشون هم سالمن، ممکنه بعد از زایمان افسردگی بگیرند. حالا خانوم شما متوجه شده بچه اش مریضه و زنده نمی‌مونه. نباید بیشتر از این توقع داشته باشی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-روشا من رو مقصر می‌دونه. در واقع خودم هم همین حس رو دارم. فکر می‌کنم شاید اگه به موقع به دنیا می‌اومد، فرصت زندگی رو داشت.

دکتر-آقای سمیعی، گفتم که این بیماری ربطی به زود هنگام بودن زایمان نداره. هرموقع دیگه هم به دنیا می‌اومد، این بیماری باهاش بود. خانومتون هم الان هنوز توی شرایط بحرانیه. وقتی کمی آروم بشه، می‌تونه منطقی برخورد کنه، ولی این چند روز یه کم ازش فاصله بگیرید تا هم فرصت فکر داشته باشه و هم کمی آروم بشه.

سمت اتاق روشا رفتم. خاله و مامان رو دیدم که تو اتاق رتند. وارد اتاق شدم و دیدم روشا باز بیدار شده و برای دیدن بچه بی قراری بی‌کنه. جلوی در ایستادم و جلوتر نرفتم. خاله و مامان سعی داشتند متقاعدش کنند که بهتره نبینتش.

خاله-روشا جان مامان، تو خودت هنوز باید استراحت کنی. این بخیه ها ممکنه باز بشه.

روشا-مامان می‌خوام ببینمش.

مامان-دخترم یه کم تحمل کن. یه کم صبور باش. خودت رو اذیت می‌کنی.

روشا-می‌خوام ببینمش. مگه چه قدر وقت دارم؟ دکتر گفت...

بعد به هق هق افتاد و نتونست حرف بزنه. دل سنگم از دیدن گریه اش آب می‌شد. از اتاق بیرون رفتم. اشکم رو پاک کردم و یه ویلچر گرفتم. پرستار گفت نذارم بچه رو ببینه، اما گفتم ببینه بهتره. این طوری داره خودش رو میکشه. تو اتاق رفتم. روشا با دیدن چرخ گفت:

روشا-من رو میبری؟

-آره عزیزم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا دیگه حرفی نزد.با کمک خاله، روشا رو روی صندلی گذاشتیم. سمت اتاق بچه رفتیم. پرستار زنگ زد و با دکترش صحبت کرد. بعد اجازه داد بریم داخل. مامان و خاله هم اومدند. کنار دستگاه پسرک که رسیدیم، روشا بلند شد و ایستاد و از قسمت دایره شکل دستش رو داخل د. دست بچه رو که گرفت، اشکاش مثل بارون جاری شد. بچه هم که روشا رو حس کرده بود، چشماش رو باز کرد و به روشا نگاه کرد. روشا همون جور که اشکاش روان بود گفت:

روشا-جونم عزیزم؟ حضورم رو حس میکنی فدات شم؟چرا نمیخوای پیشم بمونی پسرم؟ مگه من رو دوست نداری؟ مگه وقتی پیشم بودی، هربار صدام رو می‌شنیدی، تکون نمی‌خوردی؟ اون موقع که خیلی دوستم داشتی. این دنیا رو دوست نداری؟ این جا قشنگه، خوبه؛ بمون پیشم نفسم.

مامان و خاله هم گریه می‌کردند. من هم نمی‌تونستم تحمل کنم. کمی ازشون فاصله گرفتم و پشتم رو کردم تا راحت تر بتونم اشکام رو پاک کنم و خودم رو کنترل کنم. نمی‌دونم چی شد که یهو صدای گریه ی روشا بلند شد.

روشا-چی شد؟ مامان، بچه ام...

سریع به سمتشون برگشتم. پرستاری که اون جا بود، سریع رفت و به دکتر تماس گرفت و برگشت. بچه کبود شده بود و انگار نمی‌تونست نفس بکشه. روشا گریه می‌کرد. پرستارای دیگه هم اومدند و به زور مارو بیرون کردند. البته بیرون که نه، جلوی در ایستادیم و تماشا کردیم. لحظات آخر پسرمون رو با چشم دیدیم. دکتر اومد و معاینه کرد. چند تا کار انجام داد، اما هیچی فایده نداشت. پسر یک روزه مون جلوی چشم خودمون نفس های آخرش رو کشید و بعد دیگه نتونست، نتونست هوای این دنیا رو تحمل کنه و مرد. وقتی دکتر گفت متاسفم، روشا دیگه نتونست رو پاهاش بمونه و افتاد. سریع کنارش نشستم که کمکش کنم، اما دستم رو پس زد و گریه کرد. متوجه قرمزی لباس روشا شدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خاله، مامان، زخمش داره خون میاد.

مامان و خاله هم متوجه شدند. اونا هم که داشتند گریه می‌کردند، سریع اومدند و کمک کردن روشا رو روی صندلی بذاریم. روشا گریه می‌کرد و می‌گفت نبریمش. هنوز بچه اش زنده است، اما من سریع تو اتاقش بردمش و دکترم بالای سرش اومد. روشا گریه می‌کرد و می‌گفت از جلوی چشماش دور شم. مامان ازم خواست بیرون برم. نیاز به تنهایی داشتم، پس از اتاق بیرون رفتم.

یه هفته ی سخت از اون روز تلخ می‌گذره. روشا مرخص شده و خونه است. هنوز نمی‌خواد من رو ببینه. هر چند که مامان و خاله سعی دارند قانعش کنند که من مقصر نبودم. این یه هفته بدترین روزای عمرم رو تجربه کردم. احساس غم، عذاب وجدان، تنهایی، دلتنگی، همه با هم. برای بچه یه قبر گرفتیم و تو یه قبرستون دفنش کردیم. روشا هم با وجود حال ناخوشش اومد. این روزا کارش فقط گریه است.چندین عکس هم از بچه داره. انگار به یه پرستار گفته بود براش عکس بگیره. وقتی من فرودگاه بودم. همش کارش دیدن همون عکسا بود. عمو ویل هم دیروز اومد آکسفورد. با وجود این که حال خوبی نداشتم، اما برای دور بودن از محیط خونه ای که توش روشا از دیدنم امتناع می‌کرد، بیشتر وقتم سرکار بودم.عمو برای یه قرار داد که ماه ها براش تلاش کرده بودیم، اومده بود و قرار بود یه هفته ای بریم فرانسه. حالا عمو می‌گفت خودش تنها میره و نیاز نیست من با این حالم برم، اما دکتر مشاوری که با روشا صحبت می‌کرد بهم گفته بود بهتره این سفر رو برم.کمی دور بودن از هم برای روشا خوب بود. من دوست داشتم بمونم. هرچند روشا نمی‌خواست من رو ببینه. هروقت خواب بود، تو اتاقش می‌رفتم و کنارش می‌موندم. حالا تحمل یه هفته ندیدنش رو نداشتم. اما مامان و خاله هم بهم گفتن برم. این طوری روشا زودتر به خودش می‌اومد. مامان هم که باید برمی‌گشت. با خاله قرار گذاشته بودند که خاله بمونه و مامان بره ایران. حضور هردوشون باهم ضروری نبود. روشنک هم که مریض بود و آبله مرغون گرفته بود و روژان تنها بود. پس روز قبل از سفر من به فرانسه، مامان رفت.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روز بعد هم، من و عمو عازم فرانسه شدیم. قبل از رفتن، روشا خواب بود. می‌دونستم نمی‌خواد من رو ببینه. براش یادداشتی نوشتم:

"روشای عزیزم؛

ببخش که تو این شرایط بحرانی تنهات می‌ذارم. دلم راضی به رفتن نیست، اما مشاورت و مامان اینا نظرشون اینه کمی تنهایی برات بهتره.

روشای من، ازت می‌خوام من رو ببخشی. می‌دونم اشتباه کردم اما واقعا بیماری پسرمون تقصیر من نبود. امیدوارم منطقی فکر کنی و من رو ببخشی. زندگیم بی رنگ نگاهت فقط سیاهه."

یادداشت رو کنارش روی پاتختی گذاشتم و ب*و*س*ه ای روی پیشونیش زدم و بیرون رفتم. .از خاله خداحافظی کردیم و با عمو راهی فرودگاه شدیم.

چهار روز تو فرانسه واقعا بهم سخت می‌گذره. فقط واسه قرارای کاری با عمو میرم. عمو اون جا دوستای زیادی داره. اوقات بیکاری رو با دوستاش میرن تفریح و گشت و گذار. منم یه بار باهاشون رفتم، ولی بعد دل و دماغ نداشتم و اصلا از اتاقم بیرون نمی‌رفتم. دلم برای روشا تنگ شده بود. از خاله حالش رو می‌پرسیدم، ولی هربار می‌خواستم باهاش صحبت کنم، جوابم رو نمی‌داد. دلم بدجور هواش رو کرده بود. برای قدم زدن اومده بودم و حالا کنار برج ایفل بودم و غروب این جا رو تماشا می‌کردم. کاش روشا هم کنارم بود. برف ریزی می‌بارید و زوج های جوان دست در دست هم قدم می‌زدند. گوشیم رو برداشتم و شماره روشا رو گرفتم. شاید جواب می‌داد. دو تا بوق، سه تا، چهار. نه، چهارمیش دیگه صدای نیومد. به جاش تماس وصل شد، ولی فقط سکوت بود. هیچ حرفی نزد.

-سلام روشا جان. خوبی؟

هیچی نگفت. فقط صدای نفساش رو شنیدم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-قربونت برم دلم برات یه ذره شده. باهام حرف بزن.

بازم سکوت!

-عشق من، می‌دونی چند روزه باهام حرف نزدی؟

دلم نازک شده بود. بغض تو گلوم باعث شد موقع حرف زدن صدام بلرزه و کمی دورگه بشه:

-روشا جان آخه گ*ن*ا*ه من چیه که خواست خدا این بوده که بچه ی ما این طوری بشه؟تقصیر من چیه که با این بیماری به دنیا اومد؟ من روشای خودم رو می‌خوام. الان تقریبا پونزده روز باهام حرف نزدی. درسته مردم، درسته تحملم زیاد تره، ولی من هم دل دارم، من هم آدمم. من هم بچه ام رو از دست دادم و از اون بدتر همسرم هم تنهام گذاشته. ما باید تو این سختی ها کنار هم باشیم و مرهم دل هم، نه که نمک رو زخم هم بپاشیم.

صدای نفساش بلندتر شد. این صدای گریه اش بود. داشت گریه می‌کرد. من هم گریه ام گرفت.

-قربونت برم گریه نکن. گریه ات داغونم می‌کنه.

روشا-سیروان...

بالاخره صدام کرد. همون جور که همیشه دلم رو می‌لرزوند.

-جون دل سیروان؟ فدات بشم من. بالاخره صدات رو شنیدم.

روشا-سیروان اون بچه خیلی ناز بود. وقتی بغلش کردم آرامش بهم دست داد. وقتی دستش رو می‌گرفتم، دستم رو تو مشت کوچولوش می‌گرفت. دیدیش؟ شبیه تو بود. موهای مشکی، اما چشماش به جای طوسی، آبی بود؛ رنگ چشمای من. هربار رفتم کنارش، چشماش رو باز کرد و نگاهم کرد. حضورم رو حس می‌کرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گریه اش زیادتر شد:

روشا-سیروان، نگاه آخرش از جلو چشمم کنار نمیره. وقتی که دیگه نمی‌تونست نفس بکشه، هنوز با اون نگاه آبیش به من خیره بود.

-سیروان پیش مرگت بشه، این طور اشک نریز.

روشا-چطور اشک نریزم؟ من چند ماه به امید به دنیا اومدن باهاش حرف زدم، ثانیه ها رو شمردم. سیروان خیلی سخته. دلم داره منفجر میشه. نمی‌تونم تحمل کنم.

-روشا...روشا من رو می‌بخشی؟

کمی سکوت کرد و بعد گفت:

روشا-می‌دونم مقصر نیستی. می‌دونم در هر شرایط این اتفاق می‌افتاد، ولی دلم...می‌خواد تقصیر رو بندازه گردن یکی. گردن تو که گفتی نرو و عصبانیم کردی، تقصیر خود احمقم که بچه شده بودم و به خاطر یه چیز بی ارزش اصرار می‌کردم. اگه قراره کسی هم مقصر باشه، اون منم.

-نه عشقم، تقصیر تو نبود. این خواست خداست. باید باهاش کنار بیایم. من و تو هنوز جوونیم. هنوز فرصت داریم.

این حرف ها رو در حالی زدم که زیاد ازش مطمئن نبودم. دکتر بهم گفته بود به احتمال پنجاه درصد ممکنه روشا دیگه بچه دار نشه. به رحمش صدمه وارد شده بود. به خاطر زمین خوردناش و بعد هم که روزی که بچه مرد، زخمش باز شده بود. ولی گفته بود باید بعد از شش ماه، دوباره برای بچه دار شدن اقدام کنیم و اون موقع مشخص میشه که می تونه باردار بشه یا نه، ولی من امیدوار بودم. امیدم به خدا بود.

روشا-من بچه ی خودم رو می‌خوام.

-روشای من، آروم باش. این قدر بی قراری نکن. این روزا هم می‌گذره.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا-یادم نمیره چطور کبود شد. دردش اومد؟

-نه گلم. کوچیکتر از اون حرفا بود که دنیا و زندگی و درد رو متوجه بشه. اون بچه اون قدر معصوم بود که خدا دوست داشت پیش خودش نگهش داره.

روشا-کی میای سیروان؟

-پس فردا گلم.

روشا-دلم برات تنگ شده.

-من بیشتر عزیزم. پس فردا قرارداد رو امضا می‌کنیم و میایم. باید یه مسافرت بریم.

روشا-الان؟واقعا حال من واسه یه مسافرت مساعده؟

-میشه عزیزم، میشه.

کمی دیگه صحبت کردیم و بعد قطع کردم. دلم دیگه برای برگشتن بی قرار شده بود. خوشحال بودم که بالاخره روشا باهام صحبت کرده بود.

دو روز بعد به سختی برام گذشت. هر وقت فرصت می‌شد با روشا حرف می‌زدم. عمو و خاله هم خوشحال بودند که روشا بالاخره جوابم رو داد. مامانم که از خاله شنیده بود، باهام تماس گرفت و باهام حرف زد. خوشحال بود. بعد از امضای قرارداد، با عمو راهی فرودگاه شدیم و به سمت آکسفورد حرکت کردیم. خاله سارا تو فرودگاه منتظرمون بود. عمو بغلش کرد و بوسیدش. تو ماشین رفتیم.

-حال روشا چطوره؟

خاله-حال جسمیش که بهتره، ولی روحیش...نمی‌دونم چی بگم. امیدوارم با اومدن تو بهتر بشه.

وقتی رسیدیم، در کمال تعجب دیدم که خاله و عمو پیاده نشدند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چرا پیاده نمیشید؟

عمو-امشب میریم خونه. هم باید یه سر بزنیم، هم بهتره تنها باشید.

-ولی آخه...

عمو-ولی نداره، برو. من دخترم رو می‌شناسم. الان دل تو دلش نیست که تو بری.

ازشون تشکر کردم و چمدونم رو برداشتم و به سمت خونه رفتم. غروب بود. در رو آروم باز کردم. خونه تاریک بود. حتما روشا خوابه. چمدونم رو همون جا جلوی در گذاشتم و بالا رفتم. آروم رفتم تا روشا بیدار نشه. در رو به رویی اتاقمون باز بود و ازش نور ضعیف چراغ خواب تو راهرو افتاده بود. صدای ضعیف یه آهنگ غمگین به زبان انگلیسی می‌اومد. جلو رفتم. این جا اتاق پسر کوچولومون بود که روشا با ذوق و عشق تک تک وسایلش رو چیده بود. هروز چند ساعتی رو این جا می‌گذروند و برای جنین تو شکمش کتاب و شعر کودکان می‌خوند. از جلوی در دیدم که روشا روی زمین کنار تخت کودک که حصار داره، مثل یه جنین خودش رو مچاله کرده و با گوشیش آهنگ گوش میده. فکر کردم خوابه، اما جلوتر که رفتم دیدم چشماش بازه و یه عکس تو دستشه. عکس پسرمون که قرار بود اسمشو رایان بذاریم. پسر کوچولویی که یه روز بیشتر تو این دنیا نبود. جلوی روشا روی زمین نشستم. دیدم که چشمای روشا خیسه. مثل خودش روی زمین رو به روش خوابیدم و دستم رو رو دستش گذاشتم.

روشا-دلم واسش تنگ شده.

نمی‌دونستم چی بگم. چی آرومش می‌کنه، ولی به یه چیز خیلی نیاز داشتم، آرامش!خودم رو جلوتر کشوندم و روشا رو تو بغلم گرفتم. سرش رو به سینه ام چسبوند. منم صورتمرو تو موهاش فرو کردم و عطرش رو نفس کشیدم. صدای گریه اش هنوز می‌اومد. من هم اشکام جاری شد. دستش رو دورم انداخت و گفت:

روشا-چرا زودتر این کار رو نکردی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چی کار؟

روشا-من تو این تنهایی و غصه، بهت نیاز داشتم، به این تکیه گاه بودنت.

-خودت پسم زدی. می‌دونی چند وقت باهام حرف نزدی؟ چند وقت حتی نگاهم نکردی؟هرموقع خواب بودی، می‌اومدم کنارت و نگاهت می‌کردم. گاهی هم با ترس دستات رو می‌بوسیدم.

روشا-و من هر موقع دلم می‌خواست و کنارم باشی، خودم رو به خواب می‌زدم. شبا تا نمی‌اومدی، خوابم نمی‌برد.

لبخندی رو لب هام نشست. پس روشا هم دلتنگم بود.

-روشا، هر وقت ازم دلخور بودی، تنبیهم کن. هرجور که می‌تونی، ولی خودت رو ازم نگیر. این دیگه برام تنبیه نیست، مرگ تدریجیه.

اون شب برای عوض کردن روحیه روشا، کنار رودخانه تایمز رفتیم و کمی قدم زدیم. هنوز هم گیتارم همیشه تو ماشینم بود. روشا ازم خواست براش آهنگ بزنم، اما وقتی شروع کردم، دستم رو گرفت:

روشا-امشب واقعا نمی‌تونم روحیه ام رو عوض کنم. به این تخلیه درونی نیاز دارم. یه چیز غمگین بزن.

یه آهنگ بود که این روزا گوش می‌دادم. همون رو زدم.

تو عادت نداری به این غصه خوردن

به این روزگاره پر از حسرت من

تو عادت نداری تو صبرت تمومه

نمی‌خوای ببینی که شب روبه رومه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تحمل نداری که من بد بیارم شکستی کنار من و روزگارم

اگه تو شکستی اگه من بریدم

تو طاقت بیاری دیگه وا نمیدم

بخند و معجزه کن

بذار این روزای بد رد شه

یه کمی حوصله کن شبای غصه باید رد شه

لبخند تو یعنی آرامش

بخند و معجزه کن

بذار این روزای بد رد شه

یه کمی حوصله کن شبای غصه باید رد شه

دنیا رو با عشق تو می‌خوامش

روشا سرش رو روی شونه ام گذاشته بود و گریه می‌کرد. من هم باهاش گریه می‌کردم. مرد بودم درست، تکیه گاه بودم درست، اما من هم بچه ام رو از دست دادم. من هم همسرم غصه می‌خوره. چطور محکم باشم؟مگه مرد نباید خودش رو تخلیه کنه؟

دنیا رو با عشق تو می‌خوامش

تو طاقت بیاری نمی‌میرم از غم

نمی‌ترسم از شب، نمی‌پاشم از هم

بذاز من کنارت دوباره بسازم

بمون تو کنار من و حسه تازم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بخند و معجزه کن

بذار این روزای بد رد شه

یه کمی حوصله کن شبای غصه باید رد شه

لبخند تو یعنی آرامش

بخند و معجزه کن

بذار این روزای بد رد شه

یه کمی حوصله کن شبای غصه باید رد شه

دنیا رو با عشق تو می‌خوامش

آهنگ که تموم شد، روشا تو همون حالت موند و گفت:

روشا-کنارت حالم خوبه. تو قول میدی ترکم نکنی؟ همیشه همین قدر مهربون باش سیروان.

قول بدم ترکش نکنم؟چطوری؟ تا جایی دست من باشه که قول میدم، ولی باقیش دست خداست.

-قول میدم من هیچ وقت رهات نکنم، ولی خانومی تو هم به من قول بده از این به بعد، هروقت ناراحت بودی مثل این سری همه کاسه کوزه ها رو سر من نشکنی.

سرش رو بلند کرد و تو چشمام نگاه کرد. لبخندی زد که می‌فهمیدم چه قدر تلخه.

روشا-شاید هم خوب بود؛ مهربون تر شدی.

-مهربون تر؟مگه قبلا نبودم؟

روشا-بودی، اما الان مهربون تری.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نه خانومی، چند روزه من رو ندیدی، فکر می‌کنی عوض شدم، وگرنه من همیشه همین بودم. شاید زیادی کنارت بودم، برات عادی شده بود. از این به بعد باید زیاد از این ماموریت های کاری برم.

با خنده مشتی به بازوم زد.

روشا-پررو شدیا. هرجا بری، باهات میام.

-شوخی بود گلم. حالا دوست داری کجا بریم؟ یه مسافرت برای تغییر حال و هوامون.

روشا-به نظرت با این کارا حال و هوامون عوض میشه؟فراموش می‌کنیم؟

-روشا فراموش نمیشه ولی من و تو هنوز هم دیگه رو داریم. باید برای هم زندگی کنیم. باید به آینده امیدوار باشیم. باید تلاش کنیم تا حال هم رو خوب کنیم.

روشا-سخته. شاید هم زود...

-زود نیست. نباید به این غصه خو بگیری. به خاطر من، به خاطر خودت، به خاطر آینده و بچه هامون تو آینده.

اون شب تصمیم گرفتیم برای یه مسافرت دو هفته ای برنامه ریزی کنیم. یه هفته بریم ایتالیا و یه هفته هم بریم ایران. ایران هم با بقیه هماهنگ کرده بودیم همه بریم کیش. هم همدیگه رو می‌دیدیم و هم یه مسافرت می‌رفتیم. بودن توی جمع برای هردومون خوب بود. به خصوص با حضور ربکا و روژان و مهرداد که کلی شوخی می‌کردند. البته یه کم نگران برای روشا بودم. ربکا به تازگی باردار شده بود و می‌ترسیدم این برای روشا سخت باشه، ولی به هرحال خواهرش بود. مطمئن بودم روشا حسادت نمی‌کنه و با اون حس درونیش که الان باید اون بچه اش رو بغل می‌کرد، کنار میاد.

****

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دسته گل بزرگ رو تو بغلم گرفتم و در رو باز کردم. وقتی وارد شدم صدای خنده ی ربکا و روژان می‌اومد. مامان هم صحبت می‌کرد. با دیدن دسته گل، همه ساکت شدند.

خاله سارا-به به! همسر گرامی هم اومدند بالاخره.

دسته گل رو روی میز گذاشتم و سمت تخت روشا رفتم. خم شدم و پیشونیش رو بوسیدم.

-من که از صبح این جام. نیم ساعت رفتم و برگشتم.

روشا-دارند اذیتت می‌کنند عزیزم.

جعبه ی کادو پیچ شده ای که تو جیبم بود رو درآوردم و به دست روشا دادم.

-تقدیم به همسر عزیزم..تبریک میگم.

روشا-ممنون. چرا زحمت کشیدی؟

ربکا سریع جواب داد:

ربکا-زحمت چیه بابا، وظیفه شه. سریع باز کن ببینیم چیه توش.

مامان اینا خندیدند و خاله باز چشم غره ای به ربکا رفت. روشا جعبه رو باز کرد و به گردنبند الماس توی جعبه نگاه کرد.

ربکا-خیلی قشنگه. دست شما درد نکنه.

روشا-ممنونم سیروان.

جعبه ی دیگه ای از جیبم در آوردم و بهش دادم.

روشا-این دیگه چیه؟

-بازش کن می‌فهمی.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روشا جعبه رو باز کرد و زنجیر و پلاک پلاتین که روش وان یکاد حکاکی شده بود رو در آورد و گفت:

روشا-ای جان! چه قدر نازه. اینم برای رایان کوچولوئه؟

-بله بانو.

روشا-بیا خودت برای ببند.

گردنبند رو ازش گرفتم و به سمت تخت کوچیکی که کنار روشا بود، رفتم. روی پیشونی بچه ی کوچیکی که داخل تخت بود رو بوسیدم. زنجیر رو دور گردن پسر کوچولو بستم. دیگه وقت ملاقات تموم بود؛ باید می‌رفتیم. گرچه من دوست داشتم خودم پیش روشا بمونم اما به نظر مامان و خاله سارا بهتر بود کسی بمونه که تجربه تو نگهداری بچه داره. قرار شد تا شب مامان بمونه و شب تا صبح هم خاله سارا بیاد. بعد از خداحافظی با روشا و مامان همراه ربکا و روژان و بچه هاشون، یعنی روشنک و دنیل و خاله سارا رفتیم خونه.

به دوسالی که گذشت، فکر می‌کنم و می‌بینم خدا واقعا هیچ وقت بنده هاش رو فراموش نمی‌کنه. درسته بچه ی اولمون رو ازمون گرفت، ولی بعد از یک سال دوباره روشا باردار شد. بعد از شش ماه که برای بچه دار شدن اقدام کردیم، شش ماه طول کشید تا با کمی درمان دوباره باردار بشه. بگذریم از این که نه ماه تمام هر لحظه روشا مراقب بود و نگران بود. هر لحظه دعا می‌کرد و از خدا می‌خواست بچه مون سالم به دنیا بیاد. البته قبل از بارداری بعد از کلی مطالعه، مسلمان شد. شاید هم حکمت رفتن اون بچه همین بود. روشا گاهی فکر می‌کرد شاید اگه مسلمان بود، خدا بیشتر به حرفاش گوش می‌کرد و جالب این جا بود که دقیقا بعد از مسلمان شدنش باردار شد و این بچه رو هدیه ی خدا می‌دونه.

حالا خدارو شکر می‌کنم که با وجود سختی هایی که تو راه عشق کشیدم، حالا کنار همسری که دوستش دارم و بچه ای که از عشقمه زندگی خوبی دارم. غیر ممکن بود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بتونم به جز روشا با کس دیگه ای خوشبخت بشم. توی عشق تفاوت دین و فرهنگ، سطح خانوادگی و مالی و محیط بزرگ شدن تاثیری نداره. اگه عشق از صمیم قلب باشه، دلا رو به هم نزدیک می‌کنه و اخلاق و رفتارای فردی رو از نو می‌سازه. تو زندگی مون بی مشکل نبودیم، تو اکثر موارد اختلاف نظر داشتیم، ولی مهارت گوش دادن به حرفای هم و صحبت کردن رو بلد بودیم. هیچ وقت دلخوریا رو تو دلمون نگه نداشتیم و با صحبت درباره ش، اونا رو از دلمون بیرون کردیم. حالا با وجود این که سه سال از ازدواجمون می‌گذره، هنوز هم اختلاف نظر داریم، هنوز تم مشکل پیش میاد، ولی حالا دیگه هرکدوم خوب می‌دونیم تو مشکلات چطور باید رفتار کنیم و گاهی طرف مقابلمون رو راضی کنیم و گاهی هم به خواسته ی اون اهمیت بدیم.

زندگی یعنی تفاهم و تفاهم به معنی یک شکل بودن و هم عقیده بودن نیست؛ به معنی درک تفاوت های هم دیگه هستش و ما خوب تونستیم با تفاوت هامون کنار بیایم.

پایان.

منبع تایپ: http://forum.negahdl.com/threads/134134/

www.negahdl.com

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به انجمن نگاه دانلود مراجعه کنید